

نظام ایالات در دورهٔ صفویه

نویسنده: رُربورن
مترجم: کیکاووس جهانداری

نظام ایالات در دورهٔ صفویه

ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

رربورن، کلاوس میشائیل

نظام ایالات در دورهٔ صفویه

مترجم

کیکاووس جهانداری

تهران ۱۳۸۳

Rohrborn, Klaus Michael
رربورن، کلاوس میشائیل
نظام ایالات در دوره صفویه / نویسنده رربورن، کلاوس میشائیل؛ مترجم کیکاووس جهانداری. ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
ISBN 964-445-592-4
۱۲، ۲۴۸ ص.: نقشه، نمودار
عنوان اصلی: Provinzen und Zentralgewalt persiens im 16.und17 . Jahrhindert, c1966.
کتاب حاضر قبلاً توسط انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سالهای مختلف منتشر شده است.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۲۰۸] ۲۱۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.
چاپ سوم.
۱. ایران ـ ـ تاریخ ـ ـ صوفیان، ۹۰۷ـ ۱۱۴۸ ق. الف. جهانداری، کیکاووس، ۱۳۰۲ ـ ، مترجم.
ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۶ ن ۴ ر ۱۱۷۹ DSR ۹۵۵/۰۷۱
۱۳۸۳
کتابخانهٔ ملی ایران م ۸۳ـ ۳۴۷۱۹

نظام ایالات در دورهٔ صفویه

نویسنده: رربورن، کلاوس میشائیل

مترجم: کیکاووس جهانداری

چاپ نخست : ۱۳۴۲

چاپ سوم : زمستان ۱۳۸۳؛ شمارگان : ۵۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی : مهران؛ چاپ : سارنگ ؛ صحافی : مهرآئین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی**: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛
صندوق پستی ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ **مرکز پخش**: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛
کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳ ؛ تلفن: ۴۲-۲۰۲۴۱۴۱؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.Ketabgostarco.com

○ **فروشگاه یک**: خیابان انقلاب ـ روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مندرجات

دیباچه

هنگامی‌که مؤلف این‌کتاب درسال ۱۹۵۹ توفیق یافت تابه منظور تحقیق و مطالعه برای مدت‌یك‌سال به‌استانبول سفرکند ازطرف آقای پروفسورشپولراستاد کرسی علوم اسلامی دانشگاه هامبورگ به وی‌توصیه شدکه منابع تاریخ صفویه را به خصوص ازنظر طرز ادارهٔ مملکت موردتوجه قراردهد. مؤلف‌که ازطرف چنین مرجع صاحب نظری به‌تحقیق درتاریخ صفویه ترغیب شده بود بدواً کوشیدتانسخ خطی معتبر محفوظ درکتابخانه های استانبول را ازنظر بگذراند. به زودی‌معلوم شدکه قسمتی ازمآخذ و اسنادموجودکه به‌کار تحقیق دربارهٔ طرزادارهٔ‌کلی‌وعمومی مملکت می‌خورد قبلاً درآثار جدید مؤلفین مورداستفاده قرارگرفته است. بدین‌لحاظ توجه نویسنده خود به‌خود به طرز ادارهٔ ایالات دراین دوره معطوف‌شد .

ما درقسمت اول این‌کتاب بدواً کوشیده‌ایم‌که تصوری‌کلی از ایالات و وضع و موقع حاکم به‌دست بدهیم و فقط گاه‌گاه در این ضمن به اختلافات وکشمکش‌های بین رؤسای طوایف قزلباش و مقام سلطنت اشاره‌کرده‌ایم. امابحث دربارهٔ‌تلاش پادشاهان برای قبضهٔ قدرت به صورت مطلق و کوشش دربار برای تضعیف موقع حکام ایالات هدف اصلی این تحقیق است و قسمت های دوم و سوم کتاب بدان موقوف گردیده .

آقای پروفسور شپولر به لطف خود در تمام مراحل این تحقیق نظارت داشت و بااظهار نظرهای خود آنرا غنی‌تر کرد. مؤلف این کتاب از آقای دکتر بوسه (هامبورگ) و آقای پروفسور هینتس (گوتینگن) و آقای پروفسور ریتر (استانبول) به خاطر توصیه‌ها و راهنمائی های گرانقدرشان و از آقای پروفسور رومر (فریبورگ)، و آقای پروفسور ساوری (تورنتو) به خاطر اینکه فتوکپی های خود را به او امانت دادند سخت سپاسگزار است. از آن گذشته لازم می‌داند از آقای کلوگه مدیر قسمت امانت دادن کتب در کتابخانهٔ دولتی هامبورگ، آقای ایزن اِکیر کارمند شعبهٔ شرقی کتابخانهٔ بریتیش میوزیوم و همچنین آقای دکتر پرسکات، کتابدار کالج ایتن به خاطر تسهیلاتی که از نظر دست یابی به کتب و نسخ خطی برای وی فراهم کرده‌اند اظهار امتنان کند. درهنگام ذکر اسامی جای‌ها، القاب و غیره روش واحد و معینی برگزیده نشد، بلکه نحوهٔ ضبط منابع مختلف در این کتاب به‌همان صورت اصلی ارائه شد.*

گیسن پانزدهم آوریل ۱۹۶۵ کلاوس میشائیل رُربورن

* ازاین دیباچه چند سطری که مربوط به‌طرز برگرداندن لغات فارسی‌وعربی‌وترکی به‌خط لاتین بود و به‌کارخوانندگان فارسی‌زبان نمی‌آمد حذف گردید (مترجم).

۱ - حکام ایالات مملکت

الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

از دورهٔ صفوی (۱۱۳۵ - ۹۰۷=۱۷۲۲-۱۵۰۲ م.) هیچ‌اثر جغرافیایی‌در دست نیست‌که بتواند تصوری ازحکومتهای ایالتی مملکت به ما بدهد[1] . ما بیش‌ازهمه باموادمندرج درتذکرةالملوك ومطالبی‌که به‌صورت‌پراکنده در وقایع‌نامه‌هایافته می‌شود سروکار داریم. وقایع‌نامه‌ها به ماامکان می‌دهد تاتصوری را که به‌کمك‌کتاب تذکرةالملوك ازاواخردورهٔ صفوی به دست‌آورده‌ایم از بعضی‌جهات تکمیل‌کنیم. ازاین‌گذشته به‌کمك این‌وقایع‌نامه‌ها می‌توانیم به بعضی ازتغییرات که در حدود و ثغور ایالات در ابتدای به قدرت رسیدن صفویه و اواسط دورهٔ فرمانروایی آنان رخ داده‌است واقف شویم.ازملاحظهٔ شرحی که درذیل‌خواهد آمد همچنین می‌توانیم به هیأت و شکل مملکت در دوران هر یك از سلاطین پی‌ببریم :

در اواسط دورهٔ سلطنت شاه‌اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲ م.) که مؤسس سلسلهٔ صفوی‌است مملکت ایران چنان بسط و توسعه‌ای یافت که هرگز دیگر درادوار بعدبدان پایه‌نرسید. شاه‌طهماسب‌اول (۹۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴م.)

---

۱ - رجوع شود به ملاحظات مینورسکی بردوائر جغرافیایی دوران صفوی (تذکرةالملوك، ص۱۶۲ وخصوصاً حاشیهٔ نمرهٔ یك).

وشاه اسمعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴=۷-۱۵۷۶م.) توانستند حدود و ثغور مملکت را تقریباً به همان اندازه که درزمان مرگ مؤسس سلسلهٔ صفوی بود نگاه دارند. براثر پریشانی اوضاع مملکت وحملات عثمانیها وازبك‌ها که متعاقب آن واقع شدمقارن اواخر دوران شاه محمد (۹۹۵ ۹۸۵=۸۱-۱۵۷۸م.) و اوایل سلطنت شاه‌عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.)فقط قسمت‌اصلی این مملکت‌وسیع برجای مانده‌بود. شاه‌عباس اول‌طبق‌اظهار اسکندر منشی‌قصدداشت قلمروسلطنتی اجداد خودرا به همان وسعت برساند که در اواسط دورهٔ اقتدار شاه طهماسب‌اول بود[۲]. اما او از نیّت قبلی خودتجاوز کرد و عراق عرب رانیز تحت فرمان‌خود درآورد.البته خلف‌اوشاه‌صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹م.) ناگزیراین‌قسمت راباز از دست‌داد، امابقیهٔ متصرفات او‌تاسال۱۷۰۹م.* پای‌برجا ماند. دراین‌سال سقوط قندهار خبرازپایان عاجل کار این‌سلسله درسال ۱۱۳۵ (=۱۷۲۲م.) داد.

ما ابتدا نام‌ایالات رابه ترتیب ذکرمی‌کنیم و بعد به همان ترتیب به بحث دربارهٔ هریك می‌پردازیم.

نام مرکز هر ایالت ومقر امیربزرگ به شرطی‌که بانام خود ایالت یکسان نباشدبین‌دوهلال ذکرخواهدشد: ۱- شیروان(شماخی)، ۲ - قراباغ(گنجه)،۳- چخورسعد(ایروان)،۴- آذربایجان(تبریز)،۵- دیاربکر(قراآمد)،۶- ارزنجان، ۷-قلمروعلی‌شکر(همدان)و۸- بقیهٔ عراق‌عجم، ۹-کرمانشاهان‌وکلهر،۱۰-عراق عرب(بغداد)، ۱۱- فارس (شیراز) و ۱۲- کوه‌گیلویه (بهبهان)،۱۳ - کرمان، ۱۴- قندهار،۱۵-بلخ،۱۶- مرو،۱۷-مشهد، ۱۸- هرات، ۱۹- استراباد.ازگرجستان، خوزستان،کردستان، لرستان‌وچندمنطقهٔ‌دیگردرفصل‌مخصوصی‌بحث‌خواهدشد[۳].

۲- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۷۲.

۳- بند ز ازفصل اول.

*- ۱۱۲۱ه.ق. (مترجم).

۱- شیروان (شماخی). حکام‌محلی‌شیروان پس‌ازمدتی وابستگی به‌حکومت صفوی‌سرانجام درسال۹۴۵ (=۹-۱۵۳۸م.) به‌صورت قطعی‌ازفرمانروایی برکنار شدند. اما باکو چندسال بعدو شکّی[۴] تازه درسال۹۵۸(=۱۵۵۱م.)توسط قزلباش‌ها تسخیرشد. ازاین زمان‌تقریباً وسعت این ایالت از کر[۵] تا دربند بود و در غرب ارش وشکّی را نیز شامل‌می‌شد. در زمان شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) شیروان نیز به‌تصرف‌عثمانیها درآمد. شاه‌عباس اول درابتدای سال ۱۰۱۶(اواسط ۱۶۰۷م.) بازآن رابه کشور ملحق ساخت.

۲- قراباغ (گنجه). منابعی که دراختیارماست‌فقط اجازه می‌دهد که‌نسبت به زمان‌پس‌از بارس‌ئیل ۲-۹۶۱ (=۱۵۵۴م.) اظهارنظرصریح‌کنیم. برای‌قبل‌از این‌دوره‌درخلاصة‌التواریخ آمده‌است‌که شاه‌درمراجعت‌ازلشکرکشی‌به گرجستان درگنجه درمنزل شاهویردی‌سلطان زیاداغلی قاجار میهمان بود[۶] .

می‌دانیم که شاهویردی‌سلطان که فرد اول ورئیس خانوادهٔ خود بود به حکومت قراباغ رسید واین حکومت درخانوادهٔ وی باقی ماند. مطابق مآخذ گرجی،شاه پس‌از این‌لشکرکشی[۷] به‌تأسیس بیگلربیگی‌قراباغ اقدام‌کردوحکام

۴ ـ برای اطلاع از موقع شکی رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ چهار از صفحهٔ ۸۳ کتاب زیر : A.Sanders، Kaukasien, München 1944 و از آن گذشته تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۸۲. ۵ ـ درلشکرکشی‌هائی که به شیروان شدمعمول چنین‌بود که ازرودکر می‌گذشتند و به شیروان وارد می‌شدند (من‌جمله رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی ، ص۸۰) . ۶ ـ خلاصة‌التواریخ ، ص ۱۷۶ b. خلاصة‌السیر در فاصلهٔ صفحات ۱۷۷ a تا ۱۸۲ a تاریخچهٔ مختصر خانوادهٔ زیاداغلی را ذکر می‌کند. ۷ ـ رجوع شود به وخشتی (Wahušti) ، ص ۳۰ ؛ سالنامه‌های کارتیل، ص ۳۴۸ [این هردواثر در قسمت دوم تاریخ گرجستان تألیف بروسه (Brosset) آمده‌است] ؛ مآخذ گرجی سال دیگری را ذکر می‌کنند ، ولی‌ما دراینجا به منابع معاصر فارسی تأسی می‌کنیم (احسن التواریخ ، ص ۳۷۹ به بعد؛ خلاصة‌التواریخ ، ص a ۱۷۶).

موکن*[۸]، کزخ (یا کازاخ)، شمشدیلو[۹] و تفلیس تحت‌نظر حاکم گنجه قرار گرفت[۱۰].

در اوایل دورهٔ سلطنت شاه عباس اول، درسال ۹۹۶(=۱۵۸۸م.) قراباغ به تصرف عثمانیها درآمد وشاه ناگزیر شد درسال ۱۵–۱۰۱۴(=۱۶۰۶م) باردیگر باتوسل به‌جنگ این ایالت رابگیرد[۱۱]. باز در مآخذ گرجی[۱۲] در ناحیهٔ جنوب رود کر و رود آلگت ازحاکم‌نشین‌های کزخ، شمشدیلو واز آن گذشته لوری‌هم که درسابق به گرجستان تعلق‌داشت[۱۳] نام‌برده می‌شود. غیرازلوری وتفلیس ازسایر حاکم‌نشین هایی‌که ذکرکردیم در مآخذ فارسی ذکری به میان نیست اما اسکندر منشی اشاره‌ای به این نواحی دارد واز «امـرای (قبایل) شمس‌الدینلو و قزاقلر

۸ـ قبلا درملتقای دو رودکر وآلازان قرارداشت (رجوع‌شودبه ساندرس، اثرمذکور درفوق، ص ۱۳۹ نقشه). ۹ ـ در مآخذ گرجی این اسم به همین صورت (Schamschadilo) آمده است، اماگویا آنطورکه دریکی از اسنادگرجی مورخ به سال ۱۷۲۳ م. آمده باید این اسم‌مصحف شمس‌الدینلو باشد (ملخص این سند درص ۵۱۳ جلد دوم ازقسمت دوم تاریخ گرجستان تألیف بروسه آمده است). ۱۰ ـ و خشتی، ص ۳۰؛ سالنامه های کارتیل، ص ۳۴۸. ۱۱ ـ درمورد سال ۹۹۶ (=۱۵۸۸م.) رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۰۵؛ درمورد سال۱۵ ـ ۱۰۱۴ (=۱۶۰۶م.) باز رجوع‌شودبه همین کتاب، ص۱۵ ـ ۷۱۳؛ ضمنا رجوع شودبه‌روضة‌الصفویه، ص a ۴۲۵ به بعد. ۱۲ ـ وخشتی، ص۶۶. ۱۳ـ مطابق‌اظهار وخشتی‌به‌کارتیل تعلق‌داشت: پادشاه‌کارتیل ناگزیرشدکه از لوری وبردج دل بکند واین‌دوناحیه را به شاه‌عباس اول هدیه‌کند. خلاصة‌التواریخ درصفحهٔ a ۱۸۲ ذیل وقایع سال۹۶۳ (=۱۵۵۶م.) ازپادشاه کارتیل موقعی ذکر می‌کند که سخن ازلوری‌بمیان است (احسن‌التواریخ درصفحهٔ۳۹۲ ازگوری یاد می‌کند). مطابق تاریخ عالم آرای‌عباسی، ص۷۱۶ شاه‌عباس، لوری را از یکی‌ازحکام عثمانی گرفت. در دورهٔ شاه‌اسمعیل اول لوری از متعلقات مسق بوده است (احسن التواریخ، ص ۱۶۸؛ خلاصة‌التواریخ، ص ۶۱a). بهرتقدیر این موضع ازتوابع دولت صفوی نبوده است: تاریخ حیدری، ص ۵۷۸a: ۹۵۳[=۱۵۴۶م.] «درباریان ازشوره گل‌عبورکردند وبه گرجستان وارد شدند» (درصفحهٔ ۲۲۳a نسخ جهان‌آرا نیز مطلب به همین‌صورت آمده است).

* - Movakan مینورسکی درکتاب: فصول من‌تاریخ‌الباب وشروان‌این‌محل‌را باموقانیه‌برابر دانسته‌است. رجوع شود به صفحهٔ ۱۸۲ (فهرست) کتاب مزبور. (مترجم).

وغیرهم که در تفلیس و زگم واخستاباد ولوری بودند » صحبت می‌کند [۱۴]. ایالت قراباغ‌که درزمان شاه‌طهماسب اول‌شامل‌قسمت‌اعظم ارّان قدیم واقع بین دو رود ارس وکر می‌شد وگاه بگاه حدودآن تا به‌تفلیس نیزمی‌رسید از زمـان شاه‌عباس اول در جهت مغرب حتی لوری و پمبك را نیز در برمی‌گرفت. در ناحیهٔ شمال کر مآخذ گرجی در دورهٔ شاه طهماسب اول موکن و منابع فارسی[۱۵] در سال ۹۵۸ (=۱۵۵۱ م.) قرا آغاج[۱۶] را ازتوابع قراباغ می‌شمرند . اززمان شاه‌عباس اول درطرف شمال بازهم زگم وتاپایان کارسلسلهٔ صفویه ایالت گرجی کاخت به‌صورت متناوب ازتوابع قراباغ بود . درنیمهٔ دوم قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) بیگلربیگی گنجه شخصاً حکمران‌کاخت‌نیزبود وآن دیار را ازمقرخود قراآغاج اداره می‌کرد.[۱۷]

۳- چخورسعد(ایروان) . اسنادمربوط به‌این‌ایالت‌که به دوران شاه‌اسمعیل اول(۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲م.) ارتباط دارد دردست‌است[۱۸]. اسکندر منشی‌حتی

۱۴ ــ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۷۸۵ راجع به زگم رجوع شود به تذکرةالملوك ، ص۱۶۶ وبعد ازآن. مینورسکی‌سهواً به‌جای اخستاباد خوانده است اختاباد وحدس زده‌است که همان اهپت (Ahpat) واقع‌در کنار رود برچلواست. ظن‌قوی می‌رودکه اخستاباد اکستفه باشد (رجوع شود به پاپازیان [Papazjan] ، جلد اول ، ص ۲۰۹ و بعد ازآن ، تفسیر سند نمرهٔ ۱۳) . ۱۵ ــ جواهرالاخبار ، ص a ۳۲۳ ؛ نسخ جهان آرا ، ص a ۲۲۷ . نمی‌دانیم که آیا دوموضع به نام قراآغاج وجود داشته یانه . ۱۶ ــ برای روشن‌شدن موقع‌این محل رجوع شود به‌تذکرةالملوك، ص ۱۶۷. ۱۷ ــ رجوع شود همچنین به فصل اول بند ز ، قسمت دوم . ۱۸ ــ پاپازیان ، جلد اول ، اسناد هشتم و نهم ؛ برای فرمان شاه‌اسمعیل اول مورخ‌ذوالقعدهٔ ۹۱۲ رجوع شود به‌مجموعهٔ اسناد وفرمانهای کتابخانهٔ دولتی آلمان با مشخصات زیر :

Urkundensammlung, Deutsche Staatsbibliothek, Ms. or. fol. 617

(فهرست پرچ ، نمرهٔ ۱۰۷۱) . دراین مجموعه اسناد و فرمانها نسخهٔ اصلی یك سلسله از فرمانهای پادشاهان از شاه‌اسمعیل اول تاشاه سلطان حسین و بعد از او گردآوری شده است.

دراین دوره نیزحاکمی برای چخورسعد[۱۹] ذکرمی‌کند. تازه درادوار بعد است‌که ما منابع بیشتری برای تحقیق دربارهٔ این ایالت به‌دست می‌آوریم. ما بااحتیاط تمام یادداشت اولیا چلبی‌را می‌پذیریم‌که مطابق آن‌شاه‌اسمعیل‌فرمان‌داد تایکی‌از خان‌ها به‌مرمت قلعهٔ ایروان بپردازد وآنگاه این قلعه‌را به‌نام آن‌خان موسوم ساخت[۲۰].

دردوران حکومت صفویان این‌ایالت به‌کرّات دراثرحمله‌ها وشبیخون‌های عثمانیها لطمه دید. درسال۹۹۱ (=۱۵۸۳م.)[۲۱] عثمانیها بدواًدرایروان وبعد در سایرقسمتهای این‌ایالت سربازخانه برپاکردند. دراوایل سال ۱۰۱۳ (= اواسط سال ۱۶۰۴م.) شاه‌عباس اول باز به‌تسخیر ایروان توفیق یافت.

درشمال غرب، شوره‌گل[۲۲] اغلب در ارتباط با چخورسعد ذکر می‌شود. رود آرپاچای‌تقریباً سرحد با قارص عثمانی محسوب می‌گردد. مغاذبرد که امروز در خاك ترکیه واقع است چندباربین صفویه وعثمانیها دست بدست‌گشت. این‌ناحیه طبق قرارداد ۱۰۴۹(=۱۶۳۹م.) می‌بایست ویران وغیرمسکون بماند. درطرف جنوب وجنوب شرق، این ایالت حوزهٔ نخجوان ، ماکو وگاهی بایزید[۲۳] راهم شامل می‌شد .

۱۹ ــ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۳۸ . ۲۰ ــ به نقل ازهامر (Hammer)، جلد دوم ، ص ۴۹۵. ۲۱ــ خلاصة‌التواریخ ص۳۳۱b قوی ئیل ۲ ــ ۹۹۱ راکه آغاز آن مصادف بابیست‌ویکم مارس۱۵۸۳ است یاد می‌کند؛ مطابق عالم آرای عباسی، ص ۲۸۹ خبراین‌امرهنگام محاصرهٔ هرات‌که دراواسط سال۹۹۱ (= اواسط سال۱۵۸۳ م.) شروع شد به‌دربار رسید؛ هامردرجلد دوم، ص۴۹۶سال۱۵۸۲ را ذکرمی‌کند. ۲۲ــ مطابق تاریخ حیدری ، ص a ۵۷۸ : شورهٔ گل. ۲۳ ــ این هم با استفاده ازتذکرة‌الملوك ، ص a ۱۱۱ به‌بعد ذکر شده است . برای اطلاع بیشتر دربارهٔ مغاذبرد رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ۴۵۷ فصل اول همین کتاب ؛ بایزید که سه‌ای تذکرة‌الملوك درکمتر کتابی ازآن یاد شده درابتدای سال ۱۷۲۳ مسیحی جزو خاك عثمانی بوده است. رجوع شود به‌کتاب زیر:
Minasian, C.O.: The Chronicle of Petros di Sarkis Gilanentz, Lisabon 1959, p. 50.

۴ ـ آذربایجان (تبریز) . آذربایجان در دوران صفویه جزء اصلی و هستهٔ مملکت بود . در اینجا ، یعنی در تبریز بود که شاه اسمعیل اول در سال ۹۰۷ (=۱۵۰۲م.) تاجگذاری‌کرد. تبریز در آغاز همچنان پایتخت بود .

در ابتدای‌کار صفویه درست روشن نیست‌که آذربایجان از نظر تقسیمات اداری و حکومتی چه وضعی داشته است . از یك طرف در فاصلهٔ سالهای ۹۰۹ تا ۹۳۹ (= ۳/ ۱۵۳۲ـ۱۵۰۳م.) به‌نام‌حکمرانان‌تبریزواقفیم‌که همان‌طورکه‌گاه‌گاه ازطرز بیان منابع دراختیار ما برمی‌آید[24] ظاهراً برتمام خطهٔ آذربایجان فرمانروایی داشته‌اند.امااز طرف‌دیگرمی‌توان‌پذیرفت‌که درئیلان‌ئیل۹-۹۳۸(=۳-۱۵۳۲م.) تبریزخاصه بوده است: اولامه‌تکلو (از بارس‌ئیل ۷ـ۹۳۶که باسال ۱-۱۵۳۰مسیحی برابراست حدود دو سال امیرالامرای آذربایجان[25] بوده) ظاهراً در وان اقامت داشته است. اوکه یاغی شده بود ازآنجا راهی شد تا داروغهٔ تبریز را بگیرد[26]. ما دریونت‌ئیل ۱-۹۴۰ (=۵-۱۵۳۴م.) بطوریقین و برای دورهٔ بعد تاسال ۹۸۵ (=۱۵۷۸ م.) با احتمال زیاد می‌توانیم بگوئیم‌که تبریز خاصه بوده‌است[27]. در این دوره ممکن است‌که حکام درجه دوم آذربایجان زیر نظرحاکم چخور سعد بوده‌اند[28]. مطابق‌هفت‌اقلیم[29] قراباغ تا رودکراز توابع آذربایجان‌بود. دردوران سلطنت شاه‌محمد (۹۹۵-۹۸۵ که‌برابراست با۸۷-۱۵۷۸م.) مااز یك‌نفر «بیگلرـ بیگی سراسر ایالت آذربایجان» خبرداریم‌که مقّر وی درتبریزبود واداره‌ٔ سرزمین

۲۴ ـ خلاصةالتواریخ ، ص ۹۶b : ایالت‌آذربایجان وحکومت تبریز . ۲۵ ـ تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵۸۷ . ۲۶ـ تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص ؛۴۴. ۲۷ ـ رجوع به‌فهرست ایالات خاصه تاسال۹۹۵که ضمن فصل سوم این‌کتاب تحت عنوان «وزرای ایالات خاصه » به‌دست داده شده است . ۲۸ ـ جواهرالاخبار درص ۳۲۳ از شاهقلی سلطان استاجلوکه ازسال۹۶۶تاحدود۹۸۰ حاکم‌ایروان بود درسال ۹۷۵ بعنوان حاکم‌آذربایجان یاد می‌کند (شاید سهوی درکار باشد ؟) پسر او مدت‌مانی داروغهٔ تبریزبود . ۲۹ ـ هفت اقلیم ، جلد سوم ، ص۲۰۷ .

وسیعی را «تاناحیهٔ شیروان، مغان، ارّان، ایروان وکردستان به عهده داشت.»[۳۰] در پایان دورهٔ صفویه[۳۱] بیگلربیگی تبریز مشتمل برناحیه‌ای می‌شد که تقریباً باآذربایجان امروزی برابر بود وعلاوه برآن[۳۲] مناطق زنجان، سلطانیه، مغان، طالش ودرآن سوی رود ارس منطقهٔ قپان‌را نیزشامل می‌شد. ازسال ۹۱۳ تا ۹۳۹ (=۱۵۳۲/۳-۱۵۰۷/۸م.) بدلیس(=بتلیس)[۳۳] وتاسال ۹۵۵(=۱۵۴۸م.)وان[۳۴] نیز به‌حکومت صفوی‌تعلق‌داشت. ارجیش، خنوس وپاسین(امروزبه‌آن‌حسن‌قلعه می‌گویند) به‌هنگام خود مناطق مرزی عثمانی با ارزروم بود[۳۵]. اسکندرمنشی عقیده داردکه چون‌پس ازسقوط وان، تبریز به‌مرز ترکیه بسیار نزدیك شده بود شاه طهماسب اول در سال ۹۶۲ (=۱۵۵۵م.) قزوین را پایتخت مملکت‌کرد[۳۶]. عثمانیها چندبار تبریز را غارت‌کردند وتوانستندازسال ۹۹۳ تا۱۰۱۲(=۱۶۰۳-۱۵۸۵م.) پیوند این شهر را با مملکت خود باتأسیس سربازخانه‌ای محکم‌تر کنند. پس‌ازموافقت‌نامهٔ ترکیه‌وایران‌درتوشقان‌ئیل۱۰۰۰-۹۹۹(=۹۲-۱۵۹۱م.)

---

۳۰ ـ خلاصة‌التواریخ ، ص ۳۳۹ b : بیگلربیگی تمام ولایات آذربایجان :... تا نواحی شیروان ومغان واران وایروان وکردستان به عهدهٔ‌خود گرفت. ۳۱ ـ تذکرةالملوك، ص ۱۰۷ b تا b ۱۱۰. ۳۲ ـ زیرا قزل‌اوزن درآن هنگام نیز سرحد بین‌عراق عجم وآذربایجان محسوب می‌شد (خلد برین ، ص ۱۷۰) . ۳۳ـ خلاصة‌التواریخ، ص b ۹۳؛ تاریخ حیدری، ص۵۷۷b . نسخ جهان‌آرا در ص b ۲۱۵ چنین آورده است : بتلیس و عمادیه . ۳۴ ـ احسن‌التواریخ ، ص ۳۳۰ ، تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص۶۷a . ۳۵ ـ تذکرهٔ شاه طهماسب ، ص ۶۲۵ ، ۶۳۹ ، ۶۴۳ تاریخ‌ایلچی نظام شاه ، ص a ۶۷، تاریخ حیدری ، ص۵۷۸b . درسال ۱۵۴۷ الشکرد اواسی (واقع درجنوب الاگز) سرحد بود. رجوع‌شودبه‌لئون کلاویوس (J. Leunclavius) به‌نقل‌ازتشنردرمجلهٔ انجمن‌شرق‌شناسی آلمان بامشخصات زیر: Täschner: Das Itinerar ...و in ; ZDMG 112(1962),S.77
۳۶ ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۹۶ ؛ تاریخ مطابق ذکر خلاصة التواریخ ، ص b ۱۷۹ نقل شده است .

قرارشد روستای ارشتناب، در دوازده فرسنگی جنوب شرقی تبریز سرحد باشد[۳۷]. پس از آنکه بعدها عثمانیها قراباغ را اشغال کردند حاکم قراجه‌داغ به‌پاشای تبریز ابراز انقیاد کرد و قزلباشها ناگزیر شدند از سرزمین‌های واقع در شمال تبریز و اردوباد دست بردارند[۳۸]. بقیهٔ قسمتهائی از این ایالت که برای ایرانیان باقی‌ماند ازمرکز اردبیل اداره می‌شد[۳۹].

۵ـ دیاربکر (قراآمد یا دیاربکر). ۶ـ ارزنجان. دیاربکر و شاید هم ارزنجان در سال ۹۱۳ (= ۸-۱۵۰۷ م) جزءِ قلمرو دولت صفوی شد. امـا درسال ۹۲۱ (= ۱۵۱۵ م.) باز این هردو ایالت از چنگ قزلباشها خارج گردید. یکی از مآخذ ایتالیائی معاصر آن زمان گزارش می‌دهد که سوای پایتخت که قراآمد (قراحمید، دیاربکر) بودشش شهرمهم دیگر نیز تحت فرمان شاه‌اسمعیل اول قرار داشت که عبارت‌اند از: ارفه خرپت*، ماردین، جزیره، حصن‌کیفـا وسرت (امروزه سعرت نامیده می‌شود). جزیره وحصن‌کیفا بدست امرای محلی کُرد اداره می‌شد[۴۰].

۷ـ قلمروعلی شکر (همدان) و۸ـ بقیهٔ عراق عجم. با غلبه برمراد سلطان درسال ۹۰۸(=۱۵۰۳م.) همدان واندکی پس از آن فارس‌وکرمان به‌دست قزلباشها افتاد. همدان دراوایل دورهٔ صفویه یکی ازمناطق‌مرزی مهم‌بود. ازابتدای دورهٔ فرمانروائی شاه عباس اول (۱۰۳۸- ۹۹۵ = ۱۶۲۹- ۱۵۸۷ م.) ما اطلاع‌داریم

۳۷ـ خلاصة‌التواریخ، ص۴۳۱ b؛ رجوع‌شود همچنین به روضة‌الصفویه، ص۴۰۶ b؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص۴۴۳ ؛ ارشتناب امروز در دهستان مهران رود ازبخش بستان آباد واقع است (فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد چهارم ، صفحهٔ ۱۵) . ۳۸ ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۰۶ . ۳۹ ـ ریاض الصفویه ، ص ۴۰۶ b .

۴۰ _ The Travels of a Merchant in Persia, in: A Narrative of Italien Travels in Persia in the Fifteenth and Sixteenth Centuries (=Hakluyt Society vol. 49 part II), London 1873, p. 145-56.

*ـ نام این شهر به‌صورت خرپوت‌هم ضبط شده است (مترجم).

که این ایالت درجنوب ، توی‌وسرکان ، نهـاوند وبروجرد را شامل می‌شد [۴۱].
تذکرةالملوك ازاینها گذشته درطرف جنوب، هرسین ودر شمال،گروس را نیز از توابع همدان می‌شمرد[۴۲].

هرچند که این ایالت به انحاءِ مختلف از لشکرکشی‌های عثمـانی متحمل خسارت شد تنها قسمت جنوبی آن یعنی نهـاوند مدتی طولانی یعنی از۹۹۶ تـا ۱۰۱۱ (=۱۶۰۳-۱۵۸۸م.) تحت سلطهٔ عثمانیها قرارگرفت.

بقیهٔ عراق عجم ازبعضی جهات درقبال سایرایالات وضع خاصی داشت.اینجا مقرشاهنشاه بود؛ زیرا وی ازسال ۹۶۲ (= ۱۵۵۵ م.) درقزوین واز سال ۱۰۰۷ (= ۱۵۹۹م.) دراصفهان اقامت داشت. این شهرهـا و همچنین نواحی سمنان و خوار، ری، ساوه، قم، کاشان، ابرقوه ویزد ـ آنهم برای اینکه فقط از شهرهای خیلی مهم نام‌برده باشیم- اصولاً به‌عنوان حاکم‌نشین تلقی می‌شدند، اما اغلب‌این نواحی را به‌عنوان تیول به صاحب‌منصبان درباری می‌دادند واین صاحب منصبان دیگرتحت نظر بیگلربیگی خاصی نبودند[۴۳]. بعضی از نواحی که درفوق ذکرشد دراواخر دوران حکومت صفویه«خاصّه» بوده است که ما درقسمت مخصوصی از این کتاب به‌آن خواهیم پرداخت[۴۴].

۹- کرمانشاهان و کلهر. ازسرزمینی که بین ایالات کردستان ، لرستان و همدان واقع است و کرمانشاهان نامیده می‌شود به‌ندرت درمآخذ ما ذکری بـه میان می‌آید. ازابتدای دورهٔ سلطنت شاه طهمـاسب اول (۹۸۴-۹۳۰ = ۱۵۷۶-۱۵۲۴م.) وقایع‌نامه‌هابرحسب موقع ازحاکمِ کردهـای کلهر سخن می‌گویند که اغلب‌هم کرد نژاد نبوده است . عشایرکلهر بین کرمانشاهان و مرز ایران ساکن

۴۱ ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۷۱ ؛ خلاصةالتواریخ ، ص a ۴۱۱ . ۴۲ ـ تذکرة الملوك ص a ۱۲۰ ؛ بهر تقدیر مینورسکی فقط توانست موقع واقعی‌این دونقطه را روشن سازد . ۴۳ ـ رجوع شود به بند د ازفصل اول همین کتاب تحت عنوان کثیرـ المشاغل بودن. ۴۴ ـ در این‌مورد رجوع شود به بند **الف** ازفصل سوم همین کتاب .

بودند. گویا درابتدای امر نفوذ ایران درآنها اندك بوده‌است. ضمن وقایع سال ۹۵۰ (=۴۴-۱۵۴۳م.) مآخذ چنین می‌گویند که گروهی برای تنبیه عشایر کلهر «که همواره یاغی بودند»[۴۵] فرستاده شد. ما فقط درزمان شاه‌اسمعیل دوم(۵-۹۸۴ =۷-۱۵۷۶م.) است که به‌وضوح به‌نام حاکم کرمانشاهان برمی‌خوریم[۴۶]. دراین مورد خاص مانند ادوار بعد ازکرمانشاهان اغلب به‌نام سنقر[۴۷] ودینور یادمی‌شود. عشایرکلهر حداکثر از زمـان شاه‌صفی(۱۰۵۲-۱۰۳۸ = ۱۶۴۲-۱۶۲۹م.) تحت نظرحاکم سنقر و کرمانشاهـان قرارگرفتند[۴۸]. حـاکم سنقر وکرمانشاهـان از همان هنگام تاقرن‌هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم‌هجری) همواره ازاتباع‌قبیلهٔ زنگنه بوده است. از زمان شیخ‌علی‌خان - یکی ازوقایع‌نامه‌ها اورا «بیگلر بیگی ناحیهٔ‌مرزی‌بغداد»[۴۸*] نامیده‌است - به‌بعد ازئیلان‌ئیل۶-۱۰۱۵(=۶-۱۶۶۵م.)تا سال۱۱۱۰(=۱۶۹۸م.) سران‌قبیلهٔ‌زنگنه‌دردربارسهمی به‌عهده‌داشتند(بدواً بعنوان «سردار» وبعداً درمقام وزیراعظم) ونمایندگان[۴۹] خود را به حاکم‌نشین گسیل می‌داشتند. این‌حاکم مطـابق اظهار تذکرةالملوك به هیچ بیگلربیگی وابستگی نداشت، اما خود نیز بیگلر بیگی نبود[۵۰].

۴۵ ـ بدین‌صورت‌است درخلاصة لتواریخ، ص a ۱۳۷ ؛ مطابق تاریخ حیدری، ص a ۵۷۸ اطاعت نکردند ، زیرا آنها در آنجا سخت مستقر بودند (؟) عین عبارت ازاین‌قرار است: «بواسطهٔ استحکام توطن».

۴۶ ـ رجوع شود به همین کتاب ، فصل‌اول ، بند ز تحت عنوان «دربارهٔ والیان» قسمت دوم ، ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی . بند ج ـ کردستان.

۴۷ - سنقر کلیائی امروز یکی از بخشهای حوزهٔ کرمانشاه است.

۴۸ ـ در دورهٔ شاه صفی، شاه‌عباس دوم وشاه سلیمان، شاهرخ سلطان زنگنه واعقابش «ایالت ولایت دینور وکلهر وسنقر» را داشتند (خلدبرین، ص۲۴۶،۲۷۳،۲۹۲؛ عباسنامه، ص ۱۸۲ ، ۲۲۷ (= خلد برین ، ص۱۹۷b ، ۲۲۱a) ؛ کمپفر (Kaempfer)، ص۶۸؛سانسون(Sanson)،ص۱۱۳.

*۴۸ ـ قصص‌الخاقانی ، نسخهٔ خطی . پاریس، کتابخانهٔ ملی، ذیل فارسی‌شمارهٔ۲۲۷ برگ ۲۶۹a : بیکلربیکی سرحد بغداد ـ فیلم این‌کتاب به لطف آقای پ . لوفت(Luft)دراختیار من قرار گرفت .

۴۹ ـ دستور شهریاران ، ص a ۱۰۸ : نائب حاکم‌کلهر وسنقر و کرمانشاهان (رجوع کنید به همان مأخذ ، ص a ۱۰۲ ، a ۱۱۳ به بعد و b ۱۴۳ .

۵۰ ـ تذکرةالملوك، ص b ۱۲۰.

۱۰ـ عراق عرب (بغداد) . حتی درابتدای روی‌کار آمدن صفویه عراق‌عرب ازسال ۹۱۴ (=۱۵۰۸م.) تاآخرجمادی‌الاولی ۹۴۱ (=اول دسامبر۱۵۳۴م.)[۵۱] تحت سلطهٔ ایران قرار داشت.

دراین دوره نواحی زیر را تابع بغداد شمرده‌اند : حلّه ، رماحیّه (تاسال ۹۳۶که برابراست با۳۰-۱۵۲۹مسیحی این دوموضع به‌دست یکی ازسادات محلی اداره می‌شد) ، واسط باجوازر، دقوق با کر کوك، کلهر با مندلی[۵۲]. فقط دربارهٔ حاکم نشین اخیرالذکر می‌توانیم این‌را به قطع ویقین بگوئیم که ازسال ۹۳۶ تحت‌نظر یك امیر قزلباش اداره می‌شده است . در دورهٔ حکومت شاه عباس اول بغداد درابتدای سال ۱۰۳۳(=آخـر ۱۶۲۳م.) مجدداً تسخیر شد . غیر از حلّه، نجف،کربلاومناطقی که به‌همین‌ترتیب‌ازبغداد تبعیت‌می‌کردند ودرحوالی‌مندلی‌و ذهاب[۵۳] قرارداشتند درجریان این‌لشکرکشی موصل نیزمدتی محدود زیرسلطهٔ صفویه قرارگرفت. بیگلربیگی بغداد در دورهٔ شاه عباس اول وشاه‌صفی درعین‌حال بیگلربیگی همدان نیز بود[۵۴]. در سال ۱۰۴۸ (=۱۶۳۸ م.) بغداد به طورقطع

۵۱ـ احسن‌التواریخ ، ص۲۵۲ سال ۹۴۰ (=۴ ــ ۱۵۳۳ م.)را ذکرمی‌کند ، امااین اثر دراین موردنیز مانند اغلب موارد دیگروقایع سال‌ترکی را ضمن وقایع سال هجری که سال ترکی در آن شروع می‌شود ذکر می کند . ۵۲ ــ خلاصة‌التواریخ ، ص۴۲b، ۸۲b؛ جواهرالاخبار ، ص۳۰۲b ؛ واسط که درمشرق واسط الحی امروزی قرار دارد . جوازر به صورت سنجاق حاکم نشین عثمانی بغداد نیز ذکرشده است (هامر ، جلد هشتم ، ص ۵۹۸ ؛ خانم س . واگنرمرا به این نکته راهنمائی کرد) . ۵۳ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۰۰۰ ؛ همچنین در دورهٔ سلطهٔ قزلباشها ذهاب ازتوابع بغداد به شمار می‌رفت (رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۸۷ : دراین‌اثر بجای ذهاب‌نوشته شده : قلعهٔ لك) . ۵۴ ــ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۰۰۴ ؛ رجوع شود به احصای مشاغل وی در یکی از فرمانهای شاه‌صفی‌در: مجموعهٔ مراسلات اثرمیرمحمد حسین‌الحسینی تفرشی، ص ۹۷a ، نسخهٔ خطی با مشخصات N.F 50 (فهرست فلوگل ، جلد اول، نمرهٔ (۲) ۲۸۱ . در این مجموعه فقط دو فرمان از شاه صفی موجود است . برای‌کسب اطلاع بیشتر از مؤلف رجوع شود به تاریخ‌عالم آرای عباسی ، ص ۷۵۶ .

به دست عثمانیها افتاد. در سال بعد ایران ضمن قرارداد صلح به صورت رسمی نیز به الحاق عراق عرب که شامل سرزمین های بدره، مندلی و ذهاب نیز می‌شد به حکومت عثمانی تن درداد[۵۵].

۱۱ ـ فارس (شیراز) و ۱۲ ـ کوه گیلویه (بهبهان) . شیراز در سال ۹۰۹ (=۱۵۰۳م.) به تصرف قزلباشها درآمد و تا آخر دورهٔ حکومت صفوی جزئی از دولت آنان بود. در آن دوران از لفظ فارس حوزهٔ شیراز به معنی وسیع آن مراد می‌شد. درلار یکی از خاندانهای محلی حکومت می کرد[۵۶] ومناطق ساحلی خلیج فارس که ما از ابتدای دورهٔ صفویه هیچ اطلاعی از آن در دست نداریم حد اکثر اززمان شاه‌طهماسب اول[۵۷] (۹۸۴-۹۳۰=۱۵۷۶-۱۵۲۴م) به صورتی جداگانه به حکومت کوه‌گیلویه مبدل شد. کوه‌گیلویه درآن روزگار در دست افشارها بود. حوزهٔ فرمانروائی آنها بعدها ازطرف شمال و مغرب توسعه یافت . درسال ۹۴۶ (=۴۰-۱۵۳۹م.) برای شوشتر و ازسال۹۴۸(=۴۲-۱۵۴۱م.) برای دزفول نیز حکامی ازایل افشار تعیین گردید[۵۸]. مقارن اواخر دورهٔ شاه‌طهماسب‌اول (متوفی در ۹۸۴=۱۵۷۶ م.) دورق (که امروز به آن فلاحیه می‌گویند) نیز در تصرف افشارهای کوه‌گیلویه بود تااینکه والی حویزه این‌ناحیه را به تصرف‌درآورد[۵۹]. شاه‌عباس‌اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) حاکم‌نشین‌های فارس وکوه‌گیلویه رابه الله ویردی‌خان سپرد. او وبعدها پسرش امامقلی‌خان لار ، دورق، هرموز و

۵۵ ـ رجوع شود به‌همین کتاب ، فصل اول، بند ز «دربارهٔ والیان»،قسمت دوم «ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی»، بند ج «کردستان». ۵۶ ـ رجوع شود به همین کتاب ، فصل اول ، بند ز «دربارهٔ والیان» ، قسمت دوم «ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی» ، جدول «حکومت‌های باجگزار دولت صفوی». ۵۷ ـ اولین‌بار درصفحهٔ ۸۶b خلاصة‌التواریخ ضمن وقایع بارس ئیل ۷-۹۳۶ (=۳۱-۱۵۳۰م.) از «حاکم‌کوه‌گیلویه» ذکری به میان می‌آید. ۵۸ ـ رجوع شود به همین کتاب، فصل‌اول، بند ز «دربارهٔ والیان»، قسمت‌دوم « ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی»، بند ب «خورستان» . ۵۹ ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۹۵۱ .

بحرین‌را به دولت صفوی منضم کردند . امامقلی‌خان سر انجام به منطقه‌ای «از قمشه نزدیك اصفهان تا سواحل بحر عمان»[۶۰] حکومت یافت . او «حاکم تمام نواحی‌فارس‌ولار، کوه‌گیلویه، شمیل ومینا[۶۱]، بحرین و بعضی ازولایات‌خوزستان مانند حویزه و دورق وقسمتی ازعراق عجم مانندجربادقان (امروز: گلپایگان)، توی‌وسرکان‌ومحلات»[۶۲] بود. پس‌ازمرگ امامقلی‌خان‌درسال۱۰۴۲(=۱۶۳۲م.)[۶۳] هریك‌ازنواحی‌به‌صورت‌جداگانه به‌حکام واگذارشد. شیراز وبعدها لار وزیر نشین وسایر ولایات حاکم‌نشین شد .

غیر از نواحیی که در عراق عجم واقع بود سایر حاکم نشین‌ها تحت نظر بیگلربیگی‌کوه گیلویه قرارگرفت. از ریاض‌الفردوس دربارهٔ دورهٔ سلطنت شاه‌ـ سلیمان(۱۰۷۷-۱۱۰۵=۱۶۶۷-۱۶۹۴م.)چنین‌برمی‌آیدکه‌حدودفرمانروائی‌این بیگلربیگی درمشرق سوای‌شمیل، مینا، جرون وقشم، قلاع بهته(؟)، سَرْب(؟)، باروت(؟)، جاشك بپایان (شایدمراد بیابان‌باشد؟) و کوشك ماهی[۶۴] را نیز شامل

۶۰ ـ ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۱۱۷. ۶۱ـ برای اطلاع بیشتر از وضع شمیل ومینا به‌چند صفحهٔ بعد متن به‌شرح مربوط به ایالت سیزدهم «کرمان» رجوع شود .

۶۲ ـ افضل‌التواریخ ، جلد اول، ص ۸۲ a : حاکم کل ولایات فارس و لار و کوه‌گیلویه وشمیل ومینا وبحرین وبعضی ازولایات‌خوزستان‌چون‌حویزه ودورق وبرخی ازملك‌عراق‌مثل جربادقان و توی‌و سرکان و محلات؛ وشبیه به‌این‌است مطلب خلد برین ، ص۲۸۵ ؛ ازآن گذشته رجوع شود به ذیل‌تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۸۱ و ۱۱۵؛ خلاصةالسیر، ص۱۲ b.

۶۳ـ درذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۶ وبعد ازآن، خلاصةالسیر، ص ۷۶ b وخلد‌ـ برین ، ص ۵۷ a / b تاریخ اول جمادی‌الاخری ۱۰۴۲ (پیچی‌ئیل) برابر با ۲۵ دسامبر ۱۶۳۲م. روزمرگ امامقلی‌خان ذکر شده‌است (خلاصةالسیر سهواً رقم ۱۰۴۱ راکه برابر با۱۶۳۱ مسیحی‌است ذکر کرده) .

۶۴ ـ ریاض‌الفردوس ، ص۳۶۳ و ۳۸۱ ؛ برای بندرعباس به تذکرةالملوك ، ص۱۲۲ b نیزرجوع شود. معلوم نشد مراد ازسرب ، باروت، کوشك ماهی‌کجاست . شاید بتوان‌گفت‌که‌مراد از بهته همان باخته (باخت ، واخت) بین سیرجان وجیرفت باشد. رجوع کنیدبه اثرزیر:
P . Schwarz : Iran im Mittelalter, Leipzig 1929, Bd. III, S.235.

می‌شد و در مغرب تا دورق، اهواز، شوشتر و دزفول[۶۵] گسترده بود. مطابق این مأخذ در آن عهد شط العرب سرحد مملکت بود[۶۶]. از اوذئیل ۹-۱۱۰۸ (=۱۶۹۷م.) به بعد بیگلربیگی های کوه گیلویه تا مدتی شخصاً حکومت بصره را نیز که حاکم خوزستان در سال قبل تصرف کرده بود به عهده داشتند[۶۷]. هنگامی که مقارن اواخر دورهٔ صفویه اعراب مسقط امنیت سواحل خلیج فارس را مختل کردند لطفعلی‌خان داغستانی ازطرف دربار مأمور دفاع آن ناحیه گردید. او نیز مانند الله‌ویردی‌خان در روزگار خود، به سمت «بیگلربیگی بلادفارس و کوه‌گیلویه و خان لار و بنادر»[۶۸] منصوب شد.

۱۳ ـ کرمان. از زمان شاه‌اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷=۱۵۲۴-۱۵۰۲م.)ما اخبار و اطلاعات محدودی دربارهٔ کرمان در دست داریم. وقایع‌نامه‌ها ضمن شرح حوادث ربیع‌الاول ۹۰۹ (= سپتامبر ۱۵۰۳م.) فقط این را ذکر می‌کنند که این ایالت به تصرف شاه‌اسمعیل اول درآمد[۶۹]. تنها یکی از منابع متأخر دورهٔ قاجاریه از اولین حاکم این دیار نام می‌برد که محمدخان استاجلو بوده‌است. پس از آنکه او بعدها حاکم دیاربکر شد تا زمان مرگش کرمان را توسط نمایندگان خود اداره می‌کرد[۷۰]. منابع معاصر در سال ۹۳۲ (۶-۱۵۲۵م.) از حاکمی نام می‌برند[۷۱]. معمولاً مراد از کرمان تقریباً کم‌وبیش همان شهر کرمان واطراف آن بود. یزد

۶۵ ـ رجوع شود به ریاض‌الفردوس، ص ۳۵۹، ۳۶۲ و بعد از آن؛ برای خوزستان به تذکرةالملوك، ص a ۱۲۳ نیز رجوع شود. ۶۶ـ رجوع شود به ریاض‌الفردوس، ص ۳۸۰. ۶۷ـ دستور شهریاران، ص b ۱۲۳ به بعد، b ۱۵۶ و b ۲۱۶؛ تذکرهٔ شوشتریه، ص a ۴۸ به بعد. مطابق نظر لاکهارت (Lockhart) در انقراض سلسلهٔ صفویه، ص ۵۴ (متن انگلیسی)، سلطهٔ ایران تا سال ۱۷۰۱م. دوام یافت. ولی طبق دستور شهریاران، ص a ۲۳۲ حاکم ایرانی، بصره‌را در بارس‌ئیل ۱۰-۱۱۰۹ که آغاز آن در بیستم(!) مارس ۱۶۹۸م. بود به عثمانیها تحویل‌داد. ۶۸ـ مجمع‌التواریخ، ص b ۳۴ به بعد.
۶۹ـ تاریخ حیدری، ص b ۵۷۴؛ لب‌التواریخ، ص ۸ وغیره. ۷۰ـ تاریخ کرمان تألیف احمدعلی‌خان وزیری کرمانی، طهران ۱۹۶۱، ص ۲۶۵. ۷۱ـ نسخ جهان‌آرا، ص a ۲۱۳.

تقریباً همیشه[۷۲] یك حکومت مستقل یا وزیرنشین بود و هرموز نیز در دست پرتقالیها بود . «اُلکای گرمسیرات جرون»[۷۳]، خصوصاً قلاع مینا ، تَذَج (!)[۷۴] و شمیل، تاسال ۹۷۷(=۷۰-۱۵۶۹م.) هنگامی‌که به‌دست حاکم کرمان‌مسخرشد زیرفرمان حکام محلی قرارگرفت. اززمان‌شاه‌عباس‌اول (۱۰۳۸-۹۹۵= ۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) این‌نواحی، همانطور که قبلاً ذکرشد ازتوابع‌فارس یا کوه‌گیلویه بود.

به همین ترتیب مقارن اواخر دورهٔ شاه‌طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴= ۱۵۷۶م.) مناطق‌کیج و مکران‌که باز در نقطه‌ای شرقی‌تر قرار داشت به تصرف قزلباشها درآمد، اما قزلباشها نتوانستند وضع خودرا در زمان شاه‌محمد(۹۸۵ تا ۹۹۵=۱۵۸۷-۱۵۷۸م) حفظ کنند. اواسط سال ۱۰۱۷(=۱۶۰۸م.) شاه‌عباس به تصرف مجدد آن نواحی فرمان داد . در ابتدای امـر به مستقر ساختن جمعی از تحصیلداران مالیات نزد قبایل مختلف‌اکتفاشد[۷۵]. از ابتدای سال ۱۰۲۲(= ۱۶۱۳م.) تا تخاقوی‌ئیل ۱-۱۰۳۰(=۱۶۲۱م.) در قلعهٔ بُن فهل (همچنین فهل، بمپورامروز) یك سربازخانهٔ ایرانی[۷۶] وجود داشت. صفویه نتوانستنددرمناطقی که بلافاصله‌درمشرق‌کرمان قرارداشت جای‌پائی‌برای‌خودمحکم‌کنند:ازخبری‌از توشقان ئیل ۱-۱۱۱۰(=۱۷۰۰-۱۶۹۹ م.) چنین می‌فهمیم که ساکنان سرحد،

۷۲ ـ فقط در دورهٔ شاه محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) بکتاش خان افشار ، حاکم یاغی‌کرمان، یزدرا برخلاف‌قانون به‌ایالت خود منضم ساخت (خلاصة‌التواریخ،ص a ۳۹۱).
۷۳ـ خلاصة‌التواریخ، ص a ۲۲۸؛ رجوع شود به‌احسن‌التواریخ، ص ۴۴۳ که به نظرمی‌آید متن‌آن دراین‌موضع مخدوش باشد. جرون اسم‌قدیم هرموزاست.
۷۴ـ تذرج قاعدةً همان تزرج امروزی واقع در بخش طارم از حوزهٔ بندر عباس باید باشدکه تامسافتی بعید بزرگترین‌نقطه‌ای است‌که‌به‌این‌نام‌وجود دارد وازسایرقراء نیز به شمیل‌ازهمه نزدیکتراست. درنقشهٔ قدیمی‌که درجلد دوم‌کتاب هانوی (Hanway) مقابل صفحهٔ ۸۲ آمده‌است به جای میناب امروزی مینا ذکر شده است.
۷۵ـ به تبعیت ازتاریخ عباسی ، ص a ۲۹۵تا a ۳۰۰؛ رجوع‌شودبه‌احیاءالملوك، ص a/b ۲۰۲.
۷۶ـ عالم‌آرای عباسی، ص۸۶۱؛ ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۱ و بعد از آن (= خلد برین ، ص a/b ۶۲).

ریگ[۷۷] ، سیستان وهودیان[۷۸] راه را برای غارتگری بلوچها و عشایر افغانی که درمشرق آنان مقیم بودند بازکردند[۷۹] . همچنین مطابق یکی ازمنابع دیگر مربوط به‌اواخر دورهٔ صفویه خبیص (شاهداد امروز)، نرماشیر و رودبار ازطرف مشرق نواحی سرحدی کرمان[۸۰] بوده‌اند .

۱۴ـ قندهار. پس‌ازدو فتحی که‌درسالهای ۹۴۳و۹۵۲[۸۱] (=۷/۱۵۳۶و۱۵۴۵م.) صورت گرفت قزلباش‌ها فقط برای مدتی خیلی کوتاه توانستند در قندهار از خود دفاع کنند. ازسال ۹۶۵ (= ۱۵۵۸م.) تاسال ۱۷۰۹ مسیحی[۸۲]، هنگامی که افغانها قندهار را متصرف شدند، این‌ایالت درتصرف صفویه بود. سلطهٔ ایرانی‌ها در دودوره قطع شد واین هنگامی بودکه قندهار به مغول تعلق داشت : ازسال ۱۰۰۰ (=۲ـ۱۵۹۱ م) تا سال ۱۰۳۱ (=۱۶۲۲ م.) و از اواخر سال ۱۰۴۷

۷۷ـ منطقه‌ای که درمشرق نرماشیر قرار دارد . ۷۸ـ قاعدةً باید هودیجان امروزی واقع در شمال شرقی رودبار باشد ؛ همچنین رجوع شود به احیاء الملوك ، ص a ۲۱۰ .
۷۹ـ دستور شهریاران، ص۲۴۲b. ۸۰ـ مجمع‌التواریخ، ص۵۷b؛ دستورشهریاران، ص۲۴۳b. ۸۱ـ ازنظرسنوات رجوع شود به احسن‌التواریخ، ص ۲۷۷ وبعد ازآن؛ خلاصة‌التواریخ ، ص a ۱۲۰ و بعد ازآن ؛ تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب ، ص a ۹۲ به بعد؛ تاریخ حیدری، ص b ۵۷۷ وکتاب همایون در ایران به‌قلم ری با خصوصیات زیر:

Ray, Humāyūn in Persia 53/56.

ما دراین‌مقام به‌خصوص ازآنروبرای سنوات مراجع دقیق را به‌دست می‌دهیم که این سنوات بعضاً با ارقام مذکور در دفتر رونوشتهای‌اسنادکمپانی هند شرقی«East India Company» (چاپ اول ، جلد دوم ، ص ۷۶۱) وآنچه مینورسکی به دست داده است (تذکرة‌الملوك، ص۱۶۹) دوسال تفاوت دارد. ۸۲ـ برای‌سال ۹۶۵(= ۱۵۵۸ م.) رجوع شود به: احسن‌التواریخ، ص ۴۰۴؛ افضل‌التواریخ، ص a ۲۲۵؛ خلاصة‌التواریخ. ص a ۱۹۰ به‌بعد؛ برای سال۱۷۰۹م. رجوع شود به: انقراض سلسلهٔ صفویه تألیف لاکهارت (متن‌انگلیسی)، ص ۸۷؛ هانوی، جلد دوم، ص۱۱۳.

(=ابتدای سال۱۶۳۸م.) تا ابتدای سال ۱۰۵۹(=ابتدای سال ۱۶۴۹م.)[۸۳] طبق مجمع‌التواریخ[۸۴] این‌ایالت در دورهٔ حکومت آخرین حاکم صفوی ازطرف شمال قلاةغلزائی بین‌قندهار وغزنین (غزنه) را شامل‌می‌شدکه پنج تاشش‌منزل‌ازقندهارو دو تاسه منزل‌ازمرز بین‌قندهارودولت‌مغول‌فاصله‌داشت[۸۵]. بدواً ازاینکه می‌بینیم منابع ما در طرف مشرق و جنوب شرق قوشُنج* (در منطقهٔ کاکری)، شال[۸۶]، مستنگ وقلاةبنچارهٔ بلوچ[۸۷] را از توابع قندهارمی‌شمارند دچار تردید می‌شویم،

۸۳ ـ برای سال ۱۰۰۰ (= ۹۲-۱۵۹۱ م.) رجوع شود به : تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۸۶ ؛ روضةالصفویه ، ص a ۳۶۰ به بعد؛ برای سال ۱۰۳۱ (=۱۶۲۲ م.) : تاریخ عـالم‌آرای عباسی ، ص۹۷۳ وبعد ازآن ؛ روضةالصفویه ، ص b ۴۸۲ ؛ برای سال ۱۰۴۷ (= ۱۶۳۸ م.) : خلدبرین ، ص ۲۱۳ ؛ خلاصةالسیر ، ص b ۱۴۰ ؛ برای سال ۱۰۵۹ (=۱۶۴۹ م.) : عباسنامه ، ص۱۱۴ و۱۲۸ وبعدازآن؛ زبدةالتواریخ ، ص a ۷۴ . مراجع دیگری‌که مربوط به دورهٔ صفویه نیستند ظاهراً سنوات دیگری‌را ذکر می‌کنند. رجوع‌شود به دفتر رونوشت‌های اسنادکمپانی‌هند شرقی ، چاپ جدید ، لیدن و لندن سال۱۹۶۰ به بعد ذیل لفظ : افغانستان .

۸۴ـ مجمع‌التواریخ ، ص a ۶ـ a ۴.

۸۵ـ نقطهٔ مرزی طبق مجمع‌التواریخ چهارباغ‌است‌که قراباغ نیز نامیده شده است.

۸۶ـ شال ناحیه‌ای بودکه‌کوته (Kwetta) امروزی و اطراف‌آنرا شامل‌می‌شد. رجوع شود به :

C. Ritter. Die Erdkunde von Asien, Berlin 1838, Bd. VI, Abt. 1, 3. Buch (West - Asien), S. 168.

مراجع فارسی اغلب این ناحیه را توأم با مستنگ به صورت شال و مستانگ ذکر می‌کنند. مطابق خلاصة التواریخ ، ص a ۱۳۸ شال و مستان (یا مستانگ) از توابع قندهار بود وبیست (!) فرسخ از شهر فاصله داشت . دستور شهریاران درصفحهٔ b ۱۰۵ ضمن وقایع سال ۱۱۰۸ (=۱۶۹۶م.) ضمن شرح سفری به مغولستان شال را آخرین نقطهٔ مملکت می‌نامد.

۸۷ ـ قلاة (یا قلات) در ارتباط با بلوچ می‌توانست حاکی از کلات امروزی باشد . وقتی‌که مستنگ ایرانی باشدکلات نیز به دلیل موقع جغرافیائی‌خود می‌بایست ایرانی‌باشد. اصطلاح بنچاره مبهم است .

* اسم این شهر درمتن‌کتاب به همین صورت آمده است ، ولی درعالم آرای عباسی قوشنج وپوشنگ ضبط شده است. در ذیل عالم‌آرای عباسی (چاپ سهیلی خوانساری،۱۳۱۷) قوشنگ ذکر شده است . (در این‌کتاب اسم این شهر به تبعیت از متن همه‌جا قوشنج‌آورده شده است .) مترجم .

اما طبق اظهار اسکندرمنشی حکمران افغان پِشِنْگ دراواخر دورهٔ سلطنت شاه عباس اول (متوفی در۱۰۳۸= ۱۶۲۹م.) برای پای‌بوسی به‌دربار آمد.

در دورهٔ شاه‌صفی(۱۰۵۲ـ۱۰۳۸=۱۶۴۲ـ۱۶۲۹م.)ظاهراً این ناحیه‌مستقل بوده‌است[۸۸]. درموردشال ومستنگ ما ازاواخر دورهٔ شاه‌طهماسب‌اول (متوفی در ۹۸۴=۱۵۷۶م.) چنین‌اطلاع‌داریم‌که این‌ناحیه دارای یك حاکم صفوی‌بوده‌وری پانصدنفر«ملازم» داشته است[۸۹].

درزمان شاه‌عباس دوم (۱۰۷۷ـ۱۰۵۲=۱۶۶۶ـ۱۶۴۲م.) ازعباسنامه چنین برمی‌آیدکه ناحیهٔ (الکا) دوکی وچوتیالی قسمتی از«ممالك محروسه»[۹۰] بوده است. ولی امیرمحلی افغانی آنجا به‌اوامر وخواستهای شاه‌بزرگ چندان توجهی نداشته واین مطلبی است‌که ازمنبع ما نیزبه‌خوبی برمی‌آید. مقارن اواخر دورهٔ صفویه چنین بنظرمی‌آیدکه سراسر نیمهٔ شرقی ایالت زیرنظرحکمرانان محلی بوده‌است واین‌حکمرانان‌فقط تا اندازه‌ای ازدولت صفوی‌تبعیت می‌کرده‌اند[۹۱].

درجنوب غربی وغرب، قندهار باسیستان، فراه وسبزوار(اسفراز)*هم‌مرز

۸۸ـ رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۱۰۷۴ و ۱۰۸۷ ؛ ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۰ ؛ خلد برین ، ص۲۱۱. ۸۹ـ مطابق خلاصة‌التواریخ ، ص ۲۲۳b .
۹۰ـ عباسنامه ، ص ۲۵۲ (= خلد برین، ص b ۲۳۰) ؛ همچنین رجوع شود به عباسنامه ، ص۱۶۳ (= خلد برین، ص b ۱۸۹). ۹۱ـ دربارهٔ قلاة غلزائی وقوشنج مطلب در مجمع‌التواریخ (موضع مزبور) تأیید می‌شود . تمام این حاکم نشین‌ها در تذکرة الملوك ، ص b ۱۱۷ با اسامی قبایلی‌که درآنجا ذکرشده معرفی گردیده‌اند .

* احتمال داردکه مؤلف دراین مورد اشتباه‌کرده باشد، زیرا اسفزارکـه نام دیگر آن سبزار است ونزدیك فراه می‌باشد سوای سبزوار خراسان است . رجوع شود به‌مجمع‌ـ التواریخ مرعشی چاپ اقبال، صفحات ۴ ، ۱۹ و۲۰ .آقای شفیعی کدکنی مرا به این نکته متوجه کردند. مترجم.

بود. پس این ایالت ناحیه‌ای راکه درکنار قسمت پائین رودهیرمند(هلمند) واقع بود و به‌گرمسیر قندهار شهرت داشت و همچنین ناحیهٔ زمین داور را با قلعه‌ای به‌همین نام نیزشامل می‌شد. اسکندرمنشی زمین داور راهم جزوگرمسیرقندهار می‌شمارد[۹۲] . هفت اقلیم پس ازذکرغور قبل ازآنکه نامی ازاسفرازببرد ذکر ایالتی‌رابه‌نام بادغیس می‌کند که در زمان سلطان حسین میرزا (متوفی در ۹۸۴ =۱۵۷۶م.) مسلماً ازتوابع‌قندهار بوده‌است. مینورسکی‌بدون دلیل‌موجه همین مطلب رادرتذکرةالملوك موردتردیدقرارمی‌دهد[۹۳].درزمان‌شاه‌طهماسب‌اول(۹۸۴_۹۳۰=۱۵۷۶_۱۵۲۴م) اغلب مراجع به‌کرّات سرزمین هزاره را جزو ایالت قندهارمی‌شمارند[۹۴] مطابق‌اظهاراسکندرمنشی‌قلاة«درمیانهٔهزارجات‌قندهار»[۹۵] است واز این مطلب چنین استنباط می‌شودکه سرزمین واقع درشمال شرق‌قندهار را بدین‌نام می‌خوانده‌اند.

۱۵- بلخ و۱۶- مرو . پس ازپیروزی شاه اسمعیل اول برشیبك‌خان درسال ۹۱۶ (=۱۵۱۰م.) تمام خراسان به‌دست قزلباش‌ها افتاد. درمراجع مذکوراست که‌کمی پس‌ازنبرد یکی ازحکمرانان صفوی به‌حکومت مرو منصوب‌شد. ازسال بعدخبرداریم‌که یکی ازامرای قزلباش را به‌حکومت بلخ فرستادند.

۹۲ ــ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۷۸ و ۶۷۲ . نقشه‌های جغرافیائی در اینکه ناحیهٔ زمین داورکجاست با یکدیگر اتفاق ندارند . مراجع ما سرزمینی‌راکه درملتقای هیرمند و ارغنداب قرار دارد به این نام می‌نامند.

۹۳ــ هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص ۹-۱۲۸ ؛ تذکرةالملوك ، ص ۱۱۷ b .

۹۴ــ رجوع شود به خلاصةالتواریخ، ص ۲۰۹ b ؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۸۰ به بعد.

۹۵ــ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۴۸۰ و۴۸۴؛ قلاة غلزائی اغلب در مراجع به صورت قلاة تنها هم ذکر می‌شود . (رجوع شود به مجمع التواریخ ، ص ۵ b) .

این شخص بر اندخود، شبرغان، جیجکتو[۹۶]، میمنه، فاریاب، مرغاب، وطبق ذکر خلاصة التواریخ همچنین غرجستان[۹۷] فرمان می‌راند. با امرای ازبك بخارا وسمرقند در این سال توافق شد که آموی دریا مرز مشترك باشد.

بلخ درسال ۹۲۲ (=۱۵۱۶م.) برای همیشه از چنگ حکومت ایران خارج شد[۹۸] و هنگام مرگ شاه اسمعیل اول (متوفی درسال ۹۳۰=۱۵۲۴م.) قزلباشها مرو را نیز از دست دادند. مرو قبل از اینکه درسال ۹۳۲ یا ۹۳۳ (=۲۷-۱۵۲۵م.) به‌تصرف ازبکها درآید چند سالی متروك بود. شاه‌عباس اول بود که توانست مرو را به‌صورتی قطعی به کشور منضم سازد. پس از فتح سال ۱۰۰۷ (=۹۹-۱۵۹۸م.) شاه عباس حکومت مرو، نسا، ابیورد و دُرون را به‌یکی از امرای باجگزار داد. اما چون این امیر درسال ۱۰۰۸ (=۱۶۰۰-۱۵۹۹م.) از فرمان شاه سرپیچی کرد یکی از امرای قزلباش به‌جای او منصوب شد[۹۹].

۱۷- مشهد و ۱۸- هرات. از سال ۹۱۶ (=۱۵۱۰م) این دو ایالت تحت ریاست فائقهٔ قزلباشها اداره می‌شد. این دو ناحیه درطول دورهٔ حکومت صفویه به‌کرّات دچار

۹۶- واقع در کنار جادهٔ میمنه - بالا مرغاب (رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص ۶۲۰)، شصت میل در جنوب شرقی میمنه. رجوع شود به:

J. Deny, Une Soyurgal du Timouride Šāhruh, in J. A. 1957, p. 259 ff.

۹۷- خلاصة التواریخ، ص a۴۹ به بعد. غلام سرور (Sarwar) در ص ۶۵ کتاب خود به نام تاریخ شاه اسمعیل‌صفوی (متن انگلیسی) به هرحال تأکید وتصریح می‌کند که غرجستان تسخیر نشد. ۹۸- سرور، ص ۹۰ ۹۹- تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص ۵۷۶ و ۶۰۱ به بعد؛ روضة‌الصفویه، ص a۳۹۳ به بعد. در زمان شاه طهماسب اول مرو به حکومت‌صفوی تعلق نداشت (رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۰۴؛ همچنین اثر دیکسون Dickson -، ص ۸۸ وبعد از آن، ۲۴۹، ۲۹۷ و تعلیقات، ص XIV) تصرفی که در سال ۹۴۳ (=۷-۱۵۳۶م.) انجام گرفت موقتی بود.

شبیخون و غارتگری ازبکهای ماورای جیحون گردید. ازبکها از سال ۹۹۶ (=۱۵۸۸م.) تاسال۱۰۰۷ (=۱۵۹۸م.) بدواً بخشی ازخراسان و بعداً تمام آنرا متصرف شدند. درپایان دورهٔ صفویه، اواخر سال ۱۱۲۷ (= اواخر ۱۷۱۵م.) یا ابتدای سال بعدازآن[۱۰۰] هرات بعد ازقندهار دومین ایالت بزرگی بودکه سر از فرمان شاه پیچید.

ازسال۹۶۲ (=۱۵۵۵م.) به‌بعد تا مدتی‌طولانی شاهزاده‌ای حکمرانی[۱۰۱] مشهد را داشت. مطابق‌خلاصة التواریخ وی حکام «سراسر ایالت خراسان را از سرحد سمنان تا هرات و سیستان»[۱۰۲] زیرنظر داشت. البته درحالت عادی‌حاکم مشهد دارای چنین‌اهمیتی‌نبود. درزمان شاه اسمعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴=۱۵۷۷-۱۵۷۶م.) می‌بینیم که حاکم مشهد «امیرالامرای نصف خراسان»[۱۰۳] بوده‌است.

ازطرف مغرب همواره مشهد به‌سمنان، دامغان و بسطام محدود می‌شد. ازطرف مشرق در زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰=۱۵۷۶-۱۵۲۴م.) سرحد، شمال اسفراین بود: خبوشان (قوچان) دراوایل دورهٔ صفویه درتملك قزلباشها بود ولی درابتدای دورهٔ زمامداری شاه‌طهماسب اول به کرّات بین صفویان و ازبکان دست به دست‌گشت وتازه در سال ۹۷۲ (=۵-۱۵۶۴م.) به صورتی قطعی باز درشمار

۱۰۰ـ ذکرتاریخ به‌تبعیت ازمجمع لتواریخ، ص b ۲۰. ۱۰۱ـ رجوع شود به همین فصل، بند ه: وابستگی‌های اجتماعی‌حکام، فهرست‌شاهزادگانی که درایالات بوده‌اند،مشهد.
۱۰۲ ـ خلاصة التواریخ، ص a ۱۸۱: «کل ولایت خراسان از سرحد سمنان تا دارالسلطنهٔ هرات وسجستان»؛ و رجوع شود به خلاصةالتواریخ، ص a ۲۶۵. قدرت بسیاری‌که در آن زمان حاکم مشهد داشت شاید از این جهت بود که قزاق‌خان تکلو، حاکم هرات درآن‌عهد یاغی‌شده بود. ۱۰۳ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۰.

نواحی‌تحت حکومت صفویه درآمد[۱۰۴] . درمشرق این ناحیه ، تبادگان (نزدیك مشهد) ، سرخس و زورآباد نواحی‌مرزی ایران بود[۱۰۵] . نسا، ابیورد و دُرون وباغباد درشمال‌گرگان علیا [۱۰۶] توأم با مرو در هنگام مرگ شاه اسمعیل اول (۹۳۰=۱۵۲۴م.) ازدست قزلباشهاخارج شده‌بود. شاه‌طهماسب اول‌ادارهٔ‌شهرهای کویررا پس ازآنکه‌آنها را در شعبان ۹۴۳ (= ژانویهٔ ۱۵۳۷ م .؟) از چنگ شاهزادگان ازبك خوارزم خارج‌کرد فقط برای چندهفته یاچند ماه به‌دست‌یکی از امرای قزلباش سپرد . هنگامی‌که شاهزادگان منهزم به پای بوس آمدند باز حکومت این شهرها به‌آنها سپرده شد. درسال ۹۵۰ (=۴-۱۵۴۳ م.) بار دیگر ازبکها ازاین‌گوش به‌فرمانی و باجگزاری صوری خودداری ورزیدند[۱۰۷]. تازه دراواخرسال۱۰۰۸(=اوایل ۱۶۰۰م.) این‌نواحی‌باز به‌دست امرای‌قزلباش‌افتاد. مطابق‌تذکرةالملوك [۱۰۸] دراواخر دورهٔ فرمانروائی‌صفویه این‌نواحی از توابع بیگلربیگی‌مشهد بوده است . باغباد ظاهراً پیش ازاینها به استراباد ضمیمه شده بوده‌است . ازطرف مشرق مشهد باتربت شیخ‌جام (تربت زاوه) * ، خواف و تون

۱۰۴- برای سال ۹۷۲ رجوع شود به : خلاصةالتواریخ، ص ۲۰۹ a؛ جواهرالاخبار، ص ۳۳۰b؛ احسن‌التواریخ، ص ۴۲۸.   ۱۰۵- خلاصةالتواریخ، ص ۲۲۷ a/b؛ سرخس ازسال ۹۱۶(=۱۵۱۰م.)تا بیست وپنج سال غیرمسکون وویرانه بود (هفت اقلیم، جلد دوم، ص۳۶).   ۱۰۶- برای دریافتن وضع باغباد رجوع شود به: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۸۱.   ۱۰۷- دیکسون، ص۵۶،۳۴۴ به بعد، تعلیقات، ص XIII به بعد. دیکسون ازیك‌کتاب تاریخ در بارهٔ ازبکهای خوارزم (شجرهٔ ترك) استفاده‌کرده است .

۱۰۸- تذکرةالملوك، ص ۱۱۵ b به بعد.

* تربت زاوه نام سابق تربت حیدریه است وبا تربت شیخ جام تفاوت دارد . رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی ارتش ، جلد نهم ، خراسان . (مترجم) .

(فردوس امروزی)که ازتوابع هرات بودند هم‌مرز بوده است [۱۰۹] .

طبق تذکرةالملوك غیر از حاکم‌نشین‌هائی که هم‌اکنون ذکر شد در طرف جنوب، فراه وغور و درشمال، بادغیس، پنجده ، ماروچاق و بالامرغاب از توابع هرات شمرده می‌شد .

در تکمیل آنچه گفته شد از سایر منابع استفادهٔ زیادی نمیتوان کرد. در تذکرة‌الملوك ازحاکم‌نشین هرات رود واقع درمشرق هرات ذکری بـه‌میان نیست . در دورهٔ شاه اسمعیل اول است که نامی از آن به‌میان می‌آید . در دورهٔ شاه طهماسب اول دراین موضع قبایل چادرنشین به‌حاکم هرات باج می‌دادند [۱۱۰] .

از زمان شاه‌عباس‌دوم این ناحیه را به‌نام‌حاکم‌نشین شاهفلان واوبه می‌نامند. حکام این‌حاکم نشین در آن‌عهد همه از ازبکان بودند [۱۱۱]. ماروچاق و بالامرغاب که در دورهٔ شاه‌عباس اول ازآنها ذکری در دست نیست ظاهراً ویران بوده اند و تازه شاه‌عباس اول بودکه در تنکوزئیل ۹-۱۰۰۸ (=۱۶۰۰م.) فرمان به‌آبادانی مجدد این نواحی داد [۱۱۲] . غرجستان در اوایل دورهٔ سلطنت صفویه به صورت مکرر تسخیر شد، اما ظاهراً هیچگاه مدتی‌طولانی جزء دولت صفوی نشد[۱۱۳].

۱۰۹ــ زمان‌شاه طهماسب‌اول: خلاصة‌التواریخ،ص ۲۷۸ b؛ آخردورهٔ‌صفویه: تذکرةالملوك، ص b ۱۱۴ به‌بعد. تون باطبس به‌عنوان حاکم‌نشین اغلب توأم بوده‌است وبیشتر ازتوابع‌مشهد محسوب می‌گردیده است. ۱۱۰ــ دورهٔ شاه اسمعیل اول: روضة‌الصفویه، ص ۱۳۹b؛ دورهٔ شاه طهماسب اول : خلاصة‌التواریخ ، ص ۱۵۷b. ۱۱۱ــ عباسنامه ، ص ۲۲۹ ، ۳۰۰ (= خلدبرین ۲۲۴b، a ۲۴۵)؛ مجمع‌التواریخ ۲۱a، ۲۳b. ۱۱۲ــ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۵۷۶. ۱۱۳ــ از فتوحاتی در سالهای ۹۲۵ (=۱۵۱۹ م.) ، ۹۳۹ (=۳۳-۱۵۳۲ م.) و ۹۵۷ (=۱۵۵۰م.) گزارش در دست است . اما فقط درسال ۹۲۵ (=۱۵۱۹ م.) از یك حاکم صفوی غرجستان سخن بمیان است (رجوع شود به اثر سرور، ص۹۰) .

منابع ما همه متفق‌القولند که شاه در سال ۹۲۱ (=۱۵۱۵ م.) «سلطنت خراسان را ازسرحد سمنان تاکنارآب‌آمویه»[۱۱۴] به شاهزاده طهماسب میرزا داد. از سال۹۲۸ (=۱۵۲۲م.) خبری دردست داریم‌که طبق آن حاکم هرات‌ضمن اقدامات خود برای اسفراین، مشهد وحتی استراباد نیزحکامی معین‌کرد[۱۱۵]. اولین کسی که در خراسان درسال ۹۲۱(=۱۵۱۵م.) به «صدارت» منصوب شد مقرخودرا درهرات قرارداد. حوزهٔ قضائی‌این روحانی عالیمقام (صدر) «ایالات خراسان را ازسرحد عراق (عجم) وآذربایجان تا انتهای طخارستان»[۱۱۶] شامل می‌شد. حوزهٔ قضائی وزیرخراسان نیزکه اوایل در هرات ساکن‌بود همین‌وسعت را داشت[۱۱۷].

تقریباً دراواسط قرن شانزدهم مسیحی(=اواسط قرن دهم ه. ق.) هرات لااقل ازنظرمالی اهمیت و مرکزیت خود را ازدست داد[۱۱۸]، اما بیگلربیگی هرات بازهم ازنظرفرماندهی برقوای نظامی بر حاکم مشهد ریاست داشت.

در دورهٔ شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵=۱۵۸۷-۱۵۷۸ م.) بیگلربیگی هرات و للهٔ شاهزاده عباس‌میرزا به‌نام علیقلی‌خان که سرنافرمانی داشت تقاضا کردکه شاه حاکمی‌را به حکومت مشهد منصوب کندکه باشاهزاده توافق داشته باشد و «در وقایع وحوادث ازسخن وصلاح لله وبیگلربیگی بیرون نرود»[۱۱۹]. اما بعدها نیزهنگامی‌که دیگرشاهزاده‌ای درهرات‌نبودبیگلربیگی‌این‌ایالت‌باز درقیاس با حکام دیگر خراسان از امتیاز خاصی برخوردار بود و او را اغلب «بیگلربیگی

۱۱۴- به نقل از احسن‌التواریخ، ص ۱۵۴.

۱۱۵- رجوع شود به سرور، ص ۹۳

۱۱۶- به‌نقل از حبیب‌السیر، ص ۳۷۹.

بند **الف**: ملاحظات تاریخی- جغرافیائی.

۱۱۷- رجوع شود به‌فصل دوم همین کتاب،

بند **الف**: ملاحظات تاریخی-جغرافیائی.

۱۱۸- رجوع شودبه فصل دوم همین کتاب،

۱۱۹- تاریخ عالم‌آرای عباسی،ص۲۷۷

خراسان» می‌نامیدند [۱۲۰]، در حالی‌که حاکم مشهد در زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) فقط «حاکم» و بعدها «بیگلربیگی» مشهد خوانده می‌شد. دستور شهریاران، منبعی از اواخر دورهٔ صفویه، حاکم هرات را حتی «بیگلربیگی کل خراسان»[۱۲۱] می‌نامد، اما وجود مراتب و درجات خاص بین خود بیگلربیگی‌ها درسایر قسمت‌های مملکت‌چندان معلوم‌نیست. ما دراین مورد خوانندگان را به‌فصل مربوط به‌القاب راهنمائی می‌کنیم [۱۲۲].

۱۹- استراباد. درسال۹۱۶ (=۱۱-۱۵۱۰م.) هنگامی‌که شاه اسمعیل اول به خراسان لشکر کشید، حاکم ازبك استراباد نیزگریخت و سران شهر برای عرض تهنیت به دربار آمدند. استراباد صرف‌نظرازچند حمله ازطرف ازبکها تا پایان حکومت صفوی جزئی از ایران ماند. تنها در سال ۹۹۱ (=۱۵۸۳ م.) یا دوسال بعد از آن‌قزلباشها ناگزیرشدند به‌علت وجود اغتشاش وناراحتی این‌ایالت ساحلی‌راتحلیه کنند.

تازه درسال ۱۰۰۶ (= ۱۵۹۸ م.) هنگامی که شاه عباس اول مجدداً به فتح خراسان همت گماشت امکان مراجعت حاکم صفوی فراهم آمد [۱۲۳].

ازایالت استراباد درآن روزگار بیشتراطراف وحول وحوش شهری به‌همین نام منظورنظربود. این ایالت درمغرب به‌ناحیهٔ اشرف وهزارجریب [۱۲۴] که از

۱۲۰-رجوع کنید به‌تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۰۸۴؛ خلدبرین، ص۲۸۷. ۱۲۱- دستورشهریاران، ص ۶۹b، ۱۰۳b، ۱۷۳b وغیره: بیگلربیگی‌کل‌خراسان. ۱۲۲- رجوع شودبه چند صفحه بعد متن‌کتاب. ۱۲۳- رجوع شودبه تاریخ عالم‌آرای عباسی ص ۵۶۵. ۱۲۴- رجوع شود به برگ ۱۱۳b یك جغرافیای بی‌نام ایران دربریتیش میوزیوم با مشخصات زیر:

Ms. Add.7720 fol .107-123 (فهرست ریو، ص ۸۱۳. این‌کتاب در دورهٔ شاه عباس برای یك شاگرد تألیف شده است.)

توابع مازندران بـود محدود می‌شد و در مشرق سرزمین‌های اصلی حاجیلر وگرایلی‌را شامل‌می‌گردید. از اینها گذشته‌بیابانی‌راهم که در آن‌طرف گرگان‌قرار داشت واسکندرمنشی آنرا «میانهٔ ولایت جرجان وخوارزم فاصله»[۱۲۵] دانسته تا رود اترك از توابع استراباد می‌شمرده اند . پیش‌از آن در دوران شـاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) قبایل و عشایر مختلفی که به یقه ترکمان (وهمچنین صاین‌خانی) مشهورند یعنی اخلو، گوکلان، ایلور وسالور که درکنار اترك چادر زده‌بودند به‌گرگان‌آمدند ، درآنجا به زراعت پرداختند واز رعایای صفویه شدند. بعدها، یعنی‌درهمان‌دوران شاه‌طهماسب‌اول این‌جماعت سر به‌طغیان برداشتند[۱۲۶] . در دورهٔ شاه عباس‌اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) به‌دعوت شاه، ترکمن‌ها به‌صورتی‌روزافزون به‌ناحیهٔ استرابادآمدند تادرآنجا مقیم‌شوند. سرانجام ناحیه‌ای از دورترین حدود گرایلی وحاجیلر تامرز استراباد وگرگان تاوسط دشت فسحت‌آباد یعنی‌درحدود ده روزمسافت (منزل) ، درعرض وطول از خیمه‌های آنان‌پوشیده‌شد.چندین‌سلطان‌و اروغه‌که‌مأمورِوصول‌مالیات‌بودندبرای ادارهٔ اموراین‌طوایف وقبایل«معین‌شدند»[۱۲۷]. همچنین نواحی‌واقع درآن‌سوی کوه البرزمانند دامغان وبسطام اغلب‌تیول‌حاکم استراباد محسوب‌می‌گردید[۱۲۸].

۱۲۵- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۸۰ .

۱۲۶- این همه مطابق است با تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۵۸۰ . از نظر قبایلی که در اینجا از آنها نام برده شده است و منشأ هر نام رجوع شود به‌کتاب زیر :

Wolfgang König , Die Achal - Teke, Berlin 1962, S. II f.

۱۲۷- دستور شهریاران ، ص ۲۰۹b : «... از اقصای حدود ولایت گرایلی و حاجیلر تا سرحد استراباد وازکنارآب گرگان تا بمیان دشت فسحت‌آباد قریب بده منزل راه طولاً و عرضاً در زیـرخیمه و خرگاه ایشان بوده و چندین سلطان و داروغگان باج ستان در میان طوائف و قبائل آنها معین گشته ...» .

۱۲۸- رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی ص ۸۳۵ ؛ در دوره شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵=۱۵۸۷-۱۵۷۸ م.) حاکم استراباد در عین حال حوزهٔ دامغان، بسطام ، بیارجمند ، عرب عامری (= چادرنشینان ناحیهٔ بسطام وهزار جریب) را نیز اداره می‌کرد (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۲۹۰) .

ب ـ مراتب، مناصب و عناوین

برجسته‌ترین خصوصیت یك حاکم آن بود که فرمانروائی یك طایفه یاعشیره را به‌عهده بگیرد و به‌عبارت دیگر مرتبهٔ امیری داشته‌باشد[۱۲۹]. درجات مختلف امرا که بعدها ایجاد شد مانند: خان، سلطان و بیگ [۱۳۰] درابتدای دورهٔ‌صفوی با یکدیگر تفاوت مشخصی نداشت. در ابتدای دورهٔ پادشاهی شاه اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲م.) مثلاً حکام ایالات بزرگ، مانند فارس، دیار بکر، بغداد یاهرات فقط وفقط مرتبهٔ بیگی‌داشتند هرچندکه درآن عهد اصطلاحات خان وسلطان نیزمعروف بود. اما برعکس در اواخر دورهٔ سلطنت شاه اسمعیل اول‌حکام تمام ایالات مهم خانها یاسلطانها بوده‌اند، اما مرتبهٔ خانی وسلطانی هم ازطرف دیگر حداقل‌تازمان مرگ شاه طهماسب اول (متوفی‌در۹۸۴=۱۵۷۶م.) تقریباً هم‌پایهٔ یکدیگر بوده‌است. به‌هنگام مرگ این‌پادشاه مثلاً شاهقلی‌سلطان ازایل استاجلوحاکم هرات وامیرالامرای خراسان بود درحالی‌که ولی خان آنهم ازهمین ایل یکی از امرای زیردست او وحاکم خواف وباخرزبود[۱۳۱]. از زمان شاه‌عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) باز سلسله مراتب حکام درالقاب نیزمنعکس شد.

متنفذترین امرا یعنی‌حکّام ایالات بزرگ ومقتدرترین حکّام درجهٔ دوّم همه خان وحکّام‌کم اهمیت‌تر سلطان بودند. بیگ به کسانی‌اطلاق می‌شدکه در آینده میبایست به‌امیری برسند.

۱۲۹ـ دربارهٔ امیرنشین‌ها رجوع شود بـه همین فصل، بند و: اختیارات حکام.

۱۳۰ـ عناوین‌حاکی‌ازدرجه ومرتبه به‌دنبال اسامی‌خاص اضافه می‌شد. پیش‌ازاسم(وهمچنین‌به ندرت به دنبال اسم) عنوان خان قرار می‌گرفت وگاه این لفظ جزو خود اسم می‌شد: خان احمد خان (رجوع شود به خلدبرین، ص ۲۸۸)، ساروخان سلطان (پاپازیان، جلد دوم، سند سیزدهم)، حسین خان بیگ (خلد برین، ص ۲۷۰).

۱۳۱ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۳۹.

به‌همین ترتیب هم الفاظی که حاکی از مناصب بود با یکدیگر تفاوت داشت[۱۳۲]، در ابتدای دورهٔ صفوی معمولاً حکمرانان را از هر درجه فقط «حاکم» می گفتند. بعدها حکّام ایالات بزرگ عنوان بیگلر بیگی یافتند. گاهگاه نیز بجای بیگلر بیگی «امیرالامرا» و خیلی به ندرت «خانلرخانی» بـه‌کار می‌بردند. بـرای نخستین بار ما به اصطلاح بیگلر بیگی در رونوشت فرمانی مورخ به‌سال ۹۵۰ (=۴۴-۱۵۴۳م.) که برای حاکم هرات صادر شده برمی‌خوریم[۱۳۳]. در نیمهٔ دوّم قرن شانزدهـم مسیحی (=قرن دهم هجری) این لفظ برای حکّام ایالات بزرگ مقرر بوده است اما یك‌بار برای حکّام قزلباش گیلان بیه پیش (لاهیجان) و اردبیل نیز استعمال شده‌است[۱۳۴]. اسکندرمنشی[۱۳۵] درزمان مرگ شاه عباس اوّل (متوفی در ۱۰۳۸ =۱۶۲۹م.) برای ایالات زیر بیگلربیگی‌هائی را ذکر می‌کند:

۱- شیروان، ۲- قراباغ، ۳- چخورسعد، ۴-آذربایجان، ۵- قلمروعلی شکر، که بیگلر بیگی آن درعین‌حال حکومت‌عراق‌عرب‌راهم داشته‌است، ۶-عراق عرب، ۷-کردستان، ۸- لرستان، ۹- فارس که بیگلربیگی آن در عـین حال حکومت کوه گیلوبه راهم داشته است، ۱۰-کوه‌گیلویه، ۱۱- قندهار، ۱۲- هرات، ۱۳- استراباد. تازه در زمان شاه‌صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹ م.) است‌که حکّام‌مشهد ومرو نیز بامنصب بیگلربیگی درمآخذ ظاهرمی‌شوند.

۱۳۲ ـ عناوین حاکی از منصب به دنبال اسامی خاص و عناوین مرتبه و درجه می‌آمد.
۱۳۳ ـ افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص ۱۱۷b به بعد؛ در اثر زیرمنتشرشده است:
Ray, Humāyūn in Persia 69 ff.
۱۳۴ـ دربارهٔ لاهیجان دردورهٔ شاه طهماسب اول رجوع شود به فصل دوم همین کتاب، قسمت دوم: اختیارات قضائی؛ در دورهٔ شاه عباس اول مراجعه کنید به تاریخ عالم آرای عباسی، ص۴۵۱؛ دربارهٔ اردبیل رجوع شود به حاشیهٔ شمارهٔ ۲۳۸همین فصل کتاب. ۱۳۵ـرجوع شود به‌تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۰۸۴ به‌بعد؛ دربارهٔ همدان رجوع شود به‌شرحی که در چند صفحه پیش راجع به ایالت عراق عرب داده شد.

بعضی ازمآخذ مربوط به‌آخردورهٔ صفویه حاکم‌کرمان راهم دارای منصب بیگلربیگی ذکرمی‌کنند [۱۳۶]. تذکرةالملوك تنها مرجع معتبری‌است‌که حتی‌از بیگلربیگی‌قزوین نیزسخن به‌میان می‌آورد [۱۳۷].

حکمرانان درجه دوّم حتی در ادوار بعدهم دارای عنوان حاکم بودند ودر بین این‌اشخاص برحسب مرتبه‌ای‌که داشته‌اند ما به‌ندرت به‌عناوین‌خان یاسلطان برمی‌خوریم [۱۳۸]. برای‌آنکه به بیان مناسبات بین حکّام درجه دوّم با حکّام ایالات بزرگ بپردازند مآخذ ، حکّام درجه دوّم را «امیرتابین» (یعنی امیر زیر دست) وبخصوص در ادوار بعد قول‌بیگی (یعنی فرماندهٔ یکی‌ازجناحهای سپاه) می‌نامند [۱۳۹].

برای مدارج مختلف موجود بین خود بیگلربیگی‌ها و وضعی‌که حکّام در درقبال امرای درباری داشتند عنوانها ولقب‌های دیوانی رایج در دورهٔ صفویه‌که به‌آنها «لفظ» نیزمی‌گفته‌اند بسیارگویاست [۱۴۰]. البته این‌القاب وعناوین تا

۱۳۶ ـ رجوع‌شودبه تذکرةالملوك، ص ۸a ومراجع‌گرجی (رجوع شود به‌حاشیهٔ شمارهٔ ۵۸۳ همین‌فصل‌کتاب).سایرمراجع‌هم (دستورشهریاران،ص۶۳a، ۱۷۵b ؛مجمع‌التواریخ،ص۵۷b و ۶۰b) در پایان دورهٔ صفویه فقط از یك نفر به عنوان « حاکم کرمان » خبر می‌دهند .

۱۳۷ـ تذکرةالملوك ، ص ۷b ؛ سانسون در ص ۴۵ و بعد ازآن می‌گوید‌که داروغهٔ قزوین تنها کسی است که در ایران از امتیازات خانی برخوردار است ؛ رجوع شود به فصل سوم همین‌کتاب ، بند ب : ادارهٔ ایالات خالصه ، قسمت دوم : قوهٔ قضایی .

۱۳۸ـ اغلب فقط هنگامی که نام حاکم ذکر نمی‌شود مورد استفاده قرار می‌گیرد ، بخصوص در مراجع اروپائی،امادرمراجع‌فارسی‌هم‌این‌امربی‌سابقه‌نیست (رجوع شود به سطورآخر شرحی‌که در صفحات قبل دربارهٔ فارس وکوه گیلویه گذشت).

۱۳۹ـ درمورد قول‌بیگی رجوع‌شود به تذکرة الملوك ، ص ۴۴ ، حاشیهٔ نمرهٔ یك ؛ اولین بار ما با کلمهٔ قول بیگی در وقایع یونت ئیل ۴۰-۱۰۳۹ (=۳۱ـ۱۶۳۰ م.) برمی‌خوریم (رجوع شود به خلاصة‌السیر ، ص ۳۳a) ؛ در مجمع التواریخ و دستورشهریاران این اصطلاح بیشتر تکرار می‌شود .

۱۴۰ـ این عناوین و القاب برخلاف کلماتی‌که حاکی از رتبه و منصب است درجلو اسامی خاص قرار می‌گیرد .

اندازهٔ معیّنی درابتدای دوران سلطنت صفویه نیز وجود داشته است . اما مدارك ومآخذ موجود دراین‌باره چندان نیست‌که بتوان اظهارنظردقیق وقطعی‌کرد . ما در زیرقسمتهائی از «مکاتیب زمانهٔ سلاطین صفویه» راکه برای اطلاع شخصی شاه صفی‌تهیه شده‌است[۱۴۱] بازگومی‌کنیم . در اینجا صحبت از انواع عبارت پردازیها درفرمانها وبخصوص القاب وعناوینی‌است‌که باید برای هریك ازصاحبان مشاغل دولتی‌بکاربرد[۱۴۲]. رسالهٔ حاضرنام والیان را دررأس همهٔ صاحب‌منصبان به کار می‌برد وما بحث درآن‌باره‌را به‌قسمت مخصوصی‌دراین‌کتاب موکول‌می‌کنیم[۱۴۳]. پس ازوالیان ازامیران نام برده می‌شود «که دارای دو رتبه هستند: در رتبهٔ اوّل امرای‌درباری، خانهای‌مقتدر، بیگلربیگی‌ممالك محروسه وامرائی(قراردارند) که شاغل‌مقامات عالی(هستند)؛ قورچی‌باشی فی‌المثل دارای این عناوین است : ایالت وشوکت‌پناه حشمت وجلالت دستگاه عالیجاهی‌نظاماً للایالة والاقبال فلان خان قورچی باشی ... مهردار ، بازرس‌کل (تواچی‌باشی)[۱۴۴]، پیشکار و رئیس

۱۴۱ ــ رجوع شود بــه مکاتیب زمانــهٔ سلاطین صفویه ، کتابخانــهٔ ملی پاریس ، نسخهٔ خطی ، ذیــل فهرست فارسی، ۱۸۳۸ (بــلوشه ، نمرهٔ ۲۳۰۸ ؛ استوری ، ص ۱۲۸۳) قسمتی که در اینجا نقل شد ضمیمه‌ای است بر کتاب اصلی .

۱۴۲ ــ ما در اینجا بحث خود را به بازگوکردن عناوین و القاب محدود می‌کنیم وبه‌جای عبارت پردازی‌های خاص فرمان ها و اعلانهای عمومی که درچند مورد دیده شد سه نقطه می‌گذاریم . از اینها گذشته عناوین‌والقاب درقسمتهائی‌دیگرازسند جلو نام صاحب‌منصبان‌آمده است.

۱۴۳- رجوع شود به همین فصل کتاب ، بند ز : دربارهٔ والیان ، قسمت ۳ : القاب ، انتصابات ، کثیرالمشاغل بودن، بند الف: القاب.

۱۴۴ــ درسال ۹۳۴ تواچیان قبل ازجنگ به گرد آوری سپاه اشتغال داشتند (تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص ۳۹b) ، تا دورهٔ شاه صفی هم تواچیان از ایالات مختلف سربازگیری می‌کردند (لب‌التواریخ ، ص ۲۷ ؛ احسن‌التواریخ ص ۲۱۰ ؛ روضة الصفویه ، ص ۴۱۳b ، ۴۶۷b ؛ خلد برین ، ص ۲۱۳) . از اواسط قرن هفدهم به بعدگردآوری سپاه‌کار «محصلان» بود (عباسنامه ، ص ۲۱۵ ؛ دستور شهریاران ، ص ۸۹ b) .

تشریفات کل (ایشك آقاسی باشی) وضابط کل (دیوان بیگی باشی) نیزدارای همین عناوین هستند. القاب وعناوین فرماندهٔ کل قوا (سپهسالار)، فرماندهٔ غلامان سلطنتی (قلر آقاسی) و فرماندهٔ تفنگچی‌ها (تفنگچی آقاسی)، درصورتی‌که دارای درجهٔ خانی بودند نیزچنین بوده‌است؛ در غیراین صورت این سه تن که ذکر آنان گذشت دارای عناوین ذیل بوده‌اند:

رفعت واقبال‌پناه عزت واجلال‌دستگاه مقرب‌الحضرةالعلیه العالیه‌الخاقانیه فلان ... بیگلربیگی‌های ایالات: القاب بیگلربیگی‌های خراسان،فارس، بغداد، قندهار وشیروان به‌نحوی‌خاص‌نوشته می‌شود، یعنی امیرالامرائی به القاب آنان افزوده می‌شود مثلاً: ایالت وشوکت پناه حشمت و ابهت دستگاه عالیجاه امیر‌الامرائی‌نظاماً للایالة والاقبال فلان‌خان بیگلربیگی فلان محل. بیگلربیگی تبریز، چخورسعد، قراباغ، استراباد، مشهد، مرو، کوه کیلویه، شهرزور، قلمرو علی‌شکرولرستان همه دارای القابی به‌این‌صورت هستند: ایالت وشوکت پناه نصفت وابهت دستگاه عالیجاه نظاماً للایالة والاقبال فلان‌خان. امرای درجه دوّم، (یعنی‌خانها و) سلطانهای بزرگ و کوچك: اینها دارای درجهٔ خانی‌هستند، به همین دلیل عنوان آنها از بیگلربیگی‌ها کمتر است مثلاً ایالت و حکومت پناه‌کمالاً للایالة والاقبال فلان خان. . . سلطانهای بزرگ: امارت‌وحکومت پناه کمالاً للامارة فلان سلطان ... سلطانهای‌کوچك: امارت پناه‌کمالاً للامارة (فلان سلطان)...منتظر الاماره‌ها:«امارت‌شعار فلان‌بیگ یا: امارت‌مآب‌فلان‌بیگ»[۱۴۵].

---

۱۴۵ ـ در موضع مزبور، برگ b ۳۵۵: امرا دو درجه دارند درجهٔ اول: امرای درگاه معلی و خانان عالیقدر و بیگلربیگیان ممالك محروسه و امری صاحب مناصب عالیه؛ مثلاً: قورچی باشی: ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاهی نظاماً للایالة والاقبال فلان قورچی باشی ...، مهردار وتواچی باشی وایشك‌آقاسی باشی ودیوان بیگی باشی به همین دستور؛ سپهسالار و قلرآقاسی و تفنگچی آقاسی اگر رتبهٔ خانی داشته←

آن‌گاه صحبت از عبارت پردازیهای فرمانهای خاص صدر ، روحانیون ، اطباء و دیگران ، وزیراعظم و وزرای ایالات به‌میان می‌آید. درآخـر سخن از مسؤول امورمالی‌کل مملکتی(مستوفی‌الممالك) به‌میان‌است وپس از او از سایر مناصب دیوانی ودرباری پست‌تر بحث می‌شود . فقط وزیراعظم و مستوفی‌الممالك غیر از امرائی‌که ذکرآنها گذشت حق‌استفاده ازعنوان عالیجاه را دارند.

هرگاه اطلاعات مندرج دراین رساله را با فـرمانها و رونوشت فرمانهـای موجودمقایسه کنیم‌می‌بینیم‌که‌این‌افراط‌درالقاب وعناوین‌حتی‌درزمان‌شاه‌طهماسب اوّل (۹۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴م) نیزمتداول بوده وازآن گذشته انحراف نیز از نمونه‌هائی‌که دراین رساله به‌دست داده‌شده بسیاردیده می‌شود . به ابتدا وانتهای القاب اجـزای دیگری می‌افزوده‌اند یا ازآنهـا می‌کاسته‌اند . اما در اُس ّ اساس عناوین والقاب محرّرین نمی‌توانسته‌اند به‌میل خـود تصرف روا دارند. در رسالهٔ مورد استفادهٔ ما لقب امیرالامرائی‌فقط به‌پنج تن‌ازبیگلر بیگی‌ها داده شده‌است. اما دریکی‌ازاسنادسال۱۰۵۵(=۱۶۴۵م.)[۱۴۶] بیگلر بیگی‌چخورسعد ودر دوسند

→باشد به همین‌دستور و گرنه: رفعت و اقبال‌پناه عزت واجلال دستگاه مقرب الحضرة العلیة العالیة (برگ ۳۵۶a) الخاقانیه فلان ؛ بیگلربیگیان ممالك : بیگلربیگی خراسان و فارس و بغداد و قندهار و شیروان بیك طرز نوشته می‌شود و لفظ امیرالامرائی اضافهٔ القاب ایشان می‌شود مثلاً : ایالت و شوکت پناه حشمت و ابهت دستگاه عالیجاه امیرالامرائی‌نظاماً للایالة و الاقبال فلان خان بیگلربیگی فلان محل ؛ و بیگلربیگی تبریز و چخور سعد و قراباغ و استراباد و مشهد مقدس و مروشاهی جان وکوه‌گیلویه و شهرزور و قلمروعلی‌شکر ولرستان همگی بدستورکه : ایالت و شوکت پناه نصفت و ابهت دستگاه عالیجاه نظاماً للایالة والاقبال فلان خان ؛ درجهٔ ثانی امرا : سلطانان خرد وکلان : و هرکدام رتبهٔ خانی داشته باشد یك فقره از بیگلربیگیان کمترمثلاً : ایالت وحکومت پناه کمالاً للایالة والاقبال فلان خان ....؛ (برگ ۳۵۶b) سلطانان بزرگ: امارت و حکومت پناه کمالاً للامارة فلان‌سلطان. . . . . ؛ سلطانان کوچك : امارت پناه کمالاً للامارة ....؛ وبعضی که منتظر الامارة باشند: امارت شعار فلان بیگ یا: امارت مآب فلان‌بیگ ...

۱۴۶- پاپازیان،جلد دوم، سند بیست‌وهشتم.

مورخ به‌سالهای ۱۰۵۷ (=۱۶۴۷م.) [۱۴۷] و ۱۱۳۳ (=۱۷۲۱م.) [۱۴۸] بیگلر ـ بیگی‌های تبریز نیزچنین القابی یافته‌اند. ظاهرچنین‌است (شاید فقط در دوره‌های بعد) که ابرازکاردانی ولیاقت شخصی‌نیزدر دریافت این‌القاب بی‌اثر نبوده است: هنگام منسوب کردن‌کلبعلی‌خان زیاداغلی‌قاجار به‌بیگلربیگی‌قراباغ وحکومت کاخت در سال۱۱۰۶ (=۱۶۹۴م.)گذشته ازاعزاز و اکرام‌های دیگروی «لقب خجستهٔ امیرالامرائی»[۱۴۹] نیزگرفت. برای محمّد زمان خان، بیگلربیگی کوه گیلویه به‌مناسبت حلول‌سال‌نو(۱۰۶۳=۱۶۵۳م.) خلعت شاهنشاهی‌فرستاده‌شد. به‌همراه این خلعت «فرمانی شاهانه بود بالقب امیرالامراء»[۱۵۰]. هیچ دلیلی در دست‌نیست که ادعا کنیم لقب امیرالامرائی‌فقط در زمان بحران وانحطاط اعطاء می‌شده است[۱۵۱].

اما لقب عالیجاه ازاین نیزسخت با اهمیّت‌تربود. ازتقریباً بیست‌سندی که ما ازآن اطلاع داریم ودرآنها بیگربیگی‌ها باعناوین والقاب یادشده‌اند فقط دو

۱۴۷ـ سندی که درتملك حاج حسین‌آقای نخجوانی درتبریز است، طبق‌نسخهٔ عکسی آن‌که در اختیار پروفسور رومر قرار دارد. ۱۴۸ـ فرمان شاه سلطان حسین‌به وختنگ ششم درصفحهٔ ۱۲۷ به بعد اثر ذیل:

Sovetskoe Vostokovedenie, 1957 (4).

۱۴۹ـ دستور شهریاران، برگ ۵۳b: لقب والای امیرالامرائی. دریکی ازفرامین‌شاهانهٔ سال بعد (خوبوا Chubua، سند نمرهٔ ۱۹) کلبعلی خان درگروه اصلی القاب دارای این عنوان است: عالیجاه امیر الامراء العظام. ۱۵۰ـ ریاض الفردوس، ص ۳۶۲: رقم مبارك مشحون بقید امیرالامرائی؛ رجوع شود به عنوان وی در ریاض‌الفردوس، ص ۳۷۱.

۱۵۱ـ چنین است ظن ساوری در اثر زیر:

Savory / R. M. ، Some Notes on the Provincial Administration of the Early Sofawid Empire, in BSOAS, Bd. XXVII (1964), S 121و128.

سند هست که در آنها ذکری از لقب عالیجاه هست [۱۵۲].

برای اهمیّت این لقب فقط کافی است یادآور شویم که در تذکرة الملوك صاحب‌منصبان درباری ودولتی برحسب القاب خود تقسیم شده‌اند . در این اثر « امرای معظمی که لقب عالیجاه دارند » وآنهاکه لقب «مقرب» گرفته اند جدا جدا ذکر شده‌اند[۱۵۳]. امرای نواحی‌مرزی، یعنی‌والیان، بیگلربیگی‌ها وتمام حکّام‌درجهٔ دوّم وچهارده تن امرای درباری[۱۵۴] ازشمارامرا هستند وماهم دراین‌جا فقط کار خودرا به‌بحث دربارهٔ آنان محدود می‌کنیم . ضمناً این را هم بگوئیم‌که به تعداد امرای درباری درمقایسه بادورهٔ شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹ م.) افزوده شده‌است . دراین دوره بین امرای درباری وزیر اعظم ، مستوفی الممالك ومنشی مخصوص دولتی (مجلس‌نویس) دیده می‌شوند و این خود قابل‌توجه است ، زیرا صاحبان این‌مشاغل اغلب ازایرانیان بوده‌اند[۱۵۵]. توجه به‌این حقیقت ازنظرما

۱۵۲ـ بوسه (Busse) ، سندهای شمارهٔ ۷ و۱۱ .   ۱۵۳ـ تذکرةالملوك ، ص b ۶ ، ۳۰a.   ۱۵۴ ـ اما درعمل‌چنین بود که تنی‌چند ازاین چهارده صاحب منصب درباری درجهٔ امیری نداشتند . در مورد قلرآقاسی وتفنگچی‌آقاسی رسالهٔ مزبورخود حاکی‌است که آنها لازم نبود خان وبه‌طریق اولی‌امیرباشند. مثلاً از زمان شاه سلطان حسین خبرداریم که دیوان بیگی (دستورشهریاران ، ص a ۴۹، a ۱۵۱) وناظربیوتات (دستور شهریاران، ص a ۲۳۹) درآن زمان فقط مرتبهٔ بیگی داشته‌اند . اما ازطرف دیگرصاحب منصبان درباری که ازجملهٔ این‌چهارده تن نبودند ممکن بود مورد اعزاز قرارگیرند وبه‌لقب عالیجاه‌ملقب شوند. دراواخر دورهٔ صفویه معمولاً صدر (دستورشهریاران ، ص a ۴۶؛ تذکرةالملوك ، ص a ۴ وبعد ازآن) ویا ایشك‌آقاسی‌حرم (دستور شهریاران ، ص b ۲۳۸) به این‌لقب‌خوانده می‌شدند .   ۱۵۵ ـ اغلب لقب امیری به‌ایرانیان داده نمی‌شد . به هرتقدیر در اواخر دورهٔ صفویه وزیراعظم اغلب شخصیتی بود که بتواند مورد حمایت یك عشیره قرارگیرد (در دورهٔ شاه سلیمان : شیخ علی‌خان زنگنه ؛ در دورهٔ شاه سلطان حسین . فتحعلی‌خان داغستانی ومحمد قلی‌خان شاملو).

بازدارای اهمیّت بیشتری است که همهٔ امرا یعنی همهٔ حکّام و نه فقط بیگلربیگی‌ها دراواخر دورهٔ صفویّه لقب عالیجاه دارند . اطلاعات مندرج در تذکرة الملوك در این مورد توسط چند سند دیگر نیز تأیید می‌گردد[۱۵۶]. احتمال دارد که این آغاز تنزل ارزشی باشد که لقب عالیجاه بعدها در دورهٔ قاجاریّه یافت[۱۵۷]. تنها یك بار درجوار عالیجاه وامیرالامرا لقب سوّمی نیز برای بیگلربیگی آذربایجان و یکی ازسرداران به‌کاربرده شده‌است : صوفی‌زادهٔ قدیم خاندان ولایت نشان [۱۵۸]. از مآخذ فارسی هیچ بر نمی‌آید که صاحبان کدام یك از القاب و شاغلین کدام مناصب حق شرکت وحضور درمجامع درباری را داشته‌اند .

ج ـ انتصابات

انتصاب حکّام از هردرجه حق مطلق پادشاه بود و همواره با صدور فرمان شاهانه عملی می‌گردید . اما با این گفته منظورآن نیست که شخص شاه در تمام موارد ازاین حق استفاده می‌کرده است . شاه گاه گاه نیزانجام این امررا به‌یکی ازصاحب منصبان درباری تفویض می‌داشته . مشهوراست که شاه اسمعیل اوّل درسال ۹۲۰ (=۱۵۱۴ م.) «ناظر» دیوان اعلی[۱۵۹] خود را مأمور انجام دادن این مهم کرد .

۱۵۶ـ لقب عالیجاه برای یکی‌ازحکام نخجوان (مجموعهٔ اسناد درکتابخانهٔ دولتی‌آلمان با این‌خصوصیات: Ms. or. fol.617 فرمان مورخ رجب۱۱۲۴)، برای بختیاری (همان جا، سند مورخ رجب۱۱۱۰) ، برای شوشتر (دستور شهـریاران ، ص b ۱۲۸) ، برای مغانات (خوبوا ، سند نمرهٔ۲۴) به‌کاربرده شده‌است.

۱۵۷ـ رجوع‌شود به‌تذکرةالملوك ، ص ۱۱۴؛ مینورسکی‌هنگامی که می گوید در دورهٔ صفویه تنها چهارده‌نفرلقب عالیجاه داشته‌اند متن‌را درست تعبیر نکرده است.

۱۵۸ـ درفرمان وختنگ ششم که درحاشیهٔ نمرهٔ۱۴۸ این کتاب قبلاً مذکورشد.

۱۵۹ـ رجوع‌شود به لب‌التواریخ ، ص۲۹. « ناظر دیوان اعلی» لقب شغلی «وکیل» درآن دوره بوده‌است. رجوع شود به : Savory/Principal Offices I 97

شاه‌اسمعیل اوّل (۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲م.) ظاهراً به‌حکّام ایالات بزرگ عموماً این‌حق‌را‌داده‌بوده‌که‌حکّام‌نواحی‌تحت‌حکومت خودرا به‌کارمنصوب‌دارند. درحبیب‌السیر آمده‌است‌که در سال ۹۲۸ (=۱۵۲۲م.) حاکم هرات در خراسان ظاهراً به‌دلخواه خود حکّام درجهٔ دوّم را به‌کارمنصوب‌کرده‌است.امیری‌که بدین سبب درمشهد از کارمعزول‌شده بود خشمناك شد و به‌دربار روی‌آورد . همین‌که‌این مطلب به‌گوش شاه رسید امیر را که هنوز پایش به دربار نرسیده بود به مشهد بازگرداند و به او یادآور شد که وی باید از اوامر حاکم هرات پیروی کند . اما حاکم هرات نیز طبق‌مطالب مندرج درحبیب‌السیر به‌زودی با او برسرمهر آمد وحکومت یکی‌ازنواحی‌خراسان را بدو داد[۱۶۰]. پس از برتخت نشستن‌شاه طهماسب اوّل (۹۳۰=۱۵۲۴م.) درفرمان انتصاب دورمیش‌خان ، حاکم خراسان چنین ذکرشده‌که حکّام وداروغگان وغیره « باید بدانندکه وی حق عزل و نصب آنان را دارد » [۱۶۱]. بعدها ظاهراً ازاختیارات بیگلربیگی‌ها کاسته شده‌است . وقوف‌به‌آنچه مآخذبعدی- که همه اطلاعات خود را ازحبیب‌السیر گرفته‌اند ـ دربارهٔ اوضاع واحوال‌خراسان در دورهٔ شاه اسمعیل اوّل نوشته‌اند جالب توجه بسیار است .

دراحسن‌التواریخ آمده‌است که حاکم هرات حکّام درجهٔ دوّم‌را به «اشارهٔ» شاه به‌کارمنصوب می‌کرد[۱۶۲]. خلاصة‌التواریخ‌که مقارن اواخر قرن دهم تألیف شده‌ازحاکم مشهدچنین ذکرمی‌کند که او به«حکم» شاه‌اسمعیل‌اوّل و به«استصواب» حاکم هرات حکومت می‌کرد[۱۶۳] . اطلاعات مربوط به اواخر دورهٔ صفویه نیز

۱۶۰- حبیب‌السیر ، ص ۳۸۴ . ۱۶۱- به صورت خلاصه درتاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف خواند میر ، ص a ۱۱۹ ذکر شده است : ... به نصب او منصوب و به عزل او معزول دانند . ۱۶۲- احسن‌التواریخ ، ص ۱۷۶ . ۱۶۳- خلاصة التواریخ ص 73b .

به‌همین‌ترتیب پایان می‌یابد ومطابق آنها حکّام درجهٔ دوّم با پیشنهاد (باعرض) بیگلربیگی‌ها توسط شاه منصوب ومعزول می‌شوند[۱۶۴].

علت اینکه درادوار بعد بیگلربیگی حق داشت شخصاً حکّام زیردست‌خود را عزل و نصب کند درمآخذ کثیرالمشاغل‌بودن‌ذکرشده‌است. بیگلربیگی دراین زمان شخصاً حکومت تمام نواحی زیرفرمان خودرا به‌عهده داشت. بنابراین تمام حکّام درجهٔ دوّم مأمور (داروغه) شخصی او محسوب می‌شدند. قبلاً[۱۶۵] گفتیم که امامقلی‌خان چندین حکومت را شخصاً به‌عهده داشت. اسکندرمنشی‌می‌گوید که «امرای تابین‌اوکه به‌حکومت اشتغال‌دارند چون‌عزل و نصب‌ایشان‌منوط به‌رأی بیگلربیگی‌مذکوراست اسامی‌ایشان معلوم مسوّد اوراق نبود»[۱۶۶].

هرگاه پادشاه به‌سن‌بلوغ نرسیده‌بود ویا به‌کارمملکتداری چندان عنایتی نمی‌کرد با واگذاری‌حکومت نواحی‌مختلف اغلب‌تحت‌نفوذ امرای مقتدرقزلباش قرار می‌گرفت واین‌مطلب درابتدای دورهٔ سلطنت شاه‌طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ = ۷۶-۱۵۲۴م.) واز زمان برتخت‌نشستن‌شاه محمّد (۹۸۵=۱۵۷۸م.) تاسالهای اوّل‌سلطنت شاه عباس اوّل (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) صدق می‌کند[۱۶۷]. طبیعی‌است که‌گاه‌گاه دراین قبیل موارد زنان شاهنشاه نیزسهم عمده‌ای به عهده

۱۶۴ـ رجوع شودبه‌تذکرةالملوك، ص ۷a. در زمان شاه سلیمان یك بیگلربیگی‌حکومت‌را برای این‌خان یاآن بیگ «عرض واستدعا می‌کرد» وپس ازآن فرمان‌صادرمی‌شد(رجوع‌شود به ریاض‌الفردوس، ص۳۶۲وبعدازآن).

۱۶۵ـ رجوع‌شود به‌همین فصل‌کتاب بند**الف**: ملاحظات تاریخی و جغرافیائی نمرهٔ ۱۱ و ۱۲ مربوط به‌فارس وکوه‌گیلویه‌چنانکه‌گذشت.

۱۶۶ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۰۸۸ .

۱۶۷ ـ رجوع شود به تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۳۶a و ۴۳b که درآنجا این مطلب درمورد شاه طهماسب اول به وضوح‌مذکور است . درتاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۳۸۱ همین امر برای شاه عباس اول ذکرشده است.

داشته‌اند[۱۶۸]. دراواخردورهٔ صفویه اعمال‌نفوذ خـواجگان درکار تنصیب حکّام روزافزون بود[۱۶۹].

تازمانی‌که حکّام منحصراً از امرای قزلباش انتخاب می‌شدند عزل بی‌سبب هرحاکمی‌ممکن بود قزلباشهـا را ناراحت وآزرده خاطرسازد. باسلب قدرت از قزلباشها زمینه ازهرجهت برای‌تبعیض وسپردن‌کار به سوگلی‌ها آماده شد: یکی ازمآخذ ارمنی‌مربوط به اواخردورهٔ صفویه چنین‌گزارش می‌دهدکـه قبل از آن حکّام، وزرا وغیره‌را نمی‌شد به‌این‌سهولت تعویض کرد وعزل آنها همواره‌مبتنی بررسیدن شکایاتی ازایشان بود. در دورهٔ شاه‌سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵=۱۷۲۲-۱۶۹۴م.) یك شهر یا‌یك ایالت فقط درعرض یك‌سال چندین حاکم به‌خود می‌دید.ازآنجاکه‌آنها خود باارسال‌تحف‌وهدایا به‌حکومت‌رسیده‌بودند می‌کوشیدند حتی‌المقدور زیردستان را از خود نرنجانند[۱۷۰]. گـذشته ازمسافرین اروپائی صاحب مجمع‌التواریخ نیزازاین‌همه سقوط اخلاقی وانحطاط شکوه دارد:صاحب منصبان درباری چنان حریص‌بودندکه ازتمام کسانی که درایالت به «خدمتی» یا «حکومتی»منصوب‌می‌شدند«مبالغی‌به‌عنوان‌حق‌آن شغل (تقبل) می‌گرفتند»[۱۷۱]. حال هرگاه کسی رشوهٔ بیشتری می‌داد مقام را بدو می‌سپردند حتی‌درمواقعی که دیگری قبلاً حکم رسمی وخلعت برای‌آن دریافت‌کرده ودرراه رسیدن به محل خدمت خود بود. در چنین مواردی او را ناگزیر از میان راه باز می‌گرداندند و «دراین‌دور وتسلسل دائماً بازار عزل ونصب رواج داشت»[۱۷۲].

۱۶۸ـ در دورهٔ شاه اسمعیل اول: جواهرالاخبار، ص ۲۸۶b.

۱۶۹ـ دربارهٔ نفوذ وسهمی‌که خواجگان در دادن حکومت نواحی به‌اشخاص دردورهٔ شاه سلطان حسین داشته‌اند رجوع‌کنید به جلد دوم سفرنامهٔ هانوی، ص ۱۰۳ و بعد از آن.

۱۷۰ـ مجموعهٔ‌گردآوری بروسه، جلد دوم، ص۲۰۴.

۱۷۱ـ مجمع‌التواریخ، ص ۵۲b: مبلغ‌ها بطریق نذرانه و رشوه ازآن شخص به‌عنوان تقبل می‌گرفتند.

۱۷۲ـ درهمان مرجع: به‌قاعدهٔ دور و تسلسل پیوسته بازارتغییر وتبدیل عمال دایر ورایج بود.

هرگاه کسی‌که نامزد حکومت بود هنوز به‌منصب امیری نرسیده بود بدواً حکم امیری می‌گرفت یعنی‌به‌فرماندهی‌طایفه‌ای یاقبیله‌ای‌منصوب می‌شد. دراین تشریفات معمولاً یك «طبل‌وعلم» به‌عنوان نشانهٔ امیری داده می‌شد. گاه نیزوقایع نامه‌ها دراین‌مورد ازاعطای «علم و نقاره» صحبت می‌کنند. آیا ایــن‌کار بدان علت بوده‌است‌که می‌خواسته‌اند ازفردی‌تقدیروتمجیدخاصی‌کنند؟ نمی‌توان به‌سهولت چنین‌ادعائی‌کرد. مثلاً مطلع‌می‌شویم که‌شاه‌طهماسب‌اوّل(۸۴–۹۳۰=۷۶_۱۵۲۴م.) برای حاکم سرخس و زورآباد که چندان اهمیّتی هم نداشت به مناسبت انتصابش «علــم و نقاره واسبهای عربی وکمر وشمشیرمــرصع وجقه وسایر لوازم امارت» فرستاد[۱۷۳]. یکی ازوقایع‌نامه‌ها گذشته ازاینها اصطلاح عربی را به‌کار می‌برد وطبل وعلــم را مرادف «توق‌و نقاره»[۱۷۴] می‌شمارد . سانسون به وضــوح گزارش‌می‌دهدکه علائم و نشانه‌های خاصی‌هم بوده‌است. وی می‌گویدکه والیان و خانها برحسب اهمیت قلمروحکومت خود تادوازده کرنای بزرگ نیزداشته‌اند که دربعضی‌ازتشریفات دستورنواختن‌آنهارا توأم بابوق* وطبل‌و نقاره می‌داده‌اند. حکّام درجهٔ دوّم ناگزیرمی‌بایست به‌طبل، نقاره وبوق اکتفاکنند[۱۷۵]. شاه هرگاه هوس‌می‌کرد به‌اشخاص‌عادی‌نیز نقاره‌خانه می‌بخشید، مثلاً به‌یکی ازفقهای‌شوشتر نقاره خانه دادکه اوهم « در صبــح وشام به دستور خوانــین عظام نوبت دولت می کوفت»[۱۷۶].

هرگاه حاکم‌آینده امیربود فقط فرمان حکــومت وخلعت می‌گرفت . این

۱۷۳ ــ خلاصة التواریخ، ص ۲۲۷b : علم و نقاره و اسپان تازی وکمر و شمشیر مرصع و جقه و سایر اسباب امارت .

۱۷۴ ــ تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص ۲۲a و ۲۹a .

۱۷۵ ــ سانسون ، ص ۴۴ .

۱۷۶ ــ تذکرهٔ شوشتریه ، ص ۴۰b.

* ــ دراصل‌کتاب نوشته شده «اوبوا» . مترجم .

کلمه وجمع آن‌که اغلب به صـورت «خلاع * فاخره» به‌کار برده می‌شود فقط به جامه‌های گرانبها اطلاق نمی‌شد، بلکه شامل اقلام گوناگون‌مانند اسب، سلاح و غیره نیزمی‌گردید [۱۷۷].

همهٔ سلاطین‌صفوی به‌این رسم علاقمند بودندکه لقب‌هائی به‌نشانهٔ مرحمت خاص‌خود به‌امرا بدهند. اغلب چنین القابی به‌هنگام نصب حاکم نیزداده می‌شد. درذیل‌چند موردی‌که جالب توجه خاص است ذکرمی‌شود:

شاه محمد درسال۹۸۵(=۱۵۷۸م.) به‌محمد سلطان‌ترکمان حکومت‌کاشان رابخشید، اورا به درجهٔ خانی ترفیع داد و به‌لقب «مصاحب» مفتخرساخت [۱۷۸]. همین‌لقب در زمان شاه‌عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲=۶۶-۱۶۴۲م.) به«امیرشکارباشی» وقت‌داده‌شد به‌همراه حکومت‌استراباد [۱۷۹]. به‌خصوص‌اغلب اعضای‌خاندان‌زیاد‌اغلی که ازقاجار بودند وتقریباً همهٔ حکّام قراباغ ازآنهـا انتخاب می‌شدند از این‌لقب برخوردار بودند [۱۸۰]. لقب مصاحب بااسم اشخاص توأم به‌کاربرده می‌شد ولی‌موروثی‌نبود. اما ممکن‌بودکه چنین‌لقبی‌مانند نام زیاداغلی‌موروثی‌هم بشود.

شاه‌اسمعیل اول‌امّت بیگ راکه پدرش باتمام قوم وقبیله ازآناطولی به‌زیر

۱۷۷ــ رجوع شود به‌صفحات بعد همین فصل، بند ز: دربارهٔ والیان، قسمت ۳: القاب، انتصابات، کثیرالمشاغل بودن، بند ب: انتصابات. ۱۷۸ ــ خلاصة التواریخ، ص ۲۷۸a. ۱۷۹ــ عباسنامه، ص ۱۴۰. ۱۸۰ــ در دورهٔ شاه طهماسب اول: افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص ۲۵۷a؛ در دورهٔ شاه عباس اول: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۵۸، ۵۳۳؛ در دورهٔ شاه صفی: خلدبرین، ص ۱۷۷؛ کلبعلی خان زیاداغلی در سال ۱۱۰۶ (=۱۶۹۴ م.) به مناسبت منتسب شدن به شغل پدرانش بغیر از سایرخلعت‌ها این لقب را هم گرفت (دستورشهریاران، ص ۵۳b). طغرای مهر او در زیریکی از فرمانها در مجموعهٔ خوبوا (سند نمرهٔ ۱۸) چنین است:

از کرم شاه حسینی نسب کلبعلی یافت مصاحب لقب

* ــ دراصل به همین صورت ذکرشده است. مترجم.

پرچم او گرد آمده بودند به‌این‌نام خواند[۱۸۱].

در سال ۹۸۵ (=۱۵۷۸م.) حاکم افشارکوه‌گیلویه توسط شاه‌محمد در شغل خود تحکیم و تأیید شد. اوازطرف شاه به«بابا» موسوم شد ودیگرهمیشه ازطرف شاه بااین‌نام‌موردخطاب قرارمی‌گرفت[۱۸۲]. شاه‌عباس‌اول(۱۰۳۸-۹۹۵=۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) هنگامی‌که گنجعلی‌خان زیك را به حکومت کرمان منصوب کرد وی را «بابا» خواند و پسر و جانشین اورا هم به «بابای ثانی»[۱۸۳] ملقب ساخت. این خطاب دیگر به‌همراه اسم مورداستفاده قرارنمی‌گرفت وبه‌فرزند خواندگی نیز ارتباطی نداشت . در صورتی‌که شاه‌کسی را به فرزندی می‌پذیرفت اورا با لفظ «فرزند» مورد خطاب قرارمی‌داد . چنین‌امری دراواخر قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) دوبار درمورد امرای قزلباش اتفاق افتاده‌است واین هنگامی‌است که دیگر پادشاهان آلت دست بزرگان مملکت بوده‌اند[۱۸۴]. ما دربارهٔ فرزند خواندگی وارتباط آن با والیان به‌موقع خود بحث‌خواهیم کرد[۱۸۵].

نام‌گذاری مستقیم نیزامری‌بوده‌است شبیه به‌لقب‌دادن و به‌خصوص دراواخر دورهٔ صفویه رواج داشته‌است. یك صاحب منصب یاحاکم به‌هنگام نصب[۱۸۶] نام

۱۸۱ـ رجوع شود به تاریخچهٔ مختصر خاندان زیاداغلی در خلاصة السیر ، ص ۱۷۷a تا ۱۸۲a . ۱۸۲ ـ خلاصة التواریخ ، ص ۲۷۸b . ۱۸۳ ـ روضة الصفویه ، ص ۳۸۲a ؛ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۴۱. ۱۸۴ـ رجوع شودبه تاریخ عالم‌آرای‌عباسی ص ۲۹۰ ، ۴۶۲ (= خلاصةالتواریخ ، چاپ مولر، ص ۷۰) . شاه طهماسب اول درتذکرهٔ خود ذکر می‌کند (تذکرهٔ شاه طهماسب ، ص ۶۰۴) که فرزند یکی از امرای قزلباش را «پسر» خطاب کرده است . اینکه در اینجا فرزند خواندگی مطرح است یا نه روشن نیست .

۱۸۵ـ رجوع شود به صفحات بعد همین فصل ، بند ز : دربارهٔ والیان ، قسمت ۳ : القاب، انتصابات، کثیرالمشاغل بودن، بند ب: انتصابات. ۱۸۶ـ دادن‌لقب خیلی‌بندرت‌بدون انتصاب تازه‌ای صورت می‌گرفته است به‌استثنای هنگامی‌که به‌کسی‌خلعت می‌داده‌ند:عباسنامه، ص ۱۶۶ (=خلدبرین، ص ۱۹۱b) .

جدیدی می‌گرفت که از آن پس در تمام مراجع از او با این نام جدید ذکر می‌شد. مثلاً در سال ۹۱۵ (=۱۰-۱۵۰۹م.) محمد سُفرچی استاجلو به‌حکومت تبریز رسید و لقب «چاپان سلطان»[۱۸۷] گرفت، دورمیش خان در اودئیل ۰۹-۱۱۰۸ (=۱۶۹۷ م.) حکومت قندهار و «اسم» منصورخان گرفت[۱۸۸]. محمود پسر میرویس گردنکش افغانی درقندهارهم اسم تازه‌ای گرفت وهم لقب جدیدی: طبق مجمع‌التواریخ او نامه‌ای مبتنی براظهارانقیاد به‌شاه فرستاد. ازدربار نیز متقابلاً «اورا مخاطب به‌خطاب حسینقلی‌خان وملقب به‌لقب صوفی‌صافی‌ضمیر نموده خلعت واسب وشمشیرورقم حکومت قندهاربرای اوارسال نمودند»[۱۸۹]. چندی بعدهمین محمود بودکه به سلطنت سلسلهٔ صفویه درایران پایان داد.

د ـ کثیرالمشاغل بودن

حکومت را می‌شد باسایرمناصب توأم کرد. این مناصب ازآن جمله کارها بودندکه حاکم خود می‌توانست آنها را تقبل‌کند مانند فرماندهی سپاه یا تولیت اماکن‌مقدسه. اما هرگاه سخن از اختیارات حکام پیش‌آید در این‌باره نیز بحث خواهیم کرد[۱۹۰]. دراین‌فصل‌ما ازحکومت‌هائی‌که تیول‌مناصب درباری بوده‌است صحبت می‌کنیم.

امرای درباری برای گرفتن حکومت بعضی از نواحی‌عراق عجم حق‌تقدم داشته‌اند. اسکندرمنشی گزارش‌می‌دهدکه درتقسیم ایالات پس‌از به‌سلطنت‌رسیدن شاه‌محمد (۹۸۵=۱۵۷۸م.) «محال عراق اکثربه‌امرای درگاه معلّی‌قسمت شده»

۱۸۷ــ خلاصة‌التواریخ، ص 45a. طبق لب‌التواریخ، ص۲۰ملازمانش (نوکران) بدوچنین نامی‌داده بودند. ۱۸۸ــ دستورشهریاران، ص 151a. ۱۸۹ــ مجمع‌التواریخ، ص 55a. ۱۹۰ــ رجوع‌شودبه صفحات بعد در همین فصل، بند و: اختیارات حکام.

است[۱۹۱]. مطابق تمام آنچه ما می‌دانیم در ابتـدای دورهٔ صفویه حکومت‌های نواحی‌معینی‌مخصوص‌ومنحصر به‌بعضی‌مناصب‌نبوده‌است. اما بعدها مسلّماً درمورد برخی‌مناصب‌کارچنین شده‌است. حداکثر ازاوایل قرن یازدهم هجـری حکومت ری بامنصب ایشك‌آقاسی‌باشی توأم گردید. دراواخردورهٔ صفویه‌معمولاً فرماندهٔ قوای سواره‌نظام (قورچی‌باشی) حکومت‌کازرون (نزدیك‌شیراز)، فرماندهٔغلامان سلطنتی (قلّرآقاسی) حکومت‌گلپایگان، فرماندهٔ تفنگچی‌ها (تفنگچی باشی) حکومت ابرقوه وفرماندهٔ توپخانه (توپچی‌باشی) حکومت شفت‌را درگیلان[۱۹۲] داشته‌اند. بقیهٔ نواحی‌عراق عجم از ابتدای قرن یازدهم هجری به‌صورت خاصه اداره می‌شده است.

ازایالات بزرگ، حکومت‌آذربایجـان ازقرن دهم توأم بایکی از مناصب دولتی‌بوده است: حکومت‌آذربایجان اززمان شاه اسمعیل‌اول لااقل‌گاه وبیگاه و بعدها تقریباً به‌صورت مستمرمخصوص‌فرماندهٔ کل‌قوا (امیرالامرا،سپهسالار)[۱۹۳] بوده‌است. ازقرن یازدهم به‌بعد حکومت تعداد زیادی ازایالات بزرگ‌مخصوص بعضی‌مناصب درباری‌می‌شودکه‌برای وقوف‌به‌جزئیّات‌آن به‌فهرست‌حکّام‌درقسمت بعد رجوع‌کنید.

شاردن می‌گویدکه احدی جسارت نمی‌کرد درکارها و مناصب درباری برای خود جانشینی‌تعیین‌کند[۱۹۴]. خلاصةالتواریخ به‌عنوان مثال ذکرمی‌کندکه درسال ۹۸۵ (=۱۵۷۷م.) مهردار وقت‌برای اولین‌باربه‌قم رفت‌که حکومت‌آن ازبیست سال‌پیش باخود اوبود[۱۹۵]. اما چنین به‌نظر می‌آیدکه حتی‌ایالات بزرگ نیز در

۱۹۱ ــ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷. ۱۹۲ــ تذکرة الملوك، ص ۸۶b.
۱۹۳ــ ساوری (Prov. Ad. 122) بدون مدرك و دلیلی در این حقیقت تردید می‌کند.
۱۹۴ــ شاردن، جلد پنجم ص ۳۵۹. ۱۹۵ــ خلاصةالتواریخ، ص ۲۶۸b.

مواردی‌که ذکر آن‌گذشت فقط تیول‌مناصب درباری بوده‌است. مثلاً از امیرشکار-باشی وحاکم‌کوه‌گیلویه چنین‌نقل‌است‌که دریازده سال دورهٔ حکومت خود ، نایب وجانشین به‌ایالت (اُلکا) خود می‌فرستاد. اوکه مورد توجه وعنایت خاص پادشاه ود نمی‌توانست شخصاً به‌محل‌حکومت خود برود[۱۹۶].

هـ ـ وابستگی‌های اجتماعی حکام

وقتی‌کمپفر به‌ماگزارش می‌دهدکه شاه به‌استثنای والیان‌ازنظرانتخاب حکام «کاملاً مستقل» بود[۱۹۷]، باید بدانیم‌که این‌گفته تنها به صورت مشروط آنهم در ابتدای دررهٔ صفویّه صدق می‌کند وبس . تازمان شاه عباس اول‌حکّام منحصراً از اعیان طوایف قزلباش وگروهی‌چند ازطوایف دیگر برگزیده می‌شدند[۱۹۸]. اما به‌کرّات از استثناهای دیگری‌هم ذکرشده است[۱۹۹]. حکومت های درجهٔدوم را گاه به رؤسای قبایل چادرنشین محلی می‌دادند ، همان طورکه مثلاً درگرجستان حکومت دردست خاندان سلطنتی‌قدیم همان محل باقی بود . درفصل مربوط به والیان به تفصیل دراین مورد به‌بحث خواهیم پرداخت . ازاینها جالب توجه تر مواردی است‌که شاه چنین‌سمتهائی را به‌سادات محلی(که اکثراً از زمین داران و ملاکین بزرگ بودند) می‌داد واین‌سادات ازآن پس‌دیگرامیرمی‌شدند. امااینان فقط ازلقب «سلطانی» برخوردار می‌شدند و برای بعضی نیز درمراجع هیچ لقبی ذکرنمی‌شده‌است. ما دراین‌مقام حکومت‌هائی‌راکه به‌طورقطع‌می‌دانیم درقرن‌دهم مدتی‌توسط سادات اداره شده‌اندنام‌می‌بریم: حِلّه با رُماحیّه[۲۰۰]؛ یزد با(؟) کاشان و

۱۹۶ـ ریاض‌الفردوس،ص۳۶۰. ۱۹۷ـ کمپفر،ص۱۲۹. ۱۹۸ـ تذکرة‌الملوك، ص۱۴ یعنی‌جائی‌که فهرست‌اسکندرمنشی ازامرای شاه طهماسب‌اول‌مورد بحث‌قرارمی گیرد.
۱۹۹ـ رجوع شود به‌صفحات‌گذشتهٔ همین‌فصل، بند الف: ملاحظات تاریخی وجغرافیائی ، نمرهٔ ۱۴ـ قندهار. ۲۰۰ـ خلاصة‌التواریخ، ص b ۴۲؛ جواهرالاخبار، ص b ۲۸۷ .

جربادگان وشیراز[۲۰۱]؛ هرات‌رود[۲۰۲]؛ سرخس با زورآباد[۲۰۳]؛ قلعهٔ داراب(در شیروان)[۲۰۴]؛شال و مُستان(در قندهار)[۲۰۵]؛سبزوار[۲۰۶]؛شوشتر[۲۰۷]؛سمنان[۲۰۸]. درقرون یازدهم و دوازدهم هم ممکن‌است‌که وضع برهمین منوال بوده‌است ، اما در دورهٔ بعد دیگر چندان موجب‌حیرت نیست، زیرا قزلباشها مانندگذشته مدعی تصدی «مشاغل‌شمشیر» به‌صورت انحصاری نبودند.

درقرن دهم قبایل‌قزلباش از نظر نظامی نگاهدارندهٔ حکومت صفوی‌به‌شمار می‌رفتند[۲۰۹]. لحظاتی‌که شاه زمام امورا محکم دردست نداشت هنگامی بود که نفوذ رؤسای مقتدرقزلباش درسیاست مملکت بیش ازاندازه می‌شد. دراین اوقات اغلب جنگ و چشم وهم چشمی‌بین بعضی از طوایف و قبایل وجود داشت [۲۱۰]. حکّامی‌که بلافاصله دراین جنگها که هدف آن به دست‌گرفتن قدرت بود شرکت نمی‌کردند ، هرگاه با تفوق این یاآن‌طایفه موافق نبودند خود را مستقل می‌خواندند . اینکه چند ایالت برای مدتی‌درازتحت حکومت طایفهٔ واحدی‌بود و درنتیجه قلمرواین‌طایفه به‌شمارمی‌رفت‌پیش‌آمدن چنین‌اوضاع و احوالی‌راتسهیل می‌کرد. فارس اززمانی‌که به‌دست شاه‌اسمعیل درسال ۹۰۹ (=۱۵۰۳م.) فتح شد تا یونت‌ئیل ۳-۱۰۰۲ (=۵-۱۵۹۴م .) دردست طایفهٔ ذوالقدر بود. کوه‌گیلویه

۲۰۱– تمام مراجع. دیکسون در حاشیهٔ نمرهٔ ۲ صفحهٔ۱۱ در این مورد تردیدهائی ابراز می‌کند. ۲۰۲– رجوع شود به‌صفحات بعد همین فصل، بند و: احتیاجات‌حکام، قسمت ۲، اختیارات مالی . ۲۰۳– خلاصة التواریخ ، ص b ۲۲۶ به بعد . ۲۰۴– خلاصةالتواریخ ، ص a/b ۲۳۳. ۲۰۵– همان مرجع. ۲۰۶– هفت اقلیم ، جلد دوم ، ص۲۸۸. ۲۰۷– خلاصةالتواریخ ، ص b ۲۸۰. ۲۰۸– خلاصةالتواریخ، ص a ۲۹۷. ۲۰۹– رجوع شود به‌تذکرةالملوك، ص۱۸۸ . ۲۱۰– برای‌وقوف براین جنگها در دورهٔ شاه طهماسب اول رجوع شود به:

Savory, Principal Offices II 65,71.

حد اکثر از اوایل دورهٔ شاه‌طهماسب اول (۹۳۰=۱۵۲۴م.) تاپیچی‌ئیل۵-۱۰۰۴ (=۷-۱۵۹۶م.) وکرمان از همین اوقات تا سال ۱۰۰۰ (=۱۵۹۲م.) در دست حکّام افشاربود .

شاه عباس اول نیزدرابتدای حکومت خود دربرابر قزلباشها آزادی عمل نداشت. نقل‌قول اسکندرمنشی ازطرف امرا دراین‌مورد خیلی‌روشن‌کننده است. اومی‌گوید امراکه‌ی‌پس‌ازجلوس‌شاه‌عباس برتخت‌سلطنت به‌سال۹۹۵(=۱۵۸۷م.) به‌شاه‌اعتراض‌کردند، زیرا مرشدقلی‌خان استاجلو، «وکیل» شاه‌همهٔ امورمملکتی را به‌دلخواه خود انجام می‌داد . آنها ضمن تقاضاهای خود خواسته بودند که باید* «درهرهفته دو روزدیوان‌کرده امراءِ عظام‌که هریك منصبی‌ازمناصب‌دیوان دارند وریش‌سفیداویماق خودند جمع شوند ومهمات‌الکا وقشون هرطایفه بصلاح واستصواب ریش‌سفیدان طایفه فیصل‌یابد» [۲۱۱].

بازمثال دیگری ذکرمی‌کنیم . در سال ۹۹۶ (=۱۵۸۸م.) شاه وکیل خود مرشدقلی‌خان را عزل‌کرد. درهمین‌هنگام بوداق‌خان‌چگنی‌را نیزبجانشینی‌برادر مرشدقلی‌خان یعنی‌ابراهیم خان به‌حکومت مشهد فرستاد . دراین موقع آتش «تعصب قومی» [۲۱۲] بین‌طایفهٔ استاجلوشعله‌ورشد . آنها استدلال می‌کردندکه مشهد به‌طایفهٔ استاجلو تعلق دارد. اگرمرشدقلی‌خان وابراهیم‌خان نالایق‌بوده‌اند مگر دیگرکسی‌ازآن طایفه نبودکه حکومت مشهدرا به‌اعضای طایفهٔ دیگری‌بدهند؟ دراثرفشارآنها شاه ناگزیرازتصمیم خود عدول‌کرد ویکی دیگر ازاعضای طایفهٔ استاجلورا به‌حکومت مشهد گماشت .

---

۲۱۱ ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی ص۳۸۳.

۲۱۲ ـ خلاصة‌التواریخ، ص ۴۱۱ b: تعصب اویماقیت .

* ـ عین‌متن تاریخ عالم‌آرای عباسی دراین‌جا نقل‌شد . (مترجم).

هرچند قراینی در دست است که حتی شاه طهماسب اول (۸۴ – ۹۳۰= ۷۶_۱۵۲۴م.)نیز کوشید تابا ترجیح‌دادن عناصرغیر قومی‌وملّی‌نفوذ اعیان‌واشراف طوایف و عشایر را از بین ببرد[۲۱۳] ، ولی باز اقدام قطعی در این‌زمینه به دست شاه‌عباس اول صورت‌گرفت. اوکه خود به‌کمك یکی ازحکام یاغی به‌تخت سلطنت جلوس‌کرد این را پیشنهاد خود قراردادکه ازآن پس باایجاد نیروئی از غلامان سلطنتی (قلّر) باخودسری‌ها واستقلال طلبی‌های اعیان‌ورجال طوایف مقابله‌کند. سهمی که این غلامان سلطنتی به عهده داشته‌اند قبلاً درانتشارات علمی وتحقیقی مورد بحث‌قرارگرفته است[۲۱۴]. ما دراینجابه تکمیل بعضی‌از نکات‌اکتفامی‌کنیم.

دون ژوان مرتدّ ایرانی* درگزارشی یادآور می‌شودکه شاه‌عباس اول کمی پس‌ازجلوس‌خودبر تخت سلطنت به‌سال۹۹۵ (=۱۵۸۷م.) نیروی غلامان‌سلطنتی را ایجـاد کرد[۲۱۵]. و در یکی از مراجع ایرانی نیز ما تأییدی براین مـدعا یافته‌ایم[۲۱۶]. روضة‌الصفویه ضمن وقایع سال۹۹۸ (=۱۵۹۰م.) گزارشی ازایجاد

۲۱۳– رجوع شودبه: Savory, The Principal Offices II 85 ازآن گذشته‌باز رجوع شود به صفحهٔ ۲۴۶رسالهٔ دانشگاهی همین نویسنده تحت‌عنوان:

The Development of the Early Safawid State...

۲۱۴-تذکرةالملوك ص۱۶تا۱۹وهمچنین صفحات۵۲۳تا۵۳۹ اثرزیر:_ Lang: Georgia and the Fall of the Safavi Dynasty

۲۱۵- دون‌ژوان ایرانی‌چاپ جی. لسترنج لندن۱۹۲۶(سیاحتنامه‌های برودوی) ص۲۰۹. مفهوم‌نیست‌که چرا لانگ (گرجستان‌وسقوط صفویه، ص ۵۲۵) سنهٔ ۱۵۸۸م. رابرای‌تاریخ اصلاحات شاه‌عباس‌اول ازاین‌موضع برگزیده است .

۲۱۶– مینورسکی (تذکرةالملوك ص۳۱) می‌پنداشت تاآنجاکه‌آشکار است در مراجع زبان فارسی هیچ گزارشی دربارهٔ اصلاحات وتاریخ انجام شدن آن در دست نیست .

* اروج بیگ‌بن‌سلطان علی‌بیگ بیات یکی‌ازاعضای سفارت ایران بودکه درزمان شاه‌عباس بزرگ به‌کشورهای اروپا سفرکرد و دراسپانیا اقامت‌گزید وکیش‌مسیحی اختیارکرد. از یادداشتهای این شخص‌کتابی بنام دون‌ژوان ایرانی توسط‌آقای رجب‌نیا به‌فارسی ترجمه و بوسیلهٔ بنگاه ترجمه و نشرکتاب چاپ و منتشر شده است. مترجم .

غلامان سلطنتی به دست می‌دهد. این غلامان بعدها به نسبتی افزاینده به حکومت ایالات و نواحی مختلف رسیدند. بنا بر گزارش منبع در اختیار ما چون جنگ و جدال امرا با یکدیگر مملکت را به سرحد زوال و تباهی رسانده بود شاه‌عباس اول مقرر داشت «که باید امرای عظام را از طوایف مختلف انتخاب کنند و ارتباط ایشان را با خاندان و تیرهٔ خود قطع کنند. درست عین قورچی‌ها ـ ملازم حضور شاهنشاه ایران (ملازم خاصهٔ پادشاه قزلباش) را قورچی و رهبر قورچی‌ها را قورچی‌باشی می‌نامیده‌اند ـ او بسیاری از کسانی را که به دین و اعتقاد دیگری بودند و یا مورد حمایت او قرار داشتند مانند چرکسها، گرجیها و ارامنه گردآورد و قسمت اعظم امور دولتی و کارهای مهم شهرهای بزرگ و ایالات را بدانان سپرد»[۲۱۷]. درعین حال از همین مرجع مطلع می‌شویم که شاه‌عباس مقام فرماندهی غلامان سلطنتی (قلّر آقاسی) را ایجاد کرد و بدواً «کسی را» به‌نام یولقلی بیگ به این مقام منصوب کرد و پس از مرگ او اللّه‌ویردی‌خان را جانشین وی ساخت. اللّه‌ویردی‌خان درهنگام انتصاب با اعطای «طبل و علم» و «لقب خانی» نیز مفتخر شد. بعد به آنها اقطاع و حقوق شایسته (اقطاعات و ادرارات عمده) نیز داده شد و «وزیر و مستوفی خاصی» را نیز برای تمشیت امور آنها مأمور کردند. مرجع ما که در سال ۱۰۲۵ (=۱۶۱۶م.) تألیف

۲۱۷- روضة‌الصفویه، ص۳۷۱b، در اینجا از نسخهٔ خطی لندن (B.M.,Ms. or 3388)، برگ ۲۹۲ b چنین نقل می‌شود: ... قرار فرمودند که امرای عظام از طوائف مختلفهٔ متنوعه ملازم اختیار فرمایند و مدار بر اویماق خویش نگذارند و بر مثال قورچی که ملازم خاصهٔ پادشاه قزلباش را به آن نام می‌نامند و رأس (ی) رئیس ایشان را قورچی باشی ازذمی و زنهاری چراکسه و گرجیه و ارمنیه عبید و خدم بلانهایه جمع آورده اکثر حکومت و مهمات بلاد و ولایات عمده بر نام اقتدار ایشان باز گشت.

شده در پایان چنین می‌آورد : «غلامان اکنون قسمت عمدهٔ لشکریان رزمخواه پادشاه ایران»[۲۱۸] محسوب می‌شوند.

طبق اظهار اسکندر منشی بین نود ودوتن «امیر مقتدری» که در زمان مرگ شاه‌عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹م.) حیات داشتند بیست و یك‌تن از غلامان بوده‌اند. هرگاه مابه‌تقسیم‌حکومت‌های نواحی‌بزرگ (بدون کردستان ولرستان، با کرمان) توجه کنیم یعنی‌وضع نظامی رادر آن‌زمان موردنظر قراردهیم بایدبگوئیم که در زمان مرگ‌شاه‌عباس‌ازچهارده‌ایالت بزرگ هشت‌تا ودرزمان مرگ‌شاه‌صفی ازیازده ایالت‌بزرگ‌سه‌ایالت در دست‌غلامان سلطنتی‌بود. اززمان شاه‌عباس دوم‌ما چنین‌ارقامی دردست‌نداریم. فقط می‌توانیم‌بگوئیم‌که ازسی‌وهفت‌تن بیگلربیگی که در زمان سلطنت او به‌کارگماشته شدند بیست وسه‌تن حتماً ودوتن به احتمال زیاد از غلامان بوده‌اند. اولین حکومتی‌که به یکی از غلامان داده شده حکومت فارس بود در قوی‌ئیل ۴-۱۰۰۳ (=۶-۱۵۹۵م.) . در هرات مابه‌هیچ حاکمی‌که از غلامان باشد بر نمی‌خوریم (البته تا پایان سال ۱۰۷۵ = اوایل ۱۶۶۵م. که مورد ملاحظه و تحقیق مابود) . برخلاف هرات دراستراباد از ئیلان‌ئیل ۳-۱۰۱۲ (= ۵-۱۶۰۴م.) همواره‌یك «غلام» حاکم بوده‌است (تاسال ۱۰۷۵ = ۵-۱۶۶۴م. که‌مورد تحقیق قرارگرفت). برای سایر مناطق به فهرست جداگانه رجوع‌کنید. موضوع غلامان‌البته با این‌مختصرمورد بحث‌کامل قرارنگرفته است. سوای تکمیل این فهرست که به دست دادیم واقعاً شایسته بود که به بحث در ترکیب داخلی این نیرو نیزمی‌پرداختیم[۲۱۹].

۲۱۸- همان مرجع: «مدارعالیهٔ سپاه رزمخواه پادشاه ایران الحال غلامان‌اند.» سال ۱۰۲۶ دربرگ ۴۰۳b به‌عنوان تاریخ صدور این‌فرمان ذکرشده‌است.

۲۱۹- درموضعی ازیکی از اعضای خاندان زنگنه به عنوان غلام یاد شده است.

بیگلر بیگی های زمان شاه‌عباس اول، شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم

(نام غلامان با حروف سیاه ذکرشده است)

	شیروان	قراباغ	چخورسعد
شاه عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۹=۹۹۵-۱۰۳۸ م.)	اول سال ۱۰۱۶ فتح شد وحکومت آن داده‌شد به: ذوالفقارخان قراماںلو از ایت‌ئیل ۱۰۱۹ به‌بعد: **یوسف‌خان‌میرشکار باشی** (عالم آرای عباسی، ص ۱۰۴۰). **قزاق‌خان چرکس**	مفتوح وحکومت دریونت ئیل ۵-۱۰۱۴ داده شدبه: محمدخان‌بن خلیل‌خان زیاد اغلی. پسرش مرشد قلی‌خان محمد قلی‌خان، برادرش از توشقان‌ئیل ۷-۱۰۳۶ به بعد به: **داود خان بن**	اول سال ۱۰۱۳حکومت آن داده شد به: امیر گونه‌خان قاجار طهماسب‌قلی‌خان
شاه صفی (تا سال ۱۰۵۲=۱۶۴۲م.)	عالم‌آرا، ص۱۰۸۸ **فرخ‌خان** (عالم‌آرا، ص ۱۰۸۸) عرب خان اغزیوار-	**الله‌ویردی‌خان** (عالم‌آرا، ص ۱۰۸۸) محمد قلی‌خان	قاجار، پسرش تنگوزئیل ۵-۱۰۴۴ به: **کلبعلی‌خان** (جامع مفیدی جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۷۰a) محمد قلی‌خان
شاه‌عباس دوم (تا سال ۱۰۷۷=۱۶۶۶م.)	اغلی شاملو **خسروخان** (عباسنامه، ص۳۲۲) **بختان‌خان** (اسم‌دیگراو**مهر علی‌خان**) قوم **ذوالفقارخان** بیگلر بیگی‌قندهار.(قصص	مجدداً به‌کار گماشته شد مستقیماً (؟) به: مرتضی قلی‌خان‌زیاداغلی	چغتای **کیخسروخان‌چرکس** (عباسنامه، ص ۸۹) مستقیماً (؟) به: محمدقلی‌خان (چغتای؟)

شاه عباس دوم (تاسال ۱۰۷۷ = ۱۶۶۶ م.)	الخاقانی ، ص b ۲۲۸ . رجوع‌شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ ۴۸a) . **حاجی(منوچهر)خان** (عباسنامه،ص۱۱۳،۱۳۴) **محمد(ی)خان بن سیاوش بیگ** (قصص الخاقانی ، ص a ۲۵۱؛عباسنامه،ص۳۰۰) بارس‌ئیل ۳-۱۰۷۲ به : **نجفقلی‌خان‌بن قزاق خان چرکس** (قصص الخاقانی ، ص a ۲۲۵)	قاجار توشقان‌ئیل۴-۱۰۷۳ به: اغورلوخان، عموزاده‌اش	**نجفقلی‌خان‌بن قزاق خان چرکس** (قصص الخاقانی ، ص b ۲۳۳)یاز نگنه (عباسنامه؛ غلام ؟) بارس ئیل ۳-۱۰۷۲ به: عباسقلی‌خان‌بن امیرگونه خان قاجار

	مرو	هرات	بغداد
شاه عباس اول (۹۹۵-۱۰۳۸ = ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.)	درپایان‌سال۱۰۰۸تسخیر وداده شد به : بکتاش‌خان داملو استاجلو محراب خان قاجار عاشورخان-	**تخاقوی‌ئیل ۴-۹۹۳** علیقلی‌خان شاملو درشغل خود تثبیت می‌شود. ۹۹۶دردست از بکهاست. ۱۰۰۷ باز فتح می‌شود و داده می‌شود به : فرهاد خان‌قراما نلو. حسین‌خان عبداللو شاملو (قورچی شمشیر). حسن‌خان ،	سال ۱۰۳۳تسخیر وداده شد به : **صفیقلی خان**

شاه صفی (تاسال ۱۰۵۲=۱۶۴۲م.)	**چگنی**	**پسر وی**	**گرجی،** با همدان (عالم آرا، ص ۱۰۸۸؛ ذیل عالم آرا، ص ۱۲۶) **بکتاش خان،** خویشاوند وی، با همدان (ذیل عالم آرا، ص۱۲۶) ۱۰۴۸ به دست عثمانیها افتاد.
شاه عباس دوم (تاسال ۱۰۷۷=۱۶۶۶م.)	مرتضی قلی خان بن محراب خان قاجار. از تخاقوی ئیل ۶-۱۰۵۵ به: **علیقلی خان** (عباسنامه، ص ۶۲) **قورخمس خان** (زبدةالتواریخ، ص۷۰a) ایت ئیل ۹-۱۰۶۸ به : **اصلان خان** (عباسنامه، ص۲۳۹)	عباسقلی خان، پسرش (درپایان سال ۱۰۷۵ برای آخرین بار ذکر شده است)	

	آذربایجان	همدان
شاه عباس اول (۹۹۵–۱۰۳۸=۱۵۸۷–۱۶۲۹م.)	ازسال ۹۹۶ تنها اردبیل، ازسال ۱۰۱۲ همچنین تبریز. مهدیقلی خان بیجارلو شاملو (چاوشلو استاجلو؟، ایشك آقاسی باشی؟). ذوالفقار خان قرامانلو (یا مستقیماً به برادرش فرهاد؟). فرهاد خان، برادرش. ذوالفقارخان، بهصورت مکرر. پیربوداق خان پرناك ترکمان. شاه بندهخان، برادرش. از یونت ئیل ۸–۱۰۲۷ یا قوی ئیل	از سال ۹۶۶ : قورخمس خان شاملو، مستقیماً (؟) به : حسن علی خان چگنی (وصفی است مغشوش و درهم : در دورهٔ خدمت او از طهماسبقلی خان ارشلو افشار، مهدیقلی سلطان شاملوایشك آقاسی باشی واغورلو سلطان بیات نیزبهعنوان حاکم نام برده شده است). مستقیماً (؟) به : حسن خان استاجلو

	۹-۱۰۲۸ : **قرچقای‌خان، سپهسالار** (عالم‌آرا، ص۱۰۳۹). شاه بنده‌خان، مجدداً پیربوداق‌خان بن	از سیچقان ئیل ۴ ـ ۱۰۳۳ یا اودئیل ۵-۱۰۳۴ : **صفیقلی‌خان گرجی**
شاه صفی **(تاسال ۱۰۵۲ = ۱۶۴۲ م.)**	شاه بنده خان (در سه سالگی) . **رستم‌خان ، سپهسالار** گاهگاه.	بعدها با بغداد **بکتاش‌خان** خویشاوند او با بغداد مستقیماً (؟) به : پیرغیب خان
شاه عباس دوم **(تاسال ۱۰۷۷ = ۱۶۶۶ م.)**	**تفنگچی آقاسی** (خلدبرین ، ص ۲۸۹) پیربوداق ترکمان،مجدداً. **علیقلی‌خان، سپهسالار** (عباسنامه، ص۴۷، ۱۲۲، ۱۷۵) مرتضی‌قلی‌خان قاجار (قورچی باشی) میان سال ۱۰۷۴ مستقیماً (؟) به . پیربوداق خان ترکمان، مجدداً .	استاجلو مستقیماً (؟) به : مرتضی قلی‌خان بن‌محراب خان قاجار (سپهسالار، بعدها قورچی‌باشی) از یونت‌ئیل ۵-۱۶۶۴ خاصه

	کوه‌گیلویه	قندهار
شاه عباس اول **(۹۹۵-۱۰۳۸ =** **۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.)**	در بارس ئیل ۹-۹۹۸ حسن خان بن عبداللطیف بیک افشاردرشغل‌خود تأیید می‌شود. امیرحسن افشار ازپیچی‌ئیل ۵-۱۰۰۴ : **الله‌ویردی خان** ، با فارس **امامقلی خان،** پسرش	درسال ۱۰۳۱ تسخیر و داده شد به: گنجعلی‌خان زیك، درابتدا باکرمان علی‌مردان‌خان،

شاه صفی (تاسال ۱۰۵۲-۱۶۴۲ م.)	با فارس اغورلوخان شاملو (ایشك آقاسی باشی). نقدی خان شاملو زینل خان ،	پسرش آخرسال ۱۰۴۷ به نظر بیك زیك مغول، ملازم علی‌مردان خان داده شد (بدون اینکه درقندهار بوده باشد).
شاه عباس دوم (تاسال ۱۰۷۷ = ۱۶۶۶ م.)	پسرش **سیاوش خان، قلر آقاسی** (عباسنامه، ص ۶۶) **الله‌ویردی خان مصاحب بن خسرو خان، قلر آقاسی، امیرشکار باشی** (عباسنامه، ص۳۲۲) پیربوداق خان پرناك ترکمان پایان سال ۱۰۷۴ به : **محمد زمان خان بن قزاق خان** (ریاض‌الفردوس، ص۳۶۱)	تسخیر مجدد در سال ۱۰۵۹ ، داده شد به : **محراب خان، چرخچی باشی،** با استراباد (عباسنامه، ص۱۱۳). **اوتارخان** (اسم دیگر او **ذوالفقار خان**) با درون (خلدبرین، ص۲۴۰). بارس‌ئیل ۳-۱۰۷۲ داده شد به : **گرجاسب (یا گرجاسبی) بیگ** (اسم دیگراو **منصورخان**)، برادرش (خلدبرین، ص ۲۴۰)

	مشهد	**استراباد**
شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.)	قوی‌ئیل ۲-۹۹۱ مرشد قلی‌خان استاجلو درشغل خود تأیید می‌گردد. ابراهیم‌خان چاوشلو استاجلو. بوداق‌خان چکنی(چندروزی) امت‌خان استاجلو سال ۹۹۷ به دست ازبکها افتاد ، در ۱۰۰۶ مجدداً تسخیرشد وداده شد به: بوداق خان چکنی. یوسف علی‌خان ، پسرش محراب خان قاجار شاه نظرخان توکلی ازسال ۱۰۲۸ به بعد : **قرچقای‌خان، سپهسالار**	ازسال ۹۹۶ داده شد به : بدرخان افشار، با بسطام. علیارخان ایمور (؟) (ترکمان) . محمد یارخان، پسرش. قلیج‌خان، برادرمحمدیارخان فرهادخان قرامانلو حسین‌خان زیاداغلی قاجار. حداقل در ئیلان‌ئیل ۳-۱۰۱۲ مستقیماً (؟) به : **یوسف‌خان، میرشکار باشی** (عالم‌آرا، ص۱۰۴۰) **فریدون‌خان چرکس** (عالم‌آرا، ص۹۶۶)

دوره		
	(عالم‌آرا، ص ۱۰۳۹) **منوچهر خان،**	**بهبود خان چرکس**، پسرش. **خسرو خان**
شاه صفی (تا سال ۱۰۵۲ = ۱۶۴۲ م.)	پسرش **قرچقای‌خان،**	(عالم‌آرا، ص ۹۶۶، ۱۰۸۸) **قزاق خان چرکس** (عالم‌آرا، ص۱۰۸۸) **حسین‌خان بن زمان بیگ (مازندرانی).** **محراب خان** قوم صفیقلی‌خان
شاه عباس دوم (تا سال ۱۰۷۷ = ۱۶۶۶ م.)	پسر منوچهر خان ، مرتضی قلی‌خان بن محراب‌خان قاجار **قرچقای‌خان،** پسرمنوچهر خان، مجدداً به این‌سمت منصوب شد . مستقیماً (؟) به : **منوچهر خان بن قرچقای خان** (آیا پسر کسی‌است که قبلاً ذکرکردیم؟) تا ابتدای سال ۱۰۷۷ : **صفیقلی خان** پسر سپهسالار سابق رستم خان (قصص‌الخاقانی، ص۲۵۷a، ۲۷۱a).	سرانجام باقندهار (خلدبرین، ص۲۵۳) ازسال ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۳ این شغل بدون متصدی بوده است **الله‌ویردی‌خان،امیر شکار باشی.** **محمدقلی‌خان بن‌سیاوش‌خان .** (عباسنامه ، ص۱۴۹) **حاجی منوچهر خان.** **جمشید خان قلر آقاسی** ، پسرش (عباسنامه، ص ۲۳۸) سال۱۰۷۵ به : **جعفر قلی خان** نوهٔ امامقلی خان (بیگلربیگی سابق فارس ؟ آیا او هم غلام بوده ؟) (قصص‌الخاقانی ، ص a ۲۵۸).

	فارس	**کرمان**
شاه عباس اول ۹۹۵–۱۰۳۸ = (۱۵۸۷–۱۶۲۹ م.)	از آخر۹۹۵ : مهدیقلی‌خان ذوالقدر یعقوب‌خان بن ابراهیم‌خان ذوالقدر. بنیادخان ذوالقدر (تواجی‌باشی). حسین‌خان مصاحب قاجار.	آخر سال ۹۹۵ ولی‌خان افشار (دیوان بیگی؟). درشغل خود تأیید می‌شود. بکتاش‌خان، پسرش. یوسف‌خان بن قلی‌بیگ افشار.

شاه عباس اول ۹۹۵-۱۰۳۸ = ۱۵۸۷-۱۶۲۹م.	یکی از امرای ذوالقدر بدون ذکر نام. مستقیماً (؟) به : فرهادخان قرامانلو، باآذربایجان‌وغیره از قوی‌ئیل ۴-۱۰۰۳ : **الله‌ویردی خان، قلر آقاسی،** بعدها باکوه گیلویه **امامقلی‌خان،**	ولی‌خان افشار، مجدداً به این شغل منصوب می‌شود. (قرا) حسن‌خان چاوشلو استاجلو (بدون آنکه درآن دیار باشد). مستقیماً (؟) به : گنجعلی‌خان زیك ، سرانجام با قندهار طهماسبقلی خان ترخان ترکمان امیرخان‌بن رستم سلطان سوگلن
	پسرش	ذوالقدر (مهردار، بعدهاقورچی‌باشی).
شاه صفی		
	ازسال ۱۰۴۲ خاصه	از بارس‌ئیل (؟) ۸-۱۰۴۷:جانی‌خان
شاه عباس دوم (تا ۱۰۷۲ = ۱۶۶۲م.)		(قورچی باشی، شاملو؟). مرتضی قلی‌خان بیجارلو شاملو (قورچی‌باشی) . مستقیماً به : عباسقلی‌خان(قاجار؟). از ایت‌ئیل ۹-۱۰۶۸ خاصه

می‌دانیم که سیاست آخرین سلاطین صفویه و به خصوص شاه سلطان حسین که مردی سخت پای‌بند دیانت بود به مقدار زیاد مبتنی برمخالفت با افراد قزلباش بود. در یکی از وقایع نامه‌های اواخر قرن دوازدهم هجری که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته مذکور است که او امرای قزلباش را به علت «جرّو تعدّی» از کار بر کنار ساخت و سادات خدا ترس را به جای ایشان گماشت.

«...طریقهٔ صوفیه‌که شعارواطوارسلسلهٔ صفویه بود برانداخت‌ازآنجمله‌توحید-خانه‌که در دولتخانهٔ‌آن حضرت متصل عالی قاپو (!) بود ودرهرشب جمعه مشایخ صوفیه جمع شده باخلفا وامرا وجد کرده یاهومی‌زدند موقوف فرموده...»[۲۲۰].
همهٔ مشایخ ازاصفهان اخراج‌شدند وبدین‌طریق‌سراسرکشور زیر نفوذملامحمد-باقر(مجلسی) قرارگرفت[۲۲۱].

هنوز سهم واقعی‌صوفیگری در دورهٔ صفویان به خوبی روشن نشده است. اما این حقیقتی است که صوفیانی که به یك اشارهٔ شاه هردشمن یاعهد شکنی را زنده زنده می‌خوردند[۲۲۲]، نگاهدارندگان اصلی دولت جوان صفوی به شمار می‌رفتند. تا زمان شاه عباس اول نیز، آن‌طورکه از گوشه وکنایه‌های موجود در وقایع نامه‌ها برمی‌آید، باز به وفاداری صوفیان قزلباش درقبال مرشدکامل(= شاه) اهمیت فراوان داده می‌شد[۲۲۳].

مسلم است که قزلباشها از اینکه از امورمملکتی بر کنار شدند وقدرت‌از آنان سلب شد سخت ناراحت بوده‌اند وشاید هم بعضی از توطئه‌ها توسط آنها ایجادشده‌باشدکه‌ماازآن اطلاعی‌نداریم. فقط ازدورهٔ اواخرحکومت‌صفویه‌منابع مابه‌وضوح چنین‌خبرمی‌دهندکه دربین عناصرگرجی وقزلباش‌سپاه ایران اختلاف

۲۲۰ - تاریخ طهماسیه، ص a ۱۳۱ . ۲۲۱- اخراج یکی ازعلما از اصفهان به«تهمت صوفیگری» در روضةالصفای ناصری اثر رضاقلی‌خان، (ده جلد چاپ قم، ۱۳۳۹) در جلد هشتم، صفحهٔ ۵۸۶ آمده‌است. لاکهارت نیزدرانقراض صفویه این مطلب رابه صورت مشروح مورد بحث قرار داده. رجوع کنید به صفحهٔ ۳۸متن اصلی‌کتاب. ۲۲۲ - برای زمان شاه اسمعیل اول رجوع شود به تاریخ ایلچی نظام شاه، ص b ۱۱ (=شرفنامه، ص۳۷۳)؛ برای دوران شاه محمد رجوع شود به خلاصةالتواریخ، ص۳۵۹b؛ برای‌زمان شاه‌عباس‌اول رجوع شود به خلاصةالتواریخ، ص a ۴۳۰ . ۲۲۳ - دورهٔ شاه طهماسب اول : تاریخ ایلچی نظام شاه، ص a ۳۵، a ۵۳، b ۶۱؛ جواهرالاخبار، ص۲۹۸b؛ تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۶۱۴ ؛ دورهٔ شاه اسمعیل دوم: جواهرالاخبار، ص a ۳۳۸ ؛ دورهٔ شاه‌عباس اول : تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، درفهارس، ذیل‌لفظ: مرشدکامل.

نظرهائی وجود داشته است[۲۲۴] و طبق منبعی که از آن یاد کردیم این اختلاف نظر لااقل به اعتقاد معاصران ، یکی از علل سقوط سلسلهٔ صفویه بوده است : « گویندکه سرداران قزلباشیه به‌جهت پیشرفت‌کارخود محمود نابود (؟) رابروی کار آورده بودند » و بعد چنین به مطلب ادامه می‌دهد: « وهنگامی که مرادشان حاصل شد (البته) دیگر نتوانستند خری را که به بام برده بودند باز پائین بیاورند » [۲۲۵] .

در ابتدای به‌سلطنت رسیدن سلسلهٔ صفویه اغلب حکام ایالات از بستگان خاندان سلطنتی از قبیل پسران، نوادگان، برادران و برادرزادگان پادشاه‌بودند. اکثرشاهزادگان را درطفولیت یاسالهای نوجوانی به ایالات‌می‌فرستاده‌اند. تقریباً همواره یك مربّی نیز به نام «لله» همراه آنها به‌محل حکومت می‌رفت . حتی هنگامی‌که‌آنها به‌سن بلوغ نیزرسیده بودند بازلله ملازم‌آنها بود. شاهزاده اسماً دارندهٔ حکومت بود. مثلاً به منصب شاهزاده وحاکم هرات «حکومت خراسان» واغلب هم « میرزائی خراسان » [۲۲۶] وبه ندرت « جانشینی» شاه [۲۲۷] نیز اطلاق می‌شد . در مراجع‌کم نیست مواردی که از لله به‌عنوان « حاکم » نیز ذکر شده است واین مطلبی است‌که با اوضاع واحوال هم وفق می‌دهد . کارللگی در موارد محدودی به‌چند تن از امرا متفقاً نیز داده شده است [۲۲۸] . همچنین للگی را پدری (اتابیگی) شاهزاده نیز می‌دانسته‌اند . پس نباید حیرت‌کردکه اغلب در جوارلله وپدر، امیر دیگری سمت پدر بزرگی (دده بیگی) شاهزاده را به‌عهده

۲۲۴- رجوع شود به انقراض صفویه تألیف لاکهارت، متن اصلی، ص۸۶،۸۹. ۲۲۵- تاریخ طهماسیه، ص a ۱۳۲ . آیا دراینجا لفظ قزلباش معنی‌قدیم خود را می‌دهد یا به‌مفهوم «اهل شمشیر»آمده است؟ ۲۲۶ - درخلاصة‌التواریخ نیز تقریباً به همین صورت است ! ۲۲۷ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۳۱ برای شاهزادهٔ هرات : افضل‌التواریخ، جلد دوم ، ص a ۲۱۸ برای شاهزادهٔ مشهد . ۲۲۸ - خلاصة‌التواریخ، صb ۲۵۹.

داشته است[۲۲۹] . همسر حاکم در اوضاع و احوال خاصی به دایگی شاهـزاده «منصوب» می‌شد مانند همسرحاکم خراسان و للهٔ طهماسب میرزا در دوران شاه اسمعیل اول . شاه «فرمود چون‌آن حضرت (یعنی شاهزاده) هنوز شیر می‌خورد وی بایستی به‌او شیر بدهد»[۲۳۰] .

این روشن نیست‌که آیا شاهزادگان نسبت به‌سایرحکام امتیازاتی داشته اند یا نه ؟ دراین مورد به نکته‌ای که درخلاصة‌التواریخ اشاره شده است باید توجه خاص مبذول داشت . هنگامی که در سال ۹۶۴ (= ۷-۱۵۵۶ م .) شاهـزاده ابراهیم میرزا به حکومت مشهد رسید امرای ایالات تابعه به او عرض خـدمت کردند « و خلعت آنحضرت با تاج و سارق که دادن آن مخصوص آن شاهزادهٔ کامران بود می‌پوشیدند» [۲۳۱] .

آن طورکه ازصورت ضمیمه استنباط می‌شود حکومت چند ایالت را بـه دفعات شاهزادگان داشته اند ودر بعضی از ایالات دیگرهیچگاه شاهزاده‌ای بـه حکومت نرسیده‌است. درهرات‌تازمان‌شاه‌محمد(۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.)تقریباً همیشه شاهزاده ای حکومت را داشته‌است .

این سیاست‌که بستگان خاندان سلطنت‌را به حکومت ایالات‌منصوب‌دارند اغلب دارای‌عواقب وخیمی بود. حاکم‌که متکی‌به‌قوای ایالت‌خود بود می‌توانست مدعی تاج و تخت بشود . مادراینجا فقط قیام برادر شاه طهمـاسب اول را به نام القاس* میرزا یادآور می‌شویم . شاه اورا به‌حکومت شیروان فرستاده بود . در

۲۲۹ـ خلاصة‌التواریخ، ص a ۷۱: سال۹۳۲ (=۱۵۲۶م.) حسین‌خان شاملو حاکم هرات و للهٔ شاهزادهٔ آن دیار بود . اما یار احمد خلیفه ددهٔ همین شاهزاده محسوب می‌شد .

۲۳۰ ـ خلاصة‌التواریخ ، ص b ۳۳۷ .

۲۳۱ ـ خلاصة‌التواریخ ، ص a ۲۶۵ .

* دراین کتاب همه‌جا القاس میرزا به‌صورت القاس میرزا ذکرشده وبه‌همین‌دلیل در ترجمه نیز ازنظرمؤلف تبعیت شده است . مترجم .

بعضی ازموارد لله‌ها برای رسیدن به‌مقاصد جاه‌طلبانه واهداف شخصی خودشان مدعی ولایت عهدی شاهزادگانی می‌شدند. هنگامی که اسکندر منشی دربارهٔ شاهزاده‌ای چنین می‌گویدکه وی «سرمایه»ای دردست حاکم ولله بودکاملاً حق‌را به‌جانب او باید داد [۲۳۲].

قبلاً شاه‌اسمعیل دوم (۵–۹۸۴=۷–۱۵۷۶ م.) از این نظر به‌اقدام تازه‌ای دست زده‌بود. زیرا پس‌ازجلوس به‌تخت سلطنت فرمان‌داد تاتمام فرزندان‌ذکور خاندان سلطنت را یاکورکنند یا بکشند. اما پسر خودرا باز به یکی از ایالات فرستاد و فقط شاه عباس اول بودکه توانست تغییر قاطعی دراین وضع ایجادکند. ازتوشقان‌ئیل۱۰۰۰–۹۹۹(=۲–۱۵۹۱م.) به‌نظرمی‌آیدکه دیگرهیچ‌شاهزاده‌ای به حکومت ایالات منصوب نشده باشد. شاه عباس‌اول برادرخودرا دستگیر کرد وپسرش راکه بدواً در یکی از ایالات بود چون بدو مظنون شد به قتل رساند. پادشاهان بعدی به این اکتفاکردندکه به‌محض جلوس بر تخت سلطنت برادران خود را نابینا سازند ودرعوض پسران خودرا درحرمسراها، یعنی جائی که با دنیای خارج ارتباطی ندارد بزرگ کنند[۲۳۳]. اوضاع و احوال دولت عثمانی که کشورهمسایهٔ ایران بود نیزبرهمین منوال بود. درآن دیار برای‌آخرین بار از سال ۱۵۸۳ تا ۱۵۹۵ مسیحی شاهزاده‌ای به‌حکومت ایالتی منصوب شد[۲۳۴].

تازه وقتی‌که می‌بینیم شاه سلطان حسین (۳۵–۱۱۰۵=۱۷۲۲–۱۶۹۴ م.) تا چه‌پایه به‌کارحکومت و دولت بی‌علاقگی و بی‌اعتنائی نشان می‌داد می‌توانیم

۲۳۲–تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۳۶۳؛ به‌همین‌صورت‌است‌همچنین خلاصة‌التواریخ، ص355b.

۲۳۳ – رجوع شود به شاردن، جلد پنجم، ص۲۴۱ و بعد از آن و ص ۲۴۵ و بعد از آن.

۲۳۴– سلطان مرادسوم پسرارشد خود را ازسال ۱۵۸۳م. تا ۱۵۹۵م. به منیسه(Manisa) فرستاد. رجوع کنید به:

A.D.Alderson, The Structure of the Ottoman Dynasty, Oxford 1956, p.21.ff.

دریابیم‌که توقف شاهزادگان درایالات چقدردر آمادگی آنهابرای زمامداری‌مفید فایده بوده است .

فهرست شاهزادگانی که درایالات‌بوده‌اند[۲۳۵]

شیروان

۹۴۵-۵۴ (=۴۷- ۱۵۳۸م.) القاس میرزا، برادرشاه طهماسب اول (ظاهراً بدون لله). ۵۶ ـ ۹۵۴ (=۴۹-۱۵۴۷ م.) اسمعیل میرزا، پسرشاه طهماسب اول، لله : گوکچه سلطان قاجار . سال۹۷۴(=۷- ۱۵۶۶ م.) یاابتدای ۹۷۵(=آخر ۱۵۶۷ م.) سلطان محمود میرزا ، پسر شاه طهماسب اول ، لله : فرخزاد بیگ قراداغلو ، ایشك آقاسی باشی[۲۳۶] .

درسال ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ م.) این ایالت برای مدت‌کوتاهی مجدداً به این شاهزاده داده شد (البته بدون‌آنکه درآن دیار حضور داشته باشد). لله: ارس(؟) سلطان (خان) روملو[۲۳۷].

قراباغ

حداکثر از ۹۷۸ تا ۹۸۵ (=۱۵۷۷-۱/ ۱۵۷۰ م.) سلطان علی میرزا، پسر شاه طهماسب اول. لله : ابراهیم‌سلطان زیاداغلی‌قاجار، بعدها یوسف خلیفه زیاد اغلی قاجار .

اردبیل

۹۵۶ تا ۹۶۹ (=۲/ ۱۵۶۱-۱۵۴۹م.) سام میرزا ، برادرشاه طهماسب اول

---

۲۳۵ ـ ارقامی‌که به دست‌داده شده همواره مربوط به تاریخ‌انتصاب است نه به ورودشاهزاده به ایالت.

۲۳۶ـ فقط خلاصةالتواریخ، ص۲۵۹ b. این انتصاب قبل‌از۹۷۴ نمی‌تواند انجام‌گرفته باشد ، زیرا عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان در این سال مرد .

۲۳۷ـ فقط در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۴ .

(ظاهراً بدون لله) [۲۳۸].

همدان

از حداکثر ۹۵۳ (=۱۵۴۶م.) تا حداکثر ۹۵۶ (=۱۵۴۹ م.) بهرام میرزا، برادر شاه طهماسب اول، لله: چراغ سلطان استاجلو [۲۳۹]

درسال ۹۶۳ (=۶-۱۵۵۵م.) اسمعیل میرزا، پسر شاه طهماسب اول (بدون آنکه در آنجا باشد) [۲۴۰].

درسال ۹۹۷ (=۱۵۸۸م.) حسن‌میرزا، پسرشاه عباس‌اول، لله: بوداق‌خان چگنی (بدون آنکه در آنجا باشد) [۲۴۱].

ازتوشقان‌ئیل ۱۰۰۰-۹۹۹ (=۲-۱۵۹۱م.) (تاچه زمانی؟) محمدباقر میرزا، پسرشاه عباس‌اول، وکیل: اغورلو سلطان بیات [۲۴۲].

کاشان

درسال ۹۸۴ (=۷-۱۵۷۶م.) ابراهیم میرزا، پسر عموی شاه اسمعیل دوم این‌ایالت‌را به‌عنوان تیول یکی ازمناصب درباری داشته است [۲۴۳].

فارس

آخرسال ۹۲۹ (=آخر ۱۵۲۳م.) طهماسب میرزا، پسرشاه اسمعیل‌اول (برای مدتی‌کوتاه، بدون آنکه در آنجا باشد)، وزیر: قاضی‌جهان حسینی [۲۴۴].

۲۳۸- شروع به‌کاراو به‌عنوان‌حاکم، متولی و بیگلر بیگی‌اردبیل: افضل‌التواریخ، جلددوم، ص b ۱۴۰؛ شرح‌حال‌اومندرج‌است درخلاصة‌التواریخ، ص b ۲۲۲ و بعدازآن.

۲۳۹- درتاریخ حیدری، ص a ۵۷۸؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص a ۶۱؛ نسخ جهان‌آرا، ص a ۲۲۳. ذیل‌وقایع سال ۹۵۳ از او به‌عنوان حاکم‌همدان یادشده‌است. مرگ او به‌سال ۹۵۶ بود.

۲۴۰- فقط خلاصة‌التواریخ، ص a ۱۸۰.

۲۴۱- فقط خلاصة‌التواریخ، ص a ۴۱۱ و بعدازآن، b ۴۲۷.

۲۴۲- فقط تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۴۰.

۲۴۳- فقط خلاصة‌التواریخ، ص a ۲۵۸، b ۲۶۵.

۲۴۴- فقط خلاصة‌التواریخ، ص b ۶۵؛ نسخ جهان‌آرا، ص a ۲۱۱.

بارس ئیل۲-۹۶۱ (=۵-۱۵۵۴م.) تائیلان ئیل ۵-۹۶۴ (=۸-۱۵۵۷ م.) سلیمان میرزا ، پسرشاه طهماسب اول ، لله : ابراهیم خان ذوالقدر ، بعدها علی سلطان تاتی اغلی[۲۴۵].

۹۷۹ تا ۹۸۵ (=۸/۱۵۷۷-۲/۱۵۷۱م.) سلطان محمد میرزا ، پسر شاه طهماسب اول، لله : ولی‌سلطان قلهانچی * (؟) اغلی‌ذوالقدر.

درسال ۹۸۵ (=۱۵۷۷م.) شجاع‌الدین محمد میرزا ، پسرشاه اسمعیل‌دوم، همان لله [۲۴۶].

قندهار

درسال۹۵۲ (=۱۵۴۵م.) سلطان مرادمیرزا ، پسرشاه طهماسب اول(برای مدتی‌کوتاه) ، لله : بوداق خان قاجار[۲۴۷].

۹۶۵ تا ۹۸۴ (=۷۶-۸/۱۵۵۷م.) سلطان حسین میرزا ، برادر زادهٔ شاه طهماسب اول، وکیل: حمزه بیگ ذوالقدر (کورحمزه)[۲۴۸].

۹۸۵ یا ۹۸۶ تا ۱۰۰۰ (=۲/۱۵۹۱-۱۵۷۸ م.) مظفرحسین میرزا ، پسر سلف خود (با وقفه‌هائی، بدون زمین داور و گرمسیرات) ، لله : حمزه بیگ ذوالقدر، بعدها محمدبیگ بیات .

زمین داور و گرمسیرات

۹۸۵ یا ۹۸۶ تا ۹۹۸ یا ۹۹۹ (=۹۱/۱۵۸۹-۱۵۷۸م.) رستم میرزا ، که اوهم پسرسلطان حسین‌میرزا بود (آخرین‌حکومت او درفراه بود) ، لله: حمزه بیگ ذوالقدر .

۲۴۵- فقط خلاصة‌التواریخ، ص b ۱۷۶، a ۱۸۷. ۲۴۶- خلاصة‌التواریخ، ص۲۶۹a؛ احسن‌التواریخ، ص۴۹۵. ۲۴۷- برای اطلاعات مشروح‌تر دراین‌باره رجوع‌شود به: همایون درایران به قلم ری (متن انگلیسی) ، ص۳۹، ۵۳ به بعد. ۲۴۸ - همهٔ منابع؛ رونوشت حکم انتصاب درافضل‌التواریخ ، جلددوم، ص b ۲۲۳ به بعد.

* این‌اسم درتاریخ عالم‌آرا به صورت قلمانچی‌وقلخانچی نیزضبط شده‌است. مترجم.

سیستان

ازسال۹۶۳ تا ۹۶۵ (= ۱۵۵۸-۱۵۵۵م.) سلطان حسین میرزا ، برادرزادهٔ شاه طهماسب اول ، لله : الله قلی سلطان (یا حسین بیگ) [۲۴۹] ایجك (؟) اغلی استاجلو * .

از ۹۶۵ تا ابتدای ۹۸۵ (= ابتدای ۱۵۷۷-۱۵۵۸م.) بدیع‌الزمان میرزا، برادرزادهٔ شاه طهماسب اول. لله : امامقلی بیگ‌بن بدرخان (ذوالقدر ؟) (یا محمدجان بیگ ذوالقدر) ، آنگاه محمدخان موصللو ترکمان، آنگاه تیمورخان استاجلو[۲۵۰].

قاین

از تنگوزئیل ۱-۹۷۰ تا ۹۷۳ (=۱۵۶۶-۱۵۶۳/۴ م .) ابراهیم میرزا ، برادرشاه طهماسب اول (ظاهراً بدون لله)[۲۵۱].

هرات یا خراسان

از۹۲۱ تا ۹۲۷ (=۲۱-۱۵۱۵م.) طهماسب میرزا ، پسرشاه اسمعیل اول ، لله : امیرسلطان (خان)، موصللو.

ازسال۹۲۷ تا ۹۳۶ (=۱۵۲۹/۳۰-۱۵۲۱م.) سام میرزا، برادرشاه‌طهماسب اول، لله : دورمیش‌خان شاملو، بعدها حسین‌خان شاملو.

درسال۹۳۶ (=۳۰-۱۵۲۹م.) علیقلی‌میرزا، پسرشاه طهماسب‌اول(درهمین سال‌مرد ؛ ظاهراً بدون اینکه درهرات بوده‌باشد) ، للهٔ اوشناخته نشد[۲۵۲].

۲۴۹- چنین‌است طبق‌احیاءالملوك، ص۷۳a. ۲۵۰- تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۳۷، ۱۳۹ ؛احیاءالملوك، ص۷۳a،۷۴b؛ محمدجان فقط درخلاصة‌التواریخ، ص۱۹۰b؛ امامقلی فقط در احیاءالملوك ذکرشده است. ۲۵۱- فقط خلاصة‌التواریخ، ص۲۰۷ b،۲۰۹ b، ۲۱۱bوبعد ازآن، ۲۶۵ b. ۲۵۲- فقط خلاصة‌التواریخ، ص ۲۴۴ a.

* نام این‌شخص در احیاءالملوك که به‌همت‌آقای دکتر منوچهرستوده به چاپ رسیده است حسین بیگ اجیك اغلی ذکرشده است . مترجم .

ازسال۹۳۷ تا۹۳۹ (=۳/ ۱۵۳۲–۱۵۳۰م.) بهرام‌میرزا، برادرشاه‌طهماسب اول، لله : غازی‌خان تکلو، بعدها اغزیوار(؟) خان شاملو.

ازسال۹۳۹ تا ۹۴۱ (=۳۵–۱۵۳۳م.) سام میرزا ، برادرشاه طهماسب اول، لله : اغزیوار(؟) خان شاملو.

ازسال۹۴۳تا۹۶۳ (=۵۶–۱۵۳۷م.) سلطان محمدمیرزا ، پسرشاه‌طهماسب اول، لله : محمدخان شرف‌الدین اغلی‌تکلو.

ازسال۹۶۳ تا ۹۶۴ (=۱۵۵۶م.) اسمعیل میرزا ، پسرشاه طهماسب اول ، لله : محمدخان شرف‌الدین اغلی‌تکلو.

ازسال۹۶۴تا۹۷۹(=۱۵۷۱/۲–۱۵۵۶م.) [باوقفه‌ای‌ازسال۹۷۳ تا ۹۷۴= ۱۵۶۵/۶م.] سلطان محمد میرزا ، پسر شاه طهماسب اول ، لله : محمد خان شرف‌الدین اغلی‌تکلو ، بعدها پسرش قزاق خان ،آنگاه شاهقلی‌سلطان یکان (؟) چاوشلو استاجلو.

از سال ۹۷۹ تا ۹۸۸ (=۸۰–۲/ ۱۵۷۱م.) عباس میرزا ، پسر شاه سلطان محمد ، لله : شاهقلی‌سلطان یکان (؟) ، بعد ها ارس(؟) سلطان روملو ، آنگاه علیقلی‌خان شاملو.

مشهد

ازسال۹۶۳ تا توشقان‌ئیل ۵–۹۷۴ (=۸/ ۱۵۶۷–۶/ ۱۵۵۵م.) [با وقفه‌ای درتنگوزئیل ۱–۹۷۰ تا ۹۷۳=۱۵۶۶–۴/ ۱۵۶۳م.] ابراهیم میرزا ، برادرزادهٔ شاه طهماسب اول ، وزیر: میرمنشی‌الحسینی ، بعدها میرزا بیگ سابقی[۲۵۳].

۲۵۳ـ تقریباً همهٔ مراجع؛ ازهمه مفصل‌تردرخلاصة‌التواریخ، ص۱۸۰b به بعد، ۲۰۷a وبعداز آن، ۲۱۱ b وبعد ازآن ، ۲۱۵ b، ۲۶۴ b وبعدازآن ؛ رونوشت فرمان‌انتصاب ذیل‌وقایع سال ۹۶۳ در افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۷ a به بعد (نقل قولی ازآن در حاشیهٔ نمرهٔ ۳۷۲ فصل اول همین کتاب) .

ازسال۹۹۵ تا ۹۹۷ (=۸۸-۱۵۸۷م.) صفی‌میرزا ، پسرشاه عباس‌اول، لله : ابراهیم‌خان چاوشلو استاجلو[۲۵۴].

سبزوار

از توشقان‌ئیل۵-۹۷۴ تا ۹۸۲ (=۵/۱۵۷۴-۸/۱۵۶۷م.؟) ابراهیم میرزا، برادرزادهٔ شاه‌طهماسب اول، للهٔ اوشناخته نشد[۲۵۵].

استراباد

درسال۹۳۹ (=۱۵۳۳م.) القاس‌میرزا ، برادرشاه طهماسب اول، لله : بدر خان استاجلو[۲۵۶].

ازسال۹۶۴ (=۱۵۳۹/۴۰م.) [تاچه سالی؟ معلوم نیست] اسمعیل میرزا، پسرشاه طهماسب اول، لله : صدرالدین‌خان استاجلو[۲۵۷].

مازندران

ازسال۹۷۷ تا۹۸۵ (=۷۷-۷۰/۱۵۶۹م.) سلطان حسن(یاحسین) میرزا بن سلطان محمدمیرزا ، نوهٔ شاه طهماسب اول، للهٔ وی شناخته نشد [۲۵۸].

لاهیجان

درسال۹۴۳ (=۷/۱۵۳۶م.) بهرام میرزا ، برادرشاه طهماسب اول ، لله و

---

۲۵۴ ـ فقط خلاصة التواریخ، ص ۳۹۷ b ، ۴۱۱ b ؛ صفی میرزا و محمد باقر میرزا هر دو اسم یك نفر است . ۲۵۵ ـ فقط خلاصةالتواریخ ، ص ۲۱۵ b ، ۲۳۷ b ، ۲۶۵ b ؛ مطابق ذکری از همان منبع (۲۲۹ b) وی در قوی‌ئیل ۹ـ۹۷۸ (آیا فقط به صورت موقت ؟) به دربار احضار شد . ۲۵۶ ـ روضةالصفویه و شرفنامه (رجوع شود به دیکسون، ص ۲۳۸ ، حاشیهٔ نمرهٔ ۲) از به‌کار گماشتن این هر دو در شیروان گزارش می‌دهند واین‌دیگر سهواست. ۲۵۷ ـ فقط تاریخ ایلچی‌نظام شاه، ص ۵۷ a. ۲۵۸ ـ تاریخ شروع به‌کار فقط درخلاصةالتواریخ، ص ۲۲۶ a؛ تاریخ حیدری، ص۵۸۳ b می‌نویسدسلطان حسین میرزا؛ خلاصةالتواریخ ازحسن وحسین ذکر می‌کند .

وکیل: حسن آقا [۲۵۹].

ازسال ۹۷۵ تا ۹۷۹ (=۲/ ۱۵۷۱-۱۵۶۷م.) سلطان محمود میرزا [۲۶۰]، پسر شاه طهماسب اول، لله : الله‌قلی سلطان ایجك (؟) اغلی استاجلو.

ازسال ۹۷۹ تا ۹۸۴ (=۷۶-۲/ ۱۵۷۱م.) امامقلی میرزا ، پسر شاه طهماسب اول، لله : پیره‌محمدخان استاجلو.

و ـ اختیارات حکام

۱ ـ اختیارات نظامی

« خانها تمام قدرت ایالت خودرا دراختیاردارند ودرآنجا درحکم پادشاهان کوچکی هستند» [۲۶۱]. ما دراین قسمت می‌خواهیم تحقیق کنیم تا بدانیم از نظر اختیارات نظامی، مالی وقضائی حکام، این اظهارشاردن تاکجا منطبق باحقایق است واعطاء کنندهٔ همهٔ قوا و اختیارات یعنی شاه چه مقدار ازاین حقوق را به خود مخصوص کرده بوده است .

مهمترین خصوصیت حکام تصدی فرماندهی قوای نظامی بوده است . در نتیجه، اعطای قدرت فرماندهی(امارت) همواره مقدم براعطای حکومت بوده‌است. به‌همین دلیل اغلب ، منابع مورد استفادهٔ ما بجای حکومت ازامارت این یا آن ایالت سخن می‌گویند [۲۶۲]. هنگامی که امیری‌را به‌امارت می‌رساندند وجزالقاب وعناوین، طبل و علم [۲۶۳] نیز بدو می‌دادند زمام ادارهٔ امور عشیره‌ای را نیز به او

۲۵۹ـ«وکیل»تنها در جواهرالاخبار،ص b ۳۰۸، a ۳۱۴ ذکرشده است. ۲۶۰ـ در جواهرالاخبار به صورتی نادرست از امامقلی خان ذکراست . ۲۶۱ ـ شاردن ، جلد پنجم،ص۲۵۵. ۲۶۲ـ مثلاً رجوع کنید به‌خلاصةالتواریخ، ص a ۲۲۶؛ خلاصةالسیر، ص۲۰b؛ دستورشهریاران، ص b ۲۳۹ ؛ سندمورخ به سال ۱۱۱۰ (=۱۶۹۸م.) درکتاب مالك وزارع درایران اثر لمبتن (متن‌انگلیسی)،ص۱۰۹ آورده شده‌است . ۲۶۳ ـ در این مورد رجوع شود به‌همین‌فصل بند ج ـ انتصابات که ذکرآن قبلاً گذشت.

می‌سپردند . به‌همین دلیل اسکندر منشی از امیران شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴م.) بدین صورت سخن می‌گوید :

«جمعی کثیر از آن طایفه... رتبهٔ امارت داشتند و صاحب طبل وعلم وجیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند»[۲۶۴].

بیگلربیگی‌ها در میان امیران وضع خاصی داشتند . دومن دربارهٔ بیگلربیگی چنین اظهارنظر می‌کند و می‌گوید: «در زمان جنگ قدرت فرماندهی وی آشکار می‌شود. او دیگر نسبت به‌خانهای خود و افراد سپاهی تحت نظر آنها فرماندهی نامحدود و قدرت فائقه دارد»[۲۶۵]. به‌همین دلیل به بیگلربیگی اغلب اوقات امیرالامراء خطاب می کردند[۲۶۶]. هرگاه گوشه‌ای از مملکت دچار تاخت و تاز قبایل مجاور می‌گردید بلافاصله یکی از بیگلربیگی‌های ناحیه‌ای که در مخاطره افتاده بود ویا یکی از امرای درباری «به‌سرداری» انتخاب می‌شد ورفع خطر را بـه عهده می‌گرفت . از دورهٔ شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹ م .) در خراسان منصب فرماندهی سپاه تقریباً دارای تشکیلاتی دائمی‌بود واغلب به‌عهدهٔ یکی از درباریان محول می‌شد. اما گاه این شغل به بیگلربیگی هرات نیز داده می‌شد مانندابتدای‌دورهٔ سلطنت شاه‌سلطان‌حسین (۳۵-۱۱۰۵=۱۷۲۲-۱۶۹۴م.).

دربسیاری ازموارد بیگلربیگی ریش‌سفید[۲۶۷] یکی از عشایر بود. مواردی نیز دیده شده است‌که شاه سمت ریش سفیدی را به کسی اعطا کرده است [۲۶۸].

۲۶۴- تاریخ عالم‌آرای عباسی ، صفحهٔ ۱۳۸.
۲۶۵- دومن (Du Mans)، ص۱۵۱.

۲۶۶ ـ رجوع شود به همین فصل بند ب ـ مراتب، مناصب و عناوین که ذکر آن گذشت .

۲۶۷- ریش سفید مطابق است با اقسقل قبایل ترکمن آسیای مرکزی؛ برای توضیح بیشتر دربارهٔ اقسقل ترکمن‌ها رجوع شود به صفحهٔ ۷۴ و ۷۵ اثرزیر :

Wolfgang König : Die Achal - Teke; Berlin 1962.

۲۶۸- خلاصة‌التواریخ، ص a ۳۳۸ ، a ۳۴۲ ، a ۳۸۰؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۴۵۱.

خلاصة‌التواریخ رونوشتی از فرمانی را به‌دست می‌دهد که بدان وسیله در سال ۹۵۴ (=۱۵۴۷م.) امیرمحمدبیگ موصللوکه درهمان زمان حاکم همدان نیز شد «به تفوق طائفۀ موصللو و اویماقات ترکمان و آن طبقه»[۲۶۹] مفتخر شد و ضمن فرمان‌چنین آمده‌است‌که: «زمام اختیار آن زمرۀ عالیمقدار را ازامرا وقورچیان عظام وسایر عساکر نصرت فرجام به قبضۀ اقتدار او داده وفیصل قضایا ومهام و انجاح‌مقاصد ومرام ایشان‌را به‌عهدۀ اهتمام اومقررفرمودیم»[۲۷۰]. این نیزممکن بودکه شخصی دیگر جزحاکم ریش سفید باشد: در زمان شاه‌محمد (۹۵_۹۸۵= ۸۷–۱۵۷۸ م.) علی‌خان ذوالقدر حاکم شیراز شد و مهدیقلی بیگ ساروشیخ ذوالقدر به سمت «وکیل» (یعنی نایب) او و «ریش سفیدآقایان ذوالقدر» منصوب گردید[۲۷۱]. اماکمی‌بعد سران قوم (آقایان) این «وکیل» را خان‌کردند و وی را برجای حاکم نشاندند[۲۷۲].

ما ذیلاً ازچند مرجع فارسی[۲۷۳] دربارۀ ترکیب‌سپاهیان صفوی نقل‌قولهائی می‌کنیم. بدواً مطلبی راکه در خلاصة‌التواریخ[۲۷۴] آمده و تاکنون مورد توجه قرارنگرفته‌دربارۀسان‌دیدن‌شاه‌طهماسب اول‌ازلشکریان‌درسال۹۳۶(=۱۵۳۰م.) ذکرمی‌کنیم. این‌امردرواقعۀ لشکرکشی برای جنگ با عبیدخان‌که خراسان را اشغال کرده بود اتفاق افتاد. ما تنها به‌ذکر میزان قدرت و خصوصیات واحدهای مختلف سپاه اکتفا می‌ورزیم و از ذکراسامی امرای قزلباش درمی‌گذریم:

القاس میرزا (برادرشاه طهماسب اول): ۴۰۰۰سوار

---

۲۶۹ _ خلاصة التواریخ، ص b ۳۳۸ . ۲۷۰ _ همان موضع. ۲۷۱ _ خلاصة‌التواریخ، ص a ۳۸۰. ۲۷۲ _ خلاصة‌التواریخ، ص a ۳۹۳ . ۲۷۳ _ مینورسکی‌ارقام گزارش‌دهندگان‌اروپائی‌راقبلاً باهم تلفیق‌کرده است (تذکرةالملوك،ص۳۰ به‌بعد)؛اما به نظرنمی‌آیدکه این ارقام خیلی مورد اطمینان باشد. ۲۷۴_ فقط دراین مأخذ، ص a ۸۶ تا a ۸۸ .

بهرام میرزا (برادرشاه طهماسب اول) : ۳۰۰۰ سوار

امرای تکلو: حدود ۱۵۰۰۰ سوار[۲۷۵]

» استاجلو : ۱۶۰۰۰ سوار[۲۷۶]

» افشار: ۶۰۰۰ سوار (این رقم کامل نیست!)[۲۷۷]

» شاملو : ۹۱۵۰ سوار

» ذوالقدر: ۸۰۰۰ سوار (آیـا این رقم کامل است؟)

» قاجار: ۶۰۰۰ سوار

» ترکمان، موصللو، بایندریه : ۱۰۰۰ سوار (این رقم کامل نیست؟)

» زیك وچگنی وسایر اکراد ، ازآن گذشته

» چبنی[۲۷۸]، عربگیرلو، ورساق وخنسلو جمعاً : ۱۵۵۵۰ سوار

سیدها، نقیب‌ها، روحانیون ، شیوخ ، قضات ، خدمتگزاران

بقاع متبرکه : ۴۰۰۰ مرد

خواجه مظفر بتکچی[۲۷۹] : ۱۰۰۰ تیرانداز سوار از جرجان[۲۸۰]
وساری

«امرای مازندران، امیر شاهی‌خان وبرادرش امیرتیمور
سلطان[۲۸۱] که هردو سید بودند»: ۲۰۰۰سوار وپیادهٔ مازندرانی

---

۲۷۵ ــ در مورد بعضی از امرای قزلباش دیگر از سوار سخن به میان نرفته ، بلکه فقط نوشته شده است «مردجرار»،«نفر». اما بدون هیچ‌تردیدی منظور نویسنده همان سواراست .
۲۷۶ ــ روشن نیست : چه‌بسا که می‌توانست از ۲۱۰۰۰سوار استاجلو صحبت به میان‌باشد.
۲۷۷ ــ برای چند تن از امرای افشار ، ذوالقدر و ترکمان ارقامی ذکر نشده است .
۲۷۸ ــ نام این عشیره در مآخذ مختلف به صورتهای گوناگون آمده است . غازیان چبنی در قرن هفدهم مسیحی در گیلان بوده‌اند (رجوع شود به عالم آرای عباسی ، ص۱۰۸۸؛ عباسنامه، ص۳۰۸). اینکه اصل و منشأ این عشیره چه بوده است روشن نیست .
۲۷۹ ــ دربارهٔ این شخص رجوع شود به صفحهٔ اول ازفصل دوم همین‌کتاب. ۲۸۰ــ استراباد . ۲۸۱ــ در موضع مزبور، ص۸۷ b: از امرای مازندران امیرزاده‌های ــــ

«خواجه‌های ولایت ترشیز چون مظفر سلطان وضیاءالدین سلطان»[۲۸۲] :	۱۰۰۰ تیرانداز
«تبّرائیان دیندار مقدم ایشان میرکپکی(؟) سبزواری»[۲۸۳] :	۴۰۰ مرد «با اسب وتجهیزات»
«وزرا ومستوفیان ومنشیان وسایرنویسندگان دفترخانه وبیوتات»[۲۸۴]:	۱۷۰۰ سوار
«عملهٔ بیوتات»[۲۸۵] :	۳۸۰۰ سوار
«قورچیان عظام ویوزباشیان‌کرام و خواص لشکر انام»[۲۸۶] تحت فرمان دورق‌بیگ قورچی‌باشی :	۵۰۰۰ قورچی
جمع‌کل	۱۰۲۶۰۰ نفر

اینکه جمع تعداد نفرات هریـك ازقسمتهای قشون بالغ بریکصد وبیست هزارنفری‌که مآخذ ذکرکرده‌اند نمی‌شود شاید از آن جهت است که ارقام‌مربوط

→ آنجا امیرشاهی‌خان‌وامیر تیمورسلطان‌هر دو برادران‌سادات‌عالی‌نسب؛ امیرشاهی‌فرمانروای معروفی است از سلسلهٔ مرعشی که از سال ۹۳۲ تا ۹۳۹ (= ۱۵۳۲/۳ - ۱۵۲۵/۶ م.) در بار فروس حکومت می‌کرد . رجوع‌کنید به اثر زیر در مجلهٔ ژورنال آزیاتیك سالهای ۱۹۴۳-۴۵ ، ص۲۳۹ و ۲۴۵ :

H. L. Rabino di Borgomale, L' Histoire du Mâzandarân.

وهمچنین صفحهٔ ۲۴۵سال۱۹۴۸همان مجله‌مقاله‌ای به‌قلم همین نویسنده تحت عنوان.

L,Histoire du Mâzandarân, Note Complémentaire.

۲۸۲ ـ همان موضع. ۲۸۳ ـ همان موضع . تبرائیان از پیروان متعصب مذهب شیعه بودندکه جهت‌تأمین معاش خود(!) سه‌خلیفه رالعن‌می‌کردند (رجوع‌کنید به عالم‌آرای عباسی، ص۲۱۴؛ تاریخ عباسی، ص b ۲۰ به‌بعد؛ روضة‌الصفویه، ص۹۷a، a ۲۷۲، ۲۸۷b؛ احسن‌التواریخ، ص۲۷۲؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص a ۸؛ از آن گذشته شاه اسمعیل دوم‌اثر هینتس، ص۷۶ ، ۷۸ به بعد) . ۲۸۴ ـ همان موضع . ۲۸۵ ـ همان موضع .
۲۸۶ ـ همان موضع .

به‌تعداد بعضی‌ازطوایف قزلباش‌کامل ودقیق نیست . اما به‌هرحال به‌ارقامی‌که در خلاصة‌التواریخ مذکور است وجزئیات را به‌دست داده است بهتر می‌توان‌اعتماد کرد تا به‌این خبر مندرج در احسن‌التواریخ: تعداد قشون ایران درلشکرکشی مورد بحث «زیاده ازهفتاد هزار» بود[۲۸۷]. ازآن گذشته تاریخ حیدری نظر مارا تأیید می‌کند. طبق‌اظهاراین‌منبع‌درحین‌مرگ شاه‌طهماسب‌اول (۹۸۴=۱۵۷۶م.) «یك صد و چهارده هزار کس علوفه خوار* به قلم درآمدند»[۲۸۸]. مؤلف خلاصة‌التواریخ البته هنگامی که‌گزارش این زمان را می‌دهد و یادآور می‌شودکه طبق اظهار یکی از راویان معتبر ، شاه گفته است « من دویست هزار کس از طوایف اویماقات قزلباش مواجب خوار دارم»[۲۸۹]، قدری زودباوری کرده است. باآنچه گفته شد گزارش روضة‌الصفویه مربوط به‌سال ۹۹۶(=۱۵۸۸ م.) چندان مبالغه‌آمیز به‌نظر نمی‌آید : بنابراین مرشد قلی‌خان هنگام تقسیم جدید ایالات در طول سه یا چهار ماه دستور داد که برای یك صد وبیست هزار «سوار نامدار» از ایالات مواجب‌حواله‌کنند. اومی‌خواست با این‌لشکریان درسال‌آینده به‌خراسان روی‌آورد تا هرات را وادار به اطاعت کند[۲۹۰] .

پس می‌توان تا ابتدای دورهٔ فرمانروائی شاه عباس اول تعداد سپاهیـان را بیش ازیك صد هزار سوار قزلباش دانست. قسمت اعظم عدهٔ تحت فرماندهی‌حکام

۲۸۷ ـ احسن‌التواریخ، ص ۲۳۳؛ و به تبعیت از او همچنین افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص ۵۰b به بعد. این مأخذ اخیر گذشته ازاین‌ازبیست هزارنفری صحبت می‌کندکه از خراسان به قشون پیوستند . ۲۸۸ـ تاریخ حیدری، ص b ۵۸۲. ۲۸۹ـ خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۲۴۳ . ۲۹۰ـ روضة الصفویه، ص a ۳۴۳ (نسخهٔ خطی لندن با این مشخصات : MS. B.M., Or 3388, fol. 271a مرشد قلی‌خان با این لشکر در فکر سال آینده بود.

*نویسنده درمتن‌کتاب علوفه‌خوار را دراینجا به‌معنی مزدبگیردانسته‌است. (مترجم).

ایالات بوده‌اند. شاه به‌طور مستقیم فقط قورچیان را که تعدادشان اندك بود در اختیار داشت. پس از ایجاد واحدهای جدید قشون در دورهٔ شاه عباس اول این وضع دیگرگون شد. تذکرةالملوك در تعلیقات ضمن سایر اطلاعات تعداد «نفری ملازمان مقررهٔ هرولایت»[۲۹۱] را نیز ذکر می‌کند. تمام حکام مملکت رویهم‌رفته طبق این صورت ۵۹۴۶۹ نفر ملازم داشته‌اند[۲۹۲].

حال دراینجا می‌خواهیم نظری اجمالی به‌قوائی‌که مستقیماً به‌دربار ارتباط داشته‌اند یعنی ملازمان خاصه بیفکنیم. نخست به‌قورچیان بپردازیم کـه تاریخ تشکیل رستهٔ آنها به اوایل صفویه راجع می‌شود. برای نخستین بار ضمن‌اخبار سال ۹۱۱ (=۶-۱۵۰۵م.) ازقورچی‌باشی ذکری به‌میان می‌آید[۲۹۳]. راجع به تعداد قورچیان در دورهٔ شاه طهماسب اول ارقامی‌که در دست داریم متغیر است: ما قبلاً شنیدیم‌که تعداد قورچیان درسال ۹۳۶ (=۱۵۳۰ م.) پنج هزارتن بوده است. اما پس‌ازمرگ‌این‌پادشاه اسکندرمنشی وصاحب جواهرالاخبارضمن‌ذکر خیری‌که از اوکرده‌اند صحبت ازشش‌هزار «ملازمان خاصهٔ پادشاه» به‌میان‌آمده است. به‌تبعیت از اسکندر منشی بایدگفت «ازآن جمله چهارهزار وپـانصد نفر قورچی و یك هزار و پانصد تن سایر جماعت از قورچیان داش[۲۹۴] ویساولان وبوکاولان وغیرذلك»[۲۹۵] بوده‌اند. مأخذ دوم درعوض ازسه‌هزار قورچی «وتا سه

۲۹۱ـ تذکرةالملوك، ص ۱۰۷ b.   ۲۹۲ ـ فهرست تذکرةالملوك فقط‌دریك یادومورد ناقص است.   ۲۹۳ـ Savory, Principal Offices I 101.

۲۹۴ـ معنی آن روشن نیست. جواهرالاخبار نیز درصفحهٔ ۳۳۱b ذکر می‌کند: آنها در جنگل درجستجوی خان احمدبودندکه گریخته بود.   ۲۹۵ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۱وبعدازآن؛ برای نیمهٔ قرن هفدهم مسیحی(=قرن یازدهم هجری) ریاض‌الفردوس درص ۳۶۲ درارتباط با دربار حکام لفظ بوکاول را به معنی آشپز دربار به کار می‌برد. در مورد معانی متعدد این‌کلمه رجوع شودبه مقالهٔ‌بانگ‌درسلسلهٔ تحقیقات‌فرهنگستان علوم‌پروس با خصوصیات زیر:

W. Bang: Vom Köktürkischen ... in: Abh. d. Pr. Ak. d. Wiss. 1919, Phil.–hist. Kl. Nr. 5, S. 61 f.

هزار دیگر یساول و بوکاول و ارباب توجه و منصب...»[۲۹۶] یاد می‌کند. بادرنظر گرفتن این حقایق چنین بنظر می‌آید که گزارش دلّا والّه‌که برای فـاصلهٔ بین سالهای ۱۶۱۷ تا ۱۶۲۳ دوازده هزار قورچی را ذکر می‌کند خیلی مبالغه آمیز باشد[۲۹۷]. اما مسلم است‌که شاردن باذکر شصت تا هشتادهزارقورچی‌که شاه عباس اول آنها را به سی‌هزارتن تقلیل داد دچار اشتباه گردیده است[۲۹۸].

مشهور است‌که قورچی‌ها را از طوایف قزلباش انتخاب وهریك از واحدها را بنام طایفهٔ آنها موسوم‌می‌کرده‌اند[۲۹۹]. وفاداری این‌واحدها به‌طایفهٔ خودشان خیلی بیش از اخلاصی بود که به شاه ابراز می‌داشتند: مقارن اواخر دورهٔ شاه محمد دربار به‌مقدار زیاد تحت تأثیر امرای استاجلو و شاملو بود. ابتدای سال ۹۹۴ (= اواخرسال ۱۵۸۵م.) امرای نافرمان ترکمان کـه با امرای ذوالقدر و تکلو همدست بودند جلو شهر تبریز مستقر شدند تا دربار را تحت قدرت و نفوذ خود درآورند. هنگامی که دراین‌احوال ریش‌سفید ترکمان بنام ادهم‌خان نیز به نافرمانان پیوست «عرق حمیّت اویماقیّت به حرکت آمـده هرکس از طـائفهٔ ترکمانان‌که ملازم (خاصه) وقورچی بودندبه‌اردوی ترکمانان ملحق‌گشتند»[۳۰۰]. دراینجا بی‌موقع نیست یادآور شویم‌که قورچیان درابتدای دورهٔ صفویه زیرنظر ریش سفید طایفهٔ خود قرار داشتند[۳۰۱]. در اواخـر دورهٔ صفویه طبق تذکرة ـ

۲۹۶ـ جواهرالاخبار، ص ۲۹۷a. ۲۹۷ـ دلاواله (Della Valle) به‌نقل ازتذکرة‌ـ الملوك، ص۳۲. ۲۹۸ـ شاردن، جلد پنجم، ص۲۹۹؛ کمپفر نیز درص۷۲اظهاراتی درهمین حدود دارد؛ طبق گفتهٔ اوپس از تقلیلی‌که در زمان شاه عباس اول داده شد بازتعداد سواران‌به پانزده هزاربالغ می‌گردید. لاکهارت که درصفحهٔ ۱۹۲اثرخود (Persian Army) تقریباً کلیهٔ منابع ایرانی را نادیده می‌گیرد رقم شاردن را حقیقت می‌شمارد بدون اینکه از او نقل قول مستقیم کند. ۲۹۹ ـ رجوع شود به مثلاً احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵: قورچیان ذوالقدر؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۴: قورچیان استاجلو وغریبلو؛ خلاصة‌ـ التواریخ،ص۲۴۹b: قورچیان‌زیك. ۳۰۰ـ خلاصةالتواریخ،۳۶۰b. ۳۰۱-این مطلب‌در بارهٔ‌ریش‌سفیدازفرمان‌انتصابی که‌چند صفحه پیش‌ازآن نقل کردیم به‌خوبی حاصل‌می‌شود.

الملوك قورچی باشی ریش سفید قورچیان و از آن گذشته ریش‌سفید همهٔقزلباش‌های مملکت بود[۳۰۲].

هرچند قورچیان راازقبایل قزلباش برمی‌گزیدند آنهارا «ملازمان خاصه» می‌شمردند.این‌مطلب‌از تعدادی وقایع‌نامه‌ها به‌کمال‌وضوح‌برمی‌آید ومادرجریان تحقیق خودازسه‌تای‌آنها نقل قول‌کرده‌ایم [۳۰۳].

دراین‌مورد نیز در تحقیقات ممتّعی‌که تاکنون شده‌منحصراً به‌شاردن استناد جسته‌اند . شاردن قورچیان (troupes réglées) و ملازمان حکام ایالات (milices réglées) راقوای‌دولتی(troupes de l'état) می‌داندوآنهاراازقوای‌سلطنتی (troupes du roi) یعنی قلّرها، تفنگچیان و توپچیان سخت‌متمایزمی‌شمارد[۳۰۴].

قبلاً یعنی در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) ظاهراً قورچی‌ها درایام صلح در ایالات به‌سر می‌برده‌اند. به‌هرتقدیر اشارهٔ گاه وبیگاه به‌قورچیان نخجوان یاطهران‌مؤیداین‌نظراست[۳۰۵].درسال۹۶۳(=۶-۱۵۵۵م.) هنگامی‌که‌ابراهیم‌میرزا به‌حکومت مشهد منصوب‌شدگروهی ازقورچیان طهران («قورچیان‌بلدهٔ طهران») رانیزهمراه او کردند [۳۰۶].بعددراخبار مربوط به‌سال ۹۸۴(=۱۵۷۶م.) از «قورچی‌باشی قورچیان مشهد»[۳۰۷] اطلاعی دردست داریم .

---

۳۰۲ ـ تذکرةالملوك ، ص b ۱۱ . ۳۰۳ ـ رجوع شود به نقل قولهائی که قبلاً شد (در حاشیهٔ نمرهٔ ۲۱۷ از صفحهٔ b ۳۷۱ ریاض‌الفردوس) ، (حاشیهٔ نمرهٔ ۲۸۱ از صفحهٔ ۸۷b خلاصةالتواریخ) و (حاشیهٔ نمرهٔ ۲۹۴ ازتاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۲) ؛ ازاین‌ها گذشته رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص۹۹؛ عباسنامه ، ص ۹۷، ۲۳۶، ۳۲۱ ؛ خلاصةالتواریخ ، ص۲۸۷b ؛ تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص۲۶a، ۴۵a، ۶۶a . ۳۰۴ـ شاردن ، جلد پنجم ، ص۲۹۸،۳۰۴به بعد . اطلاعاتی که مینورسکی (تذکرةالملوك، ص۳۲ وبعد ازآن) و لاکهارت (The Persian Army 92) به دست داده‌اند بیشتر متکی به‌گزارش شاردن‌است . ۳۰۵ـ مثلاً احسن‌التواریخ ، ص۳۶۲. ۳۰۶ـ خلاصةالتواریخ ، ص۱۸۱b، ۲۶۴b . ۳۰۷ـ خلاصةالتواریخ، ص۲۲۱a، ۲۷۰a ؛ جواهرالاحبار، ←

مقارن اواخر دورهٔ شاه عباس اول (متوفی در۱۰۳۸=۱۶۲۹م.) ودر دورهٔشاه‌صفی (۱۰۳۸-۵۲=۱۶۲۹-۴۲م.) نجف نیز دارای ساخلوی مرکب از پانصد قورچی بود که تحت فرمان یك قورچی‌باشی قرار داشت[۳۰۸].

از اواخر دورهٔ سلطنت صفویه نیز اخباری دردست است‌که به‌موجب آن‌گاه و بیگاه قورچیان در ایالات به‌سر می‌برده‌اند[۳۰۹]. اما این هیچ مسلم نیست که به‌سر بردن قورچیان در ایالات به‌علتی باشد که شاردن ذکر می‌کند. مطابق گفتهٔ شاردن شاه عباس اول فرمان‌داد قورچی باشی راگردن بزنند وسربازان را که به‌گروههای کوچك تقسیم‌شده بودند به‌نواحی‌مختلف مملکت ایران بفرستند[۳۱۰]. منابع فارسی هیچ این ادعا را تأیید نمی‌کنند. مسلم است که ایجاد غلامان قلّر تأثیر مهمی در وضع قورچیان کرده است.

در بارهٔ غلامان در صفحات قبل[۳۱۱] به‌مناسبت دیگری بحث کردیم. از غلامان سلطنتی که اغلب آنها گرجی بودند به گفتهٔ د لاواله درحدود نیمی سرباز بودند[۳۱۲]. درزمان شاه عباس اول تعداد کثیری از غلامان سلطنتی درفارس به سر می‌بردند. حاکم این ایالت، اللّه‌ویردی خان فرمانده غلامان سلطنتی (قلّر آقاسی) بود[۳۱۳].

→ص۳۳۹a. ۳۰۸ــ بدواً متولی نجف وحاکم حله (عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۱۲)، بعدها بیگلربیگی بغداد و متولی نجف این‌شغل‌را داشته‌اند (عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۸۸ ؛ ازآن گذشته رجوع شود به رونوشت سندی از دورهٔ شاه صفی در صفحهٔ ۹۷a مجموعهٔ مراسلات گردآوری میرمحمد حسین‌الحسینی‌تفرشی درکتابخانهٔ ملی‌اطریش‌با این‌نشانی‌ها: (فهرست فلوگل ، جلد اول نمرهٔ ۲۸۱) Ms. N. F. 50 ۳۰۹ــ رجوع شود بـه نقل قولی که طبق حاشیهٔ نمرهٔ ۳۱۷ همین فصل ازعباسنامه شده است . ۳۱۰ــ شاردن ، جلد پنجم ، ص۳۰۱ و بعد ازآن . ۳۱۱ــ رجوع‌شود به فصل اول بند ه : وابستگی‌های اجتماعی حکام . ۳۱۲ــ دلاواله ، به نقل از تذکرة‌الملوك ، ص۳۳. ۳۱۳ــ طبق روضة ـ الصفویه ، ص ۳۸۲b وی همواره «سی‌هزار سوار مکمل مزین چه از غلامان خاصهٔ شریفه و چه ازچریك ویساق» دراختیارداشت(دربرگ ۳۰۰b نسخهٔ خطی زیر نوشته شده است یساقی: Or. 3388 و Ms. B. M.).

اما به‌صورت عادی به گفتۀ شاردن فقط «معدودی از سواران غلامان سلطنتی[۳۱۴] ازشاه حقوق می‌گرفتند ودرخدمت حاکم بودند تا در موقع اقتضا آماده باشند.» شاردن از«درموقع اقتضا» دستگیرکردن تبهکاران واموری ازاین قبیل رادرنظر دارد. بقیۀ غلامان سلطنتی همان طورکه خواهیم دید مانند تفنگچیان در زمان صلح در ایالات مستقر بودند. درعباسنامه که مربوط به وقایع دورۀ سلطنت شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲=۶۶-۱۶۴۲ م.) است چنین آمده* : «سوای جماعت همیشه کشیك‌که پیوسته بردربار جاه وجلال واقبال مثال حاضر می‌باشند سایر عساکر منصوره در اقصای بلاد ممالك محروسه و محال تیول و همه سالۀ خود متفرق بودند»[۳۱۵]. هنگامی‌که شاه درسال ۱۰۵۸ (=۱۶۴۸م.) می‌خواست برای فتح قندهار رهسپار شود بدین جهت «ارقام مطاعه به اسم بیگلربگیان عظام و امرای گرام و قورچیان و غلامان وسایر ملازمان سرکار خاصۀ شریفه» صادر گردید[۳۱۶]،که درچمن بسطام درخراسان جمع شوند. درهمان مرجع به‌مناسبت لشکرکشی گرجستان از«یوزباشیان و قورچیان و غلامان وتفنگچیان که منازل ایشان درآذربایجان وشیروان می‌باشد»[۳۱۷]سخن رفته است**.

تفنگچیان شعبه‌ای ازغلامان سلطنتی بودند . مطابق گفتۀ اسکندر منشی شاه‌عباس‌اول دستورداد «مجموع‌این طبقه را داخل‌دفترغلامان‌نمودند»[۳۱۸]***.

۳۱۴ـ شاردن ، جلد چهارم ، ص۱۰۲ :

Du corps des coulom ou eslaves

۳۱۵ـ عباسنامه ، ص۹۴ . معنی همیشه‌کشیك از این موضع روشن می‌شود (رجوع شود به حاشیۀ نمرۀ ۲ تذکرة الملوك ، ص ۳۴) . ۳۱۶ـ عباسنامه ، ص ۹۴ . ۳۱۷ـ عباسنامه ، ص۴۴ (= خلدبرین ، 145a) . ۳۱۸ـ تاریخ عالم آرای عباسی ،←

* این قسمت عیناً ازعباسنامه نقل شد . م.

** این قسمت عیناً ازعباسنامه نقل شد. م.

*** این قسمت عیناً ازتاریخ عالم‌آرای عباسی نقل شد. م.

گزارش سیاحان اروپائی که بایکدیگر اتفاق نظر دارند حاکی است که تفنگچیان را ازدهات انتخاب می کرده‌اند[۳۱۹]. اما این به هیچ وجـه بدان معنی نیست که ایرانیان منحصراً دراین قسمت خدمت می‌کرده‌اند[۳۲۰]. اسکندر منشی می‌گوید که تفنگچیان از «اویماقات جغتای وعشایر عرب و قبایل عجم از خـراسان و آذربایجان و طبرستان»[۳۲۱]* تشکیل می‌شدند. بعدها بین تفنگچیان به اتباع قبایلی برمی‌خوریم که درسابق جزو قبایل قزلباش به‌شمـار می‌رفته‌اند . دستور شهریاران مثلاً در اخبار راجع به اوایل دورهٔ شاه سلطان حسین(۳۵-۱۱۰۵= ۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.) از «تفنگچیان الوار »[۳۲۲] سخن می گوید . تفنگچیان فقط درایام‌جنگ احضار می‌شدند ودر حین صلح در ایالات متفرق بودند . هریك از رسته‌هااغلب به‌نام شهری که متعلق بدانجا بودند نامیده می‌شدند[۳۲۳]. اینها بدون واسطه وبه‌طور مستقیم‌تحت فرمان حاکم وقت نبودند .

گزارش زیر ازدستور شهریاران به‌خوبی می‌رساند که فراهم آوردن ایـن قشون که همه‌وابسته به دربار بود چه قدر وقت می‌خواست وچه‌کار مشکلی‌بود: درسال ۱۱۰۷(=۱۶۹۶ م.) شاهزاده سلطان اکبر پسراورنگ زیب که ازنزدپدر گریخته وبه دربار ایران پناهنده بود می‌خواست به وطن خود بازگردد . قوای

← ص۱۰۶ . به‌تعداد محدود دردورهٔ شاه‌طهماسب اول‌نیزوجود داشت: خلاصة‌التواریخ، ص ۲۲۰a ذیل سال ۹۷۵چنین ذکرمی کند: تفنگچیان خاصهٔ شریفه. آیا این‌افراد واقعاً صاحب تفنگ بوده‌اند ؟ رجوع کنید به عباسنامه ، ص ۲۳۲ : تفنگچیان کماندار .

۳۱۹- دربارهٔ وضع سربازگیری رجوع شود به جامع مفیدی ، جلد سوم ، قسمت اول ، ص ۲۱۵b به بعد ؛ دستور شهریاران ، ص ۶۵b ، ۹۲b . ۳۲۰- طبق عقیدهٔ مینورسکی (تذکرة الملوك ، ص ۳۲) و لاکهارت (The Persian Army 93) اینها عنصر « ایرانی خالص» قشون بودند . ۳۲۱- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۱۰۶ . ۳۲۲- دستور شهریاران، ص ۱۶۹a. ۳۲۳- رجوع شود مثلاً به روضة‌الصفویه، ص ۴۱۹b: تفنگچیان خراسان؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی،ص۸۷۴: تفنگچیان آذربایجانی.

* این قسمت عیناً از تاریخ عالم‌آرای عباسی نقل شده است. م.

کمکی ایران می‌بایست وی‌را مشایعت‌کند. «وچون تدارك فرستادن سپهسالار با دوازده هزار نفر امری عظیم و معلوم برذهن سلیم بودکه نوشته شدن نسخه براسامی ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه که به خدمتی مأمور نباشند وانتخاب کردن ریش سفیدان جمعی ازایشان راکه به‌این سفر دور ودراز توانند رفت وتعیین‌محصلان به احضار ایشان و قشون امرای عظام ونوشته شدن ارقام به‌مدتی می‌کشید تا به رفتن محصلان واخبار نمودن وتهیه دیدن ایشان ورسیدن به‌درگاه جهان پناه و دیده شدن تدارك سفرهندوستان چه‌رسد وبلاشك جمعیت آن قشون اقلاً به‌مدت شش‌ماه می‌کشد»[۳۲۴]. اما شاهزاده حد اکثر بیش از یك ماه نمی‌خواست منتظر بماند وبه‌همین دلیل امیران خراسان مأمورشدند یك‌هزار وپانصد تن‌ازملازمان خودرا که مسلح باشند همراه شاهزاده کنند.[۳۲۵]

وجودملازمان‌خاصه درایالات وزنه‌ای برای‌خنثی‌کردن‌قدرت نظامی‌حاکم به‌شمارمی‌رفت. اسکندرمنشی‌ضمن‌وقایع‌سال۱۰۱۶(=۸-۱۶۰۷م.)ازمشاجره‌ای بین‌وزیرخراسان‌که‌ازطرف‌حکومت‌مرکزی‌میرزای‌عالمیان[۳۲۶]بود وحاکم‌مشهد موسوم به‌محراب‌خان قاجار خبرمی‌دهد. وزیر درجریان این اختلاف «بی‌جهتی ظاهر» ازحاکم دچار وحشت شد، چون وی «صاحب جیش ولشکربود».میرزا به آستان قدس رضوی متحصن شد و«کسان به اطراف فرستاده تفنگچی بسیارجمع کرد»[۳۲۷]*. چنین اتفاقاتی مطلوب طبع‌شاه نبود وبه‌همین دلیل وزیرراکه‌مانند حاکم وضع را به‌اطلاع وی رسانده بود مورد بی‌مهری قرار داد.

۳۲۴- دستورشهریاران، ص۸۹a/b. ۳۲۵- همان‌مرجع، ص۹۲b. ۳۲۶- دربارهٔ این وزیر و مشاجرهٔ مورد بحث رجوع شود به فصل دوم این‌کتاب به خصوص حاشیهٔ نمرهٔ ۳۷ وقسمتی‌که درمتن به‌آن‌ارجاع‌شده است. ۳۲۷- تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۷۶۰.

* این قسمتها مستقیماً ازتاریخ عالم‌آرای عباسی نقل شده‌م.

چنین حال ووضعی نیزازیکی ازیادداشت‌های عباسنامه‌که مربوط به‌اواسط قرن هفدهم (=اواسط قرن یازدهم هجری) است برمی‌آید. گروهی از طایفهٔ اردلان که یکی ازخاندانهائی بود که ازدیرباز بر کردستان فرمان می‌راند در معیت سلیمان‌خان اردلان، بیگلر بیگی کردستان به دربار آمدند. ملتزمین و همراهان سلیمان‌خان به‌اطلاع‌شاه رساندندکه وی قصد دارد باتمام دار وندارخود به خاك عثمانی بگریزد و«غلامان فدویت نشان اردلان او را ازاین عزیمت مانع آمدند». هنگامی که این مطلب ازجانب دیگر نیز تأیید شد شاه اورا از شغل خود خلع کرد[۳۲۸].

دریك واقعهٔ دیگر ما می‌بینیم که قورچیان به صورت مدافع منافع شاه در ایالات درآمده‌اند. درسال۹۹۸ (=۱۵۹۰م.) هنگامی‌که شاه‌عباس اول درشیراز به‌سر می‌برد خبررسید که یوسف‌خان افشار، حاکم کرمان سر به‌طغیان برداشته است. اوقورچیان وملازمان درگاه راکه برای تنظیم اموردیوانی در کرمان‌بودند ازشهر اخراج‌کرده بود وبه تحکیم قلعهٔ آنجا فرمان داده بود[۳۲۹].

۲ـ اختیارات مالی

صدور فرمان امارت به‌نام شخصی معین، یعنی سپردن فرماندهی تعدادی ازملازمان بدومعمولاً با اعطای تیولی‌همراه بود. دادن‌این‌تیول‌درحکم دادن‌مزد و مواجبی محسوب می‌شد و این معنی هنگامی روشن‌تر می‌شود که می‌بینیم حکومت را به‌عنوان تیول یك منصب دیگر به کسی می‌دادند. درسال ۹۲۵ (=۱۵۱۹م.)صدرخراسان‌به‌نام‌غیاث‌الدین‌محمد ازطرف‌شاه به‌منصب‌امیری‌رسید واختیارات خاصی‌گرفت که طبق آن می‌توانست کارهای حاکم خراسان‌را نظارت

۳۲۸ ـ عباسنامه، ص ۲۲۷ (= خلد برین، ص ۲۲۱ a)؛ جالب توجه اینست که ظاهراً در اینجا مراد از غلامان درباری خود اعضای خاندان اردلان بوده‌اند.

۳۲۹ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۴۳۳.

کند[۳۳۰]. حبیب‌السیر دراین باره ضمن سایرمطالب می‌گویدکه شاه به‌صدر،طبل وعلم بخشید و ترتیبی داد که طبق آن حاکم می‌بایست «... مالوجهات هرات را دروجه مواجب ملازمانش بازگذارد»[۳۳۱]. مؤلف روضةالصفویه که اطلاعات خود را ازحبیب‌السیر گرفته است به‌صورتی دیگرمی‌گوید: «...ولایت هرات رود به اقطاع اومقررباشد»[۳۳۲]. با در نظرگرفتن این نکات می‌توان مطلب مندرج در لبّ‌التواریخ را فهمید هنگامی‌که می‌گوید سرانجام صدر «... به‌منصب امارت و حکومت رسید»[۳۳۳].

استقلال مالی حاکم در ازمنه و امکنهٔ مختلف ظـاهراً به یك میزان نبوده است. به‌همین دلیل نمی‌توانیم دراین‌مورد حکم قطعی بدهیم وباید به‌ذکرامثله اکتفا کنیم.

پس‌ازآنکه‌القاس‌میرزا، برادرشاه‌طهماسب‌اول‌که حاکم‌شیروان‌بودبه‌عصیان ونافرمانی مظنون‌شد درسال ۹۵۳ (=۱۵۴۶م.) ناگزیر از ادای سوگند وفاداری گردید. طبق اظهارخلاصةالتواریخ وی ناگزیر به این تعهد تن‌درداد‌که: «...هر سال مبلغ هزارتومان‌تبریزی نقد برسبیل‌خراج‌به‌خزانهٔ عامره‌فرستاده یك‌هزار سوار نیز به جار و یساق فرستد»[۳۳۴].گویا مراد ازهزارتومان مزبور«زرشاهلق» باشدکه همان‌مرجع‌کمی بعد ضمن‌اخبارسال۹۵۴(=۱۵۴۷م.) ازآن یادمی کند.

درنتیجه شاه «...زرشاهلق (را)که مبلغی کلی می‌شد وداخل دفتردیوان بود به عجزهٔ آنجا تصدّق فرمود»[۳۳۵]. ازاین جمله چنین متبادر به ذهن می‌شود که

۳۳۰ــ در این مورد رجوع شود به فصل دوم این کتاب: وزرای کل. ۳۳۱ــ حبیب‌السیر، ص ۳۷۹. ۳۳۲ ــ روضةالصفویه، ص ۱۳۹ b. ۳۳۳ــ لب‌التواریخ، ص۳۱. ۳۳۴ــ خلاصةالتواریخ، ص ۱۴۷a؛ احسن التواریخ، ص۳۱۵ نیز شباهت به این دارد (البته ترجمهٔ Seddon در اینجا نارساست). ۳۳۵ــ خلاصة التواریخ، ص ۱۵۱a.

صرف نظر از زرشاهلق مالیات شیروان در آن عهد دردفتر دیوان ثبت نشده بوده است.

در دوره‌هائی که قدرت دولت مرکزی به‌خصوص دچار ضعف و فتور بود حکام درامور مالی اجازهٔ دخالت به‌کسی نمی‌دادند و ازکسی اطاعت نمی‌کردند. درسال ۹۹۸ (= ۱۵۹۰م.) شاه عباس اول در شیراز به‌سر می‌برد. حاکم آن دیار بدواً سرنافرمانی داشت وهیچ به‌دربار حاضر نشد. هنگامی‌که پس‌ازوعد و وعید بسیار آمادهٔ شرفیابی شد در حضور پادشاه از وزیرکل «محاسبهٔ داد وستد» را خواست زیرا وزیرکل درغیاب حاکم امور آن «الکا» را اداره‌کرده‌بود[۳۳۶]*.

اما گاه دربار به‌میل ودلخواه خود نیز به‌حکام تقریباً استقلال کامل اداری‌و مالی می‌داد. شاه‌عباس اول(۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) «حکومت‌ولایت‌فارس (را) درکل به اللّٰه‌ویردی‌خان ... مفوض ومرجوع» داشت و «رتق وفتق معاملات دیوانی فارس به عهدهٔ اهتمام مشارالیه قرار یافت»[۳۳۷]. پسر اللّٰه‌ویردی یعنی امامقلی‌خان نیز تاحین اعدامش در سال ۱۰۴۲ (=۱۶۳۲ م.) ایالت پدر را در «تصرف» داشت[۳۳۸]. آنگاه درسال ۱۰۴۲ (=۱۶۳۲م.)«الکای‌شیراز را به‌دیوان اعلی منصوب» کردند[۳۳۹].

به‌هرحال امامقلی‌خان ناگزیر می‌بایست مالیات بعضی از نواحی‌را به‌دیوان اعلی بفرستد: طبق اظهار خلاصة‌السیر در آن اوقات «... قریب به شصت هزار تومان از مقطعیّهٔ فارس هرساله به‌خزانهٔ عامره می‌رسید...»[۳۴۰]. اما «تحصیل

۳۳۶ ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۳۵ . ۳۳۷ ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص۵۱۵. ۳۳۸ـخلدبرین درصفحهٔ ۲۹۵ چنین بیانی‌دارد. ۳۳۹ـ خلدبرین، ص 57b . ۳۴۰ـ خلاصة السیر ، ص 12b .

* عین مطلب تاریخ عالم‌آرای عباسی چنین است: « ... و درحضور اقدس بـا میرزا لطف‌الله وزیر دیوان‌اعلی درکمال تندی وتلخی خطاب کرد که محاسبهٔ دادوستد که درالکای من کرده‌اید از شما می‌خواهم» . مترجم .

نمودن» این مالیات‌ها نیز به‌فرمان شاهنشاه از وظایف حاکم بود و این مطلبی است که ما از قسمتی از وقایع نامهٔ میرمحمد تفرشی به آن پی‌می‌بریم[۳۴۱].

در تمام مواردی که ذکر شد می‌توان اطمینان داشت که حکومت تیول حاکم بوده‌است. دربارهٔ حکومت‌های درجهٔ دوم اغلب اصطلاح تیول و اقطاع در منابع فارسی به‌چشم می‌خورد. اما در مورد حکومتهای بزرگ یعنی برای ایالتهای بزرگ سرحدی شیروان، آذربایجان وغیره[۳۴۲] کمتر این اصطلاح به‌کاربرده شده است. متأسفانه در موارد بسیار نادری می‌توانیم به‌دقت بگوئیم که آیا حاکم از آن استقلال مالی که در موارد فوق ذکر کردیم برخوردار بوده است یا نه.

۳۴۱ـ میرمحمد تفرشی، ص ۲۱b؛ اما به‌هرحال منشأ پول در اینجا به نحوی دیگر قلمداد شده است (رجوع شود به فصل دوم همین کتاب، حاشیهٔ نمرهٔ ۱۴۱).

۳۴۲ـ مثالهای متعددی برای به‌کار بردن اصطلاحات تیول یا اقطاع در مورد حکومت‌های بزرگ که همه متعلق به نیمهٔ دوم قرن شانزدهم مسیحی (= قرن دهم هجری) است در اینجا ذکر می‌شود: شیروان: روضةالصفویه، ص ۴۳۸b؛ آذربایجان: خلاصةالتواریخ، ص ۳۳۹b؛ عباسنامه، ص۱۷۴ (دورهٔ شاه‌عباس‌دوم)؛ همدان: خلاصةالتواریخ، ص۶۹a، ۴۳۰a؛ عباسنامه، ص ۱۸۰ (دورهٔ شاه عباس دوم)؛ کوه‌گیلویه: خلاصةالتواریخ، ص ۳۰۱a؛ فارس: روضةالصفویه، ص ۳۷۹b؛ کرمان: روضةالصفویه ۳۸۲a؛ قندهار: خلاصةالتواریخ، ص۱۹۰b، ۲۶۶b؛ منشآت با خصوصیات زیر:

Ms. Bibliothèque Nationale, Suppl. Persan 1660, fol. 11 b ff. (= Blochet Nr. 2339).

و منشآتی باخصوصیات زیر:

Ms. India Office, Ethé Nr. 2122, fol. 27a:

فرمان انتصاب مربوط به زمان شاه عباس دوم؛ هرات: خلاصةالتواریخ، ص ۲۶۶b؛ مشهد: خلاصة التواریخ، ص ۲۲۷b، ۲۶۶b، ۳۰۵a؛ استراباد: خلاصة التواریخ، ص ۹۶a؛ روضةالصفویه، ص۳۷۹b؛ انشای‌تیمنی، ص ۱۴a: فرمان انتصاب از زمان شاه طهماسب‌اول.

حاکم درهرصورت امور مالی خود را توسط یك نفر وزیر انجام می‌داد. تصور می‌رود با انتصاب یك نفر وزیر حکومتی ازطرف مرکز، دیگر به‌کاربردن اصطلاحات تیول و اقطاع برای حکومت‌های ایالتی متروك شده باشد. دراواخر دورهٔ‌صفویه دیگراین‌اصطلاحات‌منحصراً‌برای نواحی‌کوچکتریا مبلغ مالیاتی‌که در ازای پرداخت مزد ووظیفهٔ شخصی به امیری واگـذار می‌شد به‌کار برده شده است[۳۴۳]. تا آنجا که می‌دانیم هیچ یك ازسیاحان اروپائی‌نیمهٔ دوم قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) ذکر نمی‌کنند که ایالات تیول حکام بوده است. شاردن از وجود وزرائی‌که ازطرف دولت مرکزی برای حکومتها انتخاب می‌شدند اطلاع دارد اما ازاین آگاهی خود برای روشن کردن وضع حکام استفـاده نمی‌کند. ازاین هم بالاتر ذکرمی‌کند حکام از استقلال مالی بسیار برخوردارند. ایالات بزرگ، که بزرگترین واحد مملکتی محسوب می‌شوند «اراضی دولتی» (Terres de l'état) هستند که برخلاف اراضی خـاصه در«تصرف» (Possession) حکام‌اند. این حکام قسمتی ازآنرا برای مصارف شخصی خود نگاه می‌دارند وبقیه را برای پرداخت مستمری قشون وکارکنان اختصاص می‌دهند. شاه در ایـالاتی که حاکم دارند دارای اراضی شخصی نیست. وی عوارضی از این نواحی به نـام «رسوم» می‌گیرد: قسمتی ازآن عبارت است ازمقدار معینی ازبهترین محصولات هرایالت به‌صورت جنسی ودیگر برحسب‌استطاعت مالی‌وثروت هرایالت‌مقداری پول نقد به‌عنوان«بارخانهٔ شاه» علاوه برسایرهدایا «پیشکش» باهمان خصوصیات وبه‌خصوص چیزهای نادر و کمیاب و سرانجام هدایای سال نو[۳۴۴]. برمبنای این

۳۴۳ـ رجوع شود من جمله به: ترجمهٔ یك فرمان انتصاب درکتاب لمبتون مالك و زارع (اصل انگلیسی)، ص ۱۰۹ و بعد از آن. ۳۴۴ـ شاردن، جلد پنجم، ص ۳۸۰ و ۳۹۴ وبعد ازآن؛ ودربعضی موارد شبیه این‌است اظهار دومن، ص۱۱و۱۵۱. بیگلربیگی‌ها ←

توصیف شاردن، لمبتون به‌حق اعتقاد دارد که حکومت‌های ایالتی دوران صفویه به اقطاع‌های دورهٔ سلجوقی بی‌شباهت نبوده است[۳۴۵].

گزارش و توصیف سانسون که فقط کمی پس از شاردن در ایران بوده با گفته‌های شاردن تعارض دارد[۳۴۶]. طبق اخباری که وی به‌دست داده تمام مملکت ملك‌طلق پادشاه بوده‌است وحکام به‌هیچ‌وجه دارای اختیارات وقدرت مالی نبوده‌اند. درگزارش سانسون چنین آمده : «درهرشهر یك وزیر یاپیشکار مالی وجود دارد که کلیهٔ مالیاتها راوصول می‌کند وحاکم‌تنها ده‌درصدآنرا به‌عنوان مخارج‌زندگی خود برمی‌دارد»[۳۴۶*]. ممکن است مواردی هم وجود داشته‌که یك‌حاکم مالیات رامی‌گرفته ولی دربارهٔ خرج‌کردن‌آن از خود اختیاری نداشته است: فقط بدین طریق می‌توان به مفهوم فرمان مورخ رجب ۱۱۱۵(=نوامبر ودسامبر ۱۷۰۳م.) پی‌برد. دراین فرمان درباربرای یکی‌ازملازمان حاکم‌کاخت مبلغی از«وجوهات ضبطی عالیجاه... حاکم مغانات وجه همه‌ساله» مقرر می‌دارد[۳۴۷].

مسلم است که در دورهٔ شاه اسمعیل اول در ادارات مرکزی از میزان درآمد مالیاتی‌ایالات‌چندان‌آگاهی‌نداشتند. ظاهراً‌نخستین‌بار درزمان‌شاه‌طهماسب اول ،کمی پیش ازسال ۹۳۵ (=۱۵۲۹م.)[۳۴۸] «دفترمعروضه‌ای طرح شد که مال

→ نیز از حکام زیردست خود چنین چیزهائی دریافت می‌داشتند : صاحب ریاض الفردوس ، ص۳۶۲ دراخبار مربوط به بیگلربیگی‌کوه‌گیلویه این هدایا را «بارخانه» و«یادبود»نامیده است ؛ رجوع شود به شاردن ، جلد پنجم ، ص ۴۰۸ .

۳۴۵- لمبتون ؛ مالك و زارع (به‌زبان اصلی)، ص۱۰۷.

۳۴۶- شاردن از سال ۱۶۶۴تا۱۶۷۰ و همچنین از۱۶۷۱ تا ۱۶۷۷ و سانسون از۱۶۸۳ تا ۱۶۹۱ در ایران به سر برده‌اند ؛ سانسون که مبلغ مذهبی بود به ایالات ایران سفرهای بسیار کرده است .

*۳۴۶ــ سانسون، صفحهٔ۱۰۰وبعد ازآن .

۳۴۷ ــ خوبوا ، سند شمارهٔ ۲۴ .

۳۴۸- بوداق در تحریر شرح حال خودش به هنگام ذکرسنوات چندان پای بند دقت نبوده است. اما می‌توان به این خبراو که می‌گوید به همراه محمدخان به بغداد رفته است یعنی سال ۹۳۵ اعتمادکرد .

وخرج ممالك محروسه را نوشته بودند»[۳۴۹]. مطابق اظهار اسکندر منشی حاتم بیگ اردوبادی که بعدها وزیر کل شد درسال ۹۹۹(=۱-۱۵۹۰م.)که به‌مدت شش ماه «مستوفی الممالك» بود بازطرح تازه‌ای برای جدول نموداری از درآمد و مخارج مملکت (نسخهٔ تشخیص جمع وخرج ممالك محروسه) ریخت. در دورهٔ آقامیرزا علی مستوفی‌الممالك که ازسال ۱۰۰۶ (=۸-۱۵۹۷ م.) پنج‌ماه تمام به این‌سمت اشتغال داشت، گویا این‌طرح‌پایان‌یافته باشد[۳۵۰]. این‌طرح تامدتی‌دراز «قدوه وقانون دفترخانهٔ همایون»[۳۵۱] بود. دربارس‌ئیل ۳-۱۰۷۲(=۳-۱۶۶۲ م.) می‌بایست درطرح‌بودجه یا«دفتر تشخیص» مربوط به‌زمان شاه عباس‌اول، قسمتی که مربوط به‌فارس بود تغییراتی داده شود زیرا ازآن زمان درآمدها کمتر شده بود[۳۵۲].

ضوابطی نیز وجود داشت که‌مالیاتها رابه‌چه صورت وچه مقدار بگیرند. افضل التواریخ ضمن وقایع‌سال ۹۶۳(=۶-۱۵۵۵م.) به‌مناسبت شروع به‌کار صدر میر زین‌الدین‌سیدعلی ذکرمی‌کندکه وی «دستورالعملی برآداب مملکتداری و رعیت‌پروری وقشون‌آرائی و طمطراق پادشاهی و سلوك بارعیت و سپاهی واخذ مالوجهات‌ووجوهات‌هرمحل‌والوس‌حتی احداث وجریمهٔ مجرمان...»[۳۵۳] فراهم آورده است. آنگاه این منبع به‌ذکرمطلب خود ادامه می‌دهد و می‌گوید این

۳۴۹- جواهرالاخبار، ص ۳۱۵a. ساوری این مطلب را طور دیگری فهمیده وترجمه کرده است. رجوع شود به:

Savory: A Secretarial Career ..., in: Islamic Studies (Karatschi), Bd. II, Nr. 3 (Sept. 1963), 343 ff.

۳۵۰- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۹۲. ۳۵۱- همان جا. ۳۵۲- عباسنامه، ص ۳۱۸ وبعد از آن؛ قسمت اخیر درجلد پنجم سفرنامه، ص۲۵۳ وبعد ازآن مورد تأیید شاردن نیزهست. ۳۵۳- افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۲b.

«دستورالعمل وقانون» تاامروز- یعنی‌تاسال ۱۰۲۶(=۱۶۱۷م.) که تاریخ تحریر آن‌قسمت بوده‌است ـ رعایت می‌شود .

مسلّم است‌که تدوین این‌دستورالعمل‌مبتنی‌برسوابق وقوانین قبلی‌بوده‌است. مطابق خلاصة التواریخ در زمان شاه‌طهماسب اول«مال وحقوق دیوانی را موافق شریعت نبوی ومطابق عمل وقانون حسن‌پادشاه * که‌عادل‌ترین‌سلاطین‌روی‌زمین بودمی‌گرفتندوقانون‌نامچهٔ آن‌پادشاه‌را‌قدوه‌می‌دانستند»[۳۵۴]. می‌دانیم که در زمان شاه‌طهماسب اول عملاً مقداری ازمالیاتهائی که مبنای شرعی نداشت مانند مالیات بازار ، مالیات دواب ومالیات مراتع درقسمت اعظم مملکت [۳۵۵]لغوشد . در سال ۹۷۲(=۱۵۶۵م.) شاه‌گرفتن‌مالیات‌کسب وتجارت(تمغا) رانیزممنوع ساخت[۳۵۶]. خلاصةالتواریخ ذکرمی‌کند که این‌ممنوعیت تاسال۱۰۱۳(=۵-۱۶۰۴م.)نیزادامه داشت[۳۵۷]. طبق‌همان‌مرجع در زمان‌شاه طهماسب‌اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴م.) گرفتن مالیات‌های غیرقانونی‌از رعایا به‌کلی ممنوع بود. عین عبارت متن چنین است: «... توجیهات ومطالبات از رعایا به‌نوعی مسدود بودند که عمال ولایات را قدرت ویارای‌آن نبودکه یك دینار به‌خود سر توجیه توانند کرد ودر اطراف و

۳۵۴ـ خلاصةالتواریخ، ص۲۴۲a وبعدازآن. ۳۵۵ـ طبق‌تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۲۳ به‌خصوص درمراکزی که اهالی‌آن‌شیعی‌مذهب‌بوده‌اند (رجوع شودهمچنین به خلاصةالتواریخ، ص ۲۴۲b) . ۳۵۶ـ به استثنای قندهارکه درآنجا تمغا «قسمت عمدهٔ عواید مالیاتی‌را تشکیل می‌داد» (تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص ۷۸a) . تاریخ ایلچی نظام شاه سال ۹۶۰ را ذکرمی‌کندکه سهو است . ۳۵۷ـ خلاصةالتواریخ، ص ۲۱۰b .

* منظور از حسن پادشاه همان اوزون حسن‌آق قوینلو است. در اینجا مراد قانونی است که اوزون حسن شخصاً در بارهٔ وصول مالیاتها تدوین‌کرد و به نام « قانون نامهٔ حسن بیکی» وگاهی «قانون حسن پادشاه» معروف شد . برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به‌کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران» تألیف والتر هینتس صفحهٔ ۱۳۰ م .

اکناف مملکت حکم اشرف صادر گشته بود که عمال اگر یك دینار بر احدی از رعایا به خلاف حکم حواله نمایند پنجاه تومان از او جریمه طلب شود » ۳۵۸ قوانین مالیاتی که در زمان شاه طهماسب اول تدوین شده‌بود بعد ازمرگ اونیز اعتبار خود را از دست نداد.

طبق‌خبری‌که خلاصة‌التواریخ می‌دهد مرشدقلی‌خان‌که نماینده (وکیل)شاه عباس اول (۱۰۳۸–۹۹۵=۱۶۲۹–۱۵۸۷م.) بودکمی پس ازجلوس این پادشاه بر تخت سلطنت تغییراتی کلی وعمومی‌درآن قانون داد وچنین بدعت گذارد : «در بارهٔ اخذمالیات اززمان شاه‌طهماسب اول وپس‌ازآن تااین زمان مقرر بودکه یك دنیاررا(بدون هیچ‌مخارج اضافی)یك‌دینار مطالبه‌کنند. چون‌طبیعت‌طایفهٔ‌چاوشلو (که‌مرشد قلی‌خان‌ازآنان‌بود) به‌ظلم‌میل‌داشت(اوبرهردینار۲۵٪افزودو) چهار دینار راتبدیل به‌پنج‌دینارکرد»۳۵۹. مرشدقلی‌خان مالیات‌های‌جدیدی نیزوضع کرد : نیمی از(درآمدسالانه) مالیات رابه‌عنوان «مدد خرج لشکر وتفنگچی»بر مالیات همهٔ‌کشور اضافه‌کرد ودستور دادآنرا بگیرند. نیم تایك برابر بر مالیات کسانی‌که سیورغال‌داشتندافزود وآنرا«قیمت‌اسب‌به‌جهت‌قورچیان» نام نهاد۳۶۰ این بدعت‌بزودی درهمهٔ‌کشور رواج یافت وحکام دستور اخذاین‌مالیات جدید را

۳۵۸ـ خلاصة‌التواریخ،ص۲۴۲b.   ۳۵۹ـخلاصة‌التواریخ،ص ۴۰۵b:«...چون‌طبیعت طائفهٔ‌چاوشلو به‌ظلم مایل‌بود درباب اخذ مالوجهات‌که در زمان شاه‌جنت‌مکان علیین‌آشیان و بعد از آن تا این زمان دیناری دیناری مقرر بود او چهار دینار پنج دینارکرد .» متأسفانه مولر درچاپی‌که از خلاصة‌التواریخ (ص۲۳) کرده نسخه بدل راکه به‌گمان من تنها صورت معقول آن موضع است به دست نداده است .   ۳۶۰ـ همان مرجع : . . . و نصف یك مال برتمامی ممالك محروسه به علت زر مدد خرج لشکر و تفنگچی مقررکرد و به تحصیل داد و برارباب سیور غالات . . . نصف جمع سیورغال بلکه برابر سیورغال حواله و اطلاق فرمود و آن را قیمت اسب به جهت قورچیان نـام نهاد .

از رعایا «به‌بهانهٔ مددخرج لشکر» صادر کردند واین امر باعث خانه خرابی‌مردم گردید.

گویاعلت، فقر وفلاکت مردم بوده است که بعدها شاه عباس اول ناگزیر شد باردیگر قوانین مالیاتی‌را به‌دقت تمام رعایت کند. اسکندر منشی‌گزارش می‌دهد که شاه مردم را از قید پرداخت چند مالیات آزاد ساخت[۳۶۱]. مهمترین این تدابیر آن بودکه وی در سال ۱۰۰۷(=۹ـ۱۵۹۸م.) افزایش عمومی مالیات راکه توسط مرشد قلی‌خان انجام پذیرفته بود لغوکرد. فرمان داد تاحکام از هر پنج دیناری‌که قبلاً دریافت می‌کردند یك دینار تخفیف بدهند[۳۶۲]. شاه عباس اول می‌خواست با این تدبیر بدعتی را که به مرور زمان درعراق عجم پا گرفته بود لغو کند ومجدداً اوضاع واحوال را با « قانون قدیم » و « دستور العمل » زمان طهماسب اول مطابقت دهد[۳۶۳].

در دورهٔ شاه عباس اول به‌این امر توجه شد که گرفتن مالیات در سراسر کشور طبق قواعد وضوابط واحدی انجام‌گیرد. مثلاً در سال ۱۰۰۰ (=۱۵۹۲م.) شاه بلافاصله پس ازفتح گیلان فرمانی‌برای « استمالت » مردم آن دیار صادر کرد. وی حکام، تیول داران وغیره را ازگرفتن مالیات‌هائی‌که قبلاً توسط حکام محلی به‌صورت « مبتدع » اخذ می‌شد منع‌کرد[۳۶۴]. در سال بعد شاه وزیرکل را

۳۶۱ ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۵۸۷ ، ۸۹۵ و بعد از آن. ۳۶۲ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص۵۸۷ · تخفیف دیناری پنج دینارعمل‌کرد حکام. ۳۶۳ـ مینورسکی این‌موضع را قدری متصنع ترجمه‌کرده است (تذکرةالملوك ، ص۱۷۶) به‌خصوص که «عمل‌کرد» مسلماً به همان معنی است‌که ما به دست داده‌ایم (رجوع شود به عباسنامه ، ص ۳۱۸وبعد ازآن؛ همچنین جواهرالاخبار، ص ۳۳۲a : «عمل خان احمد» یعنی‌جمع وصولی مالیات خان احمد). ۳۶۴ـ رونوشت فرمان در : مکتوبات خان احمد خان ، ص ۱۰۰a تا ۱۰۱a بامشخصات‌زیر: کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن،مخزن‌سابق‌کتابخانهٔدولتی‌ــ

با مستوفیان ، منشیان را با «داروغهٔ دفترخانهٔ همایون» به‌گیلان فرستاد. آنها مأمور بودند که «مال و حقوق دیوانی» ایالت را مطابق «قانون عدالت تعیین کنند» و هرگاه معلوم می‌شد که در زمان حکام سابق محلی «وجه بی حسابی» از مردم می‌گرفته‌اند می‌بایست آنرا بی‌اعتبار قلمداد کنند[۳۶۵].

مطابق گفتهٔ شاردن ،که شرح اواخر دورهٔ صفویه را می‌دهد ، حکام هنگام شروع به‌خدمت «دستورالعمل» دریافت‌می‌داشتند . دراین‌دستورالعمل‌ها منجمله اطلاعات مفصلی بود دربارهٔ حدود و ثغور قلمرو حکومتی و مالیات هائی‌که تا آن موقع از مردم می‌گرفته‌اند[۳۶۶].

طبق گفتهٔ شاردن ادارهٔ امور ایالت نمونه‌ای بود تمام عیار از ادارهٔ امور مملکت . هم درآنجا دیوان محاسبات بود و هم اعضائی‌که نظایر آنها در دربار به‌کارمشغول بودند. تفاوت فقط درتعدادکارمندان‌ومیزان‌حقوق‌آنها بودوبس[۳۶۷]. تنهاکارمندی‌که درمآخذ ما دربارهٔ اوشرح دقیق‌تری‌به‌دست داده‌شده وزیرایالت است‌که مافصل‌خاصی را به‌شرح وظایف وی اختصاص‌داده‌ایم . امااطلاعات‌شاردن تاآنجاکه ما در اسناد به‌اصطلاحاتی نظیر «سرکارعالی» به معنی ادارهٔ امورمالیهٔ ایالتی‌و«مستوفی» و«ناظر»برمی‌خوریم تأییدمی‌شود. ادارهٔامورمالیهٔ ایالتی‌اصولاً مانند ادارهٔعمومی ممکن‌بود ازدوشعبه‌تشکیل‌شود واین‌معنی ازمثال‌زیربه‌خوبی حاصل می‌شود . بیگلربیگی چخور سعد یعنی طهماسب قلی خان قاجار در سال ۱۰۴۵ (= ۱۶۳۵ م.) خیانت‌کرد وقلعهٔ ایروان را به‌نیروی عثمانی‌که‌آن منطقه را محاصره کرده بود، تسلیم داشت[۳۶۸]. پس از راندن عثمانیها، از طرف دیوان

← پروس‌بامشخصات Ms. Petermann 175 (فهرست‌پرچ، نمرهٔ۴۵)وصف‌هریك‌ازمالیاتها می‌تواند برای روشن کردن امور مالی گیلان کلیدی باشد ، اما در اینجا بحث در آن از حوصلهٔ ما خارج است . ۳۶۵ـ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۵۹ ؛ در این مورد رجوع شود به جواهرالاخبار ، ص ۳۳۲a . ۳۶۶ـ شاردن ، جلد پنجم ، ص ۲۶۵ و بعد ازآن. ۳۶۷ـ شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۵. ۳۶۸ـ خلد برین، ص۱۷۰.

اعلی شخصی مأمورشد تا املاك طهماسب قلی‌خان را که در دیوان به‌ثبت نرسیده بود[۳۶۹] مصادره نماید. ناگزیر شدند به‌ارقام واطلاعاتی که پیشکارمخصوص مالی او (مستوفی خاصه) درحافظه داشت اتکاء کنند، زیرا تمام اسناد ومدارك از بین رفته‌بود[۳۷۰]. برای دورهٔ شاه طهماسب اول فقط یك‌بار از «وزیرخاصه» یکی‌از حکام ذکری به‌میان آمده است[۳۷۱].

۳ـ اختیارات قضائی حکام

حاکم به عنوان عالیترین مرجع دولتی در ایالت حق نظارت عمومی بر سازمان‌های اداری و قضائی حوزهٔ حکومتی خود داشت. در یك فرمان انتصاب متعلق به سال ۹۶۴ (= ۷ـ۱۵۵۶ م.) که ضمن آن شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا به سمت حاکم مشهد و «ناظر» آستان قدس منصوب می‌شود به او یادآوری می‌کنند که: «... در تحقیق و تفتیش حال هرکس از امرا و حکام و تیولداران و داروغگان و عمال و کلانتران و کدخدایان اهتمام نموده درمنع ونهی ایشان از اعمال ناصواب مساهله و اهمال ننماید»[۳۷۲]. حاکم با سازمان‌های مورد بحث همان رفتاری را داشت که شاه با حاکم. در برابر هر تصمیم یاتدبیر کارمندان چه‌قضائی وچه‌اداری می‌شد به‌حاکم‌شکایت کردوتجدید نظرخواست. مثلاً شاردن ذکرمی‌کندکه چه‌جور اهالی یك ناحیهٔ نزدیك شیراز ازطرز رفتار میرآب باشی به‌حاکم شیراز شکایت بردند[۳۷۳]. حاکم به‌خصوص مسئول اعمال و اقدامات «راهداران» بود. اسکندر منشی مخصوصاً برقرار–

۳۶۹ ـ پس، از مصونیت برخوردار بوده است. ۳۷۰ ـ طبق رونوشت سندی به نقل ازپاپازیان، جلد دوم، سند شمارهٔ ۳۵. ۳۷۱ـ جواهرالاخبار، ص ۳۱۵b.

۳۷۲ـ رونوشت سند در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۸a. مؤلف خلاصة‌التواریخ در گزارشی‌که دربارهٔ انتصاب شاهزاده داده است (خلاصة‌التواریخ، ص ۱۸۱a) بسیاری از قسمتهای این سند را درکار خود مورد استفاده قرار داده ولی از مأخذ خود ذکری نکرده است. ۳۷۳ـ شاردن، جلد ششم، ص۱۰۸ و بعد از آن.

نگاهداشتن نظم‌را درمملکت وهمچنین امن نگاهداشتن راه‌های ارتباطی را از اهم وظایف دولت می‌شمارد[۳۷۴]. به‌همین‌دلیل‌درفرمانهای‌انتصاب حکام مخصوصاً نظارت راهها وجاده‌ها را به‌آنها یاد آوری و گوشزد می‌کردند[۳۷۵].

دراواخردورهٔ شاه‌طهماسب اول (متوفی در۹۸۴-۱۵۷۶ م.) امنیت جاده‌ها تا بدان حدبودکه شاه اسمعیل دوم توانست قندهار ، هرات ومشهد رابدون‌حاکم بگذارد[۳۷۶]. هنگامی که در اثر اختلال و اغتشاش های دورهٔ شاه محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸ م.) کاردرست برعکس شد باز شاه عباس‌اول نظم را در مملکت برقرارساخت. برای‌تأمین امنیت درسراسرکشور وی ناگزیربه‌برقراری اصولی‌کاملاً جدید گردید . حکام وتمام کسانی‌که حفظ جاده‌ها به عهدهٔ آنها بود مکلف شدند که امنیت جاده‌ها را تضمین کنند . درموارد سرقت وغارت بر آنها بود که به‌دنبال‌مال‌مسروقه بگردند وآنرامسترد دارند. درغیراین صورت‌ناگزیر می‌بایست ارزش اموال مسروقه را بپردازند[۳۷۷]. گویا در دورهٔ شاه صفی (۵۲ - ۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹ م.) دیگرچندان پای‌بند رعایت این دستور نبوده اند[۳۷۸].

۳۷۴- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۱۰۴.   ۳۷۵- رجوع شود به فرمان انتصاب حکام قندهار و استراباد که ما خصوصیات آنرا قبلاً در حاشیهٔ نمرهٔ ۳۴۲ ذکر کردیم .

۳۷۶ - طبق خلاصة‌التواریخ ، ص ۲۴۲ b ، ۲۶۶ b ، ۲۷۲ b ؛ تاریخ حیدری نیز درص ۵۸۲a از امنیت‌کامل مملکت سخن می گوید: «...وجمیع اطراف... به نوعی‌امن بودکه یك کس‌ودوکس باخروارهای زرآمد وشد می‌نمودند». یك‌مأخذ ارمنی نیز (مجموعهٔ گردآوری بروسه، جلد دوم صفحهٔ ۸) برقراری عدالت را درمملکت در زمان شاه طهماسب اول تأیید می‌کند . اما الثاریوس درصفحهٔ ۶۳۷ نظری خلاف آن‌دارد واز «دزد بازاربزرگی» صحبت می کند (رجوع‌شود به فصل سوم این‌کتاب ، بند ب: ادارهٔ ایالات خاصه ۳- اوظاع‌نظامی).

۳۷۷ - طبق تاریخ عالم آرای عباسی ، ص۱۱۰۶   ۳۷۸ - دراثرشکایتی که بازرگانان انگلیسی در این مورد کردند وظایف حکام ضمن فرمانی به آنها مؤکداً گوشزد شد (دفتر رونوشت های اسناد کمپانی هندشرقی، ص a ۲۶) .

شاردن‌که جزئیات روشن کننده‌ای در این‌باره، راجع به‌فعالیت راهداران و غیره به‌دست می‌دهد می‌گوید که این‌قانون در زمان شاه سلیمان (۱۱۰۵ - ۱۰۷۷ = ۹۴-۱۶۶۷م.) هم وجود داشته است - اما حکام به بهانه‌های مختلف از اجرای آن جلوگیری می کرده‌اند[۳۷۹].

وظایف قضائی‌حاکم باتکالیفی که تابه‌حال‌وصف کردیم ارتباط‌نزدیك‌داشت. وی درمواردی‌که صلاحیت محاکم کوچك‌تر برای رسیدگی‌کافی نبود خودشخصاً درمحاکمات دخالت می‌کرد . درفرمان‌های انتصاب اغلب می بینیم که به حاکم اخطار شده است‌که «دراعانت مظلومین وملهوفین ودفع شرّظلمه ومتغلّبین طریقهٔ نصفت و عدالت ازدست ندهد »[۳۸۰].

همچنین دعاوی حقوقی نیز که رسیدگی به‌آنها واقعاً در صلاحیت فقها و روحانیون بود درحضورحاکم طرح می‌شد. دراین‌موارد یامستقیماً نزدحاکم‌طرح دعوا می‌کردند یا درمرحلهٔ دوم پس ازآنکه این‌دعوا بدواً درمحکمهٔ شرع‌طرح گردیده بود . قضات در دورهٔ حکومت صفویه سهم درجهٔ دومی داشتند. از یکی ازمآخذ معاصرآن دوره چنین برمی‌آید: «...قاضیان باعث عقدوطلاق‌اندومیراث را قسمت‌کنند وقبالهٔ خرید وفروخت به مهرورقم ایشان است ... »[۳۸۱]. در منازعات و به‌خصوص در اختلافات ملکی اغلب به‌یك محکمهٔ عالیتر روحانی‌مثلاً به‌شیخ الاسلام رجوع می‌کردند[۳۸۲].آنان که مسلمان نبودند رجوع به‌حاکم را

۳۷۹- شاردن، جلد ششم، ص۶-۱۲۳. ۳۸۰- فرمان انتصاب‌حاکم استراباد درزمان‌شاه طهماسب‌اول که‌ذکرآن گذشت (رجوع‌شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ ۳۴۲ همین فصل) ، برگ a ۱۴.

۳۸۱ - یك‌جغرافیای بی‌نام ایران دربریتیش میوزیوم بامشخصات زیر: Ms. Add7720 ، برگ a ۱۰۹ ؛ وصف وظایف قضات درسندی‌که برای تأیید و تحکیم قاضی اردوباد درسال ۱۰۷۹ (=۱۶۶۹م .) صادر شده نیز باآنچه گفته شد شباهت دارد (سند درتصرف حاجی حسین نخجوانی است وعکس آن دراختیار پروفسور ه . رومر قرار دارد) . ۳۸۲- مطابق باگفتهٔ سانسون درصفحهٔ۴۶سفرنامه‌اش درهرشهری‌که خان مقیم بود جزو سایر عمال یك نماینده از شیخ‌الاسلام پایتخت مملکت حضور داشت .

ترجیح می‌دادندواصولاً دعاوی‌علیه بدهکاران به‌علت طول‌مدت محاکمه درمحاکم شرعی بیشتر درحضورحاکم طرح می‌شد و طبق عرف حل و فصل می‌گردید[۳۸۳]. باوجوداینهاطبق گفتهٔ شاردن هیچ گاه بین‌محاکم‌شرعی وغیرشرعی برسرموضوع صلاحیت اختلافی رخ نمی‌داد. محاکم شرعی هرگزجسارت این‌را نمی کردندکه حکمی سوای آنچه دستگاه حکومتی مطلوب می‌دانست صادرکنند، زیرا آنها برای اجرای حکم‌خود ناگزیر می‌بایست انتظار مساعدت ازقوای غیر روحانی وغیرشرعی داشته باشند[۳۸۴].

درامورجنائی‌که محاکم شرعی معمولاً[۳۸۵] دخالتی نداشتند حاکم مهمترین مرجع قضائی ایالت به‌شمار می‌رفت.

به تبعیت ازمنابع معتبرمی‌توان گفت‌که حق محاکمه برای بعضی ازدعاوی جزائی درتمام مملکت منحصر به‌تشکیلات قضائی درباری بود وبس. شاردن می‌گوید تنها شاه بود که می‌توانست مجازات اعدام را برای‌کسی مقرر دارد. هرگاه دیوان بیگی دربار یا تشکیلات قضائی ایالات کسی‌را مستحق مجازات اعدام می‌یافتند مطلب را به عرض شاه می‌رساندند و وی بود که دربارهٔ مرگ و زندگی جنایتکار تصمیم مقتضی‌می‌گرفت[۳۸۶]. ازطریق سفرنامهٔ کمپفردرمی‌یابیم‌که دیوان بیگی‌موظف بود که «مرتکبین نهب وغارت وجنایت را نه‌تنها درپایتخت‌بلکه‌در سراسرمملکت به‌مجازات برساند». درحضور وی «به‌خصوص چهار مورد زیر از جنایات موردرسیدگی قرارمی‌گرفت: ضرب وجرح، کورکردن، تجاوز به‌ناموس، قتل‌نفس»[۳۸۷]. درتذکرةالملوك نیزمذکور است‌که دیوان بیگی این‌چهارجنایت

۳۸۳ - طبق گفتهٔ شاردن، درجلد ششم، ص۷۲ و ۸۵. ۳۸۴ ـ همان مرجع، ص۷۵ وبعدازآن. ۳۸۵ـ برای استثناء دراین‌مورد رجوع شود به فصل‌سوم این کتاب، بند ب ادارهٔ ایالات خاصه، قسمت ۲ ـ قوهٔ قضائی. ۳۸۶ - شاردن، جلد پنجم، ص ۲۶۵؛ جلدششم، ص ۱۰۰. ۳۸۷- کمپفر، ص ۸۰؛ دومن نیز درص۱۸ کتاب خود اظهاری قریب به همین معنی دارد اماوی تنها ازقتل و زدوخورد نام می‌برد.

یا «احداث اربعه»[۳۸۸] را محکوم می‌کرد واز «محال بعیده» شکایتهائی دراین موارد به‌وی می‌رسید. البته چیزی دراین باره گفته نشده است که تنها او به‌این شکایات می‌رسیده است. هرچند که این اظهارات جای تردید دربارهٔ حقوق اصلی دیوان بیگی باقی نمی‌گذارد باز منابع دیگری در اختیارداریم که حق رسیدگی به‌چهار جنایت‌موصوف‌یا «احداث اربعه» را مختص‌حکام می‌دانند. درفرمان‌انتصاب‌یکی‌از حکام مشهد که قبلاً ذکر کردیم[۳۸۹] و مورخ به سال ۹۶۴ (=۷–۱۵۵۶م.) است برسبیل‌اخطارچنین‌آمده است: «...سادات عظام‌وخدّام ذوالاحترام و کلانتران‌و اعیان وارباب و رعایای مشهد مقدس معلّی و توابع قضایا و سوانحی‌که درممالك ایشان واقع شود از احداث اربعه وغیرآن درحضورگماشته‌ودیوان بیگی‌فرزند ارجمندکه جانشین ونصب نمودهٔ نواب همایون ماست‌رفع نموده موقوف به‌عرض دیوانیان اعلی ندارند و وجه احداث را به سرکار آن فرزند اقبالمند جواب گویند»[۳۹۰]. ازطرز انشاءِ این‌سند همچنین برمی‌آیدکه معمولاً مأمورین ادارهٔ مرکزی بوده‌اندکه به‌«چهارجنایت» رسیدگی‌می‌کرده‌اندوشاه برای ابراز عواطف خاص خود تمام کار قضاوت را به‌شاهزاده محول داشته است.

بعضی‌ازحکام نیزکه ازبستگان خاندان سلطنت نبوده‌اند می‌توانسته‌اندبدین افتخارنایل‌آیند: خلاصة‌السیر دریکی‌ازتعلیقات، سرگذشت خانوادهٔ زیاداغلی‌را که ازسالیان درازحکام‌قراباغ‌ازمیان‌آن برخاسته‌بودند بازگومی‌کند. برطبق‌این سند شاه‌ویردی سلطان زیاداغلی اولین‌کس از این خانواده بودکه در زمان شاه طهماسب اول(۸۴–۹۳۰=۷۶_۱۵۲۴م.) به‌این‌سمت رسید. چندی پس‌از تنصیب، شاه وی را به‌مرحمت و انعامی شاهانه نواخت : به تیول وی افزوده شد، پاداشی

۳۸۸-تذکرةالملوك، ص۲۰b بجای ضرب‌وجرح‌نوشته«شکستن‌دندان». ۳۸۹- رجوع شود به زیرنویس نمرهٔ ۳۷۲ همین فصل دربارهٔ رونوشت فرمان انتصاب در افضل‌التواریخ و قسمتی که در متن به آن مربوط می‌شود . ۳۹۰ - افضل‌التواریخ ، جلد دوم ص a ۲۱۸ .

معادل هزار تومان درسال گرفت و حق رسیدگی به «احداث اربعهٔ قراباغ» به وی داده شد [۳۹۱]. اگر گفتهٔ سانسون را قبول کنیم باید بگوئیم که در اواخر دورهٔ صفویه با بزرگواری و دست و دل بازی بسیار این حق را به دیگران واگذار می‌کرده‌اند. در آنجا چنین آمده‌است‌که سوای خانها، چندتن ازسلطانها وچندین نفر از داروغگان برگزیده هیچ‌کس دیگرحق صدورحکم اعدام را نداشته است. این امر باعث بی‌نظمی بسیار درمملکت شد، زیرا دزدان و بدکاران بخصوص به ایالاتی می‌رفتندکه می‌دانستند هیچ‌کس در آنجا در صدد اعدام آنها برنخواهد آمد[۳۹۲].

به‌هرحال دربار برای خود این حق را محفوظ نگاهداشته بود که‌درصورت لزوم و ظاهراً در تمام موارد در کار قضاوت دخالت کند. مخصوصاً شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) هرگاه درایالات به‌سر می‌برد ازاین حق خود استفادهٔ بسیار می‌کرد. مثلاً ما از طریق تاریخ عباسی مطلع می‌شویم که شاه هنگامی‌که دراین محل یا آن محل به‌سرمی‌برد «... به‌غوررسی عجزه و مساکین مشغول» [۳۹۳] بود. بین اسنادی‌که پاپازیان منتشرکرده از رأی صدر دریکی از دعاوی حقوقی‌مربوط‌به‌ایالت چخورسعدکه به‌سال۱۰۱۳یا۱۰۱۴ (=۵یا۱۶۰۴م.) رخ داده مطلع می‌شویم. شخص پادشاه با صدور فرمانی این رأی را تنفیذ کرده است. تکمله‌ای‌که به‌اصل این فرمان افزوده‌اند نیز سخت جالب توجه است. دراین‌تکمله‌چنین آمده است‌که «دربارشاهنشاهی‌اکنون دراین ایالت مستقراست. هرکس از اهالی‌که با دیگری دعوائی دارد در دربارحاضرشود» [۳۹۴].

ازلحاظ نظری همواره این امکان موجود بودکه شاکیان ازهرنقطهٔ مملکت

۳۹۱- خلاصةالسیر، ص ۱۸۰ b. ۳۹۲- سانسون، ص۱۸۹ وبعد ازآن. ۳۹۳- تاریخ عباسی، ص ۲۹۱ b؛ اطلاعات مندرج درتاریخ عباسی، ص ۲۷۱ b و ۲۷۴ bوغیره‌نیز به‌همین صورت است. ۳۹۴- پاپازیان، جلد دوم، سند نمرهٔ ۳.

به دربار رجوع کنند و این امر لااقل در دوره‌هائی‌که پادشاه زمام امور را محکم در اختیـار خود داشته وسیلـهٔ مؤثری علیه خودسری های حکام بوده است . به همین دلیل گویا شاه طهماسب اول در اثر شکایات رعایا بدون اینکه از صحت اظهارات ایشان مطمئن شود حکامی را عزل کرده است [۳۹۵] . شاردن از این کار به‌تحسین یاد می کند و آنرا «سیاست‌خوب حکومت‌ایران» می‌نامدکه‌هرگزعریضهٔ هیچ‌کس را رد نمی کردند وحکام یاوزرا هر گز جسارت‌آنرا نداشته‌اندکه‌کسی‌را مانع رجوع وشکایت به دربارشوند[۳۹۶] .

دادخواهی‌از دربار به‌دوصورت ممکن بود. وسیلهٔ مطمئن‌تر ، بانتیجه‌تر و کم‌خرج‌تر آن‌بود که هنگام خروج شاه عریضه‌ای به‌وی‌تقدیم دارند[۳۹۷]. شاردن می‌گویدکه‌شاه‌هیچگاه‌عریضهٔ‌کسی‌را رد نمی‌کرد واغلب‌به‌یکی‌ازملازمان‌یامعمولاً ایشك‌آقاسی‌باشی دستور می‌داد که آنرا بگیرد[۳۹۸] . در دورهٔ شاه اسمعیل دوم برای‌این‌منظورعضومعیّنی‌رامأمورکرده‌بودند. شاه‌کمی‌پس‌ازجلوس‌بر تخت‌سلطنت (۹۸۴=۱۵۷۶م.) احمدبیگ آسایش(؟) اغلی‌استاجلو را به‌سمت حامل عرایض مظلومین وفقرا «پروانچی‌عجزه ومساکین»[۳۹۹]منصوب داشت. سانسون می‌گوید با وجود این ، حکام توانستند گاه‌گاه با دادن رشوه یا در اثر روابط خصوصی که با اطرافیان شاه داشتند کاری کنند که عرایض پذیرفتـه نشود یا معوق و بلااجرا بماند[۴۰۰] . راه دیگر آن بودکه عریضهٔ خودرا به‌یکی از صاحب‌منصبان درباری

۳۹۵ــ جواهرالاخبار، ص ۲۹۷a. ۳۹۶ــ شاردن، جلدپنجم، ص ۲۷۷ .

۳۹۷ــ شاردن، جلد پنجم، ص ۲۸۰ ؛ سانسون، ص۱۴۸. ۳۹۸ــ شاردن، جلد پنجم، ص ۳۵۸ ، ۴۴۳ ؛ در اخلاق شفائی‌کـه مخصوص شاه طهماسب اول تألیف شده‌کمك‌کردن به‌دادخواهان اولین فضیلت پادشاهان محسوب شده است. رجوع شود به :

Lambton, Quis custodiet 126 .

۳۹۹ــ خلاصة‌التواریخ ، ص ۲۵۶ b ؛ راجع به‌این شغل درایران قبل از صفویه رجوع کنید به‌بوسه، ص ۷۱ وبعد ازآن. ۴۰۰ــ سانسون، ص ۱۴۹ .

بدهند و او شکایت شاکی‌را به‌سمع شاه برساند. دراین مورد می‌بایست پول‌داشت یااز دوستان ذی‌نفوذی برخوردار بود[۴۰۱].

طبق اطلاعی‌که شاردن می‌دهدگاه تا ده هزار نفرشاکی در دربارجمع می‌شدند، امامعمولاً تعداد شاکیان هفت تاهشت‌هزار نفربود. هرگاه جمیع اهالی یك ایالت ازحاکمی‌شاکی‌بودنددردسته‌هائی‌متشکل ازچندصدتن تاهزارتن به‌پایتخت می‌آمدند و دربرابر قصرشاه‌آنقدر هیاهو می‌کردنـد تا وی فرمان می‌داد عریضهٔ آنها را بگیرند و یکی ازصاحب‌منصبان درباری را مأمور می‌کردکه به شکایت ایشان رسیدگی‌کند[۴۰۲].

از آن‌گذشته صاحب منصبان درباری نیز موظف بودندکه چنین شکایاتی را بپذیرند و به‌آنها رسیدگی‌کنند. در امور شرعی صدر مملکت و در امور دنیوی دیوان‌بیگی یا امیر دیوان مملکت [۴۰۳] صلاحیت رسیدگی داشتند و این هر دو شغل ازابتدای دورهٔ حکومت صفویه وجود داشته است. شاه اسمعیل‌دوم‌کمی‌پس ازجلوس برتخت‌سلطنت درسال۹۸۴(=۱۵۷۶م.) یك شورای قضائی به‌نام«دیوان عدالت» تشکیل داد. وی پسر عموی خود را به‌سمت دیوان‌بیگی‌باشی منصوب‌داشت و به او فرمان داد هرهفته دو بار در معیّت وزیر اعظم و دو نفر از امرای قزلباش محکمه تشکیل دهند[۴۰۴].

۴۰۱ـ شاردن، جلد پنجم، ص۲۸۰. ۴۰۲ـ همان مرجع. ۴۰۳ـ از اواخرقرن شانزدهم مسیحی (=قرن‌دهم هجری) این دواصطلاح هردوبرای یك صاحب‌منصب به‌کاربرده شده است (رجوع شود به‌فرمان‌انتصاب‌یك‌امیردیوان در: نسخهٔ‌جامعهٔ مراسلات‌اولواالالباب، ص ۱۳۲a وبعدازآن؛ ازآن‌گذشته رجوع شودبه‌تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۰۴۰؛عباسنامه، ص۴۷ وبعد ازآن، ۲۱۹ و بعد ازآن . درابتدای دورهٔ صفویه فقط (؟) به‌اصطلاح امیردیوان برمی‌خوریم. ۴۰۴ـ مطابق‌خلاصة‌التواریخ،ص ۲۵۵a؛ برای‌کسب‌اطلاعات‌بیشتردراین مورد رجوع‌شود به‌شاه‌اسمعیل‌دوم‌اثرهینتس،ص۷۵؛ ازآن‌گذشته به‌پاپازیان، جلداول،ص۲۱۵ وبعد ازآن، جائی‌که سند نمرهٔ ۱۹ مورد تفسیر قرارگرفته و پاپازیان آنرا به‌عنوان فرمان این دیوان عدالت تلقی‌کرده است.

در دورهٔ شاه عباس اول، قاعده و قانون استواری برای رسیدگی به این شکایت‌ها وجود داشت. تاریخ عباسی ضمن وقایع سال ۱۰۱۹ (= ۱۶۱۰م.) ذکر می‌کند که فرمان عالی شرف صدور یافته بود که هیچکس حق ندارد هنگامی که شاه برای تفرج سوار شده است مزاحم وی گردد. شکایت‌ها و دادخواهی‌ها می‌بایست در حضور صدر مملکت به دیوان‌بیگی تقدیم گردد. ضمن بحث کوتاهی دربارهٔ انواع شکایت، منبع مورد نظر ما چنین ذکر می‌کند: «...مدعیات به سه قسم منقسم می‌شود: اول شرعیات آن حسب‌الحکم صدارت پناه به مهر دیوان‌بیگی ساخته شود؛ دوم عرفیات آنچه مالیات دیوان باشد به عرض اشرف رسانند، و یکی ستم‌رسیده‌ها به حکم دیوان‌بیگی با وقوف صدارت پناه رفع آن ظلم و ستم بکنند...»[۴۰۵].

شاه عباس دوم در یونت ئیل ۵-۱۰۶۴ (= ۵-۱۶۵۴ م.) تصمیم گرفت شخصاً سه بار در هفته «دیوان عدالت» را تشکیل دهد. یک روز وابستگان قشون و ملازمان دربار و روز دیگر رعایا و مظلومین از سراسر مملکت عرایض و تقاضاهای خود را تقدیم می‌کردند و روز سوم مخصوص به عرض رساندن پیشکش‌های پادشاهان و خوانین و سلاطین بود[۴۰۶].

در اینجا می کوشیم تا تصوری از طرز تعقیب این قبیل دادخواست‌ها در آن زمان به‌دست آوریم[۴۰۷]. در شکایاتی که از تعدی حکام می‌شد پیکی به همراه شاکی نزد یکی از معتمدان دربار که در ایالت مورد بحث مقیم بود فرستاده می‌شد و این فرد اخیر اختیار تام می‌یافت که در آن مورد خاص تحقیق کند و نظر دهد. پیکی که از جانب

۴۰۵- تاریخ عباسی، ص ۳۱۹ a و بعد از آن.

۴۰۶- طبق اطلاعات مندرج در عباسنامه، ص ۱۷۵، ۱۹۰ (= خلدبرین، ص ۱۹۴ b، ۲۰۲ b)؛ به‌هرحال شاردن درجلد پنجم، ص ۳۴۲ گزارش می‌دهد که شاه صفی وشاه عباس دوم کمتر در جلسهٔ محاکمات شرکت می‌جستند.

۴۰۷- درصورتی که مأخذ دیگری ذکر نکرده باشیم دراینجا فقط نظر سانسون را ازصفحهٔ ۱۵۳ وبعدازآن بازگو می کنیم.

دربار فرستاده می‌شد اجرای حکم را تقبل می کرد. در موارد جدی‌تر کسی که مأمور تحقیق درحقیقت امر بود مدارك مکشوفهٔ دال بر وقوع جرم را به دربار می‌فرستاد و شاه شخصاً در بارهٔ سرنوشت حاکم تصمیم می‌گرفت[۴۰۸]. سانسون تأکید می‌کند که به جریان انداختن دادخواست بسیار امر دشواری بود. من جمله شاکی قبلاً «التزام»[۴۰۹] می‌داد که هرگاه اظهاراتش خلاف واقع باشد مبلغ معینی بپردازد. آنگاه پیکی که از طرف دربار مأموریت یافته بود این مبلغ را از یکی از طرفین دعوا می‌گرفت. در عباسنامه اغلب از این ذکر است که شاه عباس دوم بر اثر دریافت شکایتی حکامی را به زندان افکند یا امر به قتل آنان کرد[۴۱۰]. مثلاً در یونت ئیل ۵-۱۰۶۴ (=۵-۱۶۵۴م.) از اتباع قشون و رعایا شکایتی از «ظلم و تعدی و سلوك ناهنجار» سپهسالار وقت مملکت و حاکم تبریز به شاه رسید.

«رقم اشرف به جهت تحقیق چگونگی سلوك آن مست بادهٔ غفلت به اسم امناء دارالسلطنهٔ تبریز ... صادر شد»* چون از طرف امناء و همچنین امرا و حکام خراسان حقیقت عرایض شاکیان به ثبوت رسید وی از سمت خود معزول شد و به زندان افتاد[۴۱۱].

---

۴۰۸ ـ به عنوان مثال: خلدبرین، ص۱۴۸؛ همچنین رجوع شود به مواضعی که پس از این از عباسنامه نقل شده است. ۴۰۹ ـ برای اطلاع بیشتر دربارهٔ «التزام» رجوع شود به تذکرة‌الملوك، ص b ۲۱؛ بوسه، ص ۱۴۷ و بعد از آن. ۴۱۰ـ رجوع شود به عباسنامه، ص۱۹۰ و بعد از آن ، ۲۱۶ (=خلدبرین، ص b ۲۱۴)، ۳۱۵ و بعد از آن. از نظر منتسکیو درجلد اول کتاب روح‌القوانین، ص۳۱ (چاپ پاریس ۱۹۵۶ ، انتشارات گارنیه) خوف دائم بزرگان مملکت در برابر «فرمانروای مستبد» پایه و اساس «حکومت استبدادی» است . او آخرین پادشاه سلسلهٔ صفویه را به عنوان مثال ذکر و اظهار عقیده می کند که سقوط حکومت او بدان علت است که به اندازهٔ کافی خون نریخته است. ۴۱۱ـ طبق عباسنامه، ص ۱۷۴ و بعد از آن (=خلد برین ، ص a ۱۹۵) .

* آنچه در این قسمت به صورت نقل قول ذکر شد مستقیماً از عباسنامه ذکر گردیده است . م .

سرانجام باید مختصری نیز دربارهٔ ترکیب محاکم حکام ذکر کرد. حاکم در کلیهٔ امور مهم شخصاً قضاوت می‌کرد. برای موارد کم‌اهمیت‌تر وی داروغه را به نمایندگی از طرف خود برگزیده بود که ضمناً به‌عنوان مأمور اجرا در محکمهٔ خود وی نیز شرکت می‌جست. به‌تبعیت از شاردن که در این مورد گویا فقط نیمهٔ دوم قرن هفدهم مسیحی (=قرن یازدهم هجری) را در نظر دارد باید بگوئیم که داروغه با فرمان شاه به‌کار خود منصوب می‌شد نه به‌حکم حاکم[۴۱۲].

تاورنیه گزارش می‌دهد که در جوار خان و داروغه‌ای که توسط وی به‌کار منصوب شده بود یک نفر دیوان بیگی نیز از طرف مرکز مأموریت داشت[۴۱۳]. ما فقط در دو مورد در منابع فارسی اثر خود به‌دیوان بیگی مأمور در دستگاه حاکم برخورده‌ایم[۴۱۴]. اما این حتم است که وزرای ایالتی که از طرف مرکز مأموریت داشتند یا نمایندگانشان در محاکم شرکت می‌جستند و یا اقلاً می‌بایست شرکت بجویند. بر این گفتهٔ خود از

۴۱۲- شاردن، جلد پنجم، ص۲۵۹؛ مطابق آنچه از منابع فارسی مستفاد می‌شود (مثلاً رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۶۵، ۸۳۵) داروغه نمایندهٔ حاکم بوده‌است. این معنی از سفرنامهٔ تاورنیه، جلد پنجم، ص۵۵۲ نیز به‌خوبی مستفاد می‌شود. دو من در صفحهٔ ۱۵۳ نظر شاردن را تأیید می‌کند اما امکان دارد که در موضع مزبور سرزمین‌های خاصه را در مد نظر داشته‌است. در این باره می‌توانید به‌فصل دوم این کتاب بند ج- زمین‌های دولتی و خاصه مراجعه کنید.

۴۱۳- تاورنیه، جلد پنجم، ص ۵۵۲؛ شاردن (جلد ششم، ص۹۸) در ایالات از شخصی به نام: président du divan ذکر می‌کند. اما شاید منظورش ایالات خاصه باشد.

۴۱۴- دیوان بیگی شاهزاده ابراهیم میرزا که ذکر آن درفوق گذشت و ازطرف شخص شاه به‌کار گماشته شده بود (رجوع شود به خلاصة‌التواریخ، ص۱۸۱ b) نه دیوان بیگی که از طرف مرکز وی را فرستاده بودند و ریاض‌الفردوس، ص۳۶۴ در اخبار اواخر دورهٔ شاه‌عباس دوم از او یاد می‌کند. در گرجستان دورهٔ صفویه قاضی‌القضاتی که به امور غیرشرعی رسیدگی می‌کرد نیز دیوان بیگی نامیده می‌شد (رجوع شود به پوتوریدزه Puturidze، سند نمرهٔ ۱۳۶ که عبارت است از انتصاب یك نفر دیوان بیگی برای کارتیل توسط والی کارتیل؛ خوبوا، سند نمرهٔ ۲۹ که در آن از دیوان بیگی کاخت صحبت شده است).

مقارن پایان‌دورهٔ شاه‌طهماسب‌اول(متوفی در۹۸۴=۱۵۷۶م.) مدرکی‌وحجّتی در دست‌داریم[۴۱۵].

طبق گفتهٔ سانسون‌که از سال ۱۶۸۳ تا ۱۶۹۱ مسیحی در ایران بوده است حاکم در حین قضاوت در محکمه می‌بایست یك مشاور روحانی نیزداشته باشد. بنابراین درهرشهری که یك نفرخان درآن اقامت داشت یك نفر«مدرس» یعنی معلم فقه ویك نفر«نایب‌الصداره» یعنی‌کسی‌که ازطرف صدر نمایندگی داشت نیز بەسر می‌برد[۴۱۶]. مدرس‌نمایندگی «صدرممالك» را درایالت بەعهده داشت. حاکم بدون فتوای اوحق صدورحکمی‌را نداشت[۴۱۷]. نایب‌الصداره نمایندهٔ«صدرخاصه» بود[۴۱۸]. وی در محکمهٔ ایالتی همـان وظیفه‌ای را بەعهده داشت که رئیس وی محکمهٔ دیوان‌بیگی‌مملکت، بەعبارت دیگراودرصدورحکم‌برای موارد«احداث اربعه» مشاور حاکم بود.

۴ـ حاکم وتشکیلات دینی

بنظر می‌آید بەجا باشد که‌برای تکمیل فایدهٔ قسمتی کـه‌گذشت مختصری نیز دربارهٔ روابط ومناسبات حاکم با احکام شرعی وفقهی نیزبگوئیم. دربسیاری

۴۱۵ ـ رجوع شود به فصل دوم این‌کتاب، بند ب ـ اختیارات وزرای‌کل، قسمت۲ـ اختیارات‌قضائی

۴۱۶ـ سانسون،ص۴۶؛ شاردن نیزدرجلدششم،ص۶۲ از نمایندهٔ صدر «درهمهٔ ایالات» اظهار اطلاع می‌کند. تذکرةالملوك درصفحهٔb۴ فقط درایالاتی‌که درحوزهٔ قضاوت صدرخاصه بود از او یادمی‌کند، اما این‌راکه درسایرایالات چنین‌شخصی بااین سمت اشتغال‌داشته است یانه مسکوت می‌گذارد.

۴۱۷ ـ سانسون، ص۲۱؛ از حبیب‌السیر، ص۳۷۹نیزبه خوبی برمی‌آیدکه در زمان شاه‌اسمعیل اول درخراسان صدرمشاورحاکم‌بوده است.

۴۱۸ ـ سانسون،ص ۲۳؛ احتمال داردکه سانسون دومقامی‌راکه به عنوان صدر درمملکت وجود داشته باهم اشتباه‌کرده باشد. مااین‌مطلب‌راطبق تذکرةالملوك،ص۴a اصلاح کردیم.

ازموارد می‌بینیم که حاکم مأموراجرای حکم مراجع روحانی است. مثلاً درسال ۹۶۳(=۶-۱۵۵۵م.) شاه‌طهماسب اول تصمیم گرفت که ایالات‌را ازلوث «منهیّات» پاك کند. به‌گوش شاه رسیده بودکه حکام مشهد به‌فرمانهای وی دربارهٔ امور مالی (سرکار) آستان قدس بی‌اعتناء مانده‌اند ودراجرای فرمان وی دربارهٔ «منع ونهی نامشروعات» تعلل‌وقصور ورزیده‌اند. به‌همین مناسبت وی‌شاهزاده‌سلطان ابراهیم میرزا را به‌جای حاکم قزلباش‌آن دیارمنصوب‌کرد و سمت نظارت‌بر آستان قدس را نیز به‌وی محول ساخت[۴۱۹]. درفرمان انتصاب به حاکم جدید اخطار شد که: «... و در اجرای احکام و اوامر شرعیه و دفع و رفع مکاره و مناهی‌که به‌عهدهٔ اهتمام سیادت و نقابت پناه شیخ‌الاسلام معزالسیاده والنقابه [خلیفه] اسدالله [اصفهانی][۴۲۰] متولی آن آستان ملائك باستان* منوط و مربوط فرموده‌ایم مجهود و مبذول مرعی داشته به رأی شرع آرای او و مقتضای شرع شریف عمل نماید»[۴۲۱].

اما فقط‌کاردرمشهد مقدس‌بدین‌منوال نبود. دربین اسنادی‌که توسط‌پاپازیان منتشرشده بعضی ازاحکامی‌که توسط «دیوان‌الصداره» صادرشده نیزیافته می‌شود. هم دراحکام قضائی وهم درفرمانهای شاهانه‌ای[۴۲۲] که همواره برای تأییدوتحکیم این‌احکام صدورمی‌یافته علی‌الدوام به‌مقامات ومراجع دولتی ایالت مربوطه یعنی

۴۱۹- خلاصة التواریخ، ص ۱۸۰ b. ۴۲۰- خلاصة التواریخ، ص ۱۷۷ a: خلیفه اسدالله اصفهانی در سال ۹۶۲ (= ۱۵۵۴ م.) متولی و شیخ‌الاسلام مشهد شد. ۴۲۱- رونوشت سند مندرج درافضل‌التواریخ، جلددوم، ص a ۲۱۸ که قبلاً ازآن نقل کردیم (قسمتی که‌درمتن به‌زیرنویس نمرهٔ ۳۹۰ مربوط‌می‌شود). ۴۲۲- شاید دراین‌اسناد صحبت‌ازاحکام صدرباشدکه چندصفحه پیش ذکر آن گذشت و «بامهردیوان بیگی» صورت قطعی می‌پذیرفت.

*- ظاهراً پاسبان. م.

حاکم و اغلب نمایندگان وی « وکلا » یادآوری و گوشزد می‌شود که به استحکام مبانی شریعت کمك کنند[۴۲۳].

ظاهراً درعمل بسیار پیش‌آمده است‌که حاکمی حتی با وجود برخوردها و مقاومتهای‌موجودبه‌اجرای‌حکم‌محکمهٔ شرع‌مساعدت‌کرده باشد. آنچه‌خلدبرین ذیل وقایع سال ۱۰۵۰ (=۱-۱۶۴۰م) دربارهٔ محاکمه‌ای که در محکمهٔ شیخ‌ـ الاسلام ایروان برگزارگردیده ذکرمی‌کند حاوی‌نکات دقیقی‌است. حکم محکمه یکی ازطرفین دعوا یعنی«حاکم ایل‌بیات» را خوش‌نیامد، ولی ظاهراً ناگزیر شد دراثر فشار بیگلربیگی چخورسعدبدان‌تن دردهد. اما پس ازمرگ بیگلربیگی حاکم دستور داد تا یکی از ملازمانش شیخ‌الاسلام را بکشد. البته این واقعه به‌گوش شاه رسید ووی مقررداشت که‌بیگلربیگی جدید این‌قتل رامورد تعقیب قراردهد [۴۲۴].

دربرخی ازاوضاع واحوال‌حاکم‌شخصاً به‌وکالت ازطرف شریعت دست‌به‌کار می‌شد ووظیفهٔ خود می‌دانست‌که اعمال خلاف شرع رامورد تعقیب‌قراردهد.گاه‌ـ به‌گاه بر اثر جلوس پادشاهی به‌تخت سلطنت «یاتوبه» پادشاهی فرمان‌هایی صادر می‌شد که‌برطبق‌آن می‌بایست‌به‌کمك قوای دولتی‌وقهری به‌تحکیم وتنفیذقوانین شرعی بپردازند. ازشاه طهماسب اول اطلاع داریم‌که دو بارتوبه کرد. در سال ۹۳۹(=۱۵۳۳ م.) به‌این مناسبت دستور داد تا تمام میخانه‌ها را ببندند وقس علیهذا[۴۲۵]. درسال۹۶۳(=۱۵۵۶م.)نذرکردکه‌ازآن‌پس‌هرگز به‌عملی‌خلاف شرع

۴۲۳ ــ «امداد شرعی» ، چنین است در پاپازیان ، جلد دوم ، سندهای نمرهٔ۳ (۱۰۱۳ یا ۱۰۱۴=۱۶۰۵ یا ۱۶۰۴م.) ، نمرهٔ ۱۵ (۱۰۲۹=۱۶۲۰م.)، نمرهٔ ۲۱ (۱۰۴۳= ۱۶۳۴م.) ، نمرهٔ ۲۵ (۱۰۵۳=۱۶۴۴م.)

۴۲۴ ـ مطابق خلد برین ، ص۲۴۶ .

۴۲۵ـ رجوع شود به احسن‌التواریخ، ص۲۴۶؛ شرفنامه، ص۱۸۱؛ تاریخ عالم‌آرای‌عباسی،←

دست نزند وازهمهٔ امرا بلکه‌تمام‌مردم‌خواست‌که ازسرمشق اوپیروی کنند[۴۲۶]. یکصد وهجده نفر ازاطرافیان شاه ازوی تبعیت کردند[۴۲۷]. در فرمـان انتصاب حکومتی که‌قبلاً ذکرکردیم[۴۲۸] ومتعلق به‌سال۹۷۷(=۷۰-۱۵۶۹م.)است‌می‌بینیم که به‌حاکم اخطار کرده‌اند «...چون به‌فرّ دولت قاهره درتمامی ممالك محروسه ابواب فجور ومناهی وفسق وملاهی‌مسدوداست درآن‌باب نیزکماینبغی غایت‌تدیّن بجاآورده واگرعیاذاًبالله‌منها درآن‌مملکت کس مرتکب امور منهیهٔ‌غیرمشروعه شوداورا به‌نوعی‌سزای وجزادهندکه دیگران‌راموجب عبرت‌وتنبّه‌گردد...»[۴۲۹]. به‌هنگام‌جلوس‌شاه‌صفی‌برتخت‌سلطنت(۱۰۳۸=۱۶۲۹م.)[۴۳۰] به‌مناسبت برگزیده‌شدن ابوطالب میرزا به مقام ولایت عهدی[۴۳۱]، دوبار دردورهٔ شاه عباس دوم[۴۳۲]

→ص۱۲۲؛ همچنین رجوع شودبه: Belleten، سال ۱۹۴۹، ص۷۵۸ به بعد؛ فرمانی راکه به مناسبت منع وتحذیر صادر شده است درصحن بقعهٔ اردبیل درسنگ کنده‌اند. در قسمت اول فرمان مردم اردبیل را از قید پرداخت مالیاتهائی‌که جنبهٔ شرعی نداردآزاد ساخته‌اند.

۴۲۶ ـ طبق رونوشت فرمانی ۱افضل‌التواریخ، جلددوم، ص b ۲۱۱ـa۲۱۰) که به مناسبت نذر به تمام کارمندان و مستخدمین ایالات ابلاغ شده است؛ از آن گذشته رجوع‌کنید به: احسن‌التواریخ، ص ۳۹۶؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۲۲ ؛ تاریخ حیدری، صb۵۷۸.

۴۲۷ ـ طبق همین‌فرمان؛ رونوشت بعضی از این «توبه‌نامه های» صاحب منصبان درباری در صفحاتa ۱۴تا ۱۵ b گلدستهٔ اندیشه تألیف ابن‌عبدالفتاح امین‌الوقاری الطبسی‌الیزدی، نسخهٔ خطی بریتیش میوزیوم به نشانی Ms.Or.3402 (ذیل فهرست ریو ، نمرهٔ ۳۹۹) ذکرشده است.

۴۲۸ـ رجوع‌شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ۳۸۰ وقسمتی‌که درمتن‌به‌آن مربوط می‌شود.

۴۲۹ ـ رونوشت یك فرمان انتصاب برای‌حاکم استراباد درانشای تیمنی،ص b ۱۴.

۴۳۰ ـ تنها میرمحمد تفرشی درصb ۱۳ آنراذکرکرده است.

۴۳۱ ـ رجوع شودبه فصل‌اول، بند ز ـ دربارهٔ والیان ۳ـ القاب، انتصابات،کثیرالمشاغل‌بودن. وآن ذکرفرمانی است‌که شاهزاده به‌مناسبت انتصاب‌خودفرستاده بود.

۴۳۲ـ هنگام‌جلوس‌برتخت‌سلطنت (فقط زبدةالتواریخ، ص b ۶۷) ودر تخاقوی‌ئیل ۶ ـ ۱۰۵۵ که با ۶ـ۱۶۴۵ مسیحی برابر است (زبدةالتواریخ، صa۷۰ وبعد ازآن؛ عباسنامه، ص۷۰ که برابر است باخلد برین، ص ۱۵۵a به‌بعد) .

وسرانجام درواقعهٔ جلوس شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت (۱۱۰۵ = ۱۶۹۴م.)[۴۳۳] چنین فرمانهائی مبتنی برمنع وتحذیر صدور یافته‌است.

شغل حکومت را ممکن بود با سمت تولیت بقعه‌ای که در محل قرار داشت توأم کرد معلوم است که این‌دوسمت را با هم‌توأم‌کرده‌اند تادرچنین‌مناطقی بتوانند رعایت‌دستورهاوقوانین‌مذهبی‌را تضمین‌کنند[۴۳۴]. اولئاریوس‌دربارهٔ‌اردبیل که‌بقعهٔ متبرك خاندان‌صفوی درآنجا قرارداشت‌چنین می‌گوید که حاکم‌آن‌دیار باید« به‌خاطرچنین مدفن مقدسی» به‌روحانیت وشاه خدمت‌کند و «سوای قوانین دنیوی بر نوامیس مذهبی نیز نظارت» داشته باشد[۴۳۵]. در فرمان انتصاب حاکم، متولّی و داروغهٔ اردبیل در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴م.) به مردم چنین اخطارمی‌شود «... وهرقضیه که‌درآن محال واقع‌شود بـه‌رفعت پناه مومی الیه رفع نمایندکه به‌قانون عدالت وراستی به‌فیصل رساند و همچنین دست تصدی آن شریعت دستگاه رالوازم نهی‌منکرات ونا مشروعات (و) منع و زجر مرتکبان امور مذکوره و اخراج جمعی‌که اقامت ایشان درآن آستانهٔ متبرکه و بلدهٔ طیبه‌که موجب قباحت ومادهٔ اباحت شود ممکن دانند ...»[۴۳۶] این تصدی

۴۳۳- شرح‌مفصل باارائهٔ‌رونوشت‌فرمانهاوغیره‌دردستورشهریاران،ص32b تا49b؛ همچنین رجوع شود به فرمانی‌که در سنگ منقور است در مسجد جمعهٔ لاهیجان به نقل از رابینو در کتاب مازندران واسترآباد،متن، ص۷ به‌بعد. ۴۳۴- برخی‌ازسیاحان اروپائی گزارش می‌دهند که گاهی مقامات دولتی ازبعضی‌ازاعمال‌مخالف‌شرع بشدت جلوگیری نمی‌کرده‌اند واین‌گونه‌کارها درآن دوره رونق داشته است (رجوع شود به‌اولئاریوس،ص۵۹۲؛ شاردن، جلدپنجم، ص ۳۷۰ وبعدازآن). امادرعوض اولئاریوس درصفحهٔ۵۳۲ سفرنامهٔ خودمی‌گوید که شاه عباس اول دستورداد «همهٔ روسپیان‌را از اردبیل بیرون‌کنند».

۴۳۵ ـ اولئاریوس، ص ۴۶۹. ۴۳۶- رونوشت سندی (که متأسفانه بی‌تاریخ‌است)در نسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب: ص119b وبعدازآن.

مشاغل کثیر توسط یك نفر در اردبیل[۴۳۷] به‌کرّات دیده شده است وشواهدی نیز دراین مورد برای نجف[۴۳۸]، مشهد(؟)[۴۳۹] وکازرون[۴۴۰] به‌دست آمده است.

در ابتدای دورهٔ صفویه حکام حتی درکار املاك واراضی موقوفه نیز تااندازه‌ای دخالت می‌کردند: درآن‌عهد درهر ایالت بزرگترین مرجع روحانی صدر همان دیار بود[۴۴۱]. اماظاهراً این‌مرجع روحانی دربرابرحاکم آزادی وازخود اختیار کامل نداشته است. ازحبیب‌السیر چنین اطلاع پیدامی‌کنیم‌که امیرخان، حاکم خراسان‌در زمان شاه‌اسمعیل اول آنطورکه شاه‌امرکرده بود باصدرایالت خراسان برخوردوهمکاری‌نداشت‌وضمن‌سایرکارها«مبالغ‌زیادی‌ازعوایداملاك‌موقوفه‌راحیف ومیل‌کرد». درسال (۹۲۶=۱۵۲۰م.) بدین‌لحاظ بازفرمان همایون صادرشد مبنی براینکه حاکم‌باید «درتمام‌مواردی‌که به‌اراضی، مالیات وامور دیوانی وموقوفات ایالات‌مربوط می‌شود باموافقت صدر رأی بدهد»[۴۴۲]. تازمانی‌که حکام تمام‌قدرت ایالات‌را دردست‌خود متمرکزکرده‌بودند مسلّم‌است‌که‌دخالت‌آنها درامورمربوط به‌موقوفات نیزغیرقابل اجتناب بوده‌است.

۴۳۷ــ دردورهٔ‌شاه طهماسب‌اول: خلاصة‌التواریخ، ص۲۲۲b وبعدازآن(=افضل‌التواریخ، جلددوم،ص۱۴۰b وبعدازآن)،۲۷۸a؛ دردورهٔ‌شاه‌محمد: خلاصة‌التواریخ،ص۲۷۸a،۳۸۰a؛ دردورهٔ‌شاه‌عباس‌اول: تاریخ‌عالم‌آرای عباسی،ص۴۵۴؛ دردورهٔ شاه‌صفی: ذیل‌تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۹۲، ۹۹؛ خلدبرین، ص۱۹۳ (=خلاصة‌السیر، ص۱۲۹b)، ۲۲۸؛ در دورهٔ شاه‌عباس‌دوم: عباسنامه، ص۱۰۹،۱۳۳، ۲۱۶؛دردورهٔ شاه‌سلطان‌حسین برای‌مدتی بیگلر بیگی شیروان متولی بقعهٔ اردبیل نیزبود (رجوع شودبه خوبوا، سند نمرهٔ۲۶).

۴۳۸ــ در دورهٔ شاه اسماعیل اول: خلاصة‌التواریخ،ص۴۲b (=احسن‌التواریخ،ص۱۰۳)؛ دردورهٔ شاه عباس اول: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۱۲، ۱۰۵۷، ۱۰۸۸؛ در دورهٔ شاه صفی: مجموعهٔ مراسلات گردآوری میرمحمدحسین‌الحسینی‌التفرشی،ص۹۷a؛ ذیل‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۲۶.

۴۳۹ـ دردورهٔ شاه طهماسب اول: فقط افضل‌التواریخ، جلد دوم،ص ۲۶۱a.

۴۴۰ــ دراواخر دورهٔ‌صفوی: فقط‌تذکرة‌الملوك، ص۸۶b.

۴۴۱ـ دربارهٔ وظایف وی‌رجوع‌شود به‌حبیب‌السیر،ص۳۷۱؛روضة‌الصفویه، ص۱۲۳a؛ بوسه،سندنمرهٔ۷.

۴۴۲ــ حبیب‌السیر، ص۳۷۹.

درمآخذ موجود ازصدرهای ایالات بسیاربسیار کم ذکری به‌میان آمده: در دورهٔ شاه اسمعیل اول فقط از صدر خراسان که هم اکنون از او نام بردیم ذکری شده و دردورهٔ شاه طهماسب اول چهار بار از صدرهای خراسان[۴۴۳] ، یك بار از صدرشیروان وشکی[۴۴۴] ویك‌بار ازصدر گیلان[۴۴۵] خبری به‌ما رسیده‌است. شاید بتوان این مطلب‌را چنین‌توجیه‌کردکه اصطلاحات«صدر» و«شیخ‌الاسلام»را مرادف یکدیگراستعمال‌می‌کرده‌اند. ازصدرخراسان‌غیاث‌الدین‌محمدمثلاً درلبّ‌التواریخ به‌صورت «شیخ‌الاسلام هرات» یاد می‌شود[۴۴۶]. یك وقایع نامهٔ دیگر[۴۴۷] وی را یك‌بار «صدرخراسان» وبار دیگر«شیخ‌الاسلام‌هرات» می‌نامد. علاوه براین‌تقریباً با اطمینان می‌دانیم‌که بالاترین مراجع روحانی درایالات دیگرعناوین دیگری داشته‌اند والبته این‌سؤال‌مطرح است‌که آیاآنها نیزمانندصدرهای ایالات‌به‌همان درجه ازاختیار درکارخودبوده‌اند یانه؟ بزرگترین مرجع روحانی بغداد در زمان شاه طهماسب اول « قاضی‌القضات » [۴۴۸] نامیده می‌شد . در دورهٔ این پادشاه در آذربایجان [۴۴۹] و در دورهٔ شاه محمد درفارس [۴۵۰] نیز دو نفر صاحب این شغل بوده‌اند. گویا در یزد(حدودسال۱۰۷۳=۳-۱۶۶۲م.) یك‌نفر شیخ‌الاسلام درجوار یك نفرقاضی‌القضات به‌کاراشتغال داشته است[۴۵۱].

زـ دربارهٔ والیان

۱ـ حکومت‌های باجگزار دولت صفوی

در اواخر دولت صفوی والی را حاکم یك ایالت می‌دانستند که از اتباع

۴۴۳ـ تاریخ‌ایلچی نظام‌شاه، ص a ۳۳؛ دوبار درهفت‌اقلیم، جلداول، ص۲۳۳؛ روضة‌الصفویه، ص b ۲۱۰ (=تاریخ شاه اسمعیل وشاه‌طهماسب تألیف خواندمیر، ذیل وقایع سال ۹۴۳) .

۴۴۴ـ بوسه، سندنمرهٔ۷.

۴۴۵ـ تاریخ‌حیدری، ص b۵۸۰(=تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص ۱۴۶) .

۴۴۶ـ لب‌التواریخ، ص ۲۰، ۳۱.

۴۴۷ـ تاریخ ایلچی نظام‌شاه ، ص a۲۲، a۲۹.

۴۴۸ـ جواهرالاخبار، ص a۳۱۱.

۴۴۹ـ رجوع‌شودبه‌فصل‌سوم این کتاب : وزرای‌ایالات‌خاصه، بندبـ اداره ایالات‌خاصه، ۲ـ قوهٔ‌قضائی.

۴۵۰ـ هفت اقلیم، جلد اول، ص۲۳۳.

۴۵۱ـ جامع مفیدی، جلد سوم ، قسمت اول، ص b ۲۸۳ .

خاندان سلطنتی مخصوص همان ایالت باشد. این خاندان سلطنتی قبل از بروی کار آمدن صفویه در آن منطقه فرمان می‌رانده است. در عین اینکه منابع ما دربارهٔ تعریف والی اتفاق نظر دارند اطلاعاتی که دربارهٔ تعداد این قبیل حکام می‌دهند یعنی آنان که سزاوار داشتن عنوان والی هستند با یکدیگر تفاوت دارد: کمپفر[۴۵۲] از سه یا چهار والی خبر می‌دهد، سانسون[۴۵۳] تعداد والیان را به ده می‌رساند و این را هم بگوئیم که هردو دورهٔ شاه‌سلیمان را در نظر دارند.

واقعاً اگر بخواهیم والیان کم اهمیت‌تر را هم از دیده دور نداریم به‌دست دادن تعداد صحیح آنها کار دشواری است. قبلاً یادآور شدیم[۴۵۴] که قسمتهائی از ایالات قندهار واسترا باد زیر نظر تعدادی از شاهزادگان وامرای قبایل محلی اداره می‌شد. در جدولی که از این والیان به‌دست خواهیم داد فقط آنانرا که اهمیت بیشتری داشته‌اند ذکر می‌کنیم. همچنین ضمناً باید در خاطر داشت که مثلاً کردستان به‌دولت صفوی بیشتر وابستگی داشت تا داغستان.

اگر از خود بپرسیم که چرا صفویه نیز مانند سلسله‌های پیش از خودشان از وجود بعضی از خاندان‌های محلی برای ادارهٔ برخی از ایالات استفاده می‌کردند می‌بینیم که برای دادن جواب صحیح باید ملاحظات خاصی را مورد توجه قرار دهیم مثلاً: در دسترس وسهل‌الوصول نبودن (مازندران، گیلان)[۴۵۵] یا مقتضیات سخت اقلیمی (مازندران، گیلان، مکران)[۴۵۶] یك ناحیه، ناهمسانی مذهبی، زبانی یا فرهنگی (گرجستان، خوزستان وغیره) یا طرز زندگی شبانی اهالی (کردستان،

۴۵۲- کمپفر، ص۱۲۹. ۴۵۳- سانسون، ص۴۲ و بعد از آن ۴۵۴- رجوع کنید به‌حاشیهٔ شمارهٔ ۹۱ و ۱۲۷ وقسمتهای مربوط به آن درمتن. ۴۵۵- رجوع شود به‌ملاحظاتی که در تاریخ حیدری، ص ۵۸۰a دربارهٔ فتح گیلان درزمان شاه طهماسب اول ذکر گردیده‌است.

۴۵۶- رجوع شود به‌ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۳۲ (= خلدبرین، ص ۶۲a): سرنوشت ـــــ

لرستان وغیره) یك‌ایالت. مسلّم است‌که همهٔ این‌مناطق جزء نقاط مرزی‌مملکت بوده‌اند. درنتیجه مثلاً ایالات والی‌نشین واقع درجنوب ومغرب‌گاه موقتاً درحکم دولت‌های‌کوچك حائل وحریم بین حکومت‌های صفوی وعثمانی بوده‌اند [۴۵۷].

درابتدای دورهٔ صفویه والیان فقط وابستگی‌اندکی به‌حکومت‌داشتند، باج می‌دادند وگاه‌گاه به دربار می‌آمدند. بعدها دستگاه سلطنت کوشید کـه داخل سلسله‌های محلی، هرچه بیشترفرمانروایان را تحت نفوذ خود درآورد. آنگاه‌از اواسط دورهٔ فرمانروائی شاه طهماسب اول (ازسال ۹۴۳=۷-۱۵۳۶م.) تلاشهائی شدکه فرمانروایان‌محلی‌را ازقدرت برکنارسازند و«اولیای دولت قاهره» رابجای ایشان منصوب سازند.

معمولاً به‌امرای قزلباش درقبال فرمانروایان محلی «اولیای دولت قاهره» خطاب می‌شد[۴۵۸]. اما اولین‌کسی‌که دراین زمینه در چند ایالت موفقیتی مستمر یافت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) بود. دریکی‌ازمآخذگرجی اورا یك‌بار «خصم همهٔ فرمانروایان‌برحق» (یعنی‌محلی) شمرده‌اند[۴۵۹]. درچهار

→قزلباشهادرمکران درزمان‌شاه‌عباس‌اول؛ ازآن گذشته‌تاریخ‌خانی (تألیف‌علی بن‌شمس‌الدین،چاپ درن‌درجلددوم Muhammedanische Quellen) ص۹۶-۱۸۶: دلایل‌بازگشت سپاه‌قزلباش‌در لشکرکشی به‌گیلان‌درسال ۹۱۱ (=۶-۱۵۰۵م.). ۴۵۷- درمرزآذربایجان‌ودولت‌عثمانی نیزچندتن ازامرای تقریباً‌مستقل‌کرد مستقربودند (رجوع‌شودبه‌تاورنیه، جلداول،ص۲۵۱). هرگاه دولت‌های کوچکی درنقاط مرزی سرکار نبودند دیگر این مناطق را طبق موافقت و قرارداد همواره خالی ازسکنه وبایر رها می‌کردند: قارص طبق قرارداد بارس‌ئیل ۲-۹۶۱ (که برابر است با سال ۵-۱۵۵۴ م. رجوع شود به‌تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۷۴۲) ، قطور، ماکو و مغاذبرد طبق قرارداد سال ۱۰۴۹ برابر با ۱۶۳۹ م. (رجوع شود به‌خلد- برین، ص ۲۲۲) . ۴۵۸- رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۵۰۰ ؛ از آن گذشته بازهم درهمان مرجع، ص۴۶۰، ۴۷۱، ۶۸۱. دراینجا منظور ازقزلباش فرمانروایان غیرمحلی است ؛ مراجع فارسی نیز از این لفظ همین معنی وسیع را منظور دارنـد (رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۸۸۸ : تفنگچیان قزلبـاش) . ۴۵۹- وخشتی در جلد اول ازقسمت دوم تاریخ گرجستان اثر بروسه ، ص۱۶۱.

ایالت برجسته‌تر والی‌نشین یعنی گرجستان، خوزستان، کردستان و لرستان امرای محلی تقریباً درتمام دورهٔ حکومت صفوی توانستند برقرار بمانند. مآخذ فارسی تنها فرمانروایان این‌چهار ایالت را والی‌می‌نامند نه‌دیگران را، ولی‌ما دراینجا برای سهولت‌امرحدود استعمال این‌لقب‌را تعمیم داده‌ایم. تاریخ این‌چهارایالت‌و به‌علاوه‌تاریخ سیستان‌درفصل زیر به‌صورت‌جداگانه مورد تحقیق قرارگرفته‌است.

۲ـ ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی

الف‌ـ گرجستان

هرچندکه‌گرجستان از همان ابتدا با دولت صفوی تماس داشته باز تنها در ادواربعد است که می‌توان‌آن را یکی از ایالات صفوی به‌حساب‌آورد. اولین و دومین پادشاه صفوی به‌گرجستان لشکرکشی‌هائی کردند. تازه در اواسط قرن شانزدهم (قرن دهم هجری) راه برای نفوذ بیشتر ایران درگرجستان هموار شد: در سال ۹۴۵ (=۱۵۳۸م.) شیروان و در سال ۹۵۸ (=۱۵۵۱م.) شکّی به دولت ایران‌منضم‌شد وتقریباًدرسال۹۶۱(=۱۵۵۴م.) بیگلربیگی‌قراباغ‌تأسیس‌گردید. گنجه مقربیگلربیگی‌گردید وحکومت‌های موکن،کزخ، شمس‌الدینلو و تفلیس نیزتحت نظرآن قرارگرفت[۴۶۰].

۱ـ بدواً مسق، یعنی‌غربی‌ترین منطقهٔ نفوذ ایران را درنظربگیریم. اتابك مسق درسال ۹۵۸(=۱۵۵۱م.) به‌شاه ابراز انقیادکرد[۴۶۱]. این وضع در قرارداد صلح بین عثمانی و ایران درسال ۹۶۱ (=۱۵۵۴م.) نیز تأثیرداشت. بدین معنی که حوزهٔ آخسقه و قراجه ـ اردهان، از آن‌گذشته کارتیل و کاخت قرار شد از

۴۶۰ـ رجوع شود به زیرنویسهای شمارهٔ ۸،۹ و ۱۰ و قسمتهای مربوط بـه آنها در متن.
۴۶۱ـ وخشتی، ص۲۱۷؛ این سنه طبق احسن‌التواریخ، ص ۳۵۱ به‌بعد و خلاصة‌التواریخ، ص b ۱۶۷ است؛ وخشتی سنهٔ ۱۵۴۸ را ذکرمی‌کند.

آن ایران باشد و بقیهٔ ایالات گرجی جزء مناطـق نفوذ عثمانی درآید [۴۶۲]. اما خود مسق در این بین مایهٔ دعوی و نزاع شد: در زمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸م.) این محل به تصرف عثمانیها درآمد و در قرارداد صلح سال ۱۰۲۲ (= ۱۴-۱۶۱۳م.) رسماً متعلق به آنان شناخته شد [۴۶۳]. از سال ۱۰۳۲ (= ۳-۱۶۲۲م.) آخسقه تا چند سال به‌دست یکی از امرای قزلباش اداره می‌شد [۴۶۴]، تا اینکه در قرارداد سال ۱۰۴۹ (= ۱۶۳۹م.) به صورتی قطعی به عثمانی منضم گردید [۴۶۵].

۲ـ در کارتیل حکومت صفوی بدواً منحصر به تفلیس بود. شاه اسمعیل اول وشاه طهماسب اول در لشکرکشی‌های خود به صورت منظم ساخلوهائی در تفلیس مستقر کردند. اما برای اولین بار پس از لشکرکشی سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱م.) قوای ایران توانست مدتی درازتر در این جا مستقر شود [۴۶۶]. به عبارت دیگـر شاه نمی‌توانست شاهان خاندان بگرتی کارتیل را وادار به انقیاد از خود کند. درسال ۹۶۹ (= ۲-۱۵۶۱م.) داود برادرسیمون اول شاه کارتیل به دربار آمد، دین اسلام پذیرفت و «حاکم تفلیس» گردید [۴۶۷]. اوتازه ازسال ۱۵۶۹ مسیحی به‌بعد توانست

۴۶۲ـ رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۸۷، ۷۸۵، ۱۰۰۷؛ منابع فارسی همه (عالم آرای عباسی، ص۸۷؛ احسن‌التواریخ، ص۳۷۹؛ خلاصة‌التواریخ، ص۱۷۵a) سال ۹۶۱ راذکر می‌کنند. ۴۶۳ـ رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۸۶۴؛ طبق‌اظهار وخشتی‌درصفحهٔ ۲۱۹ شاه طهماسب اول‌مسق را قبلاً درسال ۱۵۷۴ طبق قراردادی به‌عثمانیها واگذار کرده‌ بود. ۴۶۴ـ رجوع‌شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۰۷؛ افضل‌التواریخ، جلداول، ص ۸۷ a. ۴۶۵ـ رجوع شود به‌خلد برین، ص۲۲۶؛ خلاصة‌السیر، ص ۱۵۱a/b؛ وخشتی، ص۶۸. ۴۶۶ـ وخشتی، ص۲۸؛ این‌سنه طبق احسن‌التواریخ، ص۳۵۱ به‌بعد و خلاصة‌ـ التواریخ، ص۱۶۶a/b ذکرشده؛ هرگاه صفحهٔ ۲۸ وخشتی‌را باآن مرجع، ص۱۵۲ مقایسه کنیم معلوم می‌شودکه سخن‌ازلشکرکشی‌سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱م.) است‌که دراحسن‌التواریخ شرح آن‌آمده است. ۴۶۷ـ احسن‌التواریخ، ص۴۱۷: حاکم‌تفلیس؛ و به همین صورت خلاصة‌التواریخ، ص۲۰۵ a.

دربقیهٔ کارتیل نفوذکند واین هنگامی بودکه قزلباشها توانسته بودند برادرش را دستگیر کنند[۴۶۸].

پس‌ازمرگ شاه اسمعیل‌دوم (۹۸۵=۱۵۷۷م.)کارتیل نیز به‌تصرف‌عثمانیها درآمد شاه سیمون‌اول نیزکه اکنون اسلام‌آورده‌بود[۴۶۹] بانام جدیدخودسلطان‌محمودخان باز به‌گرجستان فرستاده شد تاجنگ باعثمانیها را تدارك کند واین طورمعلوم است‌که وی درعمل نیز به‌صفویه وفادارماند.

پسر سلطـان محمود خان به نام ژرژ دهم در توشقان ئیل ۱۲-۱۰۱۱ (=۴-۱۶۰۳م.) در قضیهٔ محاصرهٔ ایروان به‌شاه ایران کمك نظامی کرد. اما دخالت مستقیم‌ایران درگرجستان‌تازه هنگامی‌امکان یافت که شاه عباس‌اول در یونت‌ئیل ۱۵-۱۰۱۴ (=۷-۱۶۰۶م.) توانست قراباغ وتفلیس را ازچنگ عثمانیها خارج سازد. درجنوب رودکر ورودآلگت که به‌هنگام خود مرزجنوبی‌کارتیل‌بود[۴۷۰]، باردیگرحکومت‌های‌کزخ ، شمس‌الدینلو و لوری تأسیس‌گردید[۴۷۱] که خانهای آنهادرمواقع بحرانی وحساس‌تحت نظرحاکم‌کارتیل[۴۷۲] و درایام عادی زیردست بیگلربیگی‌قراباغ بودند. شاه‌عباس‌اول باردیگر درتفلیس‌ساخلوئی‌مستقرساخت و«حکومت تفلیس وکوتوالی‌قلعه»[۴۷۳] را به‌محمدسلطان شمس‌الدینلوسپرد. پس ازمرگ ژرژ دهم شاه ، پسرش لوارصاب دوم را به‌جانشینی وی تعیین‌کرد. بعدها

۴۶۸ـ وخشتی،ص۳۲ وبعد ازآن . ۴۶۹ـ مطابق تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۲۲۷؛ اسکندرمنشی دریك موضع (ص۲۷۱) گزارش می‌دهدکه سلطان محمودخان به«خاج‌وانجیل» سوگند خورد. ۴۷۰ـ رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۷۱۷، ۷۳۴. ۴۷۱ـ راجع به تأسیس‌حکومت‌ها رجوع شود به زیرنویس نمرهٔ ۱۳ وقسمت مربوط به‌آن درمتن . ۴۷۲ـ وخشتی، ص۶۶،۷۷. ۴۷۳ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۷۱۹.

او علاوه بر این، حکومت «ولایت تفلیس»[۴۷۴] را نیز به‌جای محمدسلطان شمس‌الدینلو گرفت. بنابراین تفلیس همواره به‌عنوان جزء مستقلی از مملکت تلقی می‌شد[۴۷۵].

اما چون لوارصاب یاغی شد ناگزیر گردید که در سلك ملازمان سلطنتی بماند[۴۷۶]. درغیاب او کارتیل توسط «وکلای» وی اداره می‌گردید، اما «کوتوالی قلعهٔ تفلیس» را شاه به‌آقا سهراب لاریجانی داده بودکه سیصد تفنگچی از اهالی رستمدار (درمازندران) تحت‌فرمان خود داشت[۴۷۷]. اما باوجود اینکه شاه‌حکامی از خاندان بگرتی برای این ناحیه تعیین‌کرده بود بازهمواره آن دیار از طغیان وقیام خالی نبود.

تااینکه شاه درسال ۱۰۴۲ (=۱۶۳۲م.)[۴۷۸] رستم‌خان‌راکه‌ازخاندان‌بگرتی بود ودر دربار ایران تربیت اسلامی‌یافته بود به‌حکومت‌کارتیل منصوب داشت و وی باکمك قوای قزلباش به‌سرعت برکارمسلط شد. از این به‌بعد تاپایان سلطنت خاندان صفوی‌کارتیل دیگر یك‌ایالت ایرانی بود. شغل‌حکومت نیز درخانوادهٔ یکی ازافراد منصوب به یکی ازشعب خاندان بگرتی‌که پرورش یافتهٔ رستم‌خان بود باقی‌ماند. اما دربارخودرا ملزم به‌رعایت ارثی بودن حکومت دراین خانواده نمی‌دانست و حتی یك بار یکی از منسوبین خاندان فرمانروای کاخت را نیز به حکومت این ناحیه گماشت. خلف رستم خان به کمك فرزندش توانست به طور

۴۷۴- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۸۱۶. ۴۷۵- درتذکرة الملوك نیز (ص۷b) تفلیس به‌صورتی‌جداگانه درجوارکارتیل وکاخت ذکرمی‌شود. درسالنامه‌های کارتیل، ص۳۵۳آمده است‌که اهالی‌تفلیس به‌شاه سیمون اول‌که شهررا درمحاصره گرفته‌بود ازترس انتقام شاه‌کمك نکردند. ۴۷۶- وخشتی، ص۵۱. ۴۷۷- طبق تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۸۷۸.
۴۷۸- ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۴؛ رجوع شود به‌ملخص‌فرمان انتصاب (؟) مندرج در تاریخ گرجستان اثر بروسه، قسمت دوم، جلد دوم، ص۴۸۲.

موقت دایرهٔ سلطهٔ خود را به باشی آچوق (ایمرتی) [۴۷۹] و بعد ها تا کاخت نیز بگسترانند. اما البته ناگزیر شدند به فرمان شاه بزودی از باشی آچوق دست بردارند زیرا این ناحیه برحسب قرارداد ازمتعلقات حکومت عثمانی شمرده می‌شد[۴۸۰].

از دورهٔ رستم خان تا پایان دورهٔ فرمانروائی صفویه در تفلیس، گوری و صورم ساخلو قوای ایران مستقر بود[۴۸۱]. تاورنیه گزارش می‌دهد که حکام کارتیل و کاخت هرکدام سیصد سوار مسلمان برای حفظ و حراست خود در اختیار داشتند [۴۸۲].

۳ـ کاخت، یعنی سومین ایالت گرجی که دراینجا مورد بحث قرارمی‌گیرد در اواخر دورهٔ صفویه از رود عرك چائی* واقع درمغرب[۴۸۳] تا ناحیهٔ کخ درمشرق[۴۸۴] گسترده بود، یعنی شامل نواحی اطراف زکاتلی که امروزخارج ازحدود جمهوری گرجستان شوروی است نیز می‌شد.

برخلاف پادشاهان کارتیل فرمانروایان بگرتی کاخت تا زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸–۹۹۵=۱۶۲۹–۱۵۸۷ م.) با موفقیت بسیار ازسیاست اغماض وتفاهم با همسایگان مقتدرخود پیروی کردند. می‌شنویم که اسکندراول پادشاه کاخت قبلاً

۴۷۹ـ رجوع شود به اصطلاح «باشی آچوق» برای ایمرتی درخلد برین، ص۲۴۶؛ مطابق با احسن التواریخ، ص۳۰۶ شاه بگرت سوم (شاه ایمرتی) به «باش آچوق» شهرت داشت.

۴۸۰ـ Lang, The Last Years 87 f.

۴۸۱ـ وخشتی، ص۶۵ و بعد از آن، ۹۶،۹۳ وبعد ازآن؛ و رجوع شود به کروزینسکی، ص۱۴۲.

۴۸۲ـ تاورنیه، ص۲۹۲.

۴۸۳ـ رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۹۱،۸۷۵.

۴۸۴ـ زگم که امروز نزدیك زکاتلی واقع است درحدود سال ۱۶۴۰ ناحیهٔ مرزی شمال شرقی کاخت بود (تذکرة الملوك، ص۱۶۶، حاشیهٔ نمرهٔ۳).

* نام این رود درمتن این کتاب Aragwi ذکرشده، اما درتاریخ عالم آرای عباسی، ص۸۷۵ و ۸۹۱ بصورت عرك چائی آمده است. م.

درسال ۹۰۶ (=۱۵۰۰م.) هنگامی‌که شاه اسمعیل اول شیروان را فتح‌کرد پسر خود را باهدایا به‌دربارگسیل داشت. یکی ازمنابع‌گرجی شکوه داردکه درنتیجهٔ اخذ تماس باایرانیان‌دراواخرسلطنت شاه‌طهماسب‌اول(متوفی‌در۹۸۴=۱۵۷۶م.) آداب و رسوم ایرانی درکاخت رواج یافته‌است[۴۸۵].

هنگامی‌که ترکها پس از مرگ شاه‌اسمعیل‌دوم (متوفی در۹۸۵=۱۵۷۷م.) به‌گرجستان و شیروان حمله‌ورشدند پادشاه‌کاخت باآنان‌کنارآمد ودست‌نشانده‌و باجگزار آنان شد [۴۸۶]. اما باز همچنان روابط خودرا با دربار شاهنشاه ایران حفظ‌کرد [۴۸۷].

در حین محاصرهٔ ایروان توسط شاه عباس اول در توشقان‌ئیـل ۱۲-۱۰۱۱ (=۴-۱۶۰۳م.) پادشاه‌کاخت برای عرض ادب واحترام به‌دربارآمد. حکام محلی البته در دورهٔ بعد یا ازطرف شاه منصوب می‌شدند یاحکومتشان به‌تأیید وی‌بود. اما اینها یا در محل حکومت خود قدرت و شخصیتی نداشتند یا سر بـه طغیان برمی‌داشتند. شاه عباس اول برای‌گوشمال، به‌این ایالت‌که تقریباً خالی ازسکنه شده بود لشکرکشید.

حال دیگرمقاومت‌گرجیان درهم‌شکسته بود و مقدمات برای به‌کارگماردن امرای قزلباش ازهرجهت‌فراهم‌بود. ازپیچی‌ئیل ۳۰-۱۰۲۹ (=۲۱-۱۶۲۰م.)تا پایان دورهٔ سلطنت صفویه اغلب‌کاخت به‌دست‌حکام قزلباش اداره می‌شد و از این حکام قزلباش سه تن درآن واحد بیگلربیگی قراباغ را داشتند[۴۸۸]. به فرمان شاه درسه‌نوبت طوایف قزلباش قراباغ وآذربایجان دراین ایالت مستقر ومتوطن

۴۸۵- وخشتی، ص۱۵۳. ۴۸۶- تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۲۳۴ ، ۶۴۸ .

۴۸۷- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۲۷۱ ، ۶۴۸ ؛ خلاصة‌التواریخ ، ص b ۳۰۷ .

۴۸۸- عباسنامه، ص ۲۸۸ ؛ دستورشهریاران ، ص b ۵۳ ؛ وخشتی، ص۱۷۹ وبعدازآن .

شدندکه عبارت‌بودند از اتباع ایگرمی‌دورت، سیل‌سپر، جوانشیر، بیات، اربطان(؟) و شاهی سیونانِ (یعنی وفاداران به‌شاه) شاملو و افشار آذربایجان[۴۸۹].

بازگاه و بیگاه حکام محلی نیزسر کارمی آمدند: دوبار تیموراز اول که کم‌و بیش استقلالی داشت، مدتی بگرتی‌های کارتیل و بعدها اعقاب مسلمان تیموراز اول.

ب ـ خوزستان

در ابتدای قرن شانزدهم مسیحی(=قرن دهم‌هجری) حکومت آل مشعشع تمام خوزستان را با شوشتر، دزفول و پایتخت یعنی حویزه شامل می‌شد. پس از شکستی‌که اینها ازشاه اسمعیل اول خوردند این سلسله فقط توانست درسال۹۱۴ (=۹-۱۵۰۸م.) درحویزه ازخود دفاع‌کند. شوشتر و دزفول‌ازآن زمان به‌دست فرمانروایان‌محلی‌اداره‌می‌شد. امادرسال۹۴۶(=۴۰-۱۵۳۹م.)مادرشوشترازوجود یك امیرقزلباش مطلع می‌شویم[۴۹۰]. هنگامی‌که شاه درسال۹۴۸(=۲-۱۵۴۱م.) یا دردوسال‌بعدازآن به‌دزفول‌لشکرکشید، فرمانروای‌محلی‌آن دیارگریخت‌ودر نتیجه دزفول نیز زیر فرمان قزلباشها درآمد [۴۹۱]. دراهواز نیز لااقل در نیمهٔ

۴۸۹ـ در دورهٔ شاه‌عباس اول: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۹۵۵؛ وخشتی، ص ۱۶۴ و بعد ازآن؛ در زمان شاه صفی: ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۳۴؛ درزمان شاه عباس دوم: عباسنامه، ص۲۴۸،۲۸۸؛ ازنظرعشایر رجوع شود به‌تذکرةالملوك، ص ۱۶ و بعد ازآن.
۴۹۰ـ احسن‌التواریخ، ص ۲۹۴؛ خلاصةالتواریخ در صفحهٔ a ۱۳۰ همین واقعه را برای سیچقان‌ئیل که از ذوالقعدهٔ ۹۴۶ آغاز شده ذکر می‌کند. اطلاعات مختصر مذکور در تذکرهٔ شوشتریه، ص a ۳۱ برای ابتدای این دوره مورد توجه قرار نگرفته است.
۴۹۱ـ دراحسن‌التواریخ، ص ۳۰۰ که‌مؤلف‌آن خودرا شاهد وناظرقلمداد می‌کند سال۹۴۸ ذکرشده؛ تاریخ حیدری، ص a ۵۷۸ سال۹۴۹ و خلاصةالتواریخ، ص b ۱۳۳ توشقان‌ئیل راکه در ذوالحجهٔ ۹۴۹ آغاز شده ذکرمی‌کنند. دزفول پس از این لشکرکشی‌آن طورکه کسکل (Ein Mahdi 79; Die Wali's 417)عقیده‌داردزیرنظروالی‌حویزه‌قرارنگرفت. طبق خبرافضل‌التواریخ، جلداول، ص b ۷۶ قزلباشها در دزفول‌علی‌الدوام معروض‌مزاحمت‌های اعراب حویزه بودند.

دوم قرن هفدهم مسیحی‌که برابر است با قرن یازدهم هجری) به حکام مستقلی برمی‌خوریم و باید بدانیم که این‌منطقه از نواحی تحت فرمان والیان خوزستان نبوده است[۴۹۲].

در زمان شاه عباس اول (۱۳۰۸ - ۹۹۵=۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ م.) فرمانروایان حویزه توانستند برای مدتی دورق و در اواخر حکومت صفویه به طور موقت بصره رانیز به متصرفات خود ضمیمه کنند[۴۹۳].

آل‌مشعشع تازمان شاه‌عباس‌اول بین عثمانیها وصفویه وضع متزلزلی اختیار کرده بودند.

درآن‌روزگار خوزستان‌که نامی قدیم‌تر بود به‌شوشتر اطلاق می‌شد[۴۹۴] و برای حویزه اصطلاح دیگری معمول بود.

فرمانروائی بدون اینکه به نحوی‌جدی موروثی باشد بازدر همان خاندان قدیمی‌ماند. تنهاازسال ۱۰۶۰(=۱۶۵۰م.) به فرمان‌شاه، حویزه‌برای‌مدت‌دوسال تحت‌نظر حاکم لرستان قرارگرفت[۴۹۵].

حویزه فقط به‌صورت موقت، آنهم برای‌زمانی محدود در دورهٔ فرمانروائی شاه‌عباس اول در سال ۱۰۳۳(=۱۶۲۳م.) در دورهٔ شاه سلیمان و از سال ۱۱۳۲ (=۱۷۱۹م.) تا پایان فرمانروائی سلسلهٔ صفویه دارای ساخلوئی برای حفظ و حمایت والیان بود[۴۹۶].

۴۹۲ـ ریاض‌الفردوس، ص۳۵۹، ۳۶۳.

۴۹۳ـ رجوع‌شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ ۶۷ وقسمت‌مربوط به‌آن‌درمتن.

۴۹۴ ـ این‌معنی از تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۰۰ به‌وضوح به دست می‌آید ؛ همچنین رجوع شودبه 416 Caskel, Die Wali's و نیز بخصوص حاشیهٔ نمرهٔ یك‌آن.

۴۹۵ـ رجوع شودبه مقالهٔ مشعشع به قلم مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی، چاپ اول، جلدمتمم ، ص۱۷۴ به‌بعد.

۴۹۶ ـ همین مرجع ؛ برای دورهٔ شاه‌سلیمان رجوع شودبه ریاض‌الفردوس ، ص۳۸۱.

از نظر نظامی والی حویزه تحت فرمان بیگلربیگی فارس یا کوه‌گیلویه بود[۴۹۷].

ج ـ کردستان

کردستان را فقط از زمان شاه‌عباس اول می‌توان به صورت مسلّم جزو قلمرو حکومت صفویه به حساب آورد، هرچند که پیش از آن نیز گاه و بیگاه تماسهائی بین فرمانروایان کُرد و دربار ایران برقرار بوده‌است. قلمرو سلطهٔ خاندان کرد اردلان در قرن شانزدهم (=قرن دهم هجری) کاملاً توسعه و بسط یافته بود هرچند که اغلب در آنِ واحد افراد متعددی از این خاندان در قسمتهای مختلف آن دیار فرمان می‌راندند. سرخاب بیگ که درسال ۹۴۵(=۹-۱۵۳۸م.) به‌قدرت رسید، توانست در سالهای آخر فرمانروائی خود ناحیهٔ فعلی شهرستان سنندج (سنّه) واز آن گذشته هشلی، ناحیه‌ای که درکرمانشاه فعلی واقع‌است و سرزمین‌هائی که بعدها جزء سنجاق عثمانی سلیمانیه درآمدوهمچنین قسمتهائی ازناحیه‌ای را که بعدها سنجاق شهرزور از آن تشکیل شد تحت فرمان خود درآورد[۴۹۸]. مطلع می‌شویم که قزلباشها دوبار از سرخاب بیگ در برابر برادرش و عثمانی‌ها حمایت کرده‌اند. شهرزور درجریان جنگها سرانجام به چنگ عثمانیها افتاد. سرخاب بیگ مریوان[۴۹۹] را مقرخودکرد؛ مریوان‌رادرآن‌هنگام سرحدشرقی شهرزور می‌دانستند[۵۰۰]. خلف سرخاب بیگ نیز ظاهراً با دربار ایران روابط

۴۹۷ـ رجوع‌شودبه‌حاشیهٔ نمرهٔ ۶۲ همین‌فصل‌وقسمت‌مربوط به‌آن‌درمتن.

۴۹۸ـ رجوع شودبه شرفنامه، جلداول، ص ۸۴ و بعد از آن؛ حدیقهٔ ناصری تألیف میرزا علی‌اکبر منشی وقایع‌نگار، ص۷۷. ازنظرسرزمین‌های‌عثمانی‌رجوع‌شودبه نقشهٔ مقابل‌صفحهٔ ۷۶۲ کتاب‌زیر:
V. Cuinet, La Turquie d'Asie, Tome II, Paris 1892.

۴۹۹ ـ تقریباً همهٔ منابع، رجوع شود به احسن‌التواریخ، ص ۳۴۵ و بعد از آن، ۳۷۶، ۳۸۴.

۵۰۰ ـ رجوع شود به ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۴۱.

خوب و نزدیك داشته. به هرحال صاحب خلاصةالتواریخ در قطعه‌ای که در رثاء شاه‌طهماسب اول (متوفی در۹۸۴=۱۵۷۶ م.) نوشته «بعضی(قسمتهارا) از لرستان وکردستان» جزء «ممالك محروسهٔ»[۵۰۱] شاه‌طهماسب اول دانسته است.

به تقاضای بساط بیگ بن‌سرخاب‌بیگ ،شاه‌اسمعیل‌دوم قشونی به‌سرکردگی سولاق‌حسین تکلو برای سرکوب برادر وی اسکندرکه در قلعهٔ پلنگان(امروز: پالنگان) اقامت‌داشت‌گسیل داشت. «حکومت ومحافظت‌آن قلعه با الکای سنغر و دینور»[۵۰۲] پس‌از رانده شدن اسکندر به‌عهدهٔ سولاق‌حسین محول‌گشت و وی آنطورکه آشکار است دیری ازعهدهٔ نگاهداری پلنگان بر نیامد[۵۰۳] .

برادرزادهٔ بساط به نام هالوخان‌که بعدها به عنوان فرمانروای کردستان شرقی درپلنگان وحسن‌آباد[۵۰۴] به سرمی‌برد بازدر دورهٔ شاه‌عباس اول (۹۹۵ تا ۱۰۳۸=۱۵۸۷–۱۶۲۹م.)درصحنهٔ وقایع‌خودنمائی می‌کند.او فرزند خود خان‌احمدخان‌را به‌عنوان‌گروگان‌به دربارفرستاد. خان‌احمدخان‌را بعدها شاه به‌موطن خودبازگرداندواوپدرپیرخود رااز‌حکومت‌برکنارکردووی‌را به‌دربارفرستاد[۵۰۵].

۵۰۱- خلاصةالتواریخ،ص۲۴۸b. ۵۰۲-خلاصةالتواریخ،ص۲۶۸a.رجوع‌شودهمچنین به‌احسن‌التواریخ،ص۴۹۲.مطابق‌باتاریخ‌حیدری،ص۵۸۲aاین‌قشون‌کشی‌درسال۹۸۲رخ‌داد.

۵۰۳- خلاصةالتواریخ‌ضمن‌وقایع‌سال۹۸۶ (=۱۵۷۸م.) درصفحهٔb۲۸۰ باردیگرازلشکر-کشی‌که بعدها برای جنگ با اردلان‌ها اتفاق افتادگزارش می‌دهد . شایستهٔ توجه است که چگونه بعدهاازسولاق‌حسین درخلاصةالتواریخ نام‌برده می‌شود:حاکم دینور(برگ۲۸۰b)، حاکم الکای دینور و کردستان(برگ۳۱۳b)، (حاکم) دینور و سعدآباد (برگ۳۸۰ a).

۵۰۴- برای احراز موقع این حسن‌آباد رجوع‌شود به ذیل‌تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص۴۱ (=خلدبرین، صb و a ۲۱)؛ حدیقهٔ ناصری تألیف میرزا علی اکبر منشی وقایع‌نگار ، ص ۸۰.

۵۰۵- تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۸۶۷ ، ۹۲۶ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۷۰ ؛ طبق تاریخ عالم آرای عباسی وی در گیلان‌ئیل ۷ ـ ۱۰۲۶ (=۸–۱۶۱۷م.) و طبق افضل ـ التواریخ (جلداول، صa ۷۸) درسال ۱۰۲۴ (=۱۶۱۵م.) وطبق‌حدیقهٔ ناصری (ص۸۰) در ۱۰۱۴ (=۶–۱۶۰۵م.) پدرش را از کار برکنارساخت.

پس از سقوط بغداد وی شهرزور و کرکوك را به نام شاه فتح کرد. پس از مرگ شاه‌عباس اول بار دیگر عثمانیها و صفویه در کردستان بایکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنند وسرانجام براثر قرارداد سال ۱۰۴۹ (=۱۶۳۹ م.) تقسیم میگردد. مریوان و اورامان، که امروز نیز ناحیهٔ مرزی ایران باترکیه است طبق این قرارداد به عنوان ناحیهٔ مرزی ایران تعیین گردید. از آن هنگام به بعد، خط مرزی تقریباً به طرف جنوب متمایل شد واز کرند امروزی گذشت و آن قسمت از سرزمین‌های فعلی ایران که در مغرب این خط واقع است ضمیمهٔ عثمانی گردید[۵۰۶]. حتی قبل از انعقاد این قرارداد نیز بیگلربیگی کردستان به فرمان شاهانه پایتخت خودرا به صورتی قطعی به سنّه (سنندج) واقع در کردستان شرقی منتقل کرد[۵۰۷].

دردورهٔ شاه‌عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ = ۱۶۶۶-۱۶۴۲ م.) سلیمان‌خان جانشین خان احمدخان که قبلاً از او یاد کردیم مظنون به خیانت شدو حکومت کل کردستان به پسر ارشد سلیمان‌خان واگذار گردید. «محال تیول سلیمان‌خان»[۵۰۸] بین او، برادرش وسه امیر دیگر که طبق اظهار اطلاع میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار[۵۰۹] یك تن از آنها گرجی بود تقسیم شد.

در اخبار سال ۱۰۹۳ (=۱۶۸۲ م.) برای اولین بار ما از وجود حاکمی مطلع می‌شویم که از اعضای خاندان اردلان نبوده است. در دورهٔ شاه‌سلطان حسین از سال

---

۵۰۶ ـ ترجمهٔ رونوشت یك سند ترکی وتجزیه و تحلیل قسمتی از قرارداد که به این مناطق مربوط می‌شود بایك نقشه درکتاب زیر در دسترس است:

C. J. Edmonds, Kurds, Turks and Arabs, London 1957, p.125-30.

متن خلاصه شدهٔ(؟) فارسی و ترکی قرارداد در خلدبرین، ص ۲۶ ـ ۲۲۰ و خلاصة‌السیر، ص b ۱۵۲ - b ۱۵۰ و عباسنامه، ص ۵۳ ـ ۵۰ نیز مندرج است. ۵۰۷ـ حدیقهٔ ناصری تألیف میرزا علی‌اکبرمنشی وقایع نگار، ص ۸۲. ۵۰۸ ـ عباسنامه ، ص ۲۲۷.

۵۰۹ ـ حدیقهٔ ناصری، ص ۸۳ .

۱۱۱۳(=۲-۱۷۰۱م.)تا۱۱۱۹(=۸-۱۷۰۷م.)چهارحاکم‌غیرکردبه‌دنبال‌یکدیگر در کردستان حکومت کردند. حداقل یکی از این چهارتن گرجی بوده‌است. میرزا-علی‌اکبرمنشی وقایع‌نگارگزارش می‌دهدکه آنهادر برخورد با اهالی دچار مشکلاتی بوده‌اند من جمله بدین علت که با آداب و رسوم محلی آشنائی نداشته‌اند[510].

د ــ لرستان

حکام لُر کوچك که ازخاندان‌اتابکان بودند برخلاف حکام‌اردلان به‌ناچار درسال۹۱۴(=۹-۱۵۰۸م.) به‌حکومت صفویه ملحق ومنضم‌شدند. لرستان‌پس‌از فتح‌بغداد به‌دست‌شاه اسمعیل اول‌درقلمرو نفوذ دولت ایران قرارگرفته بود[511]. شاه درحین مراجعت ازبغداد طبق خبرافضل‌التواریخ شاه رستم، حاکم وقت آنجا را به عنوان حاکم « ولایت صدمره ، هارون‌آباد و سیلاخور»[512] در شغل خود تاییدکرد. وسعت ایالت وی‌طبق اظهاراسکندر منشی ازشمال شرق تاجنوب‌غرب درحدود یکصد فرسنگ بود از بروجرد گرفته تا مرز عراق عرب و بغداد[513] که درعین حال در تمام مدت حکومت صفویه سرحدکشور محسوب می گردید. هنگامی که یکی‌ازفرمانروایان لُردرزمان شاه‌محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) به‌عثمانیان روی‌آورد وبه‌آنهاملحق شدوبعدها نیز موقعی‌که بغداد جزءِ متصرفات صفویه درآمدحکام لرستان توانستند به صورت موقت سرزمینهای جسّان، بدره ومندلی راکه معمولاً ازتوابع بغدادبود جزومستملکات خودبه شمارآورند[514].

۵۱۰ - حدیقهٔ ناصری ، ص ۸۴ و بعد از آن .

۵۱۱ - برای تمام مواردی‌که اطلاعاتی بدون ذکر مأخذآن به دست داده شده رجوع شود به‌دائرة‌المعارف اسلامی، چاپ اول، جلد سوم، صفحهٔ ۴۵ به بعد ، مقالهٔ لر و لرکوچك به قلم مینورسکی.

۵۱۲ ــ افضل التواریخ ، جلد اول ، ص ۷۹a ، صدمره به جای صیمره (امروزه رودخانه‌ای است) ذکر شده ؛ هارون آباد ، شاه‌آباد امروزی است ؛ سیلاخور: قبیله و سرزمینی است واقع در شمال خرم‌آباد (رجوع شودبه تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۵۳۷).

۵۱۳ - تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۴۶۹ .

۵۱۴ - برای دورهٔ شاه‌محمدرجوع‌شود←

مرکز این ایالت خرّم آباد بود.

پسر وجانشین شاه رستم موصوف رامادرسال ۹۴۰(=۴-۱۵۳۳م.) درلشکر-کشی برای جنگ باعبیدالله درزمرهٔ لشکریان شاه طهماسب اول درخراسان می بینیم. بعدها به نظرمی آید که دربار باز اندك اندك در امور لرستان صاحب نفوذ شده باشد.

در ئیلان ئیل ۲-۱۰۰۱(=۴-۱۵۹۳م.) شاه عباس اول به لرستان لشکر کشید تافرمانروای یاغی لُر آن دیار را به نام شاهویردی برجای خود بنشاند. مهدیقلی خان شاملورابه سرکردگی چندتن از امیران یعنی به سمت امیرالامرای خرم آباد منصوب کردند. حکومت بقیهٔ این ایالت را به یکی از عموزادگان شاهویردی دادند. شاهویردی گریخت اما بزودی بازگشت، عموزادهٔ خودرا ازپای درآورد و باز در شغل خود مورد تأیید قرارگرفت[۵۱۵]. اما شاه عباس اول بازدر تخاقوی ئیل ۶-۱۰۰۵ (=۸-۱۵۹۷م.) باردیگر به لرستان لشکر کشیدودستور به قتل شاهویردی داد. از این پس ایالت لرستان به دست حسین خان سلویزی(؟) سپرده شد که از طرف مادر باوی بستگی داشت. اماصدمره، هندمس(؟) و«محال قریبهٔ بغداد» به طهماسب قلی خان اینانلو، یعنی یکی از امرای قزلباش، داده شد. نسل ذکور خاندان قدیم همه یا کور شدند یا به حبس افتادند[۵۱۶].

در اواخر دورهٔ صفویه نیز هنوز حکومت در دست خانوادهٔ حسین خان

←به شرفنامه، جلدیك، ص ۵۲ ؛ برای زمان شاه عباس اول قبل از فتح بغداد رجوع شودبه : تاریخ عالم آرای عباسی، ص۵۴۰ ؛ پس از فتح بغداد: تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۰۳۶؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۹؛ پس از قرارداد ترکیه و ایران مورخ ۱۰۴۹ (=۱۶۳۹م.) رجوع شود به اثر C.J.Edmonds که ذکرآن گذشت، ص ۱۲۸ و بعداز آن.

۵۱۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص۵۰۱.

۵۱۶ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۴۰ وبعد ازآن.

سلویزی (؟)[۵۱۷] بود. در دورهٔ شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵=۱۶۶۷-۹۴م.) بنابر اظهارکمپفر یکی ازخانهای غیر لُرحکومت این‌ناحیه را یافت ، اما توسطاهالی رانده شد [۵۱۸] .

هـ ـ سیستان (سجستان ، نیمروز) [۵۱۹]

بلافاصله پس ازپیروزی شاه اسمعیل اول برشیبک‌خان نزدیك مرو درسال ۹۱۶ (=۱۵۱۰م.) فرمانروای سیستان ، ملك سلطان محمود سیستانی ازسلسلهٔ کیانیان[۵۲۰]، برای عرض‌ادب وخدمتگزاری به‌هرات‌آمد . او درآن هنگام نه (همچنین: نه وبندان)، قلعه‌گاه (همچنین:گاه)، حاش(همچنین: حاش‌سرحد[۵۲۱])، خشك‌رود[۵۲۲] وسرزمین‌های واقع درکنارسفلی‌هیرمند (گرمسیرات‌کنارهیرمند) را زیرفرمان داشت ودرهمین اوقات بودکه اوق را نیزفتح‌کرد[۵۲۳]. شاه‌اسمعیل‌ـ اول وی را درمقامی‌که داشت مورد تأیید قرارداد ، اما هزار سوار ترکمان ویك امیرقزلباش به عنوان وکیل همراه اوکرد . ولی‌کمی پس ازجلوس شاه طهماسب اول‌برتخت سلطنت (۹۳۰=۱۵۲۴م.) ملك به‌امیرتکلیف کرد که ازآن سرزمین خارج شود وگرمسیرات را به وی بسپارد .

۵۱۷ـ رجوع شود به‌مقالهٔ لر به‌قلم مینورسکی در جلد سوم دائرة المعارف اسلامی (چاپ اول) ، ص ۴۵ به‌بعد . ۵۱۸ـ کمپفر، ص ۱۲۹. ۵۱۹ ـ هرگاه منبعی ذکر نشده باشد اطلاعات مذکور مبتنی است براحیاء الملوك ، ص۶۳ b به‌بعد ، اما این اثر تنها وقایع تا سال ۱۰۲۸ (=۱۶۱۹ م .) را داراست . ۵۲۰ـ دراین مورد رجوع شود به مقالهٔ سیستان در جلد چهارم دائرة المعارف اسلامی (چاپ اول) ، صفحات ۴۹۰ به بعد به قلم V. F. Büchner طبق اظهاراین‌مؤلف شاه اسمعیل‌اول‌درسال۹۱۴(=۹ـ۱۵۰۸م.) سیستان را فتح‌کرد وامرای این ناحیه ازآن تاریخ باجگزار دولت صفوی بوده‌اند . اما در منابع معاصراین دوره از چنین مطلبی ذکری نیست. ۵۲۱ـ بدین صورت دراحیاء ـ الملوك ، ص۲۱۱ a . سرحد : ناحیه‌ای درمشرق نرماشیر. ۵۲۲ ـ ما تنها با رودی واقع در مشرق قلعه‌گاه به این نام آشنائی داریم . ۵۲۳ ـ ظاهراً نزدیك قلعه‌گاه یا قسمتی ازآن است (رجوع شود به‌هفت اقلیم ، جلد اول، ص۲۸۵). مطابق احیاء الملوك ، ص۱۷۲ b این‌ناحیه بین سیستان وفراه واقع بوده‌است .

درکارطغیان و نافرمانی‌سام میرزا، ملک سلطان محمود وضعی دوپهلو اتخاذ کرد. بدین لحاظ شاه درتخاقوی‌ئیل ۴ـ۹۴۳ (=۸ـ۱۵۳۷م.) [۵۲۴] قلعه‌گاه و اوق را جمعاً بافراه، اسفراز (=سبزوار)*، غور، دره، اسکن(؟)، ساخر[۵۲۵] و تولك به عنوان یك حکومت مجزا اعلام کرد. از آن گذشته ملك می‌بایست نیمی ازسیستان را به یك امیرقزلباش واگذارد. اما وی‌گریخت ومیدان رابرای دیگری بلامعارض‌گذاشت. تاسال ۹۸۵ (=۸ـ۱۵۷۷م.) دیگر در این دیار یا امرای قزلباش حکومت می‌کردند یا شاهزادگان، از این پس بازظاهراً اخلاف مستقل خاندان حکومتی‌گذشته برسرکارآمده‌اند.

شاه عباس اول در ایت‌ئیل ۷ـ۱۰۰۶ (=۹ـ۱۵۹۸م.) درحین تجدید فتح خراسان بدواً سیستان را به‌حاکم‌کرمان اعطاءکرد. اما ملك‌بلافاصله برای‌عرض خدمتگزاری به حضور شاه شتافت [۵۲۶] و ازآن زمان به بعد بزرگان سیستان با دربارشاه روابط حسنه‌ای برقرارکردند.

نه به اقتضای موقع ازتوابع سیستان بود [۵۲۷]، اما گاه ازآن به صورت حکومت مستقل نیز ذکرمی‌شود [۵۲۸]. در زمان شاه عباس‌اول ما مطمئناً می‌دانیم که حاش به‌ملك‌ها باج می‌پرداخته‌است [۵۲۹].

هنگامی‌که مکران(دراینجایعنی‌دزك) ازسال۱۹ـ۱۰۱۸(=۱۰ـ۱۶۰۹م.) گاه‌گاه باجگزارحکومت مرکزی بود دیوان اعلی تازمان شاه صفی این‌وجوه را به‌سیستان واگذارمی‌کرد [۵۳۰].

۵۲۴ـ احیاءالملوك درص۶۹b به‌بعد سال معینی را ذکرنمی‌کند. اما شاه درسال ۴ـ۹۴۳ ازبکان را که پس از طغیان سام میرزا به خراسان حمله‌ور شده بودند از آن دیار راند. جواهرالاخبار، ص ۳۳۰a بازبرای سال ۹۷۲ (=۵ـ۱۵۶۴م.) ازیك «حاکم فراه وگاه و اوق وآن حدود» سخن‌می‌گوید.

۵۲۵ ـ اسکن‌وساخرمعلوم نشد درکجا واقع‌اند.

* چنانکه در صفحات قبل یادآور شدیم این‌موضع باید اسفزار باشدکه نام دیگرآن سبزار است. م.

بقیهٔ پاورقی تاشمارهٔ ۵۴۱ درصفحهٔ۱۲۹

حکومت‌های باجگزار دولت صفوی[531]

منطقه	وابستگی فرمانروایان محلی به‌دولت صفوی	تسلط موقت حکام صفوی	تاریخ انضمام قطعی
مازندران [532]	از ۹۰۹ (= ۱۵۰۴ م.)	از ۹۷۷ (= ۷۰ ـ ۱۵۶۹ م.) تا ۹۸۴ (= ۱۵۷۶م.) درقسمتی ازمازندران[533]	۱۰۰۵ تا ۱۰۰۶ ۸ ـ ۱۵۹۶ م.)
گیلان بیه‌پیش (لاهیجان)	از ۹۰۹ (= ۱۵۰۴ م.)	در۹۴۳ (= ۷ - ۱۵۳۶ م.) و از۹۷۵ تا ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ ـ ۱۵۶۷/۸ م.)	۱۰۰۰ (=۱۵۹۲م.)
گیلان(رشت) بیه‌پس	از ۹۱۱ (= ۶ ـ ۱۵۰۵ م.)	در ۹۸۹ (= ۱۵۸۱ م.) و در ۱۰۰۲ (= ۴ ـ ۱۵۹۳م.) درهردو بار به‌مدتی کوتاه.	۱۰۰۳ (=۱۵۹۵م.)
شیروان[534]	به‌صورت‌سست از۹۰۶(= ۱۵۰۰ م.)، محکمتر از ۹۲۳ (= ۱۵۱۷ م.)	حدود سال ۹۱۵ (= ۱۵۰۹/۱۰ م.)	۹۴۵ (=۱۵۳۸ م.)
شکی داغستان	از حداکثر ۹۴۸ (= ۱۵۴۱ م.) [535] سلسلهٔ شمخال ترخو از ۱۰۴۶ (= ۱۶۳۶ م.[536] تا ۱۷۱۹م.)[537]؛ سلسلهٔ اسمی‌قیطاق از ۱۰۱۵ تا ۱۰۴۸ (= ۱۶۳۸ ـ ۱۶۰۶/۷ م.)[538]		۹۵۸ (=۱۵۵۱ م.)
کاخت	بصورت‌سست‌از۹۰۶(=۱۵۰۰/۱م.) محکمتر از پیچی‌ئیل ۱۰۲۹/۳۰(= ۱۶۲۰/۱م.)	ازپیچی‌ئیل ۳۰ـ۱۰۲۹(=۱ـ۱۶۲۰م.) با وقفه‌هائی تا ۱۷۰۳م.	
کارتیل	به‌صورت سست از ۱۵۶۹، محکمتر از ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۲ م.)		
مسق	از ۹۵۸ (=۱۵۵۱م.) تامقارن پایان سلطنت طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.)	تنها در آخسقه از تنگوزئیل ۳ - ۱۰۳۲ (=۱۶۲۳/۴م.) تاکمی پس‌ازتخاقوی‌ئیل ۱۰۴۲ـ۳ (=۱۶۳۳-۴ م.)	

منطقه	وابستگی فرمانروایان محلی به دولت صفوی	تسلط موقت حکام صفوی	تاریخ انضمام قطعی
بدلیس* [۵۳۸]	از ۹۱۳ (=۸ - ۱۵۰۷ م.) تا ۹۳۹ (=۳-۱۵۳۲ م.)		
کردستان	به‌صورت سست در نیمهٔ دوم سلطنت طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ = ۷۶ - ۱۵۲۴ م.)، محکمتر از ئیلان ئیل ۲۷-۱۰۲۶ (= ۱۶۱۷ تا ۱۶۱۸ م.)	در ۱۰۹۳ (= ۱۶۸۲ م.) و از ۱۱۱۳ تا ۱۱۱۹ (= ۱۷۰۱/۲-۱۷۰۷/۸ م.)؛ تنها در پلنگان در دورهٔ شاه اسمعیل دوم ۹۸۴-۵ (= ۷-۱۵۷۶ م.)	
لرستان	به‌صورت سست از ۹۱۴ (= ۹-۱۵۰۸ م.)، محکمتر از تخاقوی ئیل ۶-۱۰۰۵ (= ۸ - ۱۵۹۷ م.)	مدتی کوتاه در دورهٔ شاه‌سلیمان (۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ = ۹۴ - ۱۶۶۷ م.)	
خوزستان	به‌صورت سست از ۹۱۴ (= ۹-۱۵۰۸ م.)، محکمتر ازدورهٔ شاه عباس اول (۹۹۵ تا ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ م.)	از ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۲ (= ۲- ۱۶۵۰ م.)	
لار	از ۹۱۴ (= ۱۵۰۸/۹ م.)	مقارن پایان سلطنت شاه طهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ = ۷۶ - ۱۵۲۴ م.)[۵۳۹]	۱۰۱۰ (= ۲-۱۶۰۱ م.)
مکران [۵۴۰]	از تخاقوی ئیل ۱-۱۰۳۰ (= ۱۶۲۱/۲ م.) تادورهٔ شاه‌سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ = ۱۶۶۷-۹۴ م.)[۵۴۱]	مقارن پایان دورهٔ شاه‌طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) تا ابتدای دورهٔ شاه محمد ۹۵-۹۸۵ (= ۸۷-۱۵۷۸ م.)؛ از ۱۰۱۷ (= ۹-۱۶۰۸ م.) تا تخاقوی ئیل ۱-۱۰۳۰ (= ۱۶۲۱ م.)	
سیستان	از ۹۱۶ (= ۱۵۱۰ م.) تا تخاقوی ئیل ۹۴۳/۴ (= ۱۵۳۷/۸ م.) وازایت ئیل ۷-۱۰۰۶ (= ۱۵۹۸/۹ م.)	از تخاقوی ئیل ۴-۹۴۳ (= ۸-۱۵۳۷ م.) تا ۹۸۵ (= ۱۵۷۷ م.)	

بقیهٔ پاورقی صفحات ۱۲۶،۱۲۷،۱۲۸

۵۲۶- احیاءالملوك ، ص b ۱۷۱ ، b ۱۹۳ ؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۵۷۶، ۱۰۸۷ . ۵۲۷- چنین است مجدداً ازسال ۹۶۳ (=۶-۱۵۵۵م.). ۵۲۸- دستور شهریاران ، ص a ۱۵۷ برای سال ۱۱۰۹ (=۱۶۹۷م.)؛ تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۲۲۷ برای سال ۹۸۵ (=۱۵۷۸م.) . ۵۲۹- احیاءالملوك ، ص b ۲۰۲ به بعد . ۵۳۰- همان مرجع و ذیل عالم آرای عباسی ، ص ۱۳۳. ۵۳۱- ما در این جدول هرگاه اطلاعات مزبور از کتب چاپی بهدست آمده باشد و باسایر مراجع تعارضی نداشته باشد دیگر منبع را ذکر نمی کنیم. بهعنوان یك مأخذ درجهٔ دوم برای همهٔ ایالات در زمان شاه اسمعیل اول رجوع شود به : تاریخ شاه اسمعیل صفوی (بهانگلیسی) تألیف غلامسرور. ۵۳۲- برای تاریخ مازندران و گیلان رجوع شود بهآثار رابینو دراین زمینه (همچنین بهمقالههائی که درحاشیهٔ نمرهٔ ۲۸۱ همین فصل ذکر کردیم) . ۵۳۳- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۲۶ ، ۲۴۰ : نصف ولایت مازندران. گویا صحبت ازساری است یا بارفروش که هر دو از شهرهای مهم قرن شانزدهم (=قرن دهم هجری) است ؛ سال ۹۷۷ بهتبعیت از خلاصةالتواریخ ، ص ۲۲۶a ذکرشده است. ۵۳۴ - برای شیروان همچنین رجوع شود به: درن(Dorn) .

۵۳۵- تاریخ حیدری ، ص a ۵۷۸ و جواهرالاخبار ، ص a ۳۱۷ : القاس میرزا و درویش محمدخان «حاکم شکی» سال ۹۴۸ بهدربار آمدند. احسنالتواریخ ، ص ۳۰۰ مانند اغلب موارد تاریخ یك سال قبل را ذکرمی کند (رجوع شود بهحاشیهٔ نمرهٔ ۵۱ همین فصل کتاب). جواهرالاخبار درصفحهٔ a ۲۹۳ ضمن وقایع سال ۹۲۵ کسی را بهنام حسن بیگ شکی جزو میهمانان دربار ذکر می کند. ۵۳۶ - دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید ، لیدن و لندن۱۹۶۰ بهبعد ، ذیل لفظ داغستان سال ۱۰۴۸ را ذکر می کند [برمبنای «آثارداغستان» ومنابع عثمانی (؟)]. ۵۳۷- مقارن اواخر دورهٔ صفویه قبایل داغستان نیز سر بهطغیان برافراشتند؛ اما دستورشهریاران درصفحهٔ a ۲۳۹ باز ازانتصاب یك شمخال توسطشاه صحبت می کند . ۵۳۸- سال ۱۰۴۸ فقط بهتبعیت از دائرةالمعارف اسلام، موضعذکرشده بـه دستدادهشدهاست. *۵۳۸- نسخ جهانآرا، ص۲۱۵b نام بدلیس وعمادیهرا (که ممکن است اشتباه باشد) آورده است . ۵۳۹ - تاریخ عالم آرای عباسی (ص۱۴۰) در زمـان مرگ شاهطهماسب اول ازیك نفرامیرقزلباش بهنام «حاکم لار و بحرفارس» نام می برد. شاهاسمعیل دوم بههرحال بههنگام جلوس برتخت سلطنت موردتهنیت والی محلی لارقرارمی گیرد(احسن- التواریخ ، ص ۴۸۴ و غیره) . ۵۴۰- در مورد مکران رجوع شود به : فصل اول : حکام ایالات مملکت، بند الف: ملاحظات تاریخی- جغرافیائی،۱۳-کرمان. ۵۴۱- در دورهٔ شاهسلیمان بلوچها نافرمانی کردند: رجوع شود بهدستور شهریاران ، مواضع مختلف ؛ کمپفر، ص۷۷ وبعد ازآن .

۳ــ القاب، انتصابات، کثیرالمشاغل بودن

الف ــ القاب. والیان نیز مانند سایر حکام[۵۴۲] درحین انتصاب خود به‌مرتبهٔ خانی ارتقاء می‌یافتند.

لقب والی نیز مانند سایر القابی‌که در دورهٔ صفویه حاکی از شغل و سمتی بودتازه‌اززمان‌شاه‌عباس‌اول(۱۰۳۸–۹۹۵=۱۶۲۹–۱۵۸۷م.)معنی‌خاصی‌پیداکرد. قبل‌ازآن عادةً به‌والی هم «حاکم» اطلاق می‌شد. از زمان شاه عباس اول تقریباً به‌صورتی منظم به‌حکام‌کارتیل، کاخت و خوزستان والی می‌گفتند؛ بیگلربیگی از اواخر دورهٔ شاه عباس اول برای حکام‌کردستان و لرستان به‌کار برده می‌شد. اما درعوض دراواخردورهٔسلطنت‌صفویه‌به‌فرماندارلرستان‌فقط‌حاکم‌لرستان‌فیلی[۵۴۳] می‌گفتند وبس. تذکرةالملوك نیزاین مطلب را تأیید می کند، ولی‌لرستان را از نظرنظامی زیرنظر بیگلربیگی خراسان می‌داند[۵۴۴]. شاردن[۵۴۵]مدعی است که لقب والی‌تنها در شأن‌حاکم سیستان‌است.اماگفتهٔ اومورد تأیید منابع‌فارسی‌نیست.

درجه و مرتبهٔ والیان درعناوین والقاب رایج در منشآت و ترسلات دیوانی اواخر دورهٔ صفویه بهترمنعکس‌است تا درعناوینی‌که حاکی ازشغل و مقام دارندهٔ آن است. مطابق مقررات و دستورهائی‌که به‌کار بردن‌آنها در مراسلات دیوانی دردورهٔ‌شاه‌صفی(۵۲–۱۰۳۸=۴۲–۱۶۲۹م.) لازم‌بود وماقبلاً ازآن‌یادکردیم[۵۴۶] «والیان گرجستان و جمعی‌که برابر ایشان باشند»[۵۴۷] به‌عنوان «والیان اطراف»

۵۴۲ــ رجوع شود به‌فصل اول همین کتاب: حکام‌ایالات مملکت، بند ب ــ مراتب، مناصب وعناوین.

۵۴۳ــ رجوع شود به‌دستور شهریاران، ص 57 a ، 154 b و غیره.

۵۴۴ــ تذکرةالملوك، ص 121 b .

۵۴۵ــ شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۷.

۵۴۶ــ رجوع شود به‌فصل اول همین کتاب: حکام‌ایالات مملکت، بند ب ــ مراتب، مناصب وعناوین.

۵۴۷ــ درموضع مزبور، ص 355 a / b . هنگامی‌روشن‌می‌شودچه‌اشخاصی «برابرایشان»اندکه دستورها وفرمانهای خطاب به‌سایر والیان یافته شود.

در رأس سلسلهٔ صاحب‌منصبانی قراردارندکه دارای این‌القاب‌اند: ایالت وسلطنت‌پناه،شوکت وحشمت‌دستگاه،عالیجاه‌عمدة‌السلاطین‌العظام‌والخوانین‌الکرام‌نظاماً للایالة والسلطنة والامتنان . مطالعهٔ اسناد و فرمانهای موجود[۵۴۸] چنین نتیجه می‌دهدکه این القاب فقط درحکم نمونه‌ای است وآنها راهم می‌توان مختصرکرد وهم می‌توان بسط داد ودیگراینکه درمکاتبات دیوانی به‌این‌قواعد ترسل‌تاآخر دورهٔ سلطنت صفویه وفادار مانده‌اند . درمورد والیان این‌معمول است که همیشه بعدازعالیجاه همواره القاب‌بسط داده می‌شود واین‌بسط یا به‌صورت اضافاتی‌است که فوقاً به‌آنها اشاره شد ویا بـه‌صورت مختصرتر «عمدة (خلف و از این قبیل) السلاطین‌العظام»، یك بارنیز «عمدةالحکام‌الکرام قدوةالولات‌العظام»[۵۴۹]. حاکم قزلباش ایالت گرجی کاخت که درگذشته[۵۵۰] به وی اشاره شد، یعنی‌کلبعلی خان زیاداغلی قاجار ، بـه همین علت در اسناد و مدارك موجود دارای عنوان والی نیست[۵۵۱].

حکام کردستان ولرستان ازنظردیوان‌اعلی درزمرهٔ «حکام اطراف» نبوده‌اند. آنها فقطمانندهمهٔ بیگلربیگی‌ها «امرای‌درجهٔ‌اول» بوده‌اند وحتی‌مانند بیگلر-بیگی‌های مقتدر بدانها «امیرالامرا»[۵۵۲]. نیزاطلاق نمی‌شده است .

ب ـ انتصابات . می‌دانیم‌که‌انتصاب‌والیان‌گرجی بخصوص‌جنبهٔ رسمی‌داشته

۵۴۸- خوبوا، سند ۲ تا ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۲ (ازسالهای ۱۰۴۵ [=۳۶-۱۶۳۵م.] تا ۱۱۱۲ [=۱-۱۷۰۰م.]) ؛ فرمان خطاب به‌وختنگ‌ششم مورخ ۱۱۳۳ (=۱۷۲۱م.) ، در:
Sovetskoe Vostokovedenie 1957(4) , p 127 ff .

۵۴۹- فرمان‌ابوطالب میرزا به‌خان احمدخان، والی گیلان، مورخ محرم۹۹۵ درمکتوبات خان احمدخان، ص ۸ تا ۱۰ ومکتوبات خان احمدگیلانی، چاپ رابینو ، برگ a ۲۰۱ .

۵۵۰- رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ۱۸۰ همین فصل‌کتاب و قسمت مربوط به آن در متن .

۵۵۱- خوبوا، سند نمرهٔ ۱۹.

۵۵۲- رجوع شود به‌فصل اول همین‌کتاب: حکام‌ایالات مملکت، بند ب ـ مراتب، مناصب وعناوین .

است. وخشتی[553] دربارهٔ داودخان(داوید) یعنی اولین حاکم مسلمان کارتیل چنین گزارش می‌دهد که شاه قبل از گسیل داشتن وی به گرجستان به او دوهزار تومان انعام و جامهٔ مخصوص[554] داد و وی را بدین طریق مفتخر و سرفراز کرد. این بخشش عبارت بوداز جامه‌ای بلند، یك کمر بند و یك قبای[555] زربفت باپوست خز و یك عمامه(تاج)[556]، شمشیر، خنجر، چوب چپقی مزین به مروارید، اسبی بادهنهٔ زرین و مرصع به جواهر وسرانجام یك گلدان و یك جام. از آن هنگام به بعد به اظهار مرجع ما رسم چنین شد که به والیان کارتیل چنین هدایائی داده شود.

اضافه بر آن ازطریق یکی ازمنابع فارسی، یعنی دستور شهریاران وصف هدایائی را که شاه درسال ۱۱۰۶ (=۱۶۹۴م.) به کلبعلی خان زیاداغلی قاجار به مناسبت انتصابش به بیگلربیگی قراباغ و حکومت کاخت داده است می‌شنویم «..به خلاع فاخرهٔ تاج وطومار ورخوت مشرف (به) پوشش شهریار[557] وشمشیر مرصع به جواهر ثمین آبدار و یك دست اسلحهٔ روز کارزار و اسب مکمّل یراق صبا رفتار وتعیین مقرری میهمانی به دستور مسلوك قدیم با والیان کاخت آن صوفی‌زاده را کثیرالاعتبار ساخته.. »[558].

ظاهراً سانسون نیز این قسمت مهم اخیر را مورد تأیید قرار می‌دهد آنجاکه

۵۵۳- وخشتی، ص۳۲، ۳۵. ۵۵۴- منبع گرجی دراینجا نوشته‌است: خلعت. ۵۵۵- بروسه ترجمه کرده‌است: Un vêtement ؛ ودراینجا به «قبا» تعبیرشده‌است. قبای ایرانی که ازجلو بسته می‌شود تنها پوشاکی است که درنقاشی‌های معاصر آن دوره گاه آنرا باپوست خز نشان داده‌اند(رجوع شودبه تصویر شاه‌سلطان حسین در کتاب انقراض سلسلهٔ صفویه- متن انگلیسی-، تألیف لاکهارت، تصویر یك ؛ از آن گذشته لباس شاهزاده عباس میرزا در یکی ازتصاویر خلاصةالتواریخ (ص۳۵۰a ، درسمت چپ عکس). ۵۵۶ - دراینجا کلمهٔ فارسی«تاج» به کار رفته است، اما درتصور اروپائیان عمامه بیشتر به‌پوشش رایج سر دورهٔ صفویه نزدیك است. ۵۵۷- دراین مورد رجوع شودبه تذکرةالملوك، ص۱۳۶. ۵۵۸ - دستور شهریاران، ص۵۳b.

می‌گوید که همهٔ والیان از امتیازات خاص میهمانان شاه برخوردار بودند و به عبارت دیگر هنگام توقفشان در دربار باشخص شاه همسفره می‌شدند[۵۵۹].

اما وضع خاص والیان گرجی از اینجا روشن می‌شود که شاه گاهی شاهزادگان گرجی را به فرزندی می‌پذیرفت آنهم معمولاً هنگامی که آنهارا والی می‌کرد. اولین فرد ذکور منتسب به خاندانهای فرمانروای گرجی که اسلام آورد تا جائی که برما معلوم است فرزند لئوس دوم فرمانروای کاخت است به نام یسّه (عیسی خان) که قبلاً از او ذکر کردیم. خلاصة التواریخ ذیل وقایع پیچی‌ئیل ۸–۹۶۷(=۱–۱۵۶۰ م.) ذکر می‌کند که وی از طرف شاه به درجهٔ شاهزادگی (رتبهٔ فرزندی) ارتقاء یافت و «..قدغن شد که به طریق سایر شاهزاده‌ها احدی از کوزه وسفرهٔ او آب و طعام نخورد»[۵۶۱]. مطابق خبر وخشتی اولین حاکم مسلمان کارتیل یعنی داودخان (داوید) به هنگام انتصاب خود از طرف شاه به فرزندی پذیرفته شد[۵۶۲]. بعدها در مراجع فارسی شواهد مکرری از این قبیل در دست است: سلطان محمود خان (سیمون اول) حاکم کارتیل به هنگام مسلمان شدن و اشتغال مجددش به کار «لقب ارجمند برادری»[۵۶۳] یافت، زیرا همهٔ مؤمنین بایکدیگر برادرند. اما برادرزادهٔ وی لوارصاب دوم حاکم کارتیل هم باوجود آنکه مسیحی بود باز به فرزندی پذیرفته شد[۵۶۴]. جانشین وی باز «به خطاب مستطاب عمّی»[۵۶۵] سرافراز گردید. رستم خان حاکم کارتیل نیز باز به این نحو مفتخر گردید[۵۶۶]. حتی در فرمانها نیز وی از طرف شاه

۵۵۹- سانسون، ص۴۳؛ از آن گذشته رجوع شود به وخشتی، ص۱۱۰. ۵۶۰- چون در ترجمه همه‌جا نمرهٔ حواشی را به تبعیت از متن اصلی ذکر کرده‌ایم و نمرهٔ ۵۶۰ در متن افتاده بود ما نیز همان ترتیب را رعایت کردیم ـ مترجم. ۵۶۱- خلاصة التواریخ، ص196a. ۵۶۲- وخشتی، ص۳۲؛ همچنین رجوع شود به سالنامه‌های کارتیل، ص۳۵۲. ۵۶۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص۲۲۷؛ همچنین رجوع شود به تاریخ رستم خان، برگ 7a بامشخصات: Ms·B.M., Add. 7655 (در فهرست ریو، ص188 b). در این موضع مختصری از تاریخ گرجستان در دورهٔ صفویه به دست داده شده است. ۵۶۴- Luarsab II، تاریخ عالم آرای عباسی، ص۷۱۸. ۵۶۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص۸۹۸؛ احیاء الملوک، ص211b. ۵۶۶- خلد برین، ص۱۵۵، ۲۶۸، ۲۸۹.

«اخویم»[۵۶۷] مورد خطاب قرار گرفت. مادستورها و فرمانهائی را در اختیارداریم که سلطان محمود خان (سیمون‌اول) و رستم‌خان صادر کرده‌اند با«طغرائی» که فقط درخورشاهزادگان است[۵۶۸]. دراین طغراها«میرزا» به‌معنی‌شاهزاده‌و«کنیه»ای که‌خاص شاهزادگان‌است به‌کاررفته: ابوالمنصور سلطان محمودخان میرزا سوزم یا: ابوالغازی سلطان رستم‌خان میرزاسوزم[۵۶۹].

سرانجام ماازطریق یك‌سند گرجی‌ازمحمدقلی‌خان(قسطنطین‌دوم) آخرین والی که ازطرف صفویان‌به حکومت‌کاخت منصوب شد، اطلاع داریم‌که از طرف شاه‌موردخطاب «فرزند» قرار گرفت[۵۷۰]. اصولاً طبق گفتهٔ سانسون به‌همهٔ‌والیان به دیدهٔ شاهزاده می‌نگریسته‌اند[۵۷۱]. صرف‌نظرازمواردی‌که ذکر آن‌گذشت‌فقط ازچهار مورددیگر «فرزندخواندگی» خبربه مارسیده است. دومورد ازاین چهار مورد مربوط می‌شود به منسوبین خاندان فرمانروای گیلان بیه پیش[۵۷۲]، دو

۵۶۷- خوبوا، سندهای‌نمرهٔ ۲، ۳، ۴. آن‌طورکه وخشتی‌سهواً درصفحهٔ ۶۶می‌نویسدبه‌وی«پدر» خطاب‌نشد. ۵۶۸- برای‌القاب‌شاهزادگان به طورعموم رجوع شود به بوسه ، ص۳۱؛ از آن گذشته به مقالهٔ زیر :

Persische Diplomatik im Überblick از همین مؤلف در جلد سی‌وهفتم (۱۹۶۱) مجلهٔ Der Islam، ص۲۲۸. ماهیچکدام ازفرمانهای‌اصلی شاهزادگان صفوی را دراختیار نداریم. اما دروقایع‌نامه‌ها کنیهٔ مزبور اغلب پیش‌اسم شاهزادگان‌به چشم می‌خورد (مثلاً رجوع شود به تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۱۳۶؛ افضل‌التواریخ، جلددوم، ص۲۵۵ b؛ درخلاصةالتواریخ تقریباً این به‌صورت قاعده‌ای درآمده‌است). ۵۶۹- در مورد محمودخان رجوع شود به : پاپازیان ، جلداول ، سند نمرهٔ ۲۳ ؛ پوتوریدزه ، سندنمرهٔ ۹ و قس علیهذا؛ درمورد رستم‌خان‌رجوع شودبه پوتوریدزه ، سندنمرهٔ ۷۶ . ۵۷۰- سندمربوط به سال۱۷۲۳، خلاصه‌ای ازآن درقسمت دوم ازجلد دوم مرجع زیرذکر شده:

M.F. Brosset, Histoire de la Géorgie, p. 513.

۵۷۱- سانسون، ص۴۳. ۵۷۲- در رونوشت فرمانی‌که ازآن به‌مراسله تعبیر شده‌است (مکتوبات خان احمدخان، برگ a ۹۸) شاه اسمعیل دوم در حالی که انتصاب مجدد احمدخان گیلانی‌را به‌وی اطلاع‌می‌دهد می‌گوید بدان‌جهت او را بازبه‌کار منصوب می‌کند←

مورد دیگر با شاهزادگان ازبك ارتباط داردکه شاه عباس‌اول امیدوار بود باکمك آنها بلخ را به‌قلمرو خود ضمیمه کند[۵۷۳]. فرزندخواندگی‌های حکام قزلباش‌که قبلاً ذکر آنهاگذشت[۵۷۴] ازموارد استثنائی بوده است.

اعطای اسم‌توسط شاه‌که درجائی‌دیگر[۵۷۵]مورد بحث ماقرار گرفت‌درمورد والیان‌گرجستان به کرّات دیده‌می‌شود. ممکن‌است‌گمان‌کنندکه دادن نام تازه بر اثرپذیرفتن دین اسلام ازطرف والیان‌گرجی بوده است. اما حتی دراین مواردهم می‌توان‌چنین‌کاری‌را دراثر ابرازمرحمت‌شاه‌دانست: درخیلی ازمواردحتی‌والیان گرجی که به‌دین‌اسلام‌گرویده بودند بازنام‌گرجی خود را حفظ کردند: بگرت ششم ازکارتیل‌نامش‌بگرات‌خان‌بود وقسطنطین اول ازکاخت‌کستندیل‌خان نامیده می‌شدوغیره. به‌هرتقدیرما هیچ موردی راسراغ نداریم‌که یك‌نفروالی‌غیرمسلمان درحین انتصاب خود نام تازه‌ای‌گرفته باشد.

ج- کثیرالمشاغل بودن. والیان‌هم می‌توانستند درآن‌واحد دارای‌مشاغل درباری‌باشند. افضل‌التواریخ یکی‌ازشواهد قدیم این‌مورد را ذکرمی‌کند: والی لار، امیرهارون که‌به‌شاه‌اسمعیل‌اول اظهارانقیادکردازطرف‌شاه به‌سمت‌دیوان‌بیگی باشی‌منصوب شد. شاه طهماسب‌اول نیزمطابق‌همان مآخذ ابراهیم‌خان‌راکه ازسال ۹۸۴(=۲-۱۵۴۱م.) تا۹۷۳(=۶-۱۵۶۵م.) درلار به‌شغل پدران‌خودمشغول‌بوده به خطاب «دیوان بیگی‌باشی»[۵۷۶]مفتخرساخت: «مهر بر پشت فرامین (و) احکام پادشاهی بدین نوع‌که با وقوف‌رکن‌السلطنة‌العالیة الخاقانی مؤتمن‌الدولةالبهیة -

→ که می‌خواهد به«حکم‌اخوت‌که مؤید رفاقت‌است» عمل کند(رجوع‌شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۰). شاه محمد این اخوت را تجدیدکرد (عالم‌آرای عباسی، ص ۲۲۷) و در نامه‌ای به‌وی (مکاتیب خان احمد گیلانی، ص۱۳) او را «اخوی» خطاب‌کرد.

۵۷۳- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۹۸.

۵۷۴- رجوع شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ ۱۸۴ همین فصل وموضع مربوط به‌آن درمتن.

۵۷۵- رجوع شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ۱۸۶ فصل اول وموضع مربوط به‌آن درمتن.

۵۷۶- افضل‌التواریخ، جلد اول، ص b ۸۰.

السلطانی ظهیرالدین محمد ابراهیم‌خان امیر دیوان حاکم خطهٔ لار نوشته مهر می‌نمود وهمیشه وکیل ومهرایشان درخدمت اعلی بود»[۵۷۷] چنین به‌نظر می‌آید که این شغل دراین خاندان‌موروثی بوده‌است[۵۷۸]. پس‌ازخلع‌قطعی‌والی‌لارتوسط شاه‌عباس اول حاکم صفوی لار نیز تامدتی سمت دیوان بیگی داشته‌است[۵۷۹].

در دورهٔ شاه‌صفی(۵۲–۱۰۳۸ = ۴۲–۱۶۲۹م.) وجانشین وی، رستم‌خان‌والی کارتیل‌توسط «نایب»خود شغل‌داروغگی‌اصفهان را نیزبه‌عهده داشت وقبل‌از والی شدن خود شخصاً این‌شغل را تصدی‌کرده بود. البته‌کسانی که از طرف رستم خان نیابت داشتند به‌هرحال می‌بایست مورد تأییدشاه قرارگیرند والبته درموقع‌لزوم توسط شاه‌نیزمعزول می‌گردیدند[۵۸۰]. این‌را نیزبایدگفت‌که دراواخردورهٔ‌صفویه والی‌کاخت‌برای مدتی‌کوتاه سمت فرماندهی غلامان سلطنتی (قلّرآقاسی) را نیز داشته‌است[۵۸۱].

درتمام مواردی که تاحال ذکرکردیم، مناصب درباری‌بیشترجنبهٔ تشریفات وعنوان راداشته است. هدف‌ازاعطای این‌مناصب‌آن بوده‌است‌که صاحب‌منصب را به‌دربار نزدیکتر و مقربتر کنند. برخلاف‌آنچه گفته شد در اواخر دورهٔ صفویه شاهزادگان‌گرجی اسماً والی‌بوده‌اند تا باعلاقه‌ای بیشتر به‌سایرمشاغلی‌که به‌آنها ارجاع می‌شده بپردازند: حاکم معزول‌کارتیل، شاهنواز دوّم(قبلاً گورگین‌خان، گئورگ یازدهم) هنگامی‌که بیگلربیگی کرمان بود توانست بلوچها را برجای خود بنشاند. حالا دیگر می‌بایست افغانهای نافرمان را ادب کند. در نتیجه وی را درسال ۱۷۰۳ م. به‌سپهسالاری، بیگلربیگی قندهار و حکومت گرشك

۵۷۷- همان مرجع. ۵۷۸- درتاریخ عالم‌آرای عباسی،ص۶۹۶ به‌صورتی‌کاملاً عمومی چنین‌آمده‌است‌که والیان‌لار «منصب امیردیوانی دراین دولت» داشته‌اند. ۵۷۹- رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۷۹۱. ۵۸۰- رجوع شود به‌عباسنامه، ص ۲۱۹؛ از آن‌گذشته رجوع شود به‌همان مرجع، ص۲۶۸، ۲۸۹؛ خلدبرین، ص ۲۰۲. ۵۸۱- وخشتی، ص ۹۹، ۱۸۱.

وقلات[۵۸۲] واسماً به‌ولایت کارتیل[۵۸۳] منصوب کردند. وی کار ولایت وبیگلربیگی کرمان را توسط نایب خود انجام می‌داد[۵۸۴]. برادرزادهٔ او خسروخان (کیخسرو) پس ازمرگ عمویش، هنگامی که سپاه ایران را برای جنگ به‌قندهار هدایت می‌کرد بازاسماً والی کارتیل و مطابق بااظهار چخیدزه همچنین حاکم تبریز وبردع بود[۵۸۵]. بار دیگر درسال ۱۷۱۶م. برای نجات به‌یك شاهزادهٔ گرجی دل بستند: حسینقلی‌خان (وختنگ ششم) را والی کارتیل، بیگلربیگی آذربایجان وسپهسالار کردند و به‌او مأموریت دادند که در آذربایجان لشکری برای مقابله باافغانها تجهیز کند[۵۸۶]. بعدها به‌علت دسیسه‌ها و توطئه‌های مختلف وی را به‌کارتیل فرستادند، امابازهنگامی که اصفهان به‌محاصرهٔ افغانها درآمده بود به‌او عنوان بیگلربیگی آذربایجان دادند واین بار ازاو خواستند که شیروان را ازچنگ لزگی‌ها خارج کند[۵۸۷]. به‌احتمال می‌توان گفت که باز دراین روزهای آخر حکومت صفویه ومسلماً پس ازشکستی که در دورهٔ طهماسب دوم رخ داد والی کاخت، محمدقلی‌خان، درعین حال بیگلربیگی ایروان بود وحکومت شمس‌الدینلو وکزخ[۵۸۸] را نیز به‌عهده داشته‌است. مشهور

۵۸۲- یعنی حکومت‌های وابسته به‌قندهار، رجوع شود به‌فصل اول همین کتاب: حکام ایالات مملکت، بند **الف** - ملاحظات تاریخی- جغرافیائی، ۱۴- قندهار.

۵۸۳- مشاغل او در یك سند گرجی مورخ ۱۷۰۶ مسیحی تعدادشده‌است. خلاصهٔ این سند درجلد دوم ازقسمت دوم اثر زیر آمده‌است :

M. F. Brosset, Histoire de la Géorgie, p. 505 .

ازآن گذشته رجوع شود به :

Lang, Georgia and the Fall 528; Lockhart, The Fall 84 .

۵۸۴- چخیدزه، ص ۲۹، ۳۰، حاشیهٔ نمرهٔ ۲؛ ازآن گذشته رجوع شود به‌جلد دوم اثرهانوی، ص ۱۰۵.

۵۸۵- چخیدزه، ص ۳۰؛ ازآن گذشته رجوع شود به :

Lang, The Last Years 101 .

۵۸۶- تنها کروزینسکی است که درصفحهٔ ۱۴۳ ازاین مأموریت سخن می‌گوید.

۵۸۷- وخشتی، ص ۱۱۷، ۱۸۸؛ چخیدزه، ص ۳۶.

۵۸۸- رجوع شود به‌همان مرجع وملخص اسناد گرجی مورخ ۱۷۲۲ و ۱۷۲۳ مسیحی که درجلد دوم ازقسمت دوم کتاب زیر آمده‌است:

M. F. Brosset, Histoire de la Géorgie, p. 511,513

است‌که‌درحین‌جنگهائی که‌دراطراف‌پایتخت‌درگرفته‌بود والی‌وقت‌خوزستان[۵۸۹] وطبق بعضی‌ازمآخذ همچنین والی لرستان[۵۹۰] به‌طور موقت سمت سپهسالاری‌را نیز درتصدی خود داشته‌اند.

علت این راکه چرا والیان در اواخر دورهٔ صفویه سهم نظامی چنین مهمی به‌عهده داشته‌اند باید دراینجا جست که تغییرات عمدهٔ حادث درسازمانهای نظامی که درفوق[۵۹۱] به‌وصف آن پرداختیم درایالات تحت نظروالیان ابداً اجرانشد. والیان در اواخر دورهٔ‌صفویه نیزکاملاً به‌قوای نظامی‌تحت فرمان خودکه‌باآنان قرابت خونی‌وطایفه‌ای‌داشتندودرابراز وفاداری‌واخلاص‌آنهاتردیدی‌نمی‌کردند، متّکی بودند.

۴ـ ادارهٔ ایالات والی‌نشین وحکومت مرکزی

درچشم‌معاصران،والی‌برخلاف‌سایرحکام‌مالك وصاحب‌ایالت‌تحت‌فرمان‌خود محسوب‌می‌شد، همان‌طور که شاه‌نیزمالك بقیهٔ‌قلمروومملکتی‌به‌شمارمی‌رفت[۵۹۲]. اسکندر منشی دریك موضع حاکم‌کردستان، خان‌احمدخان را «به‌استقلال حاکم اردلان و متصرف ملك موروث و بیگلربیگی شهرزور»[۵۹۳] می‌نامد. آنچه‌گفته شد هنگامی روشن‌تر می‌شود که همین مؤلف سلطان محمود خان (سیمون اول)

۵۸۹ـ سیدعبدالله؛ لااقل منابع اروپائی وی را والی می‌خوانند؛ طبق اظهار کسکل (Die Wali's 429f.) درآن زمان برادر سیدعبدالله درحویزه فرمان می‌رانده است. ازآن گذشته رجوع‌شود به‌انقراض‌سلسلهٔ صفویه(متن‌انگلیسی)اثرلاکهارت، ص۱۴۵. ۵۹۰- علی‌مردان‌خان؛ رجوع شود به‌مقالهٔ لر به‌قلم مینورسکی در دائرةالمعارف‌اسلام، چاپ‌اول، جلدسوم،صفحهٔ۴۵ به‌بعد؛لاکهارت (انقراض‌سلسلهٔ صفویه، ص۱۵۹) می‌نویسد که‌علی‌مردان‌خان باوجودکوششهائی که‌کرد به‌فرماندهی کل نایل نشد. ۵۹۱- رجوع شود به‌همین کتاب، فصل اول: حکام‌ایالات مملکت، بند و: اختیارات حکام، ۱ـ اختیارات نظامی.
۵۹۲ـ درمورد نظریه‌ای‌که مطابق آن شاه مالك وصاحب قلمرو تحت فرمان خویش است رجوع شود به‌تذکرةالملوك، ص ۷–۱۹۵. ۵۹۳- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۷۰؛ استقلال، اغلب باانفراد توأماً ذکر می‌شود و این خود اماره‌ای برای ترجمهٔ ما بوده است.

فرمانروای کارتیل‌را «متصرف الکای موروثی»[۵۹۴] می‌خوانند. اماموضع زیر از یکی‌از فرمانهای رستم‌خان، والی‌کارتیل‌که مورخ سال ۱۰۶۷ (=۱۶۵۷م.) است دیگرجای شك وتردیدی باقی نمی‌گذارد «...جمیع اراضی کل محال گرجستان کارتیل وتوابع ملك‌موروثی نواب عالی‌است»[۵۹۵].

ایالات والی‌نشین نیزمانندا‌ملاك خصوصی دردفاتر دیوانی به ثبت نرسیده بود: درفهرست‌حکام تذکرةالملوك ازکارتیل اصلاً خبری نیست ودر مورد حکام کردستان، لرستان‌وخوزستان هیچ‌اطلاعی ازمیزان درآمدآنها به دست‌داده‌نشده است[۵۹۶].

به همان‌صورت‌که دربار می‌توانست مالیات‌های ایالات مملکت‌رابه عنوان تیول به‌کسی‌اعطا کندوالی‌نیز اختیارکامل‌مالیاتهای ایالت‌تحت‌فرمان خودرا‌داشت. دراسنادفارسی مربوط‌به‌گرجستان حتی‌دراین‌مورد اصطلاح «تیول» نیزبه‌کاررفته است[۵۹۷]. مادراینجاباید‌به خاطر بیاوریم که اعطای‌تیول به طورعادی ازامتیازات خاص شاه‌بوده است.

در ایالات والی نشین مالیاتها طبق رسوم و مقررات قدیمی اخذ می‌شد و به قواعد ودستورهائی‌که دراین زمینه از طرف دیوان اعلی برای سایر مناطق وضع می‌شد به هیچ وجه کاری نداشت. در اسناد و فرمانهای والیان گرجی که مربوط به‌اعطای«تیول»است اغلب به‌زیردستان گوشزدواخطارشده است‌که مالیاتهای خود

۵۹۴ ــ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷. ۵۹۵ ــ پوتوریدزه ، سند نمرهٔ ۱۰۶ .

۵۹۶ــ رجوع شود به تذکرةالملوك ، ص۱۲۱ a به‌بعد؛ طبق تذکرةالملوك کاخت از توابع قراباغ‌است (رجوع‌شودبه‌فصل اول‌همین‌کتاب، بند ز: دربارهٔوالیان، ۲ــ ملاحظات‌تاریخی جغرافیائی، قسمت سوم : کاخت).

۵۹۷ــ رجوع شود به فرمانهای متعدد اعطای‌تیول دراثر پوتوریدزه .

را «...از قرار دستور العمل ولایت گرجستان»[۵۹۸] به دارندهٔ تیول بپردازند. در موضعی دیگر[۵۹۹] ذکر کردیم که در گیلان که به دست حکام بومی و محلی اداره می‌شد مقدار زیادی مالیات وجود داشت که از نظر دربار نادرست ویا به زبان آن عهد «بی‌حساب» بود وشاه‌عباس اول پس‌از فتح آن دیار همه را لغو کرد.

باوجود آنکه ایالات‌والی‌نشین دراداره امورخود به مقدار زیاد استقلال داشتند بازگویا گاه‌گاه ومخصوصاً دراواخردورهٔ صفویه ازطرف دربار دخالت‌هائی درکارشان شده باشد. در زمان شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵ = ۱۷۲۲ -۱۶۹۴ م.) اسقف گرجستان به دربارشکایت بردوگفت‌درکاخت‌اوراما نع شده‌اندکه از املاك‌موقوفه بهره‌برداری‌کند. درباراختیاراو رادرمورداین‌املاك‌تأییدکردووالیان‌رایادآورشد که حقوق اسقف را رعایت کنند[۶۰۰]. در تمام اسناد و فرمانهای مجموعهٔ خوبوا هرجاکه درباراعطای سیورغال یاتیول راصحّه‌می‌گذارد وبه والی‌یادآوری‌می‌کند که به‌آن دستوراحترام بگذارد می‌توان نشانی ازمحدودکردن‌حقوق واختیارات مالی والی سراغ کرد[۶۰۱].

سرانجام دراینجا باید پرداخت باج را مورد بحث قرارداد: دراین مورد هم متأسفانه منابع موجود فقط دربارهٔ گرجستان اطلاعات نسبةً کاملی در اختیار ما می‌گذارند. دراسناد و فرمانهای والیان گرجی که دربارهٔ لغو مالیات‌ها صادر شده گاهگاه مالیاتی که «ساوری» نامیده شده ازمعافیت مستثنی شده‌است[۶۰۲]. در دو سند از اسنادی‌که ما از آنها اطلاع داریم اظهار شده است‌که این مالیات مختص

۵۹۸-پوتوریدزه، سند نمرهٔ ۱۰۱ مورخ ۱۰۶۲ (= ۱۶۵۲م.) وچنین‌است بازدراسنادپوتوریدزه نمره‌های ۳۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰؛ خوبوا، سند نمرهٔ ۷ (از ۱۰۳۸ تا ۱۰۷۵ = از ۹-۱۶۲۸ تا ۵-۱۶۶۴م.)، ۵۹۹-رجوع‌شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ ۳۶۴ وقسمت‌مربوط به‌آن‌درمتن. ۶۰۰- وخشتی، ص ۱۰۱، ۱۸۳، رجوع شود به‌خوبوا، سند نمرهٔ ۲۷ (مورخ ۱۱۲۰ = ۱۷۰۸م.). ۶۰۱. رجوع شود به خوبوا، سند نمرهٔ ۵، ۶ و ۱۰. ۶۰۲- رجوع‌شود به پوتوریدزه، سندهای نمرهٔ ۶، ۱۳، ۴۵، ۱۷۵؛ پاپازیان، جلداول؛ سند نمرهٔ ←

دیوان اصلی است[۶۰۳]. یکی از اسناد سال ۱۱۱۹ (=۸ـ۱۷۰۷م.) از مالیات «ساوری» صحبت می‌کند که هرسه سال یک‌بار اخذ آن اعلام می‌شود آنهم «... برای هرخانوار به مبلغ ۶۰۰ دینار»[۶۰۴]. این خبر توسط اطلاعاتی که وخشتی به دست داده تأیید و تکمیل می‌شود. سلطان محمودخان (سیمون اول) والی کارتیل که سه سند معافیت از پرداخت مالیات که قبلاً ذکر کردیم همه ازطرف وی صادر شده برای اولین بار مالیاتی به‌مقدار یك مرچل برای هرخانوار که مختص پرداخت باج به شاه بوده تصویب کرده است[۶۰۵]. یك مرچل در حقیقت معادل ۶۰۰ دیناری بوده که در سند مورخ ۱۱۱۹ (=۸–۱۷۰۷م.) ذکر گردیده است[۶۰۶]. طبق گفتهٔ وخشتی با این مبلغ هفت غلام برای شاه می‌خریده‌اند. اما رستم‌خان به جای آن پسران و دختران نجبای گرجی را فرستاده است[۶۰۷]. مرجع ما در دورهٔ شاه سلطان حسین در مورد کاخت از چنین باج غلامی خبر می‌دهد که ظاهراً از زمان قبل از صفویه رایج بوده است: دختران و پسران نجبای گرجی به عنوان غلام (!) برای خدمتگزاری به دربار ایران گسیل می‌شده‌اند[۶۰۸]. اسکندر منشی چنین کاری را برای تخاقوی ئیل ۶–۱۰۰۵ (=۸ – ۱۵۹۷م.)

→۲۳ (متعلق به سال‌های ۹۸۹ تا ۱۱۱۹ = ۱۷۰۸ - ۱۵۸۱م.). ساوری دراصل به‌معنی پیشکش وتکریم است. (رجوع شود به‌صفحهٔ ۹۵۰، جلد نهم [۳۹-۱۹۳۷] مجلهٔ BSOAS، مقالهٔ ...Minorsky: A Soyūrghāl)

۶۰۳– پوتوریدزه، سندنمرهٔ ۶؛ پاپازیان، جلداول، سندنمرهٔ ۲۳. ۶۰۴– پوتوریدزه، سند نمرهٔ ۱۷۵. ۶۰۵–وخشتی، ص۴۳؛ سالنامه‌های کارتیل، ص۳۷۳. ۶۰۶–طبق اظهار بروسه (تاریخ گرجستان، قسمت دوم، جلداول، ص۳۷۳، حاشیهٔ نمرهٔ ۲) مرچل با سه عباسی (=ششصددینار) برابر بوده‌است. وخشتی برای آخر قرن شانزدهم (=قرن دهم‌هجری) رقم یك مرچل را به دست می‌دهد ولی سندی که ازآن نقل‌شده متعلق است به سال ۱۱۱۹ (=۱۷۰۸م.). آیا پس‌از یك‌صدسال بازهمان مبلغ را می‌گرفته‌اند؟ ۶۰۷– وخشتی، ص۷۱. ۶۰۸– همان مرجع، ص۱۸۳.

تأیید می‌کند[۶۰۹]. سرانجام باید گفتهٔ سیاح فرانسوی تورنه‌فور* را که در سال ۱۷۰۱م. در گرجستان بوده در اینجا نقل کرد: «بنا علیهذا کارتیل هر ساله چهارباز، بیست‌وچهار بارشراب وهرسه سال‌یك‌بار هفت غلام‌به عنوان باج به‌شاه می‌داد. غیرازآنچه‌گفته شدگرجیان هرسال‌مالیات سرانه‌ای به میزان شش عباسی می‌پرداختندکه کل آن مالیات به ازای سیصدتومان به یك‌نفر کارگزار مالیاتی واگذارشد»[۶۱۰]. اما ما درسایر مراجع تأییدی برای‌واگذاری این‌مالیات‌به‌این مبلغ پیدا نکردیم.

به‌باج شخص والی «پیشکش» می‌گفتند ودرمراجع مااغلب ازآن ذکرشده است[۶۱۱]. اغلب دروقایع نامه‌ها ازباج مورد توافق به صورت «مال محدود، باج وخراج محدود»[۶۱۲] و یاباج معین شده به صورت «مال مقرری»[۶۱۳] ویا به‌طور عمومی و کلی از «باج و خراج»[۶۱۴] یاد شده است. اما حتی هنگامی که از «پیشکش» صحبت است باز می‌توان پذیرفت‌که مقداری مقطوع ومعین داشته‌است. شاه طهماسب اول در فرمانی که کمی قبل از فتح گیلان در سال ۹۷۵ (=۱۵۶۷م.) به‌والی‌آن دیار نوشت چنین می‌گوید: «...دارائی و مال و خراج کل گیلان را... که در عوض آن مقرر فرموده بودیم که هرساله مبلغ هفت‌صد تومان به طریق‌پیشکش‌به سرکارخاصهٔ شریفه رسانند بدومفوّض وارزانی داشته‌بودیم»[۶۱۵].

۶۰۹- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۵۴۵. ۶۱۰- درکتاب زیرنقل‌شده‌است: Lang, The Last Years 21

۶۱۱ ـ رجوع شود مثلاً به: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۰۱؛ افضل‌التواریخ، جلد اول، ص۷۹a، ۶۱۲- رجوع شود مثلاً به: تاریخ‌حیدری، ص ۵۸۰a؛ تاریخ گیلان، تألیف عبدالفتاح‌فومنی، ص۲۳. ۶۱۳- رجوع‌شودبه تاریخ حیدری، ص۵۸۰a. ۶۱۴- تاریخ حیدری، ص۵۸۰a؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۲۷۱، ۵۱۹؛ عبدالفتاح فومنی، ص ۱۹. ۶۱۵- رونوشت فرمان‌درمجموعه‌ای ازترسلات‌بدون عنوان‌دربریتیش‌میوزیوم، ←

* Tournefort

۵ ـ دین والیان

هرگاه والیان از پیروان مذهب شیعهٔ اثنی عشری ـ که مورد توجه و تبلیغ خاص صفویان بود ـ بودند این امر دراستحکام روابط طرفین سهم مهمی به‌عهده داشت. خاندان‌کرد اردلان و اتابکان‌لر از ازمنهٔ قدیم شیعی مذهب بوده‌اند[۶۱۶].

اگر والیـان پیرو مذهب یا دین دیگری سوای شیعهٔ اثنی عشری بودنـد به‌انحاءِ گوناگون کوشیده می‌شدکه آنان را به‌قبول مذهب تشیع وادار سازنـد. فرمانروایان‌آل مشعشع در خوزستان شیعی‌مذهب بودند، اما نه بدان صورت و صبغه‌که صفویان تبلیغ می‌کردنـد. در نتیجه در سال ۹۱۴ (=۹-۱۵۰۸م.) شاه‌اسمعیل اول فرمان به‌قتل سلطان علی فرمانروای وقت‌آن دیار و برادرش‌که در بغداد به‌دربار آمده بودند داد. علت این مجازات‌هم زندقهٔ این دوتن بود. والیان بعدی ازاین اقدام عبرت گرفتند وفرمانروایان حویزه از این لحظه به‌بعد همه ازپیروان مؤمن وسرسپردهٔ شیعهٔ اثنی عشری شدند[۶۱۷].

شیروانشاهان مانند اکثریت رعایای خود سنی‌مذهب بودند. در سال ۹۲۳ یا ۹۲۴ (=۱۸-۱۵۱۷م.) فرمانروای وقت آن دیار شیخ شاه، کس بـه دربار فرستاد تامراتب انقیاد و فرودستی خود را به‌ثبوت رساند. شاه نیز برای اینـکه حسن نیت شاهانهٔ خود را نشان دهد «وکیل» خود را به‌همراه «صدر» به‌شیروان فرستاد[۶۱۸]. صدر مطابق اظهار روضة‌الصفویه وظیفهٔ خاصی به عهده داشت. وی می‌بایست ظلمتی را که دربارهٔ «بعضی مسائل ملت عالیهٔ امامیه»[۶۱۹] درقلب شیخ‌

→ دستخط نمرهٔ Add ۷۶۵۴ (فهرست ریو، ص۸۰۸)، برگ ۱۹۳a. رونوشت دیگری ازهمین فرمان همچنین درمکتوبات خان احمدخان (برگ ۸۲a تا ۸۳ b) و نسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب تألیف ایواغلی (برگ ۱۱۴ b تا ۱۱۷ b).

۶۱۶ـ رجوع شود به‌مقالهٔ مینورسکی تحت عنوان Senna در دائرة المعارف اسلامی، چاپ‌اول، جلد چهارم، ص۲۴۰ به‌بعد؛ مقالهٔ‌لر کوچك از همین نویسنده درجلد سوم دائرة‌المعارف اسلامی، ص ۵۲ به بعد.

۶۱۷ـ Caskel, Ein Mahdī 73 f.

۶۱۸ـ در این مورد رجوع شود بـه درن، ص۵۹۳.

۶۱۹ـ روضة‌الصفویه، ص ۱۲۵ b.

شاه حکمفرما بود برطرف سازد . متأسفانه ما دربارهٔ نتیجهٔ مجاهدات او هیچ اطلاعی در دست نداریم .

خاندان سادات امیرکیائی‌گیلان بیه پیش (لاهیجان) ازپیروان مذهب‌شیعهٔ زیدی بودند . شاه طهماسب اول که مردی متدین ومتعصب بود توانست سلطان‌احمدخان والی (متوفی‌در۹۴۰=۴-۱۵۳۳م.) را هنگامی‌که در دربار به‌میهمانی آمده بود راضی به‌پذیرفتن مذهب شیعهٔ اثنی عشری بکند. پس ازبازگشت والی رعایای او نیز ناگزیرشدند از وی پیروی‌کنند[۶۲۰].

درگرجستان مسیحی اوضاع واحوال قدری پیچیده‌تربود . درکارتیل برای نخستین بار درسال ۱۵۶۹مسیحی ودرکاخت درسال۱۶۰۵مسیحی یك‌والی‌مسلمان حکومت می کرد. درکارتیل ازسال۱۶۳۲ و درکاخت ازسال۱۶۴۸ اقلاً به‌صورت ظاهر می‌بایست قدرت در دست یك‌نفرمسلمان باشد. هرگاه سلطنت درگرجستان ازفردی به‌فرد دیگر منتقل می‌شد در صورتی‌که شخص جانشین در دربار ایران پرورش نیافته بود بازموضوع تغییر دین‌مطرح می‌شد. زیرا تمام خاندان‌سلطنتی تغییردین نداده بودند وفقط متصدی شغل حکومت به‌اسلام‌گرویده بود. می‌دانیم وختنگ ششم (بعدها به‌نام حسینقلی‌خان موسوم شد) که در سال ۱۷۱۱ مسیحی در کارتیل جانشین برادرش شد پس از حضور در دربار ایران دیگر نتوانست به‌محل‌خود باز گردد، زیرا نمی‌خواست دین‌اسلام را بپذیرد. تازه درسال۱۷۱۶ پس از اینکه دین اسلام را پذیرفته بود باز به‌کار منصوب شد[۶۲۱]، اما ازطرف

۶۲۰ـ رجوع شود به‌مقالهٔ زیر :

Rabino, Les Dynasties locales du Gîlân et du Daylam.

در ژورنال‌آزیاتیك، جلد ۲۳۷ (۱۹۴۹) ، ص ۳۲۵. جواهرالاخبار در صفحهٔ 332a باز ضمن وقایع سال ۹۷۵ (=۸-۱۵۶۷م.) ازیك روحانی زیدی در دستگاه یکی از خانهای محلی‌نام‌می‌برد.

۶۲۱ـ وخشتی، ص۱۰۹،۱۱۲وبعدازآن؛ ازآن‌گذشته‌رجوع‌شودبه:

Lang, The Last Years 106.

دیگر وی بدون اینکه معروض هیچ مزاحمتی باشد قبلاً به‌عنوان جانشین عمو و بعدها جانشین برادرش که هردومسلمان بودندواسماًحکومت این‌ناحیه‌را داشتند فرمان‌می‌رانده‌است[۶۲۲].فرمانروایان نوآیین‌گرجی‌معمولاً درقبال‌مسیحیان‌سخت تسامح داشتند وآنان‌را حمایت می‌کردند[۶۲۳] .گزارشهائی در دست است‌که اینها فقط از نظر صوری مسلمان می‌شدند وباز کم وبیش علناً به‌مسیحیت ابراز وفاداری می‌کردند[۶۲۴].

اما دربار نیز ازاین کار تغییر دین بیشترقدرت نمائی خود را درگرجستان در نظر داشت تا خود دین را، زیرا هنگامی‌که نفوذ وقدرت دربار ایران کاهش یافته بود دیگر حتی مسیحیان را هم به ولایت‌گرجستان منصوب می‌کردند[۶۲۵].

خ ـ وزرای حکام یا دست راست خان‌ها

ما درقسمتهای‌گذشته دربارهٔ اختیارات حکام ازنظرهای مختلف‌بحث‌کردیم. دیدیم که حاکم در ابتدای سلطنت سلسلهٔ صفویه ، یعنی هنگامی‌که خیلی بیشتر از ادوار بعد نمایندهٔ یك قدرت مستقل اجتماعی بود ، اغلب‌به عنوان تیولدار ایالت تحت‌فرمان خود تلقی می‌شد. او درآن هنگام تمام قدرت ومرجعیت‌ایالت را به‌خود مخصوص‌گردانیده بود. درنیمهٔ دوم دورهٔشاه‌طهماسب اول(۸۴–۹۳۰= ۷۶–۱۵۲۴م.) و از دورهٔ شاه عباس اول (۱۰۳۸–۹۹۵=۱۶۲۹–۱۵۸۷م.) ایالات مملکت به‌صورتی روزافزون زیر نفوذ و نظارت حکومت مرکزی واقع‌شد. بدین ترتیب ازاهمیت مقام حاکم کاسته شد. این تحول و دگرگونی درمناسبات متغیّر وزیر ایالت باحاکم نیزمنعکس گردید .

۶۲۲ـ Lang , The Last Years 98.

۶۲۳ـ همان مرجع ، ص ۷۶ و بعد از آن ، ۸۲ و بعد از آن .

۶۲۴ـ لاکهارت ، انقراض سلسلهٔ صفویه (متن‌انگلیسی) ، ص۸۴ (حاشیهٔ نمرهٔ ۲)، ۸۸.

۶۲۵ـ لوارصاب دوم ازکارتیل (رجوع شود به وخشتی ، ص۵۱) و تیموراز اول ازکاخت (رجوع شود به عالم‌آرای عباسی ، ص۶۹۲ ، ۷۰۹) قطعاً مسلمان نبوده‌اند .

حاکم که به‌عنوان تیولدار ایالت خود مردی فوق‌العـاده نیرومند بود از همهٔ حقوق واختیارات خود شخصاً ویك تنه استفاده نمی‌کرد. از نظر ادارهٔ امور مالی هم او به‌هیچوجه دروضعی نبود که خودآن کارها را سروسامان دهد. بنابر این او از وجود یك یا چند مـأمور که به‌اختیار خود آنها را منصوب و معزول می‌کرد استفاده می‌کرد.

در سال ۹۰۹ (=۴-۱۵۰۳ م.) مثلاً ایالت اصفهان به «ایشك‌آقـاسی‌باشی دیوان‌اعلی»دورمیش‌خان‌داده شد. «... مشارٌالیه میرزا شاه حسین معماراصفهانی را وزیر ونـائب خود ساخته به‌خدمتی که به‌او متعلق بود به‌او (کذافی‌الاصل!) رجوع نمود ...» ۶۲۶ و خود در سلك ملازمان دربار باقی ماند.

حبیب‌السیر نیز از امیرسلطان (خان)، حاکم خراسان دردورهٔ شاه‌اسمعیل اول (۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲م.) گزارشی می‌دهد که به‌آنچه گفتیم شباهت دارد. به‌محض اینکه وی بـه‌شغل جدید مشغول شد «منصب وزارت ... و ضبط اموال دیوانی ممالك خراسان به شیخ مجدالدین محمدکرمانی... تعلق‌گرفت.»* پس‌از تقریباً دوسال امیرسلطان به‌سعایت این و آن همین وزیر را معزول وسیاست‌کرد. وزیر جدید نیز پس از چندی به گفتهٔ مرجع ما بدون دلیل به‌قتل رسید و به‌دیگری جای پرداخت۶۲۷ . از مأمورین عالی‌رتبه‌ای که حاکم باآنها سروکار داشت دراینجا به‌عنوان «نواب» حاکم یاد شده‌است۶۲۸ . احسن‌التواریخ راجع به وزرائی که در اینجا مورد بحث قرار گرفته‌اند به‌عنوان «وزرا و مقربان امیر خان»۶۲۹ یاد می‌کند.

۶۲۶ـ وقایع نامه‌ای‌بدون نام و مشخصات دربارهٔ شاه اسمعیل اول، نسخهٔ خطی Ms.B.M. Or. 3248 (ساوری در رسالهٔ خود ، ص ۲۰۳ وبعد ازآن آنرا نقل‌کرده؛ اطلاعاتی دربارهٔ این‌مرجع‌درهمان‌رساله، ص‌VI)، برگ ۹۲a.

۶۲۷ـ حبیب‌السیر، ص۳۷۸وبعد ازآن.

۶۲۸ـ حبیب‌السیر ، ص۳۷۹ .

۶۲۹ـ احسن التواریخ ، ص۱۷۵.

* ــ این‌قسمت ازاصل نقل‌شد.م

درعین اینکه ذیلاً از وزرای حکومتی که از طرف مرکز در اوایل برای چندایالت منصوب شده‌اند نام می‌بریم باید ناگفته نیز نگذاریم که ظاهراً بسیاری از حکام هم دراواخر دورهٔ صفویه خود شخصاً وزرائی را به‌کار منصوب کرده‌اند. اسکندرمنشی درفهرست امرا، صاحب‌منصبان وغیره که به‌مناسبت مرگ شاه‌طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴=۱۵۷۶م.) به‌دست داده است از وزرای حکومتی که ازطرف مرکز منصوب شده‌اند نیز یاد کرده است[۶۳۰]. پس از تعدادکردن وزرای ایالات مختلفی که ما فعلاً نمی‌خواهیم به‌بحث دربارهٔ آنان بپردازیم چنین آمده‌است:«جمعی دیگر از تاجیکیه ووزرای معزول ومنصوب امرا ...» [۶۳۱] مورد مرحمت شاه واقع شدند. آنگاه به‌ذکر جمعی از وزرای امرائی که نام آنها به‌دست داده شده می‌پردازد. مشهورترین همهٔ آنها کسی بود به‌نام «خواجه ضیاءالدین سلمانی اصفهانی که وزیرعبدالله‌خان استاجلو بود (و)بعدازفوت اوبه‌اردوی معلی آمد»[۶۳۲]. عبدالله خان درسال ۹۷۴ (=۱۵۶۶ م.) پس ازاینکه سالها حاکم شیروان بود مرد.

طرز بیان مراجع دراین مورد اهمیت دارد: وزرائی که ازطرف حکام‌منصوب شده‌اند به طورکلی وزیر این یا آن حاکم خوانده می‌شوند، وزرائی که از طرف مرکز منصوب شده‌اند وزرای این یا آن ایالت نامیده می‌شوند. ما بیش از این دیگر به‌بحث دربارهٔ وزرای مقولهٔ اول نمی‌پردازیم، بلکه همّ خود را وقف تحقیق دربارهٔ وزرائی می‌کنیم که از طرف مرکز منصوب شده‌اند.

ط ـ وزرای حکامی که از طرف مرکز منصوب شده‌اند

۱ـ ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی

مراجع فارسی اطلاعات بسیاری دربارهٔ این وزرا به‌دست نمی‌دهند. اما به‌هر حال اطلاعات مندرج درآنها برای این کافی است که به‌طور قطع ویقین بگوئیم

۶۳۰ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۶۵ وبعد ازآن. ۶۳۱ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۶۶. ۶۳۲ـ همان‌مرجع. دربارهٔ این‌وزیر رجوع شود به‌خلاصة‌التواریخ، ص۲۱۲b.

که دربارگاه وبیگاه کوشیده است اختیار برگزیدن وزرا را از حکام سلب کند. ما برای اثبات مدعای خود درنیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی شواهدی از یك حاکم قزلباش‌استراباد[۶۳۳]،یك حاکم (شاهزادهٔ) همدان[۶۳۴]،همهٔ حکام مشهد[۶۳۵] به‌دلیل خاصی‌که درکار بود [۶۳۶] دردست داریم. درنیمهٔ اول قرن هفدهم میلادی (= قرن یازدهم هجری) به‌دومورد برای حکام قزلباش قراباغ [۶۳۷] ویك خان گرجی شوشتر [۶۳۸] برمی‌خوریم. در دورهٔ سلطنت شاه طهماسب اول در مورد یك حاکم دیگر استراباد [۶۳۹]، یك‌بار درمورد «شوشترو خوزستان» [۶۴۰] وهمچنین اردبیل [۶۴۱] ودر نیمهٔ اول قرن هفدهم میلادی (= قرن یازدهم هجری) دو بار برای هرات [۶۴۲] چنین گمانی می‌رود.

امکان دارد که همهٔ اینها موارد خاص و استثنائی بوده‌اند، یعنی یا حاکم شاهزادهٔ جوانی بوده است (دوبار درمشهد، همدان) یا ایالت مرکز یکی از بقاع متبرکه بوده است (مشهد، اردبیل)، یا حاکم صغیر(یك‌باز درقراباغ) ویا نالایق بوده است.

۶۳۳ـ خلاصةالتوریخ، ص ۲۳۴a. ۶۳۴ـ خلاصةالتواریخ، ص۱۸۰a. ۶۳۵ـ افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص ۷۳b، ۹۶b (وزیر «ناظر» آستان قدس‌نیزهست)؛ خلاصة‌ـ التواریخ، ص ۱۸۱b، ۲۰۶a، ۲۰۸b (وزیر « متولی » بقعه نیزهست)؛ تاریخ حیدری، ص a ۵۸۲. دیکسون هنگامی‌که می گوید(ضمیمهٔ دوم،ص۵۳)وزیرمشهد راظاهراً باوزیر کل خراسان اشتباه کرده است پدر مؤلف خلاصةالتواریخ از سال ۹۶۲ تا ۹۶۹ و بار دیگر از ۹۷۵وزیرخراسان بوده وتوقف درمشهد داشته‌است. او در واقع‌فقط «وزیرمشهد» بوده است (خلاصةالتواریخ، ص ۱۸۱b، ۳۱۷a؛ همچنین رجوع شودبه خلاصةالتواریخ،چاپ مولر، مقدمه، ص۴). ۶۳۶ـ خلاصةالتواریخ، ص ۳۲۹a: «وزارت مشهد همیشه ازطرف دیوان اعلی داده می‌شود، زیرا مالیاتهای مشهد «سیورغال» آستان قدس است و « مواجب » امرا از خارج داده می‌شود. ۶۳۷ـ خلدبرین، ص۲۶۳؛ خلاصةالسیر، ص ۱۷۶a. ۶۳۸ـتذکرهٔ شوشتریه، ص ۳۷a. ۶۳۹ـ خلاصةالتواریخ، ص ۴۰۲b. ۶۴۰ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۷۲. ۶۴۱ـ خلاصةالتواریخ، ص۲۷۸a (= عالم‌آرای عباسی، ص۱۶۶). ۶۴۲ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۶۷۵؛ خلاصةالسیر، ص۱۶۲a.

به هر حال مطابق اطلاعات شاردن که اوضاع و احوال نیمهٔ دوم قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) را بازگومی‌کند علی‌العموم درهرایالت درجوار حاکم سه صاحب منصب دیگرکه از طرف شاه منصوب شده بودند به‌کار اشتغال داشته‌اند: یکی «جانشین» خان، دیگری وزیر یاناظر مخصوص‌شاه وسومی یك‌نفر «واقعه نویس». اما اینطور معلوم است که همیشه هم وضع بدین منوال نبوده ، زیرا شاردن درموضعی‌دیگرمی‌نویسد: «امروز دراین مملکت ازاین‌هم محتاط‌تر هستند، زیرا همواره سوای حاکم بیش از دو نفر دیگر را هم منصوب می‌کنند که‌کاملاً از او مستقل هستند»[۶۴۳].

۲ـ اختیارات

برگزارش دهندگان اروپائی‌نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی (=قرن یازدهم هجری) به‌هیچوجه پوشیده نبود که مرکز ازمنصوب کردن وزرای حکام غرض خاصی داشته است. سانسون می‌گوید «شاهنشاهی ایران چنان پهناور است که خانهای ایالات دورافتاده هرگاه زمام قوای مسلح قلمرو خود را دراختیارداشتند می‌توانستند دولت را براندازند. اما باگماشتن یك وزیر درهرایالت‌که‌کار نظارت وبازرسی‌رابه‌عهده دارد ازاین‌فاجعه جلوگیری‌کرده‌اند... این وزرا مزدسربازان راازاملاك خاصه [۶۴۴] می‌پردازند تا خانها نتوانندآنها را چنان تحت تأثیرخود قراردهندکه هروقت خواستند دست به طغیان ضد حکومت مرکزی بزنند»[۶۴۵].

ازمطالعهٔ آنچه وقایع‌نامه‌ها دربارهٔ مرگ‌وزیرحاکم هرات‌خواجه حبیب‌الله که ما دربارهٔ وی بعدها به‌تفصیل بحث خواهیم‌کرد ذکرکرده‌اند ما تصوری ازاین اوضاع واحوال به‌دست می‌آوریم[۶۴۶]. دربارهٔ اصول تمام مراجع باهم اتفاق نظر

۶۴۳ـ شاردن ، جلد پنجم ، ص ۲۵۷ و بعد ازآن ، ۲۶۰ . ۶۴۴ـ برای این طرز تلقی‌خاص سانسون رجوع شود به فصل‌دوم این کتاب تحت عنوان «وزرای‌کل» ، حاشیهٔ نمرهٔ ۹۱ وموضع مربوط به آن درمتن. ۶۴۵ـ سانسون ، ص ۱۴۷ . ۶۴۶ـ رجوع شود به‌فصل‌دوم‌همین‌کتاب تحت‌عنوان:وزرای‌کل،حاشیهٔ نمرهٔ ۱۰ وموضع مربوط به‌آن‌درمتن.

دارند. ما در اینجامطلب خلاصةالتواریخ را نقل‌می‌کنیم: «... مبلغی که ازمواجب چند نفر از شاملویان بر ولایت اسفراین اطلاق کرده بودند منکسرشده بود ... آن شاملویان نزد وی‌آمده وجوه منکسر خود را طلب نمودند... چون مواجب ما تکمیل نمی‌یابد ما را از نوکری نواب میرزائی‌معاف داشته رخصت‌فرما»[۶۴۷]. وزیر آنها را از خدمت مرخص کرد و اندکی بعد به‌دست افراد نافرمان و یاغی شاملو به‌قتل رسید.

پدر مؤلف مرجعی‌که اکنون از آن نقل‌کردیم ووزیر مشهد بود نیزدارای چنین اختیاراتی بود. شاه در سال ۹۶۳ (=۶-۱۵۵۵م.) هنگامی‌که شاهزاده ابراهیم میرزا را به حکومت مشهد فرستاد «. . . زمام حل و عقد مهمات و امر وزارت و ریش‌سفیدی درخانهٔ نواب میرزا را با جمیع امورملکی ومالی وترتیب لشکرو قشون را...»[۶۴۸] به‌دست وزیر سپرد. حدود اختیارات این وزیر حتی به مستقرکردن قوای نظامی‌در آن ایالت نیزکشیده می‌شد: «... الکای سرخس‌و روز-آباد (زورآباد صحیح است) داخل تیول نواب جهانبانی کامرانی میرزائی بود و والد راقم‌الکا را به‌حیدرقلی سلطان ورساق‌که ریش‌سفید آن اویماق بود داده دویست‌وپنجاه نفر ازغازیان ورساق‌که درملازمت نواب‌کامکار جهانبانی می‌بودند داده بود...»[۶۴۹].

همان‌طورکه‌گفته شد برای ما روشن نشده وثابت نیست‌که‌آیا تعداد وزرای حکام‌چندان بوده‌است که شاردن و سانسون می‌خواهند به‌ما بقبولانند. به‌هرحال دربار دارای سایرصاحب منصبانی بودکه می‌توانست توسط‌آنان برایالات نظارت فائقه داشته باشد واینها همان وزرای‌کل بوده‌اند.

۶۴۷- خلاصةالتواریخ، ص a ۷۱ . وشبیه به این است همچنین اخبارمندرج درتاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف خواندمیر، ص b ۱۲۶ به بعد و احسن‌التواریخ، ص۱۹۷ و بعدازآن. ۶۴۸- خلاصةالتواریخ،ص ۱۸۱b. ۶۴۹-خلاصةالتواریخ،ص۲۲۷b.

۲ ـ وزرای کل

الف ـ ملاحظات تاریخی ـ جغرافیائی

ظاهراً سمت وزارت کل خراسان از وزارت حکومت هرات که عزل و نصب وزرای آن از طرف مرکز بوده مشتق شده‌است. در نتیجه ما باید مطالعات خود را در این زمینه قدری به‌قبل راجع کنیم: از اوایل دورهٔ صفویه ما امارات و علائمی در دست داریم که حکومت مرکزی می‌کوشیده‌است در ادارهٔ امور داخلی ایالات نفوذ و قدرت به‌هم رساند. اما برای چنین کاری صورتی قطعی و مدون فراهم نشده بود. دربار گاه و بیگاه با گسیل داشتن مأمورینی به‌ایالات منویات خود را در آن مناطق اجرا می‌کرد و برای انجام این مقصود گروهی از وزیران[1] در دربار بودند. از بین این وزرا خواجه مظفر بتکچی شخصیّت ممتازی بود و مراجع ما چندبار از مأموریت‌های خاص وی در ایالات نام می‌برند[2]. او یکی از زمین‌داران متنفذ استراباد بود، بدواً وزارت حاکم ازبك استراباد را

۱ـ مثلاً یادداشت زیر از خلاصة التواریخ، ص۴۸ b حاکی از آن است: پس از پیروزی بر شیبك خان در سال ۹۱۶ (= ۱۵۱۰م.) وزیر وی خواجه محمود به دربار اسمعیل شتافت و «در سلك وزرای شاهی» درآمد.

۲ ـ ما با وی دوبار در سالهای ۹۱۶ (= ۱۵۱۱م.) و ۹۱۷ (= ۱۲-۱۵۱۱ م.) در مازندران برمی‌خوریم. او بدانجا رفته بود تا بین والیان صلح و صفا برقرار کند و مالیات بگیرد (رجوع شود به‌تاریخ شاه اسمعیل صفوی [به‌زبان انگلیسی] تألیف غلام سرور، ص ۶۴، ۶۶).

به‌عهده داشت و پس از فرار وی در سال ۹۱۶ (=۱۱/۱۵۱۰ م.) به دربار آمد و به‌عنوان وزیر خدمت شاه را پذیرفت[۳]. خبری در دست نداریم که به‌موجب آن وی وزیرکل شده‌باشد، اما می‌دانیم که به فرمان شاه او می‌توانست مهر خود را زیرمراسلات، درکنار مهر وزیرکل بزند[۴]. به‌هر حال وزیر کل در ابتدای دورهٔ صفویه دارای چنان مقام ومنزلتی نبود که بعدها واجد آن شد[۵] . درسال ۹۲۴ (=۱۵۱۸م.) خواجه را درهرات می‌بینیم. حبیب‌السیر می‌گویدکه : «به‌موجب فرمان شاهانه همهٔ امور خراسان می‌بایست به تصویب وی حل و فصل گردد»[۶]. چنین معلوم است که وی درهرات شغل معینی نداشته است، ولی به‌هرحال مسلم آنکه وزیر حاکم نبوده است[۷] .

در سالی که ذکرشد حاکم خراسان به نام امیرسلطان (خان) وی را به همراه غیاث‌الدین محمد ، صدرخراسان‌که قبلاً از او یادکردیم[۸] برای انجام مأموریت معینی به‌دربار فرستاد . خواجه دیگر به خراسان بازنگشت ، بلکه در دربار ماند . اما صدر که باز در سمت خود تأیید شد اضافه بر شغل خود نظارت بر اموری رانیزکه قبلاً به‌عهدهٔ خواجه بود تقبل‌کرد : «امیرسلطان می‌بایست سایر امور اداری ومالی را باموافقت ایشان رتق وفتق کند»[۹] .

روابط این دوتن ازاین پس‌سخت تیره شد، زیرا حاکم از پذیرفتن نظارت صدر برکارهایش‌سر باززد. سرانجام حاکم به‌قتل صدرفرمان داد واین اقدام‌باعث شد که شاه درسال ۹۲۷(=۱۵۲۱م.) وی را معزول‌کند.

---

۳ - همان کتاب غلام سرور ، ص ۶۰ .
۴ - مطابق خلاصة التواریخ ، ص b ۶۲ .
۵- دراین دوره شخصیت وزیرکل در درجهٔ بعدازنماینده (وکیل) شاه قرارداشت (Savory, Principal Offices I 102).
۶- حبیب‌السیر، ص۳۷۹.
۷ - مادربارهٔ وزرای این حاکم چندصفحهٔ قبل صحبت کردیم .
۸ - رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ۳۳۰ فصل اول این‌کتاب وقسمت مربوط به‌آن درمتن.
۹- حبیب‌السیر، ص۳۷۹.

جانشین وی به‌نام دورمیش‌خان‌شاملواز ابتدای کار درکنارخود وزیری‌داشت که از طرف مرکزمنصوب شده بود وظاهراً درکار خود اختیارات کامل‌داشت. آنچه حبیب‌السیر به‌مناسبت‌ورود خواجه حبیب‌الله وزیر به‌هرات می‌نویسد ازاین‌نظر جالب توجه است: او به‌شرف دست‌بوسی حاکم نایل شد و اورا به‌خلعتی که شاه فرستاده بود مخلع کرد « و همان طورکه با شاه قرارگذاشته بود به‌اطلاع وی رسانید که امور ایالت خراسان باید سامان بگیرد». بعد چنین‌آمده که حاکم «به همان نحومورد توافق مهرحکومت را به‌وی سپرد وبرای فیصله بخشیدن به‌امور عمومی‌ودرجهٔ دوم اداری ومالی درتمام ایالت خراسان به‌وی اختیارمطلق داد و وزیر، بالاستقلال وتنها حکومت رابه‌دست گرفت»[۱۰] . قدرت وزیر مایهٔ اعجاب بود. هنگامی‌که حاکم درسال۹۳۲ یا ۹۳۳ (=۷-۱۵۲۵م.) مرد، وزیر باموافقت سایر امرا برادر وی رابه‌جانشینی برگزید و این انتصاب جدید را به‌دربار خبر داد[۱۱] . از جانشین حبیب‌الله (که از سال ۹۳۲ یا ۹۳۳ تا اودئیل ۶ - ۹۳۵ (=۱۵۲۹/۳۰-۱۵۲۵/۷ م.) فقط این اسم را می‌دانیم : احمد بیگ نورکمال اصفهانی «وزیرحسین‌خان»[۱۲].

پس ازمدتی جنگ واغتشاش و نابسامانی باز درسال ۷-۹۳۶ (=۱۵۳۰م.) ازیك‌نفروزیردرهرات خبری دردست داریم. شاه هرات راباتوابع‌آن(منسوبات) به‌برادرش بهرام میرزا داد. غازی‌خان تکلو به‌سمت للگی وی‌منصوب‌شد بااختیار «رتق وفتق وقبض وبسط جمیع(امور) ملکی و مالی‌آن ولایت»[۱۳]. «وزارت‌کل

۱۰- حبیب‌السیر، ص ۳۸۳. ۱۱- تاریخ شاه اسمعیل وشاه‌طهماسب تألیف خواندمیر، ص۱۲۳ b و بعد ازآن؛ خلاصة‌التواریخ، ص۷۰ b. ۱۲- خلاصة‌التواریخ، ص۹۲ a؛ رجوع شود همچنین به : خلاصة‌التواریخ ، چاپ مولر، مقدمه، ص۴. ۱۳ - خلاصة‌التواریخ ، ص۹۱ b.

خراسان» به خواجه امیر بیگ مشهور به مهر (دار) [۱۴] و وزارت بهرام میرزا به‌خواجه شجاع‌الدین‌محمود شیرازی سپرده‌شد. خواجه امیر بیگ ظاهراً سهمی بیشتر ازآنچه دربادی امر به‌نظرمی‌آید به‌عهده داشته است. درهمین مرجع چند ورق بعد چنین‌آمده است که غازی‌خان تکلو «به‌تصویب» خواجه درخراسان علم عدالت برافراشته بود[۱۵]. اما ظاهراً اصطلاح «وزیرکل» به‌صورت عمومی در آن زمان رواج نداشته است. حسن‌روملو واسکندرمنشی از خواجه به‌عنوان «وزیر غازی‌خان تکلو»[۱۶] یاد می‌کنند.

معلوم نیست‌که وی تاچه مدت متصدی این‌شغل بوده‌است. مدتی وی را به زندان انداختند. ولی‌بعد باز به‌شغل خود منصوب کردند. دراین فاصله‌گویا این شغل‌بدون متصدی بوده‌است[۱۷]. شاه هنگام تنصیب مجدد طبق‌فرمان وی‌را «...به خلعت وزارت وممیزی‌کل الکای خراسان از حدود سمنان‌که از ابتدای شروع‌در ولایت دامغان‌است‌تاساحل‌آب (آ)مویه ودارالسلطنهٔ هرات تاقندهار واقصای‌بلاد سیستان طولاً و عرضاً .../... تاج وزارت و رونق مهمات فرزند... سلطان محمد میرزا...»[۱۸] که‌در آن‌عهد حاکم‌هرات‌بودمفتخرساخت.متأسفانه‌رونوشت‌این‌فرمان

۱۴ــ معمولاً مهردار؛ درخلاصة‌التواریخ، ص‌b ۹۱، b ۹۳، a ۹۵، ۱۶۴a، b ۱۶۵، b ۲۴۸ همواره «مهر» آمده‌است. نسبت وی‌طبق خلاصة‌التواریخ، ص‌a ۱۶۴ چنین‌است: خواجه‌امیر بیگ مهربن‌میر ابراهیم‌بن امیرزکریاکچجی(؟) .

۱۵ــ خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۹۳.

۱۶ــ احسن‌التواریخ،ص‌۳۵۵؛ تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۱۶۱.

۱۷ــ ازآن‌قسمت‌که از این‌فرمان درصفحات بعدنقل شده‌است (حاشیهٔ نمرهٔ ۵۰ فصل‌دوم وقسمت مربوط به‌آن در متن) ظاهراً چنین برمی‌آید. امااینکه دیکسون‌درص۳۰۲می گوید «یك‌وزیرسراسرخراسان» به‌نام‌آقاکمالی‌کرمانی بوده‌که درمشهد اقامت داشته وباید درسال ۹۴۱ مرده باشد وخواجه امیر بیگ‌جانشین‌وی‌شده‌است مطلبی‌است که‌کاملاً برای مانامفهوم جلوه می کند.

۱۸ــ رونوشت سند درنسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب، ص‌a ۱۲۲، این‌متن بانسخهٔ زیر مقابله شده است :

Ms. B.M., Or. 3482, fol. 136 a.

تاریخ ندارد. اما درمتن آمده است که خواجه «ازروی استقلال» ازابتدای ئیلان‌ـ ئیل به‌بعد تمام امور اداری ایالت رابابد به‌عهده بگیرد واین مربوط می‌شود به سال ترکی که از بیست وهفتم ذوالحجهٔ ۹۵۱ (= یازدهم مارس ۱۵۴۵م.) آغاز می‌گردد[۱۹] . در سال ۹۵۸(=۱۵۵۱م.) خواجه معزول شد. گویا ازاو در دربار سعایت کرده بودند[۲۰] . مطابق افضل‌التواریخ باز درهمان سال شغل‌وی به‌خواجه روح‌الله اصفهانی که ظاهراً در این هنگام در مشهد به‌سر می‌برد سپرده شد[۲۱]. پس‌ازتسخیر مجدد قندهار درسال ۹۶۵(=۸-۱۵۵۷م.) مطابق روایت این مرجع «...وزارت‌پناه‌مسیحاخواجه‌روح‌الله‌وزیرخراسان‌رامقررداشتندکه‌به‌ولایت‌قندهار رفته جمع وبنیچهٔ آن ولایت‌رامشخص‌نمایدونائب‌خود درآن‌ولایت‌گذارد...»[۲۲]. ضمن وقایع ده سال بعد، یعنی سال ۹۷۵ (=۸-۱۵۶۷ م.) در همان مرجع باز ازاین وزیر یاد می‌شود. پس‌ازتسخیر گیلان وی «...وزارت(کل) تیول وخالصه و ممیّزی‌کل آن ملك راعلاوهٔ ممیّزی ووزارت خراسان ...»[۲۳] گرفت. وزرای گیلان همه به‌عنوان زیردست اوتلقی می‌شدند. درفرمان انتصاب وزیرکه این مرجع به این‌مناسبت ذکرمی‌کند از«وزرای جزوگیلان»[۲۴] صحبت می‌شود. مسیحا خواجه

۱۹ـ این‌قضاوتی است که ازاوضاع واحوال برمی‌آید. در رونوشت‌سندی مربوط به سال ۹۵۱ (= ۵ـ۱۵۴۴م.) ازخواجه به‌عنوان «وزیر خراسان» یادشده (حاشیهٔ نمرهٔ ۶۲ همین‌فصل وقسمت مربوط به‌آن درمتن). پس‌مطلبی‌که دراحسن‌التواریخ، ص۳۵۵ ذکرشده ومطابق آن هنگامی کەوی درسال۹۵۸ (=۱۵۵۱م.) به زندان افتاد، سابقهٔ چهارسال‌اشتغال به‌کارداشت به‌نظر نادرست‌می‌آید.

۲۰ـ برای‌چندهفته‌یاچندماه نیمی‌ازوزارت‌کل به‌وی‌داده‌شد(خلاصة‌ـ التواریخ،ص۱۶۴a)اماچون به‌سمع‌شاه‌رسید که وی‌تسخیر آفتاب کرده‌است (خلاصةالتواریخ، ص۱۶۵ b؛ احسن‌التواریخ، ص۳۵۵؛ تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۶۱) بازدستگیرشد. طبق اظهار احسن‌التواریخ وی قبلاً هم مورد بی‌مهری بود وآن هم به‌علت ظلم و جور «عمالش».

۲۱ـ افضل‌التواریخ، جلددوم، ص۱۵۴ b.

۲۲ـ افضل‌التواریخ، جلددوم،ص۲۲۳ b.

۲۳ـ افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص۲۵۴ a.

۲۴ـ برای نقل قول بیشتر ازاین رونوشت←

جد مؤلف افضل‌التواریخ[۲۵] است. این شایستهٔ توجه است که هیچ‌کدام ازمراجع دیگری که ما می‌شناسیم از این وزیر نام نمی‌برد و به‌همین‌جهت ما این اخباررا با احتیاط می‌پذیریم[۲۶]. آقاکمال‌الدین زین‌العابدکرمانی (که آقاکمالی نیز نامیده می‌شده) پس‌ازچند صاحب‌منصب دیگر بین‌سالهای ۹۶۴ و۹۷۹(=۱۵۵۷–۷۱م.) درمقام وزارت‌کل‌خراسان به‌کاراشتغال‌داشت[۲۷]. یکی از وزرا ومأمورین برآورد مالیاتی «ممیّز» تربت، یکی‌ازمأمورین برآورد مالیات«ارغیان وکلیدر و معادن» وهمچنین یکی‌از برآوردکنندگان مالیات‌بسطام وبیارجمند را که همه توسط او منصوب شده بودند می‌شناسیم[۲۸].

باز این شغل مدتی‌بلامتصدی ماند. اما درسال ۹۸۶(=۱۵۷۸م.) شاه محمد «وزارت‌کل‌الکای خراسان (را) با ممیّزی» به‌همان صورت که آقاکمال‌الدین‌زین‌العابد کرمانی داشت به میرزا شکرالله اصفهانی[۲۹] که در دورهٔ شاه اسمعیل دوم (۵–۹۸۴=۷–۱۵۷۶م.)وزیراعظم‌بودسپرد. امااین‌شخص‌فقط مدتی‌کوتاه‌توانست

→فرمان رجوع‌شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ۶۱همین‌فصل. گاه‌گاه ازهمهٔ وزرای‌ایالات‌وهمچنین‌وزرای کل درمقابل‌وزیراعظم به‌عنوان «وزرای‌جزو» یادمی‌شود(مثلاً درتاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۶۶، ۱۰۹۳).

۲۵ـرجوع‌شود به‌افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص۹۷a، ۲۵۶a.

۲۶ـبرای وقوف به‌یك‌عدم صحت دیگر درافضل‌التواریخ رجوع شودبه دیکسون، ص۱۹۰ وبعد از آن.

۲۷ ـ اولین‌بار ضمن‌وقایع ئیلان‌ئیل ۵–۹۶۴ به عنوان «وزیرممالك خراسان» یادشده است (خلاصة‌التواریخ، ص۱۸۷a/b) ؛ متوفی در قوی‌ئیل ۹–۹۷۸ پس‌از «تقریباً پانزده سال» خدمت (خلاصة‌التواریخ، ص۲۳۱a)، طبق تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۶۵ «قدری قبل از مرگ‌شاه طهماسب اول». طبق جواهرالاخبار، ص۳۱۶a وی به‌حبس افتاد.

۲۸ ـ جواهرالاخبار، ص۳۱۵b: ارغیان وکلیدر و سرکارمعدن. واین قرائت خلاف رأی ساوری است که چنین‌آورده‌است: کلیدر و سرکار معدن. رجوع شود به‌کتاب زیر:

Savory, A Secretarial Career...in: Islamic Studies II,3 (Sept. 1963).

همچنین رجوع‌شود به نسخ‌جهان‌آرا، ص۲۳۵b: ... الکای کلیدر و بعضی مواضع. ارغیان همان جاجرم است.

۲۹ ـ به تبعیت از خلاصة‌التورایخ، ص ۲۸۱b.

درخراسان بماند وبزودی خواه‌دراثروجوداختلاف امرای محلی بایکدیگر[۳۰] وخواه به‌علت غرورشخصی‌وبروز ناهماهنگی‌با دیوان‌بیگی‌های خراسان به‌دربار باز گشت[۳۱].

به‌علت‌آشفتگی‌هائی‌که قبل وبعد ازجلوس شاه عباس‌اول (۹۹۵=۱۵۸۷م.) برتخت سلطنت درمملکت حکمفرما بود، دربار دیگر نمی‌توانست به‌خوبی‌در ادارهٔ امورایالات اعمال نفوذ کند. شاه عباس‌که درسال ۱۰۰۶(=۱۵۹۸م.) برای تسخیر مجدد خراسان لشکرکشیده بود تازه در سال ۱۰۱۴ (=۶-۱۶۰۵ م.) باردیگر وزیرکلی برای این ولایت تعیین کرد[۳۲]. خواجه محمد صفی موسوم به‌میرزای عالمیان، وزیرکل‌ایالات ساحلی‌دریای‌خزر«وزیرکل‌دارالمرز»[۳۳] برای این شغل درنظرگرفته شد. درفرمانی که برای انتصاب وی صادرشد چنین‌آمده است «... وزارت کل خراسان و رتق و فتق‌آن ملك را علاوهٔ وزارت دارالسلطنهٔ قزوین و دارالمرز . . . »[۳۴] به وی اعطا کردیم . از لفظ خراسان در این فرمان سرزمین‌های زیر منظور نظربوده است :

«از دارالسلطنهٔ قزوین تا سرحد قندهار وآب‌آمویه»[۳۵]. وزرای گیلان ،

۳۰ـ به‌تبعیت ازخلاصة‌التواریخ،ص۳۰۶a. ۳۱ـ به‌تبعیت‌ازتاریخ عالم‌آرای‌عباسی،ص ۱۶۲وبعداز آن .
۳۲ـتاریخ عالم‌آرای‌عباسی،ص۷۰۸؛فرمان انتصاب وی‌مورخ است به«آخرشعبان۱۰۱۴». تاریخ‌عالم‌آرا«اودئیل۱۰۱۵»راذکرمی‌کندکه باید۱۵ـ۱۰۱۴ باشد.

۳۳ـدارالمرزگاه‌گاه هم‌فقط‌برای گیلان‌به‌کاررفته‌است؛ رجوع‌شودبه‌تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۰۹۳ که درآنجا ذکرشده وی وزارت دارالمرز ، مازندران و خراسان را داشته است .

۳۴ـ رونوشت سند مندرج درنسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب ، ص b ۲۰۰ : ... وزارت کل خراسان و رتق و فتق آن ملك را علاوهٔ وزارت دارالسلطنهٔ قزوین و دارالمرز ... ؛ متن این سند هم بازدرقسمت بعدنقل‌می‌شود. طبق تاریخ عباسی، ص b ۲۵۹ وزیر موردبحث ما صاحب این مشاغل بوده است : وزارت کل دارالمرز و قزوین و ری وکل خراسان .

۳۵ـ در موضع مذکور. در این جمله نباید به معنی دقیق کلمات توجه داشت . حدودکشور←

قزوین، مازندران ومشهد به‌نظر اسکندرمنشی «از عمال وگماشتگانش»[۳۶] بوده‌اند وبه‌اسم و رسم از آنان یاد می‌شود. او باامرای خراسان «سلوك ناهنجار» داشت و این امر همان‌طورکه قبلاً ذکرکردیم[۳۷] در سال ۱۰۱۶(=۸-۱۶۰۷م.) منجر به عزل وی گردید.

چنین ظاهراست که ازاین به‌بعد وزارت‌کل خراسان به‌یك شغل ثابت‌مبدل گردیده است. تا زمان مرگ شاه صفی ۱۰۵۲(=۱۶۴۲م.) ما با نام وزرای این ناحیه ازطریق فهرست‌اسامی صاحب‌منصبان مندرج دروقایع‌نامه‌ها آشنائی‌داریم. اما گاه اسم این وزرا در پایان دورهٔ حکومت صفویه نیز ذکر می‌شود: مطابق با گفتهٔ تذکرةالملوك وزیر کل خراسان در ادوار بعد در عین حال حاکم سبزوار نیز بود[۳۸].

اطلاعات ماازوزرای کل‌آذربایجان که درتبریزمقیم‌بودندبسیارکمتراست. برای‌نخستین‌بار ماضمن وقایع‌سال ۹۶۶ (=۱۵۹۹م.)[۳۹] از وجودشخصی‌خبردار می‌شویم به‌نام میرزا عطاءالله خوزانی اصفهانی «وزیر با اعتبارکل آذربایجان و

→ایران فقط در زمان شاه اسمعیل دوم موقتاً تاآموی دریا رسیده بود (رجوع شود به فصل‌اول این‌کتاب: حکام ایالات مملکت، الف ـ ملاحظات تاریخی- جغرافیائی ۱۵- بلخ و۱۶- مرو). عبدالفتاح فومنی درتاریخ گیلان، ص۱۴۲ حوزهٔ قضاوت میرزای عالمیان را دقیق‌ترتوصیف می‌کند: «از ابتدای خراسان تا ساحل مرغاب».

۳۶ ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۸۰۳.

۳۷ـ چنین‌است طبق‌اظهارتاریخ عالم‌آرای عباسی(رجوع شودبه حاشیهٔ نمرهٔ ۳۲۶ فصل اول این‌کتاب و قسمت مربوط بدان درمتن)، عبدالفتاح فومنی در صفحهٔ ۱۴۳ کتاب‌خوددلایل دیگری‌را ذکر می‌کند.

۳۸ـ تذکرةالملوك، ص ۱۱۶ b. مینورسکی عبارت «وزیرکل خراسان» را «وزیر سراسر خراسان» ترجمه کرده است. این ترجمه به همین صورت درست‌است ومنابع مامؤیدآن‌است (رجوع شود به‌مثلاً تاریخ‌عباسی، ص ۲۵۹ b که از آن در حاشیهٔ نمرهٔ ۳۴ همین فصل نقل قولی شد).

۳۹ ـ جواهرالاخبار، ص ۳۲۷a؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۱.

شیروانات وشکّی وگرجی»[۴۰]. وی به‌علت «کبرسن وشیخوخت» «درحین رحلت شاه جنت مکان» یعنی شاه طهماسب اول (متوفی در سال ۹۸۴=۱۵۷۶م.) از کار مستعفی شد وخواجه قاسم علی جانشین وی‌گردید. هنگام رحلت شاه اوهنوز در دربار بود و به‌آذربایجان نرفته بود[۴۱]. دردورهٔ شاه‌محمد به‌زحمت بتوان‌گفت‌که امور اداری ایالات تحت نظردربار انجام می‌گرفته است. تازه دردورهٔ شاه عباس اول در سال ۱۰۱۶(=۸-۱۶۰۷م.) باز وزارت کل دراین دیار تجدید شد[۴۲]. نام وزرای‌آذربایجان را نیز تاسال۱۰۵۲(=۱۶۴۲م.) به‌صورتی مرتب وازآن تاریخ به‌بعد گاه‌گاه ذکرکرده‌اند. شیروان از دورهٔ شاه عباس اول (همیشه؟) برای خود وزیر خاصی[۴۳] که تحت نظر وزیرکل آذربایجان نبوده داشته است. از بعضی اشارات وکنایات مراجع می‌دانیم که چخور سعد و قراباغ حتی در قرن یازدهم هجری (همیشه ؟) باز از نظر قضائی تابع آذربایجان بوده است[۴۴].

۴۰- جواهرالاخبار، ص۳۲۷a: وزیر با اعتبار کل‌آذربایجان وشیروانات وشکی وگرجی؛ همچنین رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۱۶۵ . ۴۱- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۶۵. ۴۲- تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۷۵۸، ۷۶۰ . ۴۳- مثلاً تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۷۵۳، ۹۶۴، ۹۹۱. ۴۴- از نظرچخورسعدرجوع‌شودبه‌پاپازیان، جلد دوم ، سند نمرهٔ ۳۵ مورخ ۱۰۵۸(=۱۶۴۸ م.) ؛ از نظرقراباغ رجوع شود به یك منبع ارمنی دراثر زیر :

Brosset, Collection II 203 f.

که چنین می گوید : درسال۱۷۰۱ وزیراعظم (مراد ازآن وزیرکل است) میرزا طاهر (آیا همان‌کس است‌که از او دریك فرمان مورخ ۱۱۲۴ به نام محمد طاهر بیگ ذکرشده است ؛ رجوع‌شودبه‌مجموعهٔ‌اسناد وفرمانهای‌کتابخانهٔ دولتی‌آلمان بااین‌نشانی: Ms. Or fol. 617 [فهرست‌پرچ، نمرهٔ۱۰۷۱] که دارای‌مجموعه‌ای‌ازاصل‌فرمانهای پادشاهان‌است ازشاه اسمعیل اول تاشاه سلطان حسین وبعدازاو) که در تبریز مقیم بود با۱۱۰۰مرد به‌گنجه رفت . افراد وی‌درآن ناحیه پراکنده شدند تامالیات سرانهٔ مقرر را جمع آوری‌کنند . مالیات‌ها هرسال به‌این‌ترتیب گرفته‌می‌شد.

شواهدی برای وزرای کل سایر ایالات دردست نداریم. تنها خلاصة‌التواریخ ضمن‌وقایع پیچی‌ئیل ۸-۹۶۷(=۱-۱۵۶۰م.)یك‌بار از میرزا سید شریف شیرازی به‌عنوان «وزیرکل مملکت عراق» [۴۵] یاد می‌کندکه درآنجا منظوراز عراق‌همان عراق عجم است.

گاه گاه مناطق کوچکتر از قلمرو فرمانروائی وزرای کل منتزع می‌شد و ادارهٔ امورآنها به‌دست وزرای خاصی سپرده می‌شد. امااینان نیز وظـایفی مانند وزرای کل به‌عهده داشته‌اند : میرزا سید حسین فراهـانی تاپیچی‌ئیل ۸۰-۹۷۹ (=۳-۱۵۷۲م.)به‌عنوان«وزیرشیروان»مأمورازطرف‌مرکز، مشغول‌کار بود. وی نسبت‌به«دادوستد» دوازده هزارتومان «جمع‌آن ولایت» اختیارداشت[۴۷]. اما این فقط قسمتی از مجموع درآمد شیروان می‌تواند باشد (رجوع شود به‌تذکرة‌ـ الملوك). به عبارت دیگر وزیر نیز مانند وزرای کل فقط مسؤولیت درآمدهای حاصله ازاملاك خاصه را داشته است. ما از وزیرکاخت در زمان شاه عباس‌اول[۴۸] نیزکه ازطرف مرکزمأموربود اطلاعی شبیه به‌این داریم ودرمورد یکی ازوزرای گیلان بیه پیش چنین‌گمانی می‌بریم[۴۹] .

۴۵ـ خلاصة‌التواریخ، ص۱۹۵b ؛ همچنین رجوع شود به‌تاریخ‌حیدری، ص۵۷۹b برای سال ۹۷۰: میرسید شریف شیرازی«وزیر».ظاهراًمراجع دراختیارما وی‌را باپدرش‌صدرا میرسید شریف شیرازی (متوفی در ۹۲۰) اشتباه‌کرده‌اند و چنین است درتاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۴۲ و بعد از آن ، روضة‌الصفویه ، ص ۲۷۱a . مطابق هفت اقلیم ، جلد اول ، ص۲۳۰ نام وی امیر سید شریف باقی بن امیر سید شریف‌الدین علی«صدر» بوده است.

نمرهٔ ۴۶ در متن‌کتاب نبود و ماهم چون در حاشیه از نمره‌های متن پیروی‌کرده‌ایم این نمره را حذف‌کردیم .

۴۷ـ خلاصة التواریخ ، ص ۲۳۴ a .

۴۸ـ افضل التواریخ ، جلد اول ، ص ۸۶ a ؛ افضل‌التواریخ ، جلد دوم،ص ۲۵۷ a.

۴۹ـ مساوی است با لاهیجان ، پس‌ازفتح سال ۹۷۵ بدوا زیرنظر وزیرکل خراسان قرار گرفت اما مقارن اواخر دورهٔ شاه طهماسب اول ـــ

ب ـ اختیارات وزرای کل

۱ـ اختیارات مالی

از انتخاب وزرای کل بدواً یك هدف عمومی درکار بود: ایالات نمی‌بایست منحصراً تحت فرمان امرا باشند و از آن گذشته اهالی و رعـایا نیز می‌بایست در برابر تعدّیات وسودجوئی‌های بی‌اندازهٔ امرا حفظ و حمایت شوند.

دراین‌مورد شرحی که شاه طهماسب‌اول برفرمان‌انتصاب خواجه امیربیگ نوشته و علت انتصاب وزیر کل را بیان داشته بسیار گویاست: شکایات رعایای خراسان از «وکلای تیولداران، ارباب و کلانتران» از حد خارج شده بود. بقیهٔ آن عیناً چنین است:

«... و افراط وتفریط مالا کلام در جمع وبنیچه وسایر مهمـات آن ملك واقع‌است وتوقعات بی‌حساب‌حکام‌وتیولداران‌ازعجزه به‌سرحدیقین‌پیوست...»[۵۰].

اسکندرمنشی نیز بـه همین ترتیب می‌گوید کـه شاه عباس اول در سال ۱۰۱۴ (=۶-۱۶۰۵ م.) وزیرکل رابه‌خراسان فرستاد، زیرا به سمع وی رسیده بودکه «دربلاد خراسان از حکام وعمال جزونسبت به‌عجزه و زیردستان زیادتی وحیف و میل می‌شود»[۵۱].*

برای برطرف‌کردن این‌اجحافات وتعدّیات شاه عباس‌اول به‌میرزای‌عالمیان اختیارات‌تام داد. درفرمان چنین‌آمده‌است «... واحکام مطاعه ودرهرباب هرکس

←(رجوع شود به‌حاشیهٔ نمرهٔ ۷۳ همین فصل وقسمت مربوط به آن درمتن و تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵) و مدتی نیز پس از فتح مجدد درسال ۱۰۰۰ دارای وزرائی بوده که از طرف مرکز مأمور شده بودند (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص۴۵۱ و فرمان آشتی که قبلاً درحاشیهٔ نمرهٔ ۳۶۴ فصل‌اول‌وقسمت مربوط به‌آن درمتن‌نقل‌کردیم وضمن‌آن حاکم‌ملزم‌به‌اطاعت ازوزیرشده‌بود).

۵۰ـ رونوشت‌در نسخهٔ‌جامعهٔ مراسلات‌اولوالالباب، ص۱۲۱b.

۵۱ـ تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۷۰۸.

* دراینجا عین مطلب از اصل نقل شد. م.

(برگ ۲۰۱a) که دردست‌داشته‌باشد ازمناصب ومهمات وتیولات وسیورغال‌وغیر-ذلك به‌نظر اقبال‌پناه‌آصفی مشارالیه رسانند که‌آنچه صلاح داند وتصدیق نماید معمول داشته‌آنچه مصلحت نداند تغییرداده به‌هرطریق که مصلحت داند به‌عمل آورده و احدی بدان احکام مستند نگشته ازدرجهٔ اعتبار ساقط شناسند ومهر و نوشتهٔ اورا درکل مواد و مهمات خراسان وتغییر وتبدیل وعزل ونصب[۵۲] و قرار ومدار آن ملك معتبردانسته احتیاج به‌عرض اشرف وحکم همایون ما ندانند که گفته وکردهٔ او گفته وکردهٔ نواب همایون‌ماست»[۵۳].

شاه ازآن گذشته اختیار داده بود که گرفتن مالیات حتی درنواحی تیول امرا باز زیرنظراین وزیرباشد: «امرای عظام کرام وتیولداران کل وجزء[۵۴] و داروغگان هرمحل وارباب واهالی واکابر واعالی‌وکدخدایان مملکت‌خراسان... به‌اطلاع او وگماشتهٔ او به‌قلیل وکثیر و(!) داد وستد ننموده ویك دینار ویك‌من بار به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه توجیه وتخصیص نکرده به‌رقم درنیاورند ... کلانتران ومخصّصان‌کل وجزومن‌بعد یك‌دینار به‌علت استصوابات[۵۵] واخراجات وتوجهات

---

۵۲ - مطابق با اظهار عبدالفتاح فومنی در تاریخ‌گیلان، ص ۱۴۲ قرار شد «از ابتدای خراسان تا کنارآب مرغاب جمیع سلاطین و خوانین و امرا به عزل اومعزول و به نصب او منصوب باشند». در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۸۰۳ فقط چنین‌آمده‌که «عزل و نصب عمال‌وکلانتران به رأی و رویهٔ اومنوط ومربوط گشته» است. ۵۳ - رونوشت درنسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب، ص‌b۲۰۰. ۵۴- تاآنجاکه می‌دانیم دادن تیول‌ازحقوق خاص پادشاه‌بود. به این‌لحاظ دراینجا نبایدبه فکراعطای تیول به‌صورت دست‌دوم افتاد.

۵۵- ازنظر این‌اصطلاحات‌که به صورت مکرر به‌کاررفته‌است (مثلاً درپاپازیان، جلداول، سندنمرهٔ ۲۲) رجوع شود به‌جواهرالاخبار، ص‌b ۲۹۶: شاه‌طهماسب اول‌همواره «صدرهارا درمعیت خود داشت تامهمات مملکتی رابه‌کمك‌آنها موافق باآئین‌شرع فیصله دهد . وی‌کلیهٔ مالیاتهای‌مخالف شرع را بخشید. (تمامی اخراجات حکمی‌که دردفتربود به‌لعنت‌نامه تصدق کرد)؛ وتمغا را لغوکرد. مالیاتهای موافق قانون (مال‌داستی) را ده تابیست‌سال‌گذاشت ←

حـکمی و غیرحـکمی بی‌نوشته و رقم وزارت و اقبال‌پناه مومی‌الیه تـوجیه و تخصیص ننمایند»[۵۶] .

البته قسمتی ازاین دستورها ازحدودآرزو وخیال تجاوز نکرد، زیرا حکام به‌این آسانی‌ها تسلیم این فرمان نشدند : طبق اظهار عبدالفتاح فومنی میرزای عالمیان دستورداشت «که سان‌عساکر خراسان دیده وبه‌حقیقت مداخل و مخارج امرای خراسان برسد » وی «درسرحد مشهد مقدس نزول فرموده باخدّام آستان ملائك‌آشیان درباب مداخل ومخارج آستانهٔ رفیعهٔ منیعه ووظایف و سیورغالات پیچیده گفتگوها می‌نمود و با محراب‌خان حاکم مشهد مقدس دربارهٔ جمع‌خرج الکاء ورسومات عساکرومواجب‌سپاه وقشون ابواب منازعات‌ومکابرات‌گشود»[۵۷]*.

وظیفهٔ اصلی وزرای کل را بـاید در ادارهٔ املاك خـاصه‌ای دانست که در محدودهٔ ایالت حاکم‌قرارداشته ودخالت در درآمدهای آن‌کلاً ازحدوداختیارات حکام خارج‌بوده‌است. در فرمان مورخ سال ۹۷۵(=۸-۱۵۶۷م.) وزارت گیلان نیز به‌عهدهٔ وزیرکل خراسان گذارده می‌شود. درآن فرمان اخطار می‌شود که‌او باید « ... آنچه از بابت مالوجهـات و وجوهات هرمحل ازمحال ولایت مذکور (به عنوان تیول)[۵۸] به‌مو(ا) جب هریك از امرای عظام به موجب احکام مطاعه

→تا نزد رعایا بماند (بدون اینکه‌آنها را وصول کند) . تفسیرهائی‌که تاکنون شده (مثلاً در مقالهٔ زیر :

Minorsky, A Soyūrghāl..., BSOAS IX (1939) P. 954.

و تذکرةالملوك، ص۲۸، ۱۵۷) هیچکدام به‌این‌اندازه مؤیدوموجه نبوده‌است.

۵۶- رونوشت‌در نسخهٔ‌جامعهٔ‌مراسلات‌اولوالالباب،ص‌b ۲۰۰ .ازنظراصطلاحات‌خاص‌فنی‌رجوع‌شود به فهرست‌های کتاب بوسه ، ص۲۳۳ به بعد و تذکرةالملوك، ص۲۱۳ به بعد.

۵۷- عبدالفتاح فومنی، ص ۱۴۲ وبعد ازآن.

۵۸- همان‌طور که درفوق‌یادآوری‌شد(حاشیهٔ نمرهٔ ۲۳ فصل‌دوم وقسمت مربوط به‌آن درمتن) این‌وزیر مسؤولیت تیول‌ها وخالصه‌های این ایالت رابه‌عهده داشت.

* ـ عیناً ازمتن اصلی نقل‌شد.م.

مرحمت شده باشد به‌وقوف وصلاح وزراءِ جـزو گیلان ازمحل خود [۵۹] تنخواه داده‌آنچه زیاده باشد [۶۰] جهت سرکار خاصهٔ شریفه ضبط کرده .. و همچنین تحقیق و پیروی مالوجهات و حقوق دیوانی بعضی محال کـه به خاصهٔ شریفه منسوب است نموده از قرار واقع به دستور معمول آن ملك اخذ و باز یافت نماید»[۶۱] .

حکام فقط درصورتی می‌توانستند در درآمدهای این نواحی خاصـه اعمال نظری ودخل وتصرفی بکنندکه دستورمستقیم ازدربار دردست داشته باشند واین کار نیز با وساطت ودخالت وزیرکل انجام گرفته باشد: مثلاً به‌مناسبت سفری‌که همایون پادشاه مغول درسال ۹۵۰ (=۱۵۴۴ م.) به‌ایران کرد شاه ضمن‌فرمانی‌به حکام هرات چنین مقررداشت: «... واز محال خاصهٔ شریفهٔ دارالسلطنهٔ هرات و باقی ولایات خراسان هرچه اورا ضرورت شود قبض به‌وزارت و اقبال‌پناه آصفی خواجه امیر بیـگ وزیر خراسان داده اخذ اجناس ونقود نمـاید...»[۶۲]. اصولاً مخارج پذیرائی میهمانان شاه اغلب ازمحل املاك خاصه تأمین می‌شده است: در ملاقات سال۹۶۶(=۱۵۵۹م.) سلطان بایزید هم وزیرکل آذربایجان‌کار پذیرائی را اهتمام می کرد[۶۳] . از زمـان شاه عباس‌اول خبری در دست داریم که یکی از

۵۹ـ رجوع شود به پاپازیان ، جلد دوم ، سند نمرهٔ ۷. ۶۰ـ در واقع چیزی دیگر باقی نماند ، رجوع شود به جواهرالاخبار ، ص a ۳۳۲ : جمع درآمد مالیاتی خان احمد به دوازده هزار تومان بالغ می‌شد . تا سه هزار یا چهار هزار تومان «سره‌زر و شاهیه‌زر و خانه زر» بود و بخشیده می‌شد، «برای دیوان هشت‌هزار تومان دیگر باقی می‌ماند یعنی‌که از گیلان چیزی عاید « خاصهٔ شریفه » نمی‌شد بلکه مبالغ مکفی دیگری نیز بدان افزوده می‌گردید». ۶۱ ـ رونوشت فرمان مندرج در افضل‌التواریخ ، جلد دوم ، ص‌a ۲۵۵.

۶۲ـرونوشت فرمان‌من‌جمله درافضل‌التواریخ، جلددوم،ص‌b ۱۱۷ به‌بعد. این‌فرمان‌درکتاب همایون درایران به قلم ری (به‌زبان انگلیسی) ، ص۷۱ چاپ شده است . ۶۳ـ تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۰۱، جواهرالاخبار، ص‌a ۳۲۷.

محترمین سیستان که از طرف شاه به‌دربار خوانده شده بود مخارج مسافرت خود را به‌صورت «برات به‌وزیر (کل) خراسان» دریافت کرد[۶۴].

درآمدهای حاصل از املاك خاصه را می‌شد صرف مواجب حکام یاسربازان آنها کرد. این امر به‌خصوص هنگامی مصداق پیدا می‌کرد که لازم می‌شد دریك ناحیهٔ مرزی بیش از آنکه عایدی آن ایالت اجازه می‌داد سرباز نگاه داشت. خلاصة‌التواریخ موردی از این قبیل را ذکر می‌کند: رعایای ناحیهٔ سرخس و زورآباد که از توابع مشهد بود در زمان شاه طهماسب اول بر اثر دستبردها و شبیخون‌های مکرر ازبکان ابیورد درناراحتی ومضیقه به‌سر می‌بردند. دویست‌و پنجاه جنگاور عشیرهٔ ورساق که وزیر مشهد در این موضع مستقر کرده بود از عهدهٔ ازبکان برنمی‌آمدند. به‌پیشنهاد وزیر موصوف شاه، سرخس و زورآباد را به‌حکومت مستقلی تبدیل کرد و یکی از سادات محلی را «... که تا پانصد ملازم نگاه دارد...» [۶۵] به‌حکمرانی آنجا منصوب داشت. اما ازآنجا که عواید (مداخل) سرخس و زورآباد حتی برای «مواجب وانعام» دویست وپنجاه سپاهی ورساق نیز کفایت نمی‌کرد شاه به‌حاکم «... مبلغی هرساله برات برخاصهٔ شریفهٔ خراسان شفقت فرمودند...» [۶۶].

گویا قندهار نیزدارای چنین‌وضعی بوده است. دستورشهریاران ضمن‌وقایع سال ۱۱۰۶ (=۱۶۹۴م.) ذکر می‌کند که دوازده هزار تومان «... جهت مواجب مستحفظین‌آن سرحد ...» [۶۷] به «تحویلداری یوزباشی جزائری اندازن» همراه بیگلربیگی‌جدید قندهار به‌آن دیارفرستاده شد. شاید دراثر چنین حواله‌هائی باشد که می‌بینیم در فهرستی که در تعلیقات تذکرة‌الملوك ارائه شده نسبت بین درآمدهای مالیاتی‌ومخارج سپاه درهریك از نواحی‌یك ایالت بزرگ وبه‌همچنین

۶۴ـ احیاءالملوك، ص۱۷۷ a. ۶۵ـ خلاصة‌التواریخ، ص۲۲۷ b. ۶۶ـ همان موضع. ۶۷ـ دستور شهریاران، ص۵۶ a.

مابین‌خود ایالات بزرگ با هم تا این اندازه متفاوت است[۶۸].

گویاقسمتی ازدرآمدهای املاك خاصه اززمان شاه عباس‌اول برای‌پرداخت مزد سپاهیان خاصه‌پرداخته می‌شده‌است: در مجموعهٔ خوبوا فرمانی است مورخ به‌سال ۱۰۵۱(=۱۶۴۱م.) که ضمن‌آن شاه به‌یکی از غلامان که در خدمت والی کارتیل بود ازطریق وزیرشیروان حوالهٔ دائمی (همه ساله) مستمری می‌دهد[۶۹]. در یك فرمان دیگر مورخ به سال ۱۱۰۷ (= ۱۶۹۵ م.) به‌یکی از غلامان که در خدمت بیگلربیگی قراباغ بود توسط وزیر (کل) آذربایجان حوالهٔ وجه می‌دهد[۷۰]. ما نمی‌دانیم که وزرای کل تا چه‌اندازه نسبت به‌سربازان سلطنتی قدرت امرونهی داشته‌اند. فقط از موردی که قبلاً بدان اشاره کردیم[۷۱] چنین برمی‌آید که وزیرکل خراسان دستور به‌بسیج تفنگچیان مشهد داد.

غیراز تمشیت‌کار املاك خاصه حفظ و نگاهداشت بعضی‌ازحقوق مقام‌سلطنت درعهدهٔ وزرای‌کل بود. دراینجا باید بدواً ازضرب سکه نام برد: فرزند نافرمان اورنگ زیب پادشاه مغول درسال ۱۱۰۷ (= ۱۶۹۶ م.) به‌ایران پناهنده شد و به‌هنگام مراجعت‌هرچه‌نقدینه داشت‌ازدست داد. بدین‌جهت درمشهد مقداری از ظروف نقره را به‌نزد بیگلربیگی ومیهماندار خود که ازطرف دربار مأموریت داشت فرستاد «... که در ضرابخانهٔ مشهد مقدس مسکوك سازند چون از قرار تقریر وزیرخراسان سکه به‌نام نامی‌اشرف به‌مشهد مقدس فرستاده نشده بوده‌که درضرابخانهٔ مشهد مسکوك سازند و ادعای اوسکه زده می‌شود...»[۷۲]. به‌هرحال

۶۸ـ رجوع شود به تذکرةالملوك ، ص ۱۰۷ b به بعد ؛ بیگلربیگی و حکام دست دوم ایالت بزرگ آذربایجان جمعاً مبلغ ۲۴۲۳۴ تومان درآمد مالیاتی داشتند و می‌بایستی۱۱۴۳۹ سرباز را نگاهداری‌کنند. درعوض حکام وبیگلربیگی شیروان بادرآمد ۵۷۵۷۷ تومان‌فقط مخارج‌نگاهداری ۵۸۶۵ سرباز رابه عهده داشتند.

۶۹ـ خوبوا، سندنمرهٔ ۳ .

۷۰ـ خوبوا، سندنمرهٔ ۱۹.

۷۱ـ رجوع شودبه حاشیهٔ نمرهٔ۳۲۷ از فصل‌اول وقسمت مربوط به‌آن درمتن.

۷۲ـ دستور شهریاران، ص۱۰۳ a .

ناگزیر به‌وی جواب رد دادند. اما بیگلربیگی چاره‌ای اندیشید وسرانجام هندیان وارمنیان را دریك موقع به‌حضور خواند وبدین طریق ظروف نقره را به‌فروش رساند.

همچنین حقوق شاه نسبت به‌منابع تحت‌الارضی توسط وزرای کل حفظ می‌شد وما قبلاً در جائی دیگر[۷۳] از یکی از پیشکاران مخصوص درآمد معادن سخن گفتیم که توسط وزیرکل به شغل خود منصوب گردیده بود. از دورهٔ شاه طهماسب اول ما برای اولین‌بار آگاهی پیدا می‌کنیم که چنین پیشکاری (مشرف) به‌همراه یك نفرداروغه مستقیماً ازطرف دربار به‌محل مأموریت خودگسیل می‌شود واین درهنگامی است که به‌سمع شاه رسیده بود درجائی طلا پیدا شده است[۷۴].

سرانجام به‌این مطلب باید اشاره شودکه مالیات سرانه‌ای هم ازطرف وزرای کل از غیرمسلمانان اخذ می‌شد وما قبلاً به‌این موضوع اشاره کرده‌ایم[۷۵].

۲- اختیارات قضائی

دراین مورد نیز برپایهٔ فرمانهای انتصاب می‌توان گفت که می‌کوشیده‌اند از طریق وزرای کل نظارتی درامور قضائی که به‌دست امرا درحوزهٔ تیول آنها انجام می‌شد بکنند. همان‌طورکه قبلاً گفتیم حق محاکمه برای بعضی از دعاوی جزائی درسراسرکشور مخصوص شخص پادشاه بود[۷۶]. دراینجا بدواً متن اخطار مندرج درفرمان مورخ سال ۹۷۵ (= ۱۵۶۷/۸م.) را یادآور می‌شویم که ضمن آن مسیحا خواجه روح‌الله مذکور در فوق[۷۷] به‌سمت وزارت کل گیلان منصوب شد.

۷۳- رجوع شودبه حاشیهٔ نمرهٔ ۲۷ فصل‌دوم وموضع مربوط به‌آن درمتن.

۷۴- خلاصة‌التواریخ، ص۱۹۷a برای پیچی‌ئیل ۸ - ۹۶۷.

۷۵- رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ۴۴ فصل‌دوم.

۷۶- رجوع شودبه حاشیهٔ نمرهٔ ۳۸۶ فصل‌اول وقسمت‌مربوط به‌آن‌درمتن.

۷۷- رجوع شودبه‌حاشیهٔ نمرهٔ ۲۲ فصل‌دوم وقسمت مربوط به‌آن‌درمتن.

به شاهزاده‌ای که در آن دیار اسماً حکومت می‌کرد ، للهٔ شاهزاده و بیگلربیگی گیلان ، امرا وداروغگان «محال خاصه وغیر ذلك»گوشزد می‌شود که «... هر قضیه وقضایا که در میانهٔ رعایای کل مملکت مذکور واقع شود به‌وقوف وحضور گماشتهٔ وزارت پناه مشارالیه موافق حق و حساب و قانون عدالت پرسش نموده جریمه به‌موجب دستورالعملی که‌ازدیوان‌اعلی‌مقررشده بازیافت‌نمایند واصلاً ازمضمون حکم جهان مطاع ودستورالعملی‌که نوشته تجاوز ننمایند»[۷۸].

اگرازمتن فوق‌هم به‌خوبی بر نیاید ازیك موضع درفرمان انتصاب وزیر کل خراسان مورخ سال ۱۰۱۴ (=۱۶۰۵/۶ م.) روشن می‌شود که وزیر به نحوی می‌بایست درامور قضائی نظـارت‌کند: «... داروغگان احداث (و) قضایا به‌وقوف گماشتهٔ اقبال‌پناه مشارالیه پرسش‌نموده به‌خود سر تنقیح قضایا ندهند» [۷۹].

چنین مراقبت ونظارتی بخصوص هنگامی مطلوب ومأمول بودکه متشکیّان ازاتباع کشورهای خارجی وغیرمسلمان بودند وپادشاه شخصاً علاقه داشت که در موردآنان حق‌وقانون رعایت شود.درفرمانی مورخ به‌سال۱۰۴۳(=۴-۱۶۳۳م.) «چون‌کبیتان انگلیس به‌عرض‌رسانیدکه داروغگان وحکام به‌سبب بعضی‌تقصیرات مزاحم‌احوال ملازمان او»[۸۰] شده‌اند دستورداده شدکه «...بخلاف حساب‌متعرض ملازمان کبیتان انگلیس نشوند اگر گناهی از ایشان مصادر شود که مستوجب بازخواست‌باشد وزیرو‌داروغه‌درحضورکبیتان مذکور به‌حقیقت رسیده موافق‌واقع به‌عمل‌آورند»[۸۱]. البته دراینجا گفته نمی‌شودکه مراد کدام نوع‌ازوزیران‌است.

۷۸ـ رونوشت فرمان درافضل‌التواریخ، جلددوم، صb ۲۵۵. ۷۹ـ رونوشت در نسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب، صb۲۰۰. ۸۰ـ رونوشت در دفتر رونوشت های اسناد کمپانی هند شرقی، صb ۲۰ . در این دفتررونوشت‌ها مقدار کثیری از فرمانهائی که برای تحقیق درتاریخ قضائی اهمیت دارد موجود است. ۸۱ـ همان مرجع.

اما برخلاف آنچه گفته شد در قلمروهای خاصه قدرت قضائی وزرای کل بلامنازع بود. راجع به‌وزیر کل خراسان در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی (=قرن دهم هجری) درخلاصة‌التواریخ چنین آمده است: «...شاه عالم‌پناه اورا وزارت کل خراسان ازسرحد قندهار وماوراءالنهر تا سمنان با ممیّزی‌ها واکثر داروغگی‌ها دادند مشارالیه قریب به‌پانزده سال ازروی‌استقلال درخراسان وزارت وحکومت فرمودند»[۸۳]. دراینجا ما باید این متن‌را منحصراً مربوط به خاصه‌های خراسان بدانیم. اما می‌توان ایالات حاکم‌نشین راهم درمدّ نظرداشت. مطلبی‌که درسفرنامهٔ شاردن مندرج‌است می‌تواند دراینجا مؤید نظرما باشد، زیرا طبق آن داروغه‌ها توسط حکومت مرکزی به‌کار منصوب می‌شوند نه‌توسط حکام[۸۴].

سرانجام‌دراین‌باره نکته‌ای که‌درنامهٔ ژرف‌ماری‌دوبورژ *، یکی‌از آباءِفرقهٔ کاپوسن به‌کلبر**، یکی از وزرای فرانسه (سالهای اشتغال از ۱۶۶۱ تا ۱۶۸۳م.) به‌چشم می‌خورد بسیار جالب توجه است.

«درآنجا همچنین» ، منظور در تبریزاست، «یك‌نفر خزانه‌دارکل برای ایالات‌تابعهٔ آن‌خطّه‌است‌که به‌اووزیرآذربایجان می‌گویند ووظیفهٔ اوجمع‌آوری پولهای شاه‌است. او به‌طور مستقل حق‌قضاوت دارد، اما مجاز نیست حکم اعدام بدهد. تنها حاکم می‌تواند حکم‌اعدام صادرکند» [۸۵].

ج‍ـ زمین‌های دولتی و خاصه

ایالات ایران به‌«اراضی دولتی» وخاصه تقسیم می‌شد. اراضی دولتی که‌گاهی

نمرهٔ ۸۲ در متن کتاب نبود و ماهم چون درحاشیه ازنمره‌های متن پیروی‌کرده‌ایم این را نمره‌حذف کرده‌ایم.

۸۳ ــ خلاصة‌التواریخ، ص a ۲۳۱. ۸۴ــ رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ۴۱۲ فصل‌اول.

۸۵ ــ درتعلیقات‌کتاب ر. دومن (صفحهٔ ۳۳۱).

* Joseph Marie de Bourges ** Colbert

به‌صورت تیول به‌اشخاص داده می‌شد تاکنون موضوع اصلی تحقیق مابود. دربارهٔ خاصه‌ها نیزدرفصل بعد سخن خواهیم گفت.

چنین ظـاهر است که تفـاوت بین زمین‌های دولتی وخاصه در اواخر دورهٔ صفویه قدری مبهم بوده است. مراجع اروپائی گاه تمام ایالاتی را که تحت اختیار دیوان عالی بوده است خاصه می‌دانند. شاردن بین اراضی دولتی وخاصه تمایزدقیق قائل است واین تمایز در تمام آثار درجهٔ اول منعکس است[۸۶]. اما هنگامی‌که وی دربارهٔ امور نظامی بحث می‌کند ما مطلع می‌شویم که «قورچیان وچریکهای‌منظم‌مزدخودرا ازاراضی‌خاصه‌به‌صورت‌حواله‌دریافت‌می‌کنند...»[۸۷]. چند صفحه قبل ازآن چنین می‌خوانیم که «چریك منظم قوائی هستند که حکام ایالات مخارج آنها را باید تأمین کنند و درعمل هم‌چنین می‌کنند»[۸۸]. دراین موضع او همچنین می‌گوید که این کار به‌چه ترتیب صورت‌گرفته است: «اراضی دولتی‌که قسمت اعظم‌کشوررا تشکیل می‌دهد در تصرف حکام است و آنها قسمتی ازاین اراضی رانگاه می‌دارند تا از آن درآمدی به‌دست آورند. بقیه را برای دادن مزد افسران و کارمندان و سپاهیان تخصیص می‌دهند»[۸۹].

دومن‌که به‌طورکلی اطلاعاتش با شاردن موافق‌است نیزهنگامی‌که می‌گوید «اغلب‌اراضی‌ملك‌شاهی‌یعنی‌خاصه‌است واندکی ازآن اربابی یعنی‌ملك شخصی»[۹۰]

۸۶ـ شاردن، جلد پنجم، ص ۲۴۹وبعد ازآن، ۳۹۴ به‌بعد، ۳۸۰ به بعد (قسمتی از این مواضع قبلاً نقل‌شد. رجوع‌شود به‌حاشیهٔ‌نمرهٔ ۳۴۴ فصل‌اول وموضع مربوط به‌آن درمتن)؛ مثلاً لمبتون نیزدرکتاب مالك وزارع‌خود(ص۱۰۷ متن‌انگلیسی) ازشاردن تبعیت‌کرده‌است.

۸۷ـ شاردن، جلد پنجم، ص۳۰۳ وبعدازآن : Les Courtches, et les milices réglées.

۸۸ـ شاردن، جلدپنجم، ص۲۹۸. ۸۹ ـ شاردن، جلد پنجم، ص۳۸۰.

۹۰ ـ دومن، ص ۲۲۶.

تفاوت بین ایالات دولتی واملاك خاصه را نادیده گرفته است.

اما سانسون در این بین مطلب را به‌وضوح ادا می‌کند: «می‌توان گفت که سراسرایران درشمار املاك خاصهٔ شاه‌است؛ زیرا هرگاه‌بزرگان املاکی‌داشته باشند فقط آنرا دراثر گشاده دستی‌شاه دارا شده‌اند وشاه هرگاه‌آنانرا مورد بی‌مهری‌قرار دهد باز املاك آنانرا ضمیمهٔ املاك خاصهٔ خود می‌کند»[۹۱]. پس‌از ذکر محاسبهٔ دقیق وجزء به‌جزء تعداد سپاهیان هریك ازمناطق مرزی که برطبق‌خبرراوی ما جمعاً با درباریان به‌یکصد وپنجاه هزارتن بالغ می‌شد چنین‌آمده است:«مخارج اینها همه ازاملاك خاصه واملاك مصادره شده‌که ازطرف شاه ضمیمهٔ املاك خاصه شده است تأمین می‌گردد»[۹۲].

درمراجع فارسی ماهیچ‌جا به‌موضعی برنخوردیم‌که مفهوم خاصه درست به همین صورت مورد استعمال یافته باشد. شاید بتوان‌فرض‌کردکه املاك خاصه‌بعدها چنان توسعه‌ای پیدا کرده باشدکه حتی ناظردقیقی مانند دومن ناگزیر تیولهارا ندیده گرفته است وازطرف دیگرسانسون تمام مملکت را خاصه پنداشته وگفته است که به‌طور استثناء «اراضی» (دراینجا مراد همان تیول‌است) ازطرف شاه به بزرگان «بخشیده» می‌شده است.

درست‌است‌که ازطرف دیگردرنیمهٔ دوم‌قرن‌هفدهم (=قرن‌یازدهم هجری) رسم عمومی براین بود که وزرای حکام ازطرف مرکزانتخاب‌ومنصوب شوند، اما درعمل تیولداران درایالات به‌عمال اداری بابالاترین اختیارات قضائی بدل شدند وتیولها به‌حوزه‌های اداری مبدل گردید.

اما ما دراین تحقیق باز تمایز بین اراضی دولتی واملاك خاصه را همچنان درمدّ نظرداریم.

۹۱ـ سانسون، ص۹۶ وبعدازآن. ۹۲ـ سانسون، ص ۱۰۶. موضعی شبیه به‌این از سانسون قبلاً (حاشیهٔ نمرهٔ ۶۴۵ فصل اول و قسمتی که درمتن به‌آن مربوط است) نقل شد.

۳- وزرای ایالات خاصه

الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

دربارهٔ ابتدای دورهٔ صفویه ازمآخذ موجود مطلبی دربارهٔ سرزمینهای خاصه (محال خاصه) برنمی‌آید. ولی به‌هرحال ما می‌توانیم حدس بزنیم موقعی ایالتی خاصه بوده‌است که «ارباب قلم» نوعی را درآنجا به‌حکومت منصوب‌می‌کرده‌اند. قاضی‌احمد دربارهٔ دورهٔ شاه‌اسمعیل اول چنین ذکرمی‌کند که عموی وی آقافتح‌الله ابن‌آقا حسین‌منشی‌قمی‌برای‌مدتی به‌فرمان همایون «حاکم» قم بوده‌است[1]. اولین اشاره درمورد وجود مقداری‌ازنواحی خاصه به‌یونت‌ئیل ۱-۹۴۰(=۵-۱۵۳۴م.) راجع‌می‌گردد. درتمام طول‌قرن شانزدهم میلادی (= قرن دهم هجری) اراضی خاصه‌فقط به‌مقدارمحدودوجودداشت. درزمان‌شاه‌محمد(۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) ودر ابتدای دورهٔ سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) براثر ضعف وفتوری‌که‌دردستگاه حکومت مرکزی[2] پدیدارېود بازهنوز نواحی‌معدودی جزو املاك خاصه محسوب می‌شد. تازه شاه عباس‌اول و جانشینانش تمام ایالات و حتی ایالات بزرگ را جزو املاك خاصه اعلام کردند. درحدود سال ۱۶۶۰ املاك خاصه به‌حداکثروسعت خود رسید. به‌همین دلیل مااین سال را مأخذ ومبنای تهیهٔ

۱- خلاصة‌التواریخ، ص a ۴۵. ۲- رجوع شود به‌آخرین قسمت فصل‌سوم این‌کتاب، بند ۵- املاك خاصه وتناسب قدرت درمملکت.

نقشهٔ آخر کتاب خود قرار دادیم. در اوقاتی که باز گرفتاری و مضیقه به‌حد اعلای خود رسید مجدداً املاك خاصه را به‌حکام واگذار کردند و کاهش املاك خاصه در اواخر دورهٔ صفویه فقط بر اثر همین نکته است که ذکر کردیم.

در بحث مربوط به‌حدود و مقدار املاك خاصه باید بدواً به‌دو سؤال خاصی که در این مورد مطرح است پاسخ داد.

هنگامی که به‌مطالب جدولی که بعد ارائه خواهد شد نظری بیفکنیم به‌آسانی درمی‌یابیم که تاورنیه و شاردن در اعتقاد خود دایر براینکه سیاست ادارهٔ تمام ایالات به‌صورت خاصه و بدون حاکم در زمان شاه صفی به‌پیشنهاد وزیر اعظم میرزا تقی (سارو تقی) بوده است برخطا بوده‌اند[۳]. این نیز روشن می‌شود که آن طور که شاردن اطمینان می‌دهد فـارس اولین ایالتی نبود که آنرا « به‌اصطلاح برای شاه مصادره کردند ، یعنی ادارهٔ آنرا به‌یك نفر وزیر سپردند»[۴].

گیلان و مازندران برای اولین‌بار در دورهٔ سلطنت شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ =۶۶-۱۶۴۲م.) خاصه اعلام نشد. در این اوضاع و احوال این ادعای شاردن نیز که خراسان و آذربایجان در دورهٔ شاه عباس دوم به‌املاك خاصه ضمیمه شده‌اند تا موقعی که تأییدی برای این مطلب در مآخذ ایرانی به‌دست نیاید محل تردید و تأمل است .

برای بار دوم باید در این مقام به‌بحث در وضع «صدر خاصه» و مناسبات او با املاك خاصه پرداخت .

مینورسکی عقیده دارد که حوزهٔ قضائی صدر خاصه املاك خاصه بوده است[۵].

۳ـ رجوع شود به تاورنیه ، جلد پنجم ، ص۵۳۷ ؛ شاردن ، جلد پنجم ، ص۲۵۰ و بعد از آن . تمام آثار معتبر از این نظر شاردن تبعیت کرده‌اند (رجوع شود به تذکرةالملوك ، ص۲۶، بوسه، ص۱۰۱ ؛ لمبتون، مالك وزارع در ایران(به‌انگلیسی) ، ص۱۰۸؛ لاکهارت، انقراض سلسلهٔ صفویه ، ص۲۳ و Lockhart, The Persian Army, 94.

۴ـ شاردن جلد پنجم ، ص۲۵۱ .

۵ـ تذکرةالملوك ، ص ۲۶ (حاشیهٔ نمرهٔ ۵) ، ص ۱۱۱ ؛ این←

برای اینکه ثابت کنیم مطلب از این قرار نیست باید قدری به‌قبل رجوع کنیم. منظور از موقوفات سلطنتی به‌طورکلی موقوفاتی بودکه به‌نام «چهارده معصوم» شهرت داشت.

در دورهٔ شاه طهماسب اول این موقوفه‌ها وجود داشت : خلاصة التواریخ گزارش می‌دهدکه خواهرشاه‌موسوم‌به‌سلطانم دربارس‌ئیل۲–۹۶۱(=۵–۱۵۵۴م.) «... املاك نفیس که درشیروان[6](؟) و ارسبار[7]وتبریز وقزوین و ری وگرمرود[8] و اصفهان و استراباد به‌هم رسانیده بودند»[9] وقف «چهارده معصوم»کردند. سمت متولی‌گری هم می‌بایست باپادشاه وقت باشد.

از شاه عباس‌اول نیزخبرداریم‌که املاك شخصی خودرا که دراصفهان، کاشان، قزوین، نطنز، جوشقان (درجنوب غربی‌کاشان) یا دراطراف این شهرها داشت و

→حقیقت راکه استراباد مطابق باتذکرةالملوك مرکز بیگلربیگی بود اماباوجود این درحوزهٔ روحانی صدر خاصه قرار داشت مینورسکی (ص۱۶۳) چنین توجیه می‌کندکه جریان قبول کردن این ایالت در حوزهٔ اداری املاك خاصه هنوز مختومه نبوده است .

۶ـ در اصل نقطه ندارد؛ امروزه درفارس دودهکده به‌نام سروان شناخته شده‌است‌که ارتباطی به این‌مورد ندارد .

۷ـ طبق تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص۴۰۶، ۶۴۳، ۷۰۹ ناحیه‌ای است این سوی رود ارس درزیراردوباد . طبق نظر لمبتون (مالك و زارع ، ص۴۴۴) اصطلاحی است برای (قسمتی از) قراجه داغ . تذکرةالملوك درصفحهٔ 112b به هرتقدیر ناحیه‌ای رابه‌نام ارسبار ذکرمی‌کندکه‌تحت نظر بیگلربیگی قراباغ‌بودهٔ است . پس بدین ترتیب درآن طرف ارس قرار داشته است .

۸ ـ اغلب بافراهان توأماً یك حکومت را تشکیل می‌داده است (رجوع شود به خلاصةالتواریخ ، ص303a،331a،380a) و ظاهراً درمغرب آن‌قرار داشته است (رجوع شود به خلاصةالتواریخ ، ص411a) .

۹ـ رجوع شود به خلاصة‌التواریخ ، ص 176b ؛ در اینجا ازصفحهٔ 202b خلاصةالتواریخ نقل شده است . شاه عباس اول از این جهت به قتل مرشد قلی‌خان و دیگران فرمان داد که « وی تمام سیورغال‌ها و مالیات‌های بخشودهٔ شاهزاده‌خانم‌سلطانم جدهٔ شاه‌رابه بعضی‌علل(خودخواهانه)وصول می‌کرد» (خلاصةالتواریخ ، ص410a :... تمامی سیورغالات و مسلمیات نواب سلطانم) .

املاك مختصر خود را درخراسان وقف «چهارده معصوم» کرد[۱۰]. تاریخ عباسی ذیل وقایع بیست‌ودوم صفر ۱۰۱۵ (= ۲۹ ژوئن ۱۶۰۶ م.) گزارش می‌دهد که میرمعز-الدین محمد مشهور به‌قاضی‌خان به‌سمت صدارت کل موقوفات «صدارت عام» منصوب شد. «امیرجلال‌الدین حسن... پای صدارت الکای خاصه بوسید و تولیت برموقوفاتی که نواب کلب آستان علی به‌جهت حضرات ائمهٔ معصومین مقرر کرده‌اند... به‌مشارالیه رجوع شد و مقرر شد که شرعیات و وقفیات ساوه و قم و کاشان و نطنز و اصفهان و اردستان و یزد و استراباد و مازندران و توابع به‌عهدهٔ حضرت میر باشد و رسومات مقرر آن مخصوص مشارالیه باشد و تتمهٔ الکا از حضرت قاضی‌خان باشد»[۱۱].

ازاین متن منقول هیچ برنمی‌آید که اختیار قضائی صدر خاصه فقط محدود به مناطقی بوده که موقوفات سلطنتی در آن قرار داشته است. اسکندر منشی هم برخلاف آنچه گفته شد مطالبی دارد[۱۲] وازآن هم بالاتر وی می‌گوید که حدود

۱۰ــ طبق تاریخ عباسی، ص ۲۶۹b به بعد. دراین موضع اطلاعات مفصلی یافت می‌شود دراین باره که ازهر ناحیه به هریك از «چهارده معصوم» چقدر اختصاص دارد. متأسفانه این فهرست تا امام نهم می‌رسد و از وی فراتر نمی‌رود.

۱۱ــ تاریخ عباسی، ص۲۴۰b . درموضع دیگری از این تاریخ (برگ ۲۵۱b و بعداز آن) ازقاضی‌خان به عنوان «صدر عام» وازمیر جلال‌الدین حسن به عنوان «صدرخاصگی» یاد شده است. تا به حال چنین گمان می‌کردند که تقسیم صدارت به خاصه و عامه برای اولین بار در دورهٔ شاه سلیمان انجام گرفته باشد (رجوع شود به تذکرةالملوك، ص۱۱۱؛ بوسه، ص۱۳۱ و بعد ازآن؛ Savory, Principal Offices II 80.)

۱۲ــ درتاریخ عالم آرای عباسی، ص۷۱۹، ۷۶۰ از تقسیم شغل صدارت هم درابتدای سال ۱۰۱۵ (= بهار ۱۶۰۶ م.) خبرداده شده است: وهم دراین سال منصب رفیع‌القدر صدارت معظم محال عراق و مازندران که به‌میرجلال‌الدین حسن صلائی «تعلق» یافت. اما توسعهٔ موقوفات «چهارده معصوم» را او برای اولین بار ذیل وقایع قوی ئیل که در ۱۰۱۵/۱۱/۲۲ (= ۱۶۰۷/۳/۲۱ م.) آغاز می‌شودگزارش می‌دهد: تولیت اوقاف مذکور به وظایف میرزا←

اختیارات صدر به‌املاك خاصه محدود بوده‌است . اما این مطلب باحقایق مطابقت ندارد. ساوه واستراباد مسلماً درسال ۱۰۱۵(=۱۶۰۶م.) حاکم‌نشین[۱۳] بوده است وما اصلاً ازاینکه این‌دوناحیه در دوران سلطنت صفویه خاصه بوده‌است خبری دردست نداریم. امابرخلاف آنها گیلان که‌مدتی‌درازقبل‌ازسال۱۰۱۵(=۱۶۰۶م.) تبدیل به‌خاصه شده‌بود تحت نظر یك صدرخاصه اداره نمی‌شد ودراین امرتاپایان دورهٔ سلطنت صفویه نیز تغییری داده نشد: اختیارات قضائی صدرخاصه بعدها نیز به‌همان حدودقبل‌محدود بود[۱۴].استراباد وساوه همیشه حاکم‌نشین بوده‌است[۱۵]. مقداری ازاملاك خاصهٔ مهم ومعتبر مانندگیلان وفارس درحدود اختیارات صدر خاصه واقع نبود.

از نموداری‌که درپائین به‌دست داده شده طرز تقسیم مناطـق خاصه به‌دو صورت، یك‌بار برای اوایل دورهٔ صفویه ویك‌بار برای اواخـرآن دوره به‌دست داده شده‌است. هرگاه به‌تفصیل توضیحی‌داده نشده‌باشد منابع ما برای‌اینکه‌روشن کنند یك‌ایالت خاصه بوده‌است همواره لفظ خاصه یاخاصهٔ شریفه‌را به‌کارمی‌برند. حداکثر از زمان شاه طهماسب اول (۸۴–۹۳۰=۷۶–۱۵۲۴م.) درخراسان[۱۶] و

←رضی ، جانشین امیرجلال‌الدین حسن « صدر اکثر محال عراق و مازندران » علاوه گردید (تاریخ عالم آرای عباسی ، ص۷۶۱ و بعد ازآن ، ۱۰۸۹) . پس با درنظرگرفتن مطالب اسکندر منشی شاید بتوان گفت که وضع بدین قرار بوده است : شغل صدارت مانند گذشته از نظرگاه جغرافیائی تقسیم می شده است . صدر عراق عجم بعدها سمت تولیت موقوفات سلطنتی رانیز به عهده گرفت وازاین رهگذر صدرخاصه گردید (رجوع شود به رسالهٔ ساوری، ص۳۱۶ و بعد از آن واثر دیگر همین نویسنده تحت عنوان Principal Offices II 80) .

۱۳– دربارهٔ ساوه رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۷۵۸ ؛ دربارهٔ استرابادرجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص۶۵۷، ۸۰۶، ۸۳۵ .

۱۴– رجوع شود به تذکرة‌الملوك ، ص۴a و بعد از آن .

۱۵– رجوع شود به تذکرةالملوك ، ص۱۱۸a وبعداز آن ، ص ۱۲۰b و بعد از آن .

۱۶– دردورهٔ شاه طهماسب اول‌از خراسان درتاریخ ←

فارس (به‌عبارت دیگر داراب‌گرد)[۱۷] وهمچنین در بعضی از مناطق مسیحی نشین درمغرب کشور وروشن‌تر بگوئیم در منطقهٔ نخجوان[۱۸] اراضی خاصه‌ای وجود داشته است که دربارهٔ حدود وثغور و وضع آنها هیچ اطلاع دقیقی در دست نیست و به‌همین دلیل درنمودار زیر درنظرگرفته نشده است.

ایالات خاصه

تا سال۹۹۵(=۱۵۸۷م.)که سال جلوس شاه عباس‌اول است بر تخت سلطنت

تبریز:	ازحداکثر یونت‌ئیل ۱ـ ۹۴۰ (=۵ـ ۱۵۳۴ م.)[۱۹] تاحداکثر۹۸۵(=۱۵۷۸م.)[۲۰](شاید باوقفه‌هائی).
قزوین:	ازحداکثریونت‌ئیل ۱ـ ۹۴۰ (=۵ـ۱۵۳۴م.)[۲۱](با وقفه‌هائی در۹۴۶یا۹۴۷)[۲۲]تا۹۸۴(=۱۵۷۶م.)[۲۳]
اصفهان:	از حداکثر یونت‌ئیل ۱ـ ۹۴۰(=۵ـ۱۵۳۴م.)[۲۴]تا ۹۸۵(=۱۵۷۷م.)[۲۵]؛ازاین‌زمان‌تیول‌یاخاصهٔ‌ولیعهد و نایب‌السلطنه حمزه میرزا ، پس ازمرگ وی (آخر ذوالحجهٔ۹۹۴=اول‌دسامبر۱۵۸۶م.)تا محرم۹۹۶ (=دسامبر۱۵۸۷م.)تیول یاخاصهٔ شاهزاده‌ابوطالب میرزا) ۲۶.
کاشان:	حداکثرازاواسطدورهٔ شاه‌طهماسب‌اول(۹۳۰ـ۸۴= ۷۶-۱۵۲۴م.)[۲۷]تا۹۸۴(=۱۵۷۶م.)[۲۸]،مدتی‌کوتاه در سال ۹۸۷ (= ۱۵۷۹م.)[۲۹] و از جمادی‌الثانی ۹۹۳(=ژوئن۱۵۸۵م.)[۳۰]تامرگ حمزه میرزا[۳۱].
یزد:	تقریباً از اواسط دورهٔ شاه طهماسب اول ۳۲ تا ۹۹۴ (=۱۵۸۶م.)[۳۳].
ابرقوه و بیابانك:	از حداکثر اودئیل۳ـ ۹۷۲ (=۶ـ۱۵۶۵ م.) (؟) تا حداقل هفت سال بعداز آن[۳۴].
سمنان و دماوند، هزار جریب، هبلرود،خوار،(بعدهاحتی)طالقان:	از ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م.) خاصهٔ ملکه خیرالنساء بیگم[۳۵] تا اواسط ۹۸۷ (=اواسط ۱۵۷۹م.)[۳۶]

ایالات خاصه

پس از سال ۹۹۵ (=۱۵۸۷ م.) که سال جلوس شاه عباس اول است بر تخت سلطنت

قزوین (باساوخبلاق)[۳۷]:	از ابتدای ۹۹۶ (= ابتدای ۱۵۸۸ م.) [۳۸] تا آخر دورهٔ سلطنت صفویه (باوقفه‌ای در وسط سال ۹۹۶ که برابر است با ۱۵۸۸ م.) [۳۹] تا وسط سال ۹۹۷ (که برابر است با بهارسال ۱۵۸۹ م.).[۴۰]
کاشان:	از ابتدای ۹۹۶ (= ابتدای ۱۵۸۸ م.) [۴۱] تا آخر دورهٔ صفویه[۴۲].
اصفهان:	از رمضان ۹۹۶ (= اوت ۱۵۸۸ م.)[۴۳] تا آخر دورهٔ صفویه.
قسمتهائی از کرمان:	از ۹۹۸ (= ۱۵۹۰ م.) تا یك یادوسال [۴۴].
یزد:	حداقل از پیچی‌ئیل ۵-۱۰۰۴ (= ۷- ۱۵۹۶ م.)[۴۵] تاپایان دورهٔ صفویه [۴۶].
قم:	حداقل از ۱۰۰۵ (= ۱۵۹۷ م.)[۴۷] تا پایان دورهٔ صفویه.
مازندران:	از ۱۰۰۸ (= ۱۵۹۹ م.) [۴۸] تا پایان دورهٔ صفویه.
گیلان (رشت و لاهیجان):	از ۱۰۰۸ (= ۱۵۹۹ م.)[۴۹] تا پایان دورهٔ صفویه[۵۰].
آستارا و گسکر [۵۱]:	از ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۶ م.) [۵۲] تا مقارن پایان سلطنت شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.)[۵۳].
فارس (شیراز و مناطق کوچکتر بخصوص جهرم و داراب):	از ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۳ م.) [۵۴] تا سال ۱۱۳۰ یا ۱۱۳۱ (= ۱۷۱۹ یا ۱۷۱۸ م.)[۵۵].
لار:	از ۱۰۴۵ (= ۱۶۳۶ م.) [۵۶] تا حداکثر ۱۱۲۰ (= ۹ - ۱۷۰۸ م.) [۵۷].
ناحیهٔ بختیاری:	از ۱۰۵۴ (= ۱۶۴۴ م.)[۵۸] تا ۱۰۶۶ (= ۱۶۵۶ م.)[۵۹]
همدان (و سایر نواحی ایالت علی‌شکر):	از یونت‌ئیل ۵-۱۰۶۴ (= ۴ - ۱۶۵۳ م.) [۶۰] تا حداکثر مقارن اواخر دورهٔ شاه سلیمان (متوفی در ۱۱۰۵ = ۱۶۹۴ م.)[۶۱].
اردبیل:	از سال ۱۰۶۷ (= ۷-۱۶۵۶ م.) [۶۲] (تا کی ؟).
سمنان، دماوند و خوار:	از سال ۱۰۶۷ (= ۷-۱۵۵۶ م.)[۶۳] تا بارس‌ئیل ۳-۱۰۷۲ (= ۳-۱۶۶۲ م.) [۶۴].
کرمان (و نواحی تابعه):	از ایت‌ئیل ۹-۱۰۶۸ (۱۶۵۸ م.)[۶۵] تا حداکثر ۱۱۰۶ (= ۱۶۹۴ م.) [۶۶].

بقیهٔ پاورقی صفحهٔ ۱۷۶ تا ۱۷۸

عالم آرای عباسی، ص۱۶۶ ذکری هست؛ از آن گذشته رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ۶۶ فصل دوم وقسمتی که درمتن به آن مربوط است. ۱۷ـ ازاین ناحیه دردورهٔ شاه طهماسب اول در هفت اقلیم، جلد اول، ص۱۷۱، ۲۳۰ و تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۶۶ ذکری هست؛ برای دورهٔ شاه عباس اول وشاه صفی رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ج ـ خاصه و خالصه. ۱۸ـ رجوع شود بهفصل سوم این کتاب، بند ج ـ خاصه و خالصه. ۱۹ـ خلاصةالتواریخ، ص۱۰۲a. ۲۰ـ از سال ۹۶۶تا۹۸۱ فقط نام داروغه‌های بی‌اهمیت را ذکر کرده‌اند (رجوع شود به حاشیه‌های نمرهٔ ۲۶ و ۲۷ فصل اول این کتاب با قسمتهای مربوط به‌آن درمتن وهمچنین‌فصل سوم، بند ب : ادارهٔ ایالات خاصه، قسمت ۲ـ قوهٔ‌قضائی) اما درسال ۹۸۵ تبریز به یك نفرخان واگذارشد. ۲۱ـ خلاصةالتواریخ، ص۱۰۲a. ۲۲ـ خلاصة التواریخ، ص ۱۳۲a ؛ احسن التواریخ، ص ۲۵۹ : امیرسلطان روملو حاکم قزوین (وساوخبلاغ) مرد. خلاصةالتواریخ درصفحهٔ ۲۲۵a ضمن وقایع ئیلان ئیل ۶-۹۷۵ (=۹-۱۵۶۸م.) بازازبخشیدن «وزارت وتصدی‌خاصهٔ‌شریفه» قزوین‌صحبت می‌کند (رجوع شود همچنین به تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۶۶). ۲۳ـ خلاصةالتواریخ، ص۲۵۶b: در این سال «ایالت قزوین» به مصیب خان تکلو رسید. ۲۴ ـ خلاصة التواریخ، ص۱۰۲a. ۲۵ـ مقارن‌پایان‌دورهٔ سلطنت شاه‌طهماسب‌اول (متوفی‌در۹۸۴=۱۵۷۶م.) ازآن به عنوان خاصه یاد شده است : جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۳۸a ؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص۱۶۵، ۳۸۱ ؛ تاریخ حیدری، ص۵۸۲a. ۲۶ـ برای دست یافتن به شرحی مفصل‌تر دربارهٔ اصفهان دردورهٔ شاه محمد رجوع شود بـه فصل سوم همین کتاب، بند ۵ ـ املاك خاصه و تناسب قدرت در مملکت. ۲۷ـ خلاصةالتواریخ، ص۲۳۱a از یك وزیرکاشان در این دوره یاد شده است. ۲۸ـ خلاصة التواریخ، ص ۲۵۸a: به عنوان تیول به شاهزاده ابراهیم میرزا داده شد. ۲۹ـ خلاصة التواریخ، ص۲۹۴b؛ همچنین رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ۵ ـ املاك خاصه و تناسب قدرت درمملکت. ۳۰ خلاصةالتواریخ، ص۳۸۰a. ۳۱ـ خلاصةالتواریخ، ص۳۸۶a؛ همچنین رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ۵ ـ املاك خاصه وتناسب قدرت درمملکت. ۳۲ـ خواجه محمد شریف طهرانی، بدواً وزیر محمدخان تکلو بود وبعد از مرگ وی در سال۹۶۴(=۱۵۵۷م.) دریزد به‌وزارت رسید (رجوع شود به خلاصةالتواریخ، ص۱۸۷a؛ احسن‌التواریخ، ص۴۰۱) . او نخستین وزیری بود که جامع مفیدی در جلد سوم، قسمت اول، ص۱۳۸a دردورهٔ صفویه از وی نام برده است (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ←

ص۱۶۵). ۳۳ـ مطابق خلاصة‌التواریخ، ص۳۹۱a وتاریخ عالم آرای عباسی، ص۳۵۴ کمی پیش از مرگ حمزه میرزا، حاکم کرمان به نام بکتاش خان عمال شاهزاده را ازیزد بیرون کرد و شهر را به تصرف درآورد. دربارهٔ یکی ازوزرای یزد دردورهٔ شاه محمد رجوع شود به خلاصة‌التواریخ ص۳۱۰a؛ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۴۲a. ۳۴ـ مطابق هفت اقلیم جلد سوم، ص۶۷ «وزارت هفت سالهٔ یزد و ابرقوه و بیابانك» پس از مرگ قزاق‌خان (یا بهتر بگوئیم پس‌ازعزل وی درخراسان درسال۹۷۲) به وزیر پیشین قزاق‌خان‌داده شد. این شایستهٔ توجه است که مؤلف جامع مفیدی ازاین‌مطلب به‌کلی بی‌خبرمانده است. ۳۵ـ خلاصة‌التواریخ، ص۲۷۸b؛ مطابق تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۷ خوار وسمنان در تقسیم ایالات بعد ازجلوس‌شاه محمد بر تخت سلطنت به شاهویردی سلطان بیت اغلی رسید که بازهم حکومت را دردست داشت (رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۳۶۵).

یادداشت مترجم:

در صفحهٔ ۲۲۷ عالم آرای عباسی نام شاهقلی سلطان بیت اغلی ذوالقدر آمده است نه شاهویردی. ۳۶ـ خلاصة‌التواریخ، ص۲۹۶b وبعد ازآن: سمنان و طالقان باز به امرا داده شد؛ ابتدای سال ۹۹۰ (= ابتدای سال ۱۵۸۲ م.) همچنین ازیك «میرالکای خوار» یاد شده است (خلاصة‌التواریخ، ص۳۱۱a، ۳۳۱a) ۳۷ـ برای موقع این محل رجوع شود به تاریخ حیدری، ص۵۷۷b: «... نواحی‌ساوعبلاغ (عیناً!) که به قزوین یك روز راه‌کاروان است». خلاصة‌السیر (ص۸۲b) ضمن وقایع سال۱۰۴۲ (=۱۶۳۳م.) گزارش‌می‌دهد که شاه میل کرد در«مخور که قورق ایلخی‌های‌خاصهٔ شریفه است» ودراطراف ری، شهریار وساوخبلاغ قراردارد به‌شکار بپردازد. ۳۸ـ خلاصة‌التواریخ، ص۴۰۵b: «... والکای قزوین وساوخبلاغ بعضی به خاصهٔ شریفه مخصوص داشته بیشتری به قورچیان شفقت کردند». درسال بعد دوتن از غلامان قبلی حمزه میرزا در داروغگی‌های (ونه در حکومت‌های!) قزوین وکاشان مورد تأیید قرار می‌گیرند (خلاصة‌التواریخ، ص۴۱۳b). ۳۹ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۳۹۹. ۴۰ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۱۸. ۴۱ـ خلاصة‌التواریخ، ص۴۰۵a. ۴۲ـ از سال ۱۰۱۳ (=۵ـ۱۶۰۴ م.) یزد و کاشان تا چند سال زیرنظر یك وزیرمشترك اداره می‌شد (رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۴۹b وبعد ازآن). ۴۳ـ بلافاصله پس‌ازقتل‌مرشد قلی‌خان که اصفهان تیول وی بود شاه عباس یك نفر داروغه بدانجا فرستاد (مطابق عالم‌آرای عباسی، ص۴۰۱). ۴۴ـ خلاصة‌التواریخ، ص۴۲۴a: شهر کرمان و«بعضی ازمحال آن، مانندخبیص»

به امرا داده‌شد وچند ناحیه نیز تبدیل به‌خاصه‌شد. صاحب‌روضة‌الصفویه، ص a ۳۸۲ به‌طور کلی وعمومی می‌گوید که‌کرمان در آن دوره برای یك تا دوسال تبدیل به خاصه شد. ۴۵ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۲۵: ذیل‌وقایع این‌سال برای‌نخستین‌بار ازیك حاکم یزد ذکر شده است (رجوع شود همچنین به جامع مفیدی ، جلد سوم ، قسمت اول ، ص a ۱۵۶).
۴۶ـ جامـع مفیدی در جلد سوم ، قسمت اول ، صفحهٔ ۱۴۵ به بعد فهرست وزرای یزد را تقریباً بدون افتادگی تا سال ۱۰۸۴ (=۱۶۷۳ م.) به دست می‌دهد . ۴۷ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۳۳ : ضمن‌وقایع این‌سال برای‌آخرین‌بار از«حاکم قم» یاد می‌کند.
۴۸ـ طبق صفحهٔ ۱۴۸ تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی ، میرزای عالمیان از دوازده سال پیش (ظاهراً درابتدا به عنوان عامل‌فرهادخان که ایالت تیول وی‌بود . رجوع شود به‌عالم‌آرای عباسی، ص۵۱۹ ؛ روضة‌الصفویه، ص b ۳۷۹.) وزیر گیلانات ، مازندران، گسکر وآستارا، ازپنج‌سال‌پیش‌وزیرقزوین‌وازیك‌سال‌پیش‌وزیرخراسان‌بودکه (درسال۱۰۱۶=۸ـ۱۶۰۷م.) مورد بی‌مهری‌شاه واقع‌شد . اما دریك‌موضع دیگر(ص۱۴۱) همان مؤلف درآن‌واحدانتصاب وی‌را به وزارت مازندران وخراسان خبرمی‌دهد . ۴۹ـ پس از مرگ فرهادخان که این ایالت تیول وی‌هم بود (تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۸۰۳)؛ عبدالفتاح فومنی (ص۱۳۳ وبعدازآن) این‌مطلب را تأیید می‌کند اما سهواً تصورکرده است که فرهادخان درسال۱۰۰۶ به قتل رسیده است (ورجوع شود به تاریخ عالم‌آرای‌عباسی،ص ۵۷۴ وبعد ازآن).
۵۰ـ از سال۱۰۰۸ (=۱۵۹۹ م.) گیلان ، مازندران و بعدها قزوین، آستارا ، گسکر و سرانجام خراسان زیرنظرمیرزای عالمیان وزیراداره می‌شدکه قبلاً (حاشیهٔ نمرهٔ ۳۴ فصل دوم وقسمتی‌که درمتن به‌آن مربوط است) ازاویادکردیم ودرسال ۱۰۱۶ (=۸-۱۶۰۷ م) معزول گردید . رشت ، لاهیجان وآستارا تا سال ۱۰۲۱ (=۱۶۱۲ م.) به هم پیوسته بود (عالم‌آرای عباسی، ص۸۵۳) . ازآن هنگام حکومت رشت ولاهیجان‌را به صورت جداگانه به‌اشخاص دادند . سرانجام از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۴ (=۳۴ـ۱۶۲۹ م.) به بعد باردیگر ادارهٔ رشت ، لاهیجان ومازندران به دست یك وزیرسپرده شد (رجوع شود به خلد برین ، ص۱۴۷ وبعد ازآن ۲۷۹؛ خلاصة‌السیر ، ص a ۱۰۱ وبعد ازآن ؛ دربارهٔ تمام این ارقام و اطلاعات همچنین‌رجوع شود به تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، ص۱۳۳ به بعد). ۵۱ـ این هردو ناحیه قبلاً از توابع آذربـایجان بود ؛ آستارا نیز بعدهـا به‌آذربایجان پیوست (تذکرة‌الملوك ، ص b ۱۰۷ وبعد ازآن). همچنین‌رجوع شود به صفحات بعدکه درآن از

دعوای وزیر گیلان و وزیر کل آذربایجان برسر صلاحیت ذکرشده است . ۵۲ـ تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، ص۱۴۱. ۵۳ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۸۳: بازبرای اولین‌بار از «حاکم آستارا» ذکرشده است. درمورد گسکر بعدها گاه از وزیر و گاه ازحاکم سخن به میان می‌آید . حتی‌عبدالفتاح فومنی که خیلی روشن و بدون ابهام (تاریخ گیلان ، ص۱۴۱، ۱۵۰) ازاین‌صحبت می‌کندکه‌گسکر به وزیر گیلان سپرده شد بازاندکی پس از آن (ص۱۵۰، ۱۶۲) ازمرتضی‌قلی‌خان به عنوان «حاکم گسکر» یاد می‌کند. ۵۴ـ خلد برین، ورق۵۷b وص۲۹۵: پس‌ازمرگ امامقلی‌خان‌تبدیل‌به‌خاصه شد؛ در ریاض‌الفردوس، ص۳۵۷ به صورت دقیقترچنین‌آمده است: ازابتدای تخاقوی‌ئیل (۱۶۳۳/۳/۲۰ م.)به‌بعد از پیچی‌ئیل ۷-۱۰۶۶ (=۷-۱۶۵۶ م.) به بعد (عباسنامه ، ص ۲۱۴ = خلد برین ، ص۲۱۳b) تاچند سال(رجوع شود به عباسنامه، ص۳۱۸) به‌پنج‌وزارت‌نشین تقسیم شد.جهرم پس از این تقسیم دیگر همیشه وزیرنشین شد (عباسنامـه ، ص۲۳۲ (غلط چاپی!)؛ جامع مفیدی، جلدسوم، قسمت اول، ص۱۶۵a به‌بعد؛ دستورشهریاران،ص۸۲a،۲۳۹a) درابتدای سال هیجدهم (یا شاید زودتر ؟) داراب نیز به وزیر نشین تبدیل شد (دستور شهریاران ، ص۸۲a). ۵۵ـ مجمع‌التواریخ، ص۳۴b، ۴۵b: انتصاب‌لطفعلی‌خان‌به‌سمت‌بیگلربیگی ذیل وقایع سال ۱۱۳۰ ؛ مراجع اروپائی (مثلاً هانوی ، جلد دوم، ص۱۲۷) سال۱۷۱۹م. (=۱۱۳۱ هـ. ق.) را ذکر می‌کنند . دستور شهریاران درصفحهٔ ۸۲a حتی درسال ۱۱۰۷ (=۱۶۹۶ م.) از «وزارت فارس» می‌گوید . ۵۶ـ پس ازمرگ امامقلی خان لار تا دوسال به‌کلبعلی خان رسید (ذیل‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۷ (=خلدبرین، ص۵۷b)؛ خلد برین ، ص۱۷۴، ۱۷۷ ؛ برای شرح حال وی رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول ، ص ۱۷۲a). بنابراین خبر مندرج درصفحهٔ ۲۹۵خلد برین دایر براینکه این ناحیه‌بلافاصله تبدیل به خاصه شد اشتباه است . ۵۷ـ مجمع‌التواریخ ، ص۳۹a به‌بعد: عباسقلی خان حاکم لار و بندرعباسی (ارقام مجمع‌التواریخ دقیق نیست) ؛ دستور شهریاران درصفحهٔ ۲۳۹a باز دروقایع سال ۱۱۱۰ (=۱۶۹۸ م.) از «وزارت لار» صحبت می‌کند . ۵۸ـ عباسنامه ، ص ۵۹ به بعد (= خلد برین ، ص ۱۵۱a) . ۵۹ـ خلد برین ، ص۲۰۹a: «حکومت‌خوانسار‌به‌انضمام‌حکومت بختیاری» به‌خلیل‌خان(رجوع شود به‌عباسنامه، ص۲۰۸) . ۶۰ـ عباسنامه، ص۱۸۰ ؛ خلدبرین ، ص۱۹۷a. ۶۱ـ سانسون در صفحهٔ ۱۱۰ به بعدکسی را می‌شناسد به نـام عبدالقاسم خـان (ابوالقاسم خان ؟ رجوع شود به دستور شهریاران ، ص ۱۸۶b)که حاکم همدان بوده است . بعدها دیگر اغلب صحبت از حاکم همدان است . ۶۲ـ عباسنامه ، ص ۲۱۶ (= خلد برین ، ص ۲۱۴b) .

ب ـ ادارهٔ ایالات خاصه

۱ـ ادارهٔ امور مالی

در اینجا قصد ما این نیست که نمائی از طرز کار ادارات امور مالی به‌دست دهیم، بلکه کوشش ما بیشتر مصروف بدانست که مناسبات وزیر ایالت را با سایر عمال ایالتی بیازمائیم. در کاری که درپیش داریم بیشتر تکیهٔ ما برحقایقی است که در قرن هفدهم (=قرن یازدهم هجری) دریزد رخ داده ومحمد مفید آنرا گزارش کرده است. فقط گاه‌گاه نگاهی اجمالی نیز به‌وضع سایر ایالات می‌افکنیم.

محمد مفید فصل خاصی را به‌بحث دربارهٔ مستوفیان یزد اختصاص داده‌است که از میان آن جمع«... بعضی ازجانب دیوان اعلی وبرخی به‌صلاح حکام و وزرا به‌آن مهم‌قیام‌می‌نموده‌اند.»[۶۷] هرگاه وزیری‌درعین‌حال سمت مستوفی‌گری‌را نیز به‌عهده داشت[۶۸]، می‌توانست انجام دادن‌وظایف خود رابه‌فردی دیگرمحول‌سازد. درچنین‌صورتی دیگرما با یك‌نفرمستوفی سروکار داریم‌که «ازطرف وزیر» انجام وظیفه می‌کرده است.

اززمان‌شاه‌محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) تا دورهٔ شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷=۹۴-۱۶۶۷م.) دریزدبامأمور دیگری سروکارداریم به‌نام «گِرِك یراق

→۶۳ـ عباسنامه، ص۲۱۶ (=خلد برین، ص۲۱۴b). سمنان‌وخواردرآن‌عهد توأم‌بود. (رجوع شود به خلد برین، ص۲۱۱b). ۶۴ـ عباسنامه، ص۳۲۰؛ رجوع شود به‌فصل سوم این کتاب، بند ۵ ـ املاك خاصه و تناسب قدرت در مملکت. ۶۵ ـ عباسنامه، ص ۲۳۹ (=خلد برین، ص۲۲۷a). ۶۶ـ کمپفر(ص۱۲۹) که ازسال۱۶۸۳تا۱۶۸۸درایران بوده از بیگلربیگی کرمان خبر ندارد؛ برای نخستین بار (دستور شهریاران، ص ۶۳a) ما درسال ۱۱۰۶ به حاکم‌کرمان برمیخوریم وبعدها بیشترنام او ذکر می‌شود.

۶۷ـ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۷۹a. ۶۸ـ برای مثالی دراین‌مورد رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۴۶b.

سرکارخاصهٔ شریفه»[۶۹]. از توضیح‌هائی که‌گاه‌گاه منابع داده‌اند[۷۰] چنین برمی‌آید که این مأمور برای تأمین انواع مختلف پارچه وهمچنین «سایراشیاءِ مصرفی» واز آن‌گذشته اشیاءِ قیمتی‌ازطلا ساخته شده صلاحیت داشته‌است.دردورهٔ شاه‌اسمعیل اول‌ظاهراً هنوزکسی‌به‌نام «گرک‌یراق» دریزد ساکن ومستقرنبوده است. هنگامی که ازطرف دربارکسی را بامبلغی‌وجه درطول یك‌سال به‌یزد وکاشان می‌فرستادند تااشیائی راکه دربالا ذکرشده تهیه‌کند[۷۱] به‌مناسبت ازچنین مأموری هم ذکری به‌میان می‌آمد.

یك مأمورمالی دیگرکه‌ازطرف ادارهٔ‌کل منصوب شده‌بود ودرجوارمستوفی وگرک‌یراق دریزدکار می‌کرد «متصدی محال خالصه»[۷۲] بود. به‌املاك خالصه به صورت جداگانه درصفحات بعد[۷۳] خواهیم پرداخت. دربارهٔ نحوهٔ فعالیت این مأمورین نمی‌توان اطلاعات دقیقتری به‌دست داد. به‌کمك سندی‌که محمدمفید در اثرخود ازآن نقل می‌کند باید خاطرنشان کرد که نظارت درکار وزیر وهمچنین گرک‌یراق یکی ازمهمترین وظایف این مأمور بوده است. با این سند یکی از خویشان وحامیان مؤلف مورد بحث که بعدها وزیریزد شد موسوم به‌اللّٰه‌قلی‌بیگ درسال۱۰۷۷(=۱۶۶۷م.) به‌مناسبت جلوس شاه سلیمان برتخت سلطنت به‌عنوان «گرک‌یراق سرکار خاصهٔ شریفه ومتصدی‌محال‌خالصه»[۷۴] یزد مورد تأیید قرار‌ می‌گیرد. تنها موضعی‌که به‌نحوهٔ فعالیت این‌مأمورمربوط می‌شود بدینقراراست:

۶۹ـ جامع‌مفیدی، جلدسوم، قسمت‌اول، ص۱۵۶a، ۱۶۶b؛ برای‌وضع‌این‌مأموردرزمان‌شاه‌محمد رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۳۵۴؛ خلاصة‌التواریخ، ص۳۹۱ a. ۷۰ـ جواهرالاخبار، ص۲۹۴ b؛ خلاصة‌التواریخ، ص۲۴۳ a؛ اثرمیرمحمد تفرشی، ص۱۶ b.

۷۱ـ جواهرالاخبار، ص۲۹۴ a. ۷۲ـ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۵۶b، ۱۶۶b، ۱۷۴a، ۱۷۵a؛ رونوشت فرمان‌انتصاب یك«متصدی خالصه»: همان‌مرجع، ص۱۹۰ b و بعد ازآن. ۷۳ـ رجوع شود به فصل سوم، بند ج ـ خاصه و خالصه.

۷۴ـ جامع مفیدی، جلدسوم، قسمت‌اول، ص۱۷۵ a وبعد ازآن.

«... عمال‌وحکام* دارالعبادهٔ یزدقضایائی که‌درمیانهٔ عجزه ورعایای دارالعبادهٔمزبور وتوجیهاتی که‌واقع‌می‌شود به‌وقوف... اللّهقلی‌بیگ... پرسش‌وتوجیه‌نموده...»[۷۵].

مسلماً تمام‌این‌مشاغل، وبعضاً بانامهای دیگری، درهمهٔ مناطق خاصه وجود داشته است. از دورهٔ شاه محمد(۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) از مأموری دراصفهان خبرداریم که«متصدی وضابط‌محصولات خاصهٔشریفه»، وزیروداروغه‌بوده‌است[۷۶]. ذیل وقایع سال۱۰۱۶(=۸-۱۶۰۷م.) درتاریخ عباسی از یك «وزیرو داروغه و مستوفی وعامل ومتصدی (محال خاصهٔ شریفه؟) مازندران»[۷۷] صحبت است.

ازاین متن به‌روشنی و وضوح بر نمی‌آید که حتماً یك‌نفر شاغل این همه مشاغل بوده‌است. اما درمراجع دیده شده‌است که‌گاه‌یك‌نفرشاغل‌این‌همه مشاغل باشد. محمد مفید گزارش می‌دهد که شاه در سال ۱۰۳۴(=۵-۱۶۲۴م.) شخصیت معینی‌را به«منصب جلیل‌المرتبهٔ وزارت‌وگرك‌یراقی‌وتصدی خالصه وحکومت** مجوسیان ومهم‌استیفای دارالعبادهٔ یزد»[۷۸] منصوب کرد. به‌همین‌ترتیب هم‌اللّهقلی بیگ مذکور در همین فصل هنگام اعتلای قدرت خود «وزیر دارالعبـادهٔ یزد و گرك‌یراق سرکارخاصهٔ شریفه ومتصدی خالصه وناظرکل اوقاف وحاکم مسلمانان ومجوسیان»[۷۹] بوده‌است. بنابراین با درنظرگرفتن این‌کثرت مشاغل که به‌عهدهٔ یك فرد واحد بوده عجب‌نیست که وزیر نیز به‌سهم‌خودخویشاوندش‌محمدمفید را «حسب‌الامراعلی» به‌عنوان«نائب ووزیر»[۸۰] برگزید. مااز‌این‌واقعیت‌نمی‌خواهیم نتیجه‌بگیریم‌که وی‌شخصاًاختیارات‌مالی‌خودرااعمال‌نمی‌کرده‌یا نمی‌توانسته‌اعمال

۷۵- همان مرجع. ۷۶- خلاصة‌التواریخ، ص a ۳۹۳. ۷۷ - تاریخ عباسی، ص b ۲۶۴. ۷۸- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص a ۱۵۶ وبعد ازآن.

۷۹- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۱۷۲b. ۸۰ - همان مرجع.

* - توجه بایدداشت که مراد ازحکام دراینجا قضات است.م.

** - حکومت دراینجا بمعنی قضاوت است. م.

کند. اما مسلّم‌است که‌این‌گمان‌درمورد وزیردیگری‌صدق می‌کند که درزمان‌شاه طهماسب اول (۸۴–۹۳۰=۷۶–۱۵۲۴ م.) ازشغل «مشعلچی‌باشی» به وزارت یزد منتقل شد. محمد مفید نکتهٔ زیر را از وی بازگو می‌کند: هنگامی‌که او پس‌از مدتی باز به‌شغل‌سابق‌خود بازگشت، شاه متوجه شد که وی سواد خواندن‌ونوشتن ندارد وبا خشم گفت تو بااین بی‌سوادی شهریزد را خراب‌کردی. مشعلچی‌باشی، با حضورذهن بسیارچنان جواب مناسبی داد که شاه را خیلی خوش‌آمد واورا به وزارت مشهد منصوب کرد[۸۱].

۲ـ قوهٔ قضائی

وزیر از نظر قضائی نیز می‌توانست بالاترین مرجع ایالت باشد. درچنین صورتی وی برتمام تأسیسات‌اداری دیگرنظارت فائقه داشت واین‌نظارت همانطور که قبلاً دیدیم می‌توانست ادارهٔ موقوفات را نیزشامل شود. محمد مفید ازیکی ازوزرای‌یزدبه‌ماخبرمی‌دهدکه‌حتی‌شبگردان‌خیابانهارانیززیرنظرداشته‌است[۸۲].

وزیر نیز می‌توانست مانند حاکم به‌قضاوت بنشیند. متون از نحوهٔ فعالیت قضائی وزیر به‌صورت «فیصل قضایای کافهٔ برایا»[۸۳] یا «به‌غور عجزه و زیردستان رسیدن»[۸۴] یاد می‌کنند. وزیر«حاکم» وشغل وی «وزارت و حکومت»[۸۵] نامیده می‌شود. کلمهٔ «حکومت»که دراین مورد به‌کاربرده می‌شودگاه نیزحاکی‌ازمجموعهٔ تکالیف ووظایف یك وزیراست وتنها به‌معنی قضاوت نیست و به‌همین دلیل نباید آنرا به‌معنی «فرمانداری» امروزی‌گرفت[۸۶]. در تمام این موارد همواره باید

۸۱ـ طبق جامع‌مفیدی، جلدسوم، قسمت‌اول، ص۱۴۱a وبعدازآن. ۸۲ـ جامع‌مفیدی، جلد سوم، قسمت‌اول، ص۱۶۳a. ۸۳ـ همان‌مرجع، ص۱۵۰ a. ۸۴ـ همان مرجع، ص۱۵۷b. ۸۵ـ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۴۰ a، ۱۴۹a؛ عبدالفتاح فومنی، ص ۱۳۴. ۸۶ـ برای چنین مواردی رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۵۸ a، ۱۷۷b؛ عباسنامه، ص۲۱۸.

درنظر داشت که وزیر درعین‌حال «داروغه» هم بوده است و گاه این معنی به‌وضوح تمام نیز یادآوری شده است[۸۷]. اما دریزد گویا این امریك قاعده و قانون اصلی بوده است[۸۸].

اما هرگاه درکنار وزیر داروغه‌ای نیزکه از طرف مرکزمنصوب بوده به‌کار اشتغال داشته است وضع از بیخ و بن باآنچه گفته شد متفاوت بوده است. دراین صورت داروغه دیگر به‌وزیر به‌این‌آسانی مجال قضاوت نمی‌داده است.

درجامع مفیدی دومورد از نفاق واختلاف بین وزیر وداروغهٔ یزد گزارش شده‌است: در زمان شاه عباس‌اول(۱۰۳۸–۹۹۵ = ۱۶۲۹–۱۵۸۷م.) میرزا حسنعلی اصفهانی ازافراد یکی ازخانواده‌های محترم روستائی درحوالی اصفهان وزارت یزد را به‌عهده داشت. طبق‌فرمان شاهانه یکی از«یوزباشیان عظام»[۸۹] داروغهٔ یزد بود و«چنانچه شیوهٔ بعضی از ارباب اقتدار است»[۹۰] به‌اموال عجزه و زیردستان دست درازی کرد. درمدتی کوتاه درمقابل خلاف‌های کوچك و غیرقابل ملاحظه مبالغ‌هنگفتی به‌عنوان جریمه (ترجمان) ازمردم اخاذی‌کرد. چون مطابق‌فرمان شاهانه فقط صد تومان‌حقوق (وجه) برای داروغگان مقرربود وزیر مطلب را به اطلاع‌دربار رساند. درنتیجه«حاکم»[۹۱] که دراینجا به‌معنی‌داروغه‌است ازشغل‌خود عزل شد . جانشین وزیر موصوف به‌نام میرزا عنایت‌الله اصفهانی بلافاصله پس از شروع به‌کاربا داروغهٔ زمان خود به‌جدال پرداخت وشکایت به‌دربار برد، اما بخت با او مانند سلف وی یار نبود وخودش را ازکار برکنارکردند .

---

۸۷ ـ رجوع شود مثلاً به‌خلاصة‌التواریخ، ص۳۹۳a؛ عباسنامه، ص۲۱۶؛ عبدالفتاح فومنی، ص۱۴۱.

۸۸ـ ازتعمق‌درگارشش‌وزیرمندرج درجامع‌مفیدی،ص۱۴۱a، ۱۴۲b، ۱۴۹b وبعدازآن ، ۱۵۶a وبعد ازآن، ۱۵۷b، ۱۶۶b کم وبیش‌چنین‌برمی‌آیدکه‌آنها به‌کارقضاوت هم اشتغال داشته‌اند.

۸۹ـ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت‌اول، ص۱۵۵b وبعد ازآن.

۹۰ـ همان مرجع .

۹۱ ـ در غیر این مورد هم داروغه‌ها «حاکم» نامیده می‌شوند : تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۳۵۶ ، ۴۴۹ ، ۸۵۳ .

درعین اینکه درمراجع اغلب داروغه از نظر درجه و مرتبه قدری بعد از وزیر واقع است باز مواردی هم مشاهده می‌شود که کار وزارت در درجهٔ دوم و همردیف وبرابر شغل داروغگی قرارمی‌گیرد. شاید فقط برحسب تصادف باشدکه ما شاهدی که دراین مورد به‌دست می‌دهیم به‌اواخر قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) راجع‌است. به‌هرحال‌این‌معقول به‌نظرمی‌آیدکه به‌خصوص درزمان‌هرج ومرج و پریشانی داخلی درنواحی خاصه همهٔ اختیارات را به‌داروغه داده باشند زیرا داروغه‌ها در هنگام اضطرار وگرفتاری بهتر از وزرا از عهدهٔ دفاع شهر برمی‌آمده‌اند.

اسکندرمنشی گزارش می‌دهد که شاه عباس اول در سال ۹۹۷(=۱۵۸۹م.) «داروغگی وکل معاملات اصفهان»[۹۲] را به یولی‌بیگ، یکی از غلامان قبلی شاه محمد داد. در خلاصة‌التواریخ در ارتباط با همین واقعه چنین ذکر شده است که «... یولی‌بیگ غلام خاصهٔ شریفه مهمات دارالسلطنهٔ اصفهان را به‌طریقی که با فرهادآقا غلام بود ازدیوانیان اعلی اجاره نموده»[۹۳] بود. ظاهراً این‌گونه قرار-دادهای اجاره‌گاه‌گاه برای طول یك‌سال محاسباتی منعقد می‌شد. مرجعی که هم-اکنون ازآن نقل‌شد ازیکی ازمعتمدین شاهزاده حمزه میرزا گزارش می‌دهدکه به«داروغگی‌سال‌قوی‌ئیل* دارالسطنهٔ‌اصفهان»[۹۴] رسید.درموضعی‌دیگرچنین‌آمده که «...درمعاملهٔ قوی‌ئیل‌داروغگی**اصفهان را... گرفته...»[۹۵].درپیچی‌ئیل‌بعد وی باز به‌دربار بازگشت.

۹۲- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۴۱۸، ۹۳- خلاصة‌التواریخ، ص۴۱۴ b. ۹۴- خلاصة‌التواریخ ، ص۳۱۷ a. ۹۵- خلاصة‌التواریخ ، ص ۳۳۵ b.

* ـ ۲ـ ۹۹۱ (=۴-۱۵۸۳م.)

** ـ یعنی در حدود اجاره نامه های مربوط به قوی‌ئیل، داروغگی آن سال به وی سپرده شد . م .

چنین داروغهٔ مقتدری می‌توانست رتبهٔ خانی‌هم داشته باشد[۹۶].

دراواخرقرن شانزدهم میلادی (= قرن دهم‌هجری) داروغهٔ قزوین دارای مقام ومنزلتی برجسته بود هرچندکه محتملاً اختیارات وزیر را نداشت. اونیز اغلب رتبهٔ خانی[۹۷] داشت ودرابتدای دورهٔ سلطنت شاه عباس‌اول درلشکرکشی‌ها هم شرکت می‌جست[۹۸]. طبق اظهاراسکندرمنشی اختیارات قضائی وی هنگامی که قزوین پایتخت بود (تا سال۱۰۰۷=۱۵۹۹م.) «براطراف وجوانب عراق»[۹۹] (عجم) نیزشمول داشت. وی دویست تا سیصدنفر وطبق روضةالصفویه[۱۰۰] تاپانصد نفرملازم داشت. هنگامی‌که اصفهان به‌پایتختی برگزیده شد داروغهٔ آنجا نیز به همین ترتیب دارای مقام ومنزلتی خاص‌شد[۱۰۱]. اما داروغهٔ قزوین‌حتی درادوار بعد نیز از بعضی امتیازات برخوردار بود[۱۰۲].

تبریز که تا سال۹۶۲ (=۱۵۵۵ م.) مقر شاه بود از نظرقضائی درنیمهٔ دوم قرن شانزدهم (=قرن دهم هجری) وضع خاصی داشت.

درسال۹۴۶(=۴۰-۱۵۳۹م.) قاضی‌محمد«قاضی‌عسکردارالسلطنهٔ‌تبریز»[۱۰۳] شد . پدر او در زمان شاه اسمعیل اول (۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲ م.) و در ابتدای سلطنت شاه طهماسب اول قاضی تبریز[۱۰۴] یاطبق یك مرجع دیگرقاضی عسکر آذربایجان[۱۰۵] بود. ازآن گذشته طبق افضل‌التواریخ در این خانواده سمت

۹۶ـ مثال : خلاصة‌التواریخ، ص۲۷۷a (= تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۴)، ۴۰۰b.
۹۷ـ رجوع‌شود به‌تاریخ عالم‌آرای‌عباسی، ص۸۵۳.
۹۸ـ رجوع‌شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی،ص۴۹۸(=روضةالصفویه، ص۳۷۷a وبعدازآن)،۶۳۸.
۹۹ـ تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۶۸۶.
۱۰۰ـ روضةالصفویه، ص۳۷۷a.
۱۰۱ـ رجوع شود به مثلاً کمپفر، ص ۸۴ وبعد ازآن .
۱۰۲ـ رجوع شود به فصل اول این‌کتاب ، حاشیهٔ نمرهٔ ۱۳۷.
۱۰۳ـ طبق‌افضل‌التواریخ، جلددوم، ص۱۰۶b.
۱۰۴ـ طبق‌حبیب‌السیر، ص۳۹۱.
۱۰۵ـ ذیل‌سنهٔ ۹۴۰(= ۴-۱۵۳۳م.) درجلد دوم افضل‌التواریخ، ص۸۱a چنین‌آمده است ؛ در احسن‌التواریخ ، ص ۲۵۵ هم ذیل وقایع این سال آمده است.

متولی‌گری «موقوفات غازانی» موروثی[۱۰۶] بود. اما گویا قاضی محمد مسؤولیت کلیهٔ موقوفات تبریز را به‌عهده داشته است[۱۰۷]. شاید قاضی محمد مقارن پایان دورهٔ اشتغالش (وی‌درسال ۹۶۴=۱۵۵۷م. به‌زندان‌افتاد) تمام‌قدرت ایالت‌رادردست خودداشته‌است. مراجع‌اورا هم «قاضی‌وحاکم»[۱۰۸]، «اقضی‌القضاة آذربایجان»[۱۰۹]، «قاضی احداث . . . تبریز»[۱۱۰] وحتی «وزیر تبریز»[۱۱۱] نامیده‌اند.

صاحب‌خلاصة‌التواریخ‌می‌نویسد«اماقاضی‌مشارالیه‌درحفظ وحراست‌آن‌بلدهٔ جنت‌قرین‌به‌نوعی‌اهتمام‌مرعی‌داشته‌بودکه‌شب‌ها در (بازار)قیصریه‌که‌از زرواجناس مالامال بودکسی‌نبستی‌وهیچکس ازاجلاف واوباش‌آن شهررا قدرت برامرقبیحی نبودی اتراك ذیقدرت ازدست او به‌زینهار آمده بودند وعوانان بدفطرت ازترس او در اضطرار افتاده ...»[۱۱۲] بودند. خلاصة‌التواریخ و احسن‌التواریخ که با وی روی‌خوشی ندارند می‌نویسند که ترك وتاجیك از دست وی به‌ستوه بودند[۱۱۳]. به‌همین دلیل بازار تهمت رواج یافت[۱۱۴]. درسال ۹۶۴(=۱۵۵۷م.) شاه دستور دادکه وی را برای همیشه به‌زندان بیفکنند[۱۱۵].

طبق افضل‌التواریخ «قضای احداث و تصدی موقوفات غازانی و نصری وکل

۱۰۶– طبق افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص۱۰۶b. ۱۰۷– طبق افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص۲۱۵b؛ درخلاصة‌التواریخ، ص۱۸۵b آمده است که در دورهٔ اشتغال وی به‌خدمت برمحصول و عواید موقوفات ایالت، به‌خصوص عواید «سرکار غازانی و رشیدی و علیشاهی» افزوده‌شد. ۱۰۸– خلاصة‌التواریخ، ص۱۸۵a. ۱۰۹– افضل‌التواریخ، جلددوم، ص۲۰۶b. ۱۱۰– افضل التواریخ، جلد دوم، ص۲۱۵b. ۱۱۱– هفت اقلیم، جلد سوم، ص۲۳۵،۲۴۲. ساوری (Thesis 312; Prov. Ad. 127) سهم قاضی محمد را نادیده انگاشته است. ۱۱۲– خلاصة التواریخ، ص۱۸۵b. ۱۱۳– خلاصة‌التواریخ، ص۱۸۵a؛ احسن‌التواریخ، ص ۳۹۹. ۱۱۴– شرفنامه وتاریخ حیدری که با او برسرمهراند می‌نویسندکه وی حسادت معاصرانش را برانگیخت (شرفنامه، جلد دوم، ص۲۱۰) وبه دست ساعیان (تاریخ حیدری، ص۵۷۸b) ساقط شد. ۱۱۵– باحیدربیگ انیس‌که قاضی‌را مورد حمایت قرارداده بود (هفت‌اقلیم، جلدسوم، ص ۲۳۵).

موقوفات تبریز»[۱۱۶] به‌قاضی‌میرمیران عبدالوهابی داده‌شد. هرچندکه ما تابیست سال بعد گاه‌گاه از داروغگان (که به‌طور ساده‌تر به‌آنها حاکم می‌گفتند) تبریزدر مراجع نشان داریم[۱۱۷]. باز تشکیل محاکم جزائی (بعضاً؟) علی‌الظاهر به‌عهدهٔ قاضی‌احداث بوده‌است: صاحب هفت اقلیم می‌نویسدکه نحوی وفقیه معروف‌امیر عبدالقادر (متوفی در۹۸۷=۱۵۷۹م.) دردورهٔ شاه طهماسب‌اول پنج سال تمام‌سمت قاضی احداث را به‌عهده داشت. وی چنان به‌نرمی و گذشت قضاوت می‌کردکه سرانجام‌اراذل واوباش براه‌افتادند وداروغه(حاکم)راکشتند[۱۱۸]. این‌معروف‌است که اراذل تقریباً ازسال ۹۷۹(=۲-۱۵۷۱م.) دوسال تمام شهررا دردست داشتند ولی شاه به‌علت ملاحظات مذهبی دست به‌اقدامی علیه آنها نمی‌زد[۱۱۹].

۳- اوضاع نظامی

درنواحی خاصه قاعدةً نیروی قزلباش مستقر نبود، بلکه قوای محافظ و مدافع آن منحصراً ازملازمان درباری تشکیل می‌شد که ماقبلاً[۱۲۰] آنرا مورد مداقه وتحقیق قرارداديم. فرماندهی این‌قوا بایوزباشیان ومین‌باشیان بود، نه با

۱۱۶-افضل‌التواریخ، جلد دوم، ص‌b ۲۱۵. ۱۱۷-درسال۹۶۶(=۱۵۵۹م.): امیر غیب‌بیگ استاجلو حاکم تبریز (خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۱۹۳؛ احسن‌التواریخ، ص ۴۰۹)؛ دربارس‌ئیل ۴-۹۷۳ (=۷-۱۵۶۶م): یعقوب‌بیگ یوزباشی افشار داروغهٔ تبریز(خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۲۱۲)؛ درسال۹۷۹(=۲-۱۵۷۱م.): اللّه‌قلی بیگ استاجلو حاکم تبریز (احسن‌التواریخ، ص۴۵۵؛ خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۲۳۶) یا داروغهٔ تبریز (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۷)؛ درسال ۹۸۱ (=۴-۱۵۷۳ م.): یوسف بیگ (چاوشلو) استاجلو حاکم تبریز (احسن‌التواریخ، ص ۴۵۶؛ خلاصة‌التواریخ، ص‌a ۲۳۷) یا داروغهٔ تبریز (تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۸). ۱۱۸- هفت اقلیم، جلد سوم، ص ۵۹؛ طبق خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۲۳۶ تنها تنی‌چند ازاتباع داروغه کشته شدند. ۱۱۹-خلاصة‌التواریخ، ص‌b ۲۳۶ و بعد ازآن؛ احسن‌التواریخ، ص ۴۸۹. ۱۲۰- رجوع شود به فصل اول این‌کتاب، بند و - اختیارات حکام.

امرا. اکثریت این‌فرماندهان ازخانواده‌های نجیب‌زاده وبرجستهٔ محلی‌بودند. و این خود مطلبی است که باید مورد تحقیق بیشتر قرارگیرد . به‌گفتهٔ شاردن این فرماندهان دارای «عنوان‌بیگی» بوده‌اند[۱۲۱].

درجامع مفیدی فصل مخصوصی هست دربارهٔ مین‌باشیان و یوزباشیان ناحیهٔ یزد[۱۲۲].اولین مین‌باشی که « درخطهٔ رشك بهشت یزد علم استقلال برافراشت» شخصی‌بود به‌نام مولانا فخرالدین‌احمد بافقی. اجداد وی‌ازدیرباز‌ازشمارمتعیّنین و برگزیدگان قصبهٔ بافق (نزدیك یزد) بودند. دائی وی فقیه بود. او نیزدر دورهٔ شاه عباس‌اول (قبل ازپیچی‌ئیل ۵-۱۰۰۴ = ۷-۱۵۹۶م.)[۱۲۳] بدربار آمد ومأمور شد که دربافق ویزد درحدود سیصد مزدوربه‌عنوان «ملازمان سرکارخاصهٔ شریفه» گردآوری‌کند. اینان می‌بایست درلشکرکشی‌ها درزمرهٔ ملازمان سلطنتی‌خدمت کنند. هنگامی‌که وی بااین سیصد تفنگچی دردربار حضوریافت شاه وی را مورد مرحمت قـرارداد و«... ولایت بافق وسریزد وفخرج یزد و بعضی ازمحال حومهٔ کرمان ومغازه ونوقات وغیرذلك را به‌تیول وضبط اومقرر فرمود... مومی‌الیه در حکومت‌آن ولایات استقلال یافت»[۱۲۴]. تا زمان تألیف همین‌فصل جامع مفیدی، یعنی حداقل تا سال ۱۰۸۴ (=۴-۱۶۷۳م.) «مین‌باشی‌گری منصب موروثی» اعضاء این خانواده بود. بعضی ازاین مین‌باشیان علاوه براین عنوان‌بیگی هم داشته‌اند. دوتن ازاینان موقتاً درقندهار خدمت کرده‌اند ودر همانجا نیزمرده‌اند. دراواخر دورهٔ صفویه هم بازهمچنان یك‌نفر مین‌باشی دربافق مستقربود . اما خبری به‌ما

۱۲۱ـ شاردن، جلد پنجم، ص ۲۷۵.
۱۲۲ـ جامع مفیدی ، جلد سوم ، قسمت اول ، ص۲۱۵aتا۲۳۰a.
۱۲۳ـ درتاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۲۶ ذکروی ذیل وقایع‌این سال آمده‌است ؛ همچنین رجوع شود به‌تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۶۵۲، ۷۹۷.
۱۲۴ـ در موضع مزبور، صa ۲۱۶ . دربارهٔ نواحی سریزد ، فخرج، وجندق رجوع شود به‌فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد دهم ص۵۸،۱۰۹،۱۴۳؛ موقع درست بقیهٔ جاها تشخیص داده نشد .

نرسیده است که آیا او هم از اعضای همین‌خانواده بود یا نه : دراودئیل ۹-۱۱۰۸ (=۸-۱۶۹۷م.) بلوچهای غارتگر که از زمانی دراز ایالات مرزی جنوب شرقی ایران را ناامن ساخته بودند تایزد پیش‌تاختند. دراین هنگام «وزیریزد با مین‌باشی‌بافقی... باسپاهی‌بسیاروچریك بیشمار...»[۱۲۵] به‌دفاع‌ازآن ناحیه‌شتاب‌کرد.

درمازندران نیزاوضاع واحوالی‌نظیراین‌حکمفرما بود. قزاقان‌ستنکارازین در زمان شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲=۶۶-۱۶۴۲ م.) از راه دریا به کرّات ایالات ساحلی ایران را مورد دستبرد قراردادند و ویران کردند. درنتیجه فرمان عالی صادرشدکه دراین‌نواحی به‌خصوص‌دقت ومواظبت بیشترمرعی‌دارند. درمازندران می‌بایست میرسید حسین‌شیروانی* «به‌اتفاق‌مین‌باشیان وتفنگچیان نوروکجوری ولاریجانی وهزارجریبی و غلامان خاصهٔ شریفه ساکن مازندران به‌کشیك قیام کنند»[۱۲۶]. به‌همین ترتیب لازم بود دربیه پیش(لاهیجان) غازیان صوفی به‌اتفاق وزیربیه پیش آمادهٔ دفاع باشند.

درگیلان که همواره مسؤولین می‌بایست مترصد ومواظب اغتشاشات داخلی باشند چند منطقهٔ کوچك‌تر را تبدیل به حکومت کرده بودند . در تنکابن که درشرق ، بین گیلان و رستمدار واقع است قبلاً از ابتدای سلطنت شاه عباس‌اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) قویله حصارلوها، شعبه‌ای ازقبیلهٔ روملو[۱۲۷]، مستقربودند ویك‌نفر امیرحاکم آنجا بود. وقایع‌نامه‌ها باز بعدها برحسب موقع از قویله حصارلوها نام می‌برند[۱۲۸]. خاندان غازیان صوفی که اصلاً کرد-

۱۲۵ ـ دستور شهریاران، ص۱۷۵b. ۱۲۶ـ عباسنامه، ص۳۰۸ . وضع میرسید حسین برماروشن‌نیست. او وزیر مازندران نبوده است. ۱۲۷ـ برای شجرهٔ نسب رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۰۸۵؛ ذیل عالم‌آرای عباسی ، ص۸۵. ۱۲۸ـ رابینو، ایالات ساحلی‌دریای خزر، ص۴۵۶؛ تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی،ص۱۰۸۵؛ ذیل‌عالم‌آرای‌عباسی، ص۱۷ و۸۵؛ تذکرةالملوك ، ص۱۱۹ b .

* عین مطلب از عباسنامه نقل شد. م.

نژاد[۱۲۹] بودند نیز از آن هنگام در گیلان متوطن بودند. امیر آنها حاکم رانکوه بود و در نیمهٔ اول قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) حکومت دیلمان را نیز داشت[۱۳۰]. در قسمت غربی این ایالت غازیان چبنی هم در زمان شاه‌عباس اول، در لشته‌نشا یا فومن و بعدها در گسکر به‌همین طریق تحت‌نظر یك‌خان بودند[۱۳۱]. می‌دانیم که کهدم نیز گاه‌گاه حاکم‌نشین بوده‌است.

وزرا نیز همان‌طورکه ما درهمین فصل قبلاً یادآور شدیم فقط هنگامی‌که خطری فوری ایالتشان را تهدید می‌کرد فرماندهی نظامی را به‌عهده می‌گرفتند.

آشکاراست‌که وزرای گیلان حق احضاروجمع آوری‌قوای‌کمکی‌راداشته‌اند. درزمان شاه‌عباس‌اول (۱۰۳۸ـ۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) بین وزیر گیلان ووزیر کل آذربایجان وگسکر وآستارا برسر صلاحیت خودشان اختلافی افتاد. وزیر گیلان به‌سرعت رعایا (لیام)[۱۳۲] را مسلح کرد و براه انداخت تا رقبا را از آستارا براند. اما همهٔ این‌کارها بدون فرمان دربار انجام گرفت. هنگامی‌که این امر به‌عرض شاه رسید دستورداد تا وزیر، این لشکریان را به‌حضور آورد.

درچنین لحظات اضطراری وزیردرتحت شرایط ومقتضیاتی می‌توانست‌حتی برقوای نظامی‌عادی منطقهٔ خود نیزفرمان براند. بدین طریق ما ذیل وقایع‌سال ۱۰۴۹ (=۱۶۳۹ م.) می‌شنویم که وزیر لار به فرمان شاه صفی با «قشون لارو توابع»[۱۳۳] به‌جنگ چادر نشینان‌نافرمان رفت.

---

۱۲۹ - برای شجرهٔ نسب رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۸۶. ۱۳۰ـ رابینو، ایالات ساحلی دریای خزر، ص ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۶۳؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۱؛ ذیل عالم آرای عباسی، ص ۱۶؛ عباسنامه، ص ۳۰۸؛ تذکرةالملوك درصفحهٔ a۱۱۹ فقط برای رانکوه از وجود یك حاکم خبر می‌دهد نه برای دیلمان. ۱۳۱ـ رابینو، ایالات ساحلی دریای خزر، ص ۴۵۷؛ تاریخ گیلان تألیف عبدالفتاح فومنی، ص۱۶۲؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۵۱۴، ۱۰۸۸؛ عباسنامه، ص۳۰۸.
۱۳۲ـ تاریخ گیلان تألیف عبدالفتاح فومنی، ص ۱۵۰ به‌بعد. ۱۳۳ - خلد برین، ص۲۳۵. درخلاصةالسیر، صb ۱۵۵ نیز به همین صورت منعکس است.

ج ـ خاصه و خالصه

به‌نظر می‌آیدکه ادارهٔ امور املاك ومناطق خاصه درطول دورهٔ سلطنت صفویه دستخوش بعضی تحولات شده‌باشد. درقرن شانزدهم میلادی (=قرن دهم هجری) ازلفظ خاصه یاخالصه بعضی از نواحی مشمول مالیات مراد بودکه به‌تیول داده‌نشده بود، بلکه عوایدآنها هرلحظه دراختیار دیوان‌اعلی قرارداشت. ظاهراً خالصه به املاك سلطنتی کوچکتری درداخل حکومتی که به‌تیول‌داده شده‌بود اطلاق می‌شده است وبرعکس، خاصه به‌نواحی‌بزرگ وحکومت‌هائی‌که‌کلاً جزواملاك سلطنتی قرار داشته می‌گفته‌اند.

بدواً برای روشن‌کردن خصوصیات و به‌دست دادن تعریف دقیق خالصه به مطالعه در املاك سلطنتی که داخل نواحی مسیحی‌نشین واقع در مغرب مملکت قرار داشته می‌پردازیم . شرف خان بدلیسی از طرف شاه اسمعیل دوم (۵-۹۸۴ =۷۷-۱۵۷۶م.) مأموریت یافت‌که از خزانهٔ مملکت و کلیهٔ اموال شاه طهماسب اول متوفی صورت‌برداری کند . شرف‌خان به عنوان آخرین ارقام صورت خود مالیات‌های (مال و خراج) معوق چند ناحیهٔ واقع درآذربایجان، شیروان‌واّران (=قراباغ) را ذکر می‌کند که از هفت تا نه سال قبل وصول نشده ودر ذمهٔ رعایا و«اهل‌ذمه»باقی‌مانده بوده‌است[۱۳۴]. در بسیاری ازجاها تأیید شده‌که شاه در عمل به گرفتن مالیات رغبت نداشت[۱۳۵]. اما مراجع‌هم‌آواز نیستندکه برای‌چه مدت مالیات گرفته نشد و به صورت کلی از مالیات سخن می‌گویند بدون اینکه گفتهٔ خود را به‌نواحی‌خاصی‌محدود سازند. اما می‌توان پنداشت‌که این‌اخبار‌به‌نواحی

۱۳۴ـ شرفنامه، جلد دوم، ص۲۵۲. ۱۳۵ـ رجوع‌شود به‌خلاصة‌التواریخ، ص۲۴۲ b؛ جواهرالاخبارص۲۸۵a ، ۲۹۷a؛ زبدة‌التواریخ، ص۳۵a؛ بروشه، مجموعهٔ مورخین ارمنی، جلد اول ، ص ۵۵۴.

مالیاتی‌که به‌عنوان تیول به‌اشخاص داده شده بود ارتباطی ندارد. از همان‌گزارش شرف‌خان نیزچنین برمی‌آید که همان‌طورکه ما می‌دانیم مناطقی‌که ساکنین‌آنها ارمنی بودند یعنی اهل‌ذمه شمرده می‌شدند خاصه بوده است[۱۳۶]. اما این مطلب به‌وضوح تمام درگزارشی تأیید می‌شودکه در تاریخ حیدری به مناسبت مرگ شاه طهماسب اول (متوفی در۹۸۴=۱۵۷۶ م.) نقل شده‌است «... و درمدت هشت‌سال ازولایاتی‌که خالصه بود خراج نگرفت ومی‌فرمودکه چون بالفعل به‌زراحتیاجی نیست و رعایا داد و ستد نموده منافع می‌یابند از ایشان گرفتن و درخزانه نگاه داشتن چه ضروراست وبدین‌جهت رعایای‌خالصه به‌غایت مرفه‌الحال‌بودند»[۱۳۷].

پس وقتی صحبت از مالیات‌هـای معوقه شد منظور عواید حاصل از املاك خاصه است. این عواید بخشوده نمی‌شد[۱۳۸]. بلکه همواره در اختیار دربار قرار داشت پس هنگامی‌که شرف‌خان این مالیات‌ها را به‌عنوان اموال‌دولت درفهرست خود واردکرده ازاین نظرمحّق بوده‌است. طبق خلاصة‌التواریخ دردورهٔ شاه‌محمد (۹۸۵ـ۹۵=۱۵۷۸ـ۸۷ م.) مطالبات مالیاتی(بقایای) شیروان[۱۳۹] حوالهٔ یك‌صد قورچی شد. درنقل‌قول زیر هرچند به‌وضوح درمرجع ذکرنشده بازگویا صحبت ازاین نوع‌مالیات باشد: «. . . قریب مبلغ دویست هزارتومان ازمااوجهات الکای شیروان در دفترثبت بود وشاه جنت‌مکان‌آن را به‌واسطهٔ مصلحت‌هاگذاشته‌حواله نمی‌نمود ...»[۱۴۰].

اصطلاح «خالصه» توسط میرمحمدتفرشی درست به‌همان صورت‌که درتاریخ

۱۳۶ـ برای دورهٔ شاه عباس اول رجوع شود به پاپازیان ، جلد دوم ، سند نمرهٔ ۴؛ برای دورهٔ شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان رجوع شود به‌نامه‌های پاپ در :

A Chromicle of the Carmelites in Persia I 416-18.

۱۳۷- تاریخ حیدری، ص b۵۸۱.

۱۳۸- رجوع شود به جواهرالاخبار ، ص a۲۸۵.

۱۳۹- خلاصة‌التواریخ، ص a۲۹۵.

۱۴۰- خلاصة‌التواریخ، ص b۲۸۵.

حیدری به‌کار رفته مورد استفاده واقع شده است. این یادداشت به‌مناسبت جلوس شاه‌صفی (۱۰۳۸=۱۶۲۹م.) نوشته شده: «... ازآنجمله مبلغ شصت و چهارهزار تومان‌بود ازبابت حاصل‌خالصات سرکارهمایون درفارس وغیره‌که مقررشده‌بودکه ایالت وشوکت‌پناه مشارالیه* تحصیل نموده به‌ارباب حوالات دیوان رساند به‌انعام خان مشارالیه عنایت فرموده ...»[۱۴۱].

یکی از خصوصیات اصلی املاك سلطنتی این بود که دربار آزادانه اختیار عوایدآنها را داشت. از زمان شاه عباس اول دیگر محدودیت‌هائی درحدود این اختیار وارد شد. با توسعهٔ سرزمین‌های خاصه و با ازدیاد ملازمان درباری به‌چند برابر ادوار قبل دیگرمزد دادن به‌ملازمان درباری مانند گذشته یعنی به‌صورت سال به‌سال عملی نبود. بدین‌لحاظ روش تازه‌ای اختیار شد که اسکندرمنشی آنرا ذیل وقایع ئیلان‌ئیل ۷ـ۱۰۲۶(=۸ـ۱۶۱۷م.) بدین صورت شرح می‌دهد:

«همیشه مکنون خاطرانور بودکه عساکرمنصورهٔ ملازمان رکاب اشرف‌حتی شاگرد پیشگان عملهٔ بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله ازآن محل بازیافت نموده سرگرم خدمت باشند واز تردد دردفتر ودیوان و طلب تنخواه مواجب ومرسومات فارغ گردند»[۱۴۲].** وزیراعظم و«ارباب قلم دفترخانهٔ همایون» مأموریت یافتندکه این زمستان را درتبریز بمانند و«هرکس را از محلی‌که مناسب‌آن‌کس باشد قرب وبعد مساکن و رضای صاحب مواجب را

۱۴۱ـاثرمیرمحمد تفرشی، ص۲۱b؛ قسمتی که درفوق (حاشیهٔ نمرهٔ ۳۴۰ فصل اول وقسمت مربوط به‌آن درمتن) ازخلاصة‌السیر نقل‌شد باید چنین توجیه شودکه امامقلی‌خان این‌مالیات را به صورت یك مالیات مقطوع دریافت می‌کرده است.

۱۴۲ ـ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۲۴.

* یعنی امامقلی‌خان حاکم‌فارس .م.

** عین متن ازتاریخ عالم‌آرای عباسی نقل‌گردید. م.

منظورداشته اسم به‌اسم تشخیص دهند و برات هریك را فرداًفرداً به‌قید همه‌ساله به‌دست او دهند».* وزیراعظم و همکارانش‌که اسکندرمنشی نیزاز زمرهٔ آنان بود چهارماه تمام را «شبانه‌روز» وقف این خدمت کردند.

حواله‌های مستمرو همچنین تیول ازاین تاریخ دیگر روش معمول پرداخت حقوق ملازمان درباری گردید[۱۴۳].

ازدورهٔ قبل‌ازشاه عباس‌اول(۱۰۳۸–۹۹۵=۱۶۲۹–۱۵۸۷م.) خبری دردست نداریم که تفاوت‌قابل‌ملاحظه‌ای‌بین‌خاصه وخالصه وجود داشته‌است . برای ادوار بعد به‌وضوح می‌توانیم بگوئیم که خاصه به‌هیچوجه مرادف با خالصه نبوده است[۱۴۴]. تفاوت‌بین‌این‌دومفهوم‌هنگامی‌محسوس‌است‌که‌به‌عنوان مثال‌دربارهٔ‌یکی ازکاروانسراهای‌یزدگفته‌می‌شودکه‌از«خالصجات‌سرکارخاصهٔ‌شریفه»بوده‌است[۱۴۵].

محتمل‌است‌که‌تازه‌پس‌از تدابیری‌که‌شاه‌عباس‌اول‌اتخاذکردوهم‌اکنون‌ذکرآن گذشت‌بین‌مفاهیم‌خاصه‌وخالصه‌تفاوت‌مشخصی‌پیداشده‌باشد.دراین‌مورد‌باید‌به‌آنچه شاردن دربارهٔ عواید املاك خاصه می‌گوید توجه داشت: از اراضی خاصه «قسمتی تیول مشاغل است؛ از محل قسمتی دیگر، حقوق اغلب افسران وکارمندان دربار وهمچنین مزدسربازانی‌که شاه نگاه می‌داردحواله می‌شود؛ بازبخشی‌دیگرصرف بخشش‌هائی برای مدتی معین یا مادام‌العمر به‌اشخـاص می‌گردد واین انعام‌های مستمرگاهی از پدر به‌پسر در نسل‌های متعدد به‌ارث می‌رسد ؛ باقیمانده دردست وزرا ویا نظّارکل است که زیرنظرآنها کشت و بلاواسطه اداره می‌شود»[۱۴۶].

۱۴۳ - مثلاً رجوع شود به قسمتی‌که در فوق (حاشیهٔ نمرهٔ ۳۱۵ فصل اول و قسمت مربوط به‌آن درمتن) ازعباسنامه نقل‌شد.

۱۴۴- این‌دومفهوم مختلف بدون دلیل موجه ازطرف لمبتون (مالك و زارع، ص۱۰۷) مرادف هم پذیرفته شده‌است .

۱۴۵– جامع مفیدی، جلدسوم، قسمت اول، ص۱۴۳a . و به همین صورت مورد استعمال قرارگرفته در همین مرجع، ص۱۷۴a ، ۱۹۰b وبعد ازآن.

۱۴۶– شاردن، جلدپنجم، ص ۳۸۰ و بعد ازآن.

* عین متن از تاریخ عالم‌آرای عباسی نقل گردید. م.

در مورد تیول رجوع شود به‌آنچه درفصل قبل راجع به‌مین‌باشی بافق گفته شد. منظور ازحقوق همان حوالهٔ دائمی(برات همه‌ساله) است‌که مورد بحث‌قرار گرفت. قسمتی‌که بلاواسطه زیر نظر ودراختیار وزیرقرار می‌گرفت و توسط وی اداره می‌شد همان خالصهٔ مورد نظرماست. عواید بعضی از نواحی مشمول مالیات هم دیگرپس از تغییراتی که در ادارهٔ املاك خاصه داده شد برای تأمین مخارج پیش‌بینی نشده همواره مهیا و آماده بود. مثلاً درگزارش زیرکه اسکندرمنشی ضمن‌وقایع ایت‌ئیل۲-۱۰۳۱(=۳-۱۶۲۲م.) می‌دهد خالصه* به‌این‌معنی ومفهوم است: شاه فرمان دادکه وزیر مازندران مکلف است با همکاری اهالی مازندران جاده‌های آن ایالت را مرمت‌کنند «... وکارکنان اجرت واقعی ازخالص‌مال‌خاصهٔ شریفه ستانند..»[۱۴۷].

طبق تذکرة‌الملوك[۱۴۸] قلمرو قضائی وزیراصفهان خالصه‌بوده‌است. ارقام و اطلاعاتی‌که درآنجا مذکوراست تصوری ازطرزادارهٔ نواحی خالصه به‌ما می‌دهد.

د ـ املاك خاصه و تناسب قدرت در مملکت

وضع وخصوصیات املاك خاصه منعکس کنندهٔ تقسیم قدرت درمملکت‌است و بخصوص دربارهٔ دورهٔ شاه محمد (۹۵ـ۹۸۵=۸۷ـ۱۵۷۸ م.) این مطلب بهتر صدق می‌کند.این پادشاه ضعیف‌النفس به‌زحمت و به‌ندرت درکار حکومت‌دخالتی داشت. قدرت واقعی دردست ملکه یعنی خیرالنسابیگم بود وپس از قتل وی‌نیز

۱۴۷ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۹۹۰ . ۱۴۸ـ تذکرة‌الملوك ، ص‌b ۷۲ به بعد.

* چنانکه از جملهٔ منقول بعدی برمی‌آید مراد در اینجا «خالص» است نه خالصه که گویا سهوالقلم مؤلف است. خالص نیز دراینجا به معنی از محل مخارج پیش‌بینی نشده در بودجه است.م.

حمزه میرزای ولیعهد از طرف پدرش حکومت می‌کرد[۱۴۹]. در تقسیم ایالات که بلافاصله پس از جلوس شاه بر تخت سلطنت عملی‌شد به‌همین دلیل نواحی‌سمنان، دماوند، هزارجـریب، هیلرود و خوار به‌عنوان خاصه به‌ملکه داده شد. بعدها ملکه، کاشان وطالقان (نزدیك قزوین) را نیز خاصه اعلام‌کرد واین‌کار بر نارضائی امرا که از حکومت ملکه دل‌خوش نبودند افزود. پس از قتل ملکه ظاهراً این طبیعی به‌نظر می‌آید که باز نواحی خاصهٔ مذکور به‌امرا سپرده شده باشد[۱۵۰].

شاهزاده حمزه میرزا حتی قدری پیش ازجلوس بر تخت سلطنت اصفهان‌را تیول گرفت[۱۵۱]. این ناحیه حتی دردورهٔ شاه طهماسب اول هم خاصه بوده است. بعدها ازاصفهان درخلاصة‌التواریخ به‌عنوان‌الکا وخاصهٔ شاهزاده یادشده‌است[۱۵۲]. نفوذ روزافزون شاهزاده پس‌ازمرگ ملکه دراعمال‌قدرت او راجع به‌نواحی‌خاصه نمودار است. در ربیع‌الاول سال‌۹۹۴ (=۱۵۸۶م.) وی به قـزوین لشکرکشید تا امرای یاغی ترکمان وتکلّو را سرکوب کند. او مهرمخصوص فرمانهـای شاهانه (مهرپروانچهٔ اعلی) را با خود برداشته بود تا درصورت ضرورت دستور به‌صدور «احکام شاهی» بدهد. وی «دفاترخاصه» را نیز به‌همراه داشت[۱۵۳]. پس‌ازپیروزی بر امرای نافرمان، شاهزاده کاشان را ناحیهٔ خاصه‌اعلام کرد. محمدخان ترکمان که سرکردهٔ یاغیان بود وحالا دیگردراسارت دربار به‌سر می‌برد قبلاً این ناحیه را تیول خود داشت. کمی بعد درمورد کاشان و همچنین درمورد یزد خبری به‌ما

۱۴۹ـ رجوع شود به زوال ایران پس ازمرگ اسمعیل به قلم رومر Roemer ، ص ۴۴ و بعد ازآن. ۱۵۰ـ برای تمام این مطالب رجوع شود به فهرست ایالات خاصه تا سال ۹۹۵ که در فصل سوم این‌کتاب به دست داده شده است. ۱۵۱ ـ خلاصة‌التواریخ، ص ۲۷۷a ؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۴. ۱۵۲ ـ خلاصة‌التواریخ، ص۳۱۷ a، ۴۰۲b . ۱۵۳ ـ مطابق خلاصة‌التواریخ، ص ۳۶۹ a.

رسیده که در آن شهرها به‌حکومت عمال شاهزاده گردن گذارده‌اند[۱۵۴].

آنچه مؤلف خلاصة‌التواریخ که در آن هنگام وزیر قم بوده دربارهٔ سرنوشت بعدی کاشان گزارش می‌دهد شایان توجه است: در محرم سال ۹۹۵ (= دسامبر ۱۵۸۶ م.) در عراق عجم از قتل حمزه میرزا خبردار شدند.

کاشانی‌ها بلافاصله با پسر محمدخان که درقم بود رابطه برقرار کردند واو را به‌شهر خود خواندند. «مردم کاشان وعمال آنجا از وزیر وداروغه که از جانب نواب شاهزاده منصوب بودند... گمان [داشتند که] دراین فترت و رحلت نواب شاهزاده باز محمدخان دردرگاه مدارعلیه است وباز کاشان به‌او قرار می‌گیرد...»[۱۵۵].

با درنظرگرفتن همهٔ این حقایق دیگر این اضطراب و قلق اسکندرمنشی مصنوعی به‌نظر می‌آید: «اول بی‌ادبی‌وخطای» مرشدقلی، وکیل شاه عباس اول دراین بودکه اصفهان را «به‌خود متعلق ومخصوص ساخت» زیرا «اکثر املاك خاصهٔ شاه جنت مکان* وخاص آن حضرت»[۱۵۶] دراین ناحیه واقع بوده ودر دورهٔ شاه محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) به‌شاهزاده حمزه میرزا و بعدها ابوطالب میرزا تعلق داشته است.

وضع مستقل پادشاهان در قبال قزلباش‌ها از زمان شاه عباس اول (۹۹۵ تا ۱۰۳۸=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) به بعد با توسعهٔ املاك خاصه به بهترین وجه نمودار می‌شود. پس از آنکه باایجاد قوای مخصوص سلطنتی قدرت از قزلباشها سلب‌شد دیگر لزومی نداشت ایالاتی را که در آنهافقط قوای مخصوص سلطنتی مستقر بود

۱۵۴- رجوع شود به خلاصة‌التواریخ، ص۳۸۶ a، ۳۹۱a. ۱۵۵- خلاصة‌التواریخ، ص۳۸۶ a؛ همچنین رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۳۵۳؛ هفت اقلیم، جلد دوم، ص۴۸۷. ۱۵۶- تاریخ عالم آرای عباسی، ص۳۸۱؛ همچنین رجوع شود به خلاصة‌التواریخ، ص۴۰۲ b.

* پیداست‌که منظور شاه‌طهماسب اول است.م.

به‌امرا واگذار کنند. استقلال‌حکام درابتدای‌امر بدان‌جهت‌بود که‌آنان‌قوای‌نظامی وکشوری ایالت را یك‌جا در دست خود داشتند. اماحالا دیگرمی‌توانستند قوا را به‌دلخواه خود بین صاحب‌منصبان مختلف تقسیم‌کنند.

هرگاه ایالتی به‌صورت خاصه اداره می‌شد این همواره بدان معنی بودکه ابداً قوای قزلباش‌درآن ایالت‌نباید مستقرباشد. این‌مطلب به‌خوبی‌ازگزارش‌زیر که در عباسنامه آمده است برمی‌آید: در دورهٔ شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲= ۶۶-۱۶۴۲ م.) سمنان و دماوند نیز در اختیار ادارهٔ املاك خاصه قرارگرفت. قبیلهٔ پازوکی که درآنجا ساکن‌بود «به‌علت عدم تعیین حاکم تفرقه یافته‌ازاقویای ایشان به سبب رعایای محال سکنی ایشان تعدی واقع می‌شد»* [۱۵۷].

براثر اتخاذ این سیاست جدید یعنی ادارهٔ ایالات به‌صورت خاصه دیگر ایرانیان (تاجیکیه) نیزمی‌توانستند درحکومت (سلطنت) شرکت‌کنند واین‌کاری بود که تاآن زمان سابقه نداشت[۱۵۸]. به‌ایرانیان همواره مشاغل اداری ارجاع می‌شد و به‌آنان دائماً «ارباب قلم»[۱۵۹]می‌گفتند. درجامع مفیدی از نیمهٔ قرن شانزدهم مسیحی (=قرن دهم هجری) تاسال ۱۰۸۴(=۱۶۷۳م.) از نوزده وزیر به‌اسم ورسم ذکرمی‌شود[۱۶۰].آن‌طورکه از «نسبت» اینها برمی‌آید ده تن مسلماً

۱۵۷ــ عباسنامه، ص۳۲۰. ۱۵۸ــ در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۲۸۷ شرح کشافی دربارهٔ مخالفت‌های اساسی امرای قزلباش با امیر و وزیراعظم ایرانی میرزا سلمان جابری آمده است؛ در این مورد گذشته از آنچه گفته شد رجوع شود به:

1- Savory R. M. The Development of the Early Safawid State... Thesis 195 ff.

2- Savory, R. M. Principal Offices I 93 ff.

۱۵۹ــ مثلاً تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۰۱. ۱۶۰ــ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص۱۳۸a تا ۱۹۱a.

* ــ دراینجاعین عبارت ازمتن اصلی نقل گردید. م.

و سه تن بـه‌اقرب احتمال ایرانی بوده‌اند[۱۶۱]. شش تن از وزیران رتبهٔ بیگی داشته‌اندکه دراین دوره خاص اعقاب‌گرجی‌ها بوده است. باوجود اینها باز به‌نظر می‌آید یکی ازآنها اصل و نسب ایرانی داشته است[۱۶۲] وفقط در مورد نفر دوم به‌اطمینان می‌توان گفت که ازتیرهٔ‌گرجی‌بوده است. مافقط درآخر دورهٔ صفویه به‌یك تن وزیر برمی‌خوریم که دارای رتبهٔ خانی واز قبایل ترك بوده است[۱۶۳].

نتیجه‌گیری : در پایان‌کار به‌راهی که طی کرده‌ایم باردیگر نظری بیفکنیم درفصل‌اول بحث خود ازجهات مختلف‌به‌مداقه دراحوال وزرای‌ایالات پرداختیم و کوشیدیم از اطلاعات جسته وگریختهٔ فراوان موجود درمراجع تصوری جامع ومانع از وضع وحال یك‌فرد حاکم‌به‌دست‌آوریم. درضمن این تتبّع برحسب‌موقع ذکرکردیم‌که چگونه شاهنشاهی ایران علی‌الدوام با قدرتهای درجهٔ دوم‌مملکتی در ستیز بود وهمواره می‌کوشید تا مقام حکام ایالات را تضعیف کند.

اماآنگاه این کوشش ما به‌ثمر رسید که درفصل‌های دوم وسوم این‌تحقیق نظر خود را به‌اقدامات مثبتی که برای رسیدن به‌این هـدف انجام گرفته بود معطوف ساختیم. تضعیف قوای‌ایالتی‌بالضروره می‌بایست‌به‌موازات باتمرکزاداری صورت گرفته باشد. به‌همین دلیل خود را موظف دیدیم طرقی راکه منجر به‌این تمرکزگردید نشان بدهیم.

کوشیدیم آشکارکنیم که وزرای حکام که ازطرف مرکز منصوب می‌شدند و وزرای‌کل تا چه‌اندازه دراین مورد به‌دربار یاری کردند، اما فقط درچند ایالت و به‌عبارت دیگر در نواحی خاصه عملاً ادارهٔ امور به‌طور مطلق و همه جانبه

۱۶۱ـ اگربرحسب نام قضاوت‌کنیم : آقا جمال‌الدین محمد، میرزا معین ، میرزا جعفر.
۱۶۲ـ صفی‌قلی بیگ ، پسر ناظر بیوتات محمد علی‌بیگاکه درخلد برین ، ص ۲۷۱ نسبت اصفهانی دارد.
۱۶۳ـ دستور شهریاران، ص۸۲a : درابتدای سیچقان‌ئیل ۸ـ۱۱۰۷ (= ۷ـ۱۶۹۶ م.) به شاهویردی خان سیل سپر «وزارت فارس» داده شد.

با نظر دربار بود. دراین نواحی‌وزیر کاملاً جای‌گزین حاکم شده بود.

همهٔ این تدابیر با درایت وسیاست بسیار انجام‌گرفت و به‌همین دلیل دولت صفویه در قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) به‌هیچوجه مانند قرن شانزدهم (=قرن دهم هجری) گرفتار ناراحتی‌های داخلی نبود.

البته ناگفته نباید گذارد که اصلاحات شاه عباس‌اول وجانشینانش در زوال ناگهانی‌این‌امپراطوری نیزسهیم بود. جمع شدن همهٔ قوا دردست یك‌پادشاه لایق وباکفایت‌به‌این مملکت حیثیت وآبرو بخشید. اماآنگاه‌که دیگرقدرت مرکزی تنها اسم بی‌مسمائی بود کوچکترین ضربه‌ای از خارج باعث درهم شکستن و زوال آن گردید.

مآخذ

پس از فرمانها و رونوشت فرمانها برای تحقیق در موضوع مورد بحث ما آن قسمت از وقایع‌نامه‌های معاصر این دوره که مؤلفین آنها خود مصدر خدمتی در دیوان یا ادارهٔ دربار بوده‌اند بیش ازسایرمنابع مفید فایده است.[1] مسلم‌است که این‌افراد بهترازسایرین به‌دقایق امور اداری آگاهی داشته‌اند . از آن‌گذشته ما می‌توانیم با اطمینان بگوئیم‌که القاب ، عناوین و نامهای حاکی از مناصب و مشاغل مندرج در این آثار در حقیقت با آنچه درآن روزگار رایج بوده‌کاملاً مطابقت دارد و دیگر آنکه وصفهای این‌آثار همه بدون واسطه مربوط است به‌اوضاع عمومی و اداری دربار ودر نتیجه به‌صاحبان واقعی آن عناوین والقاب. این‌کتابها را نه‌تنها اغلب‌به‌پادشاه وقت اهداء ویابه‌دستور‌صریح وی انشاءکرده‌اند بلکه گاه شخص‌پادشاه خود با تصحیح‌آن متون درکار تألیف[2] نیز مشارکت‌داشته است ویابعد درحاشیهٔ‌آنها ملاحظات خودرا یاد کرده‌است [3] . به‌همین دلیل‌هم از ذکر‌نام پادشاه احترازداشته‌اند وبه‌جای‌آن به‌ذکرالقاب وعناوین‌پرداخته‌اند. در

۱ـ از این قبیل است آثار زیر : خلاصةالتواریخ ، تاریخ عباسی ، افضل‌التواریخ ، جواهر الاخبار، خلاصةالسیر ، خلد برین ، تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی و عباسنامه .

۲ـ در مورد تاریخ عالم‌آرای عباسی رجوع شود به همان‌کتاب ، ص۳ ؛ درمورد خلاصةالسیررجوع شود به‌همان‌کتاب ، ص۱۸۲ه.

۳ـ عباسنامه ، رجوع شود به مقدمهٔ آن .

دستور شهریاران تقریباً تمام صاحب منصبان نه‌تنها با نام شغل ومنصب خود ذکر شده‌اند بلکه القاب وعناوین آنها نیز فهرست شده است.

وقایع‌نامه‌هائی که مؤلفین آنها خود در سلك درباریان نبوده‌اند[۱] و یا در ولایات به‌رشتهٔ تحریر درآمده کمترمورد استفاده قرارگرفته است[۲]. آثاری‌که موقوف به‌تشریح‌وتوصیف سرگذشت ناحیهٔ مخصوصی است از مستثنیات این‌مقوله به‌شمار می‌رود[۳].

درتحقیق موضوع موردنظر برای دوره‌ای‌که از اواسط روزگارفرمانروائی شاه‌طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) شروع می‌شود تا آخر سلطنت شاه عباس دوم (متوفی در۱۰۷۷=۱۶۶۶ م.) و پایان عصرصفویه (۱۱۳۵=۱۷۲۲ م.) منابع‌کافی دراختیار است. از دورهٔ شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷=۹۴-۱۶۶۷ م.) هیچ منبع فارسی‌که درآن دوره دردربار تألیف شده باشد به‌دست ما نرسیده‌است. مؤلف تاریخ طهماسیّه که اثرخود را دراواخر قرن هجدهم دردربار مغول نوشت فقط از عباسنامه اسمی شنیده بود و از خلد برین تا وقایع اودئیل ۲-۱۰۷۱ (=۲-۱۶۶۱ م.)آگاه بود و بس. او سلسلهٔ وقایع را به این سال ختم می‌کند و متعذر می‌شود به اینکه از وقایع بعد ازآن اطلاعی به‌دست نیاورده است و در کتابخانه‌های بزرگان معاصر وی هیچ اثرمشروحی دربارهٔ پادشاهان بعدی صفویه و به‌خصوص شاه سلیمان نبوده است[۴]. دربارهٔ دورهٔ شاه‌سلطان‌حسین (۳۵-۱۱۰۵ =۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.) وی از«تاریخ زمان‌آن حضرت» صحبت می‌کندکه به‌احتمال

۱ــ آثار زیردراین‌شمار محسوب‌است: تاریخ ایلچی‌نظام‌شاه، مجمع‌التواریخ، احسن‌التواریخ، شرفنامه.

۲ــ رجوع‌شودبه: نسخ‌جهان‌آرا، روضة‌الصفویه‌وحبیب‌السیر.

۳ــ رجوع شود به: احیاءالملوك، جامع مفیدی، ریاض‌الفردوس، تذکرهٔ شوشتریه وتاریخ گیلان.

۴ــ وی می‌نویسدکه البته درکتابخانه‌های فضلای ایران بسیاری از شروح مفصل دربارهٔ شاه سلیمان وجود دارد. ولی پس ازتقریباً یکصد سال(!) هنوز نسخه‌ای ازآن‌آثار به‌هندوستان نرسیده است.

زیاد منظور او دستورشهریاران بوده است. می‌گویدکه این اثردر خود ایران‌هم کمیاب است وطبیعی است که در هندوستان اصلاً به‌دست نیاید[1] . درنتیجه وی ناگزیر شده به‌آثار تلخیص شدهٔ ذیل اکتفا ورزد : تاریخ نادری میرزا مهدی‌خان که ناگزیر بوده در تألیف خود نادرشاه را از مد نظر دور ندارد ، تذکرةالاحوال شیخ محمد حزین لاهیجی‌که درقسمت دوم اثرش بالاجبار به اظهارات دست دوم تکیه‌کرده و« تاریخ دروغ » میرزا خلیل (= مجمع‌التواریخ)[2] . این سه اثر همه دراروپا معروف‌است ومورد بحث ونقد قرارگرفته‌است. با وجود همهٔ این‌ها باز ممکن است‌آثاری که درآن روزگار نایاب وناشناخته بوده است بعدها یافته شود[3] . در این اثر کوشیده‌ایم افتادگی و نقائص منابع فارسی را با دقت در سفرنامه‌های جهانگردان اروپائی به حد مقدور جبران کنیم .

سکه در تألیف این‌کتاب مورد استفاده قرارنگرفته‌است . تنها سکه‌هائی‌که فرمانروایان باجگزاردولت صفویه هنگامی‌که خود را مستقل می‌شمرده‌اندبه‌نام خود ضرب کرده‌اند درپیشرفت این اثرمفید بوده‌است. متأسفانه فقط معدودی‌از این نوع سکه‌ها به‌دست‌آمده است .

ذکر دقیق‌آنچه مؤلف به مینورسکی، بوسّه ، ساوری ودیگران در زمینهٔ تحقیقات مربوط به‌تاریخ صفویه مدیون است درخور این مقال نیست و به‌خوبی از حواشی این‌کتاب برمی‌آید .

۱ــ یادداشتی‌که یکی‌ازمراجعان بعدی درحاشیهٔ‌کتاب نوشته‌کمیاب‌بودن‌آن راتأیید می‌کند.

۲ــ همهٔ این اطلاعات به‌تبعیت ازتاریخ طهماسیه ، ص‌b ۱۲۸ تا‌a۱۳۲ ذکر شده.

۳ــ در«خاتمهٔ» خلد برین (رجوع شود به‌استوری ، ص‌۱۳۱) و در جلد دیگری از دستور شهریاران (مثلاً درصفحهٔ ‌b۵۹ ازآن ذکری هست)گویا ازدورهٔ شاه‌سلیمان بحث‌شده‌باشد.

مآخذ

ترتیب ذکر مآخذ درهریك از بخش‌ها تقریباً برحسب تاریخ تألیف آنهاست . از چند اثری که ارتباط مستقیم با موضوع این کتاب ندارد درحواشی کتاب با تمام مشخصات یادشده است. ملاحظات داخل هلالین رهنمونی است به‌فهرست‌ها وآثاری ازایـن قبیل. تنها در بارهٔ مراجعی که ناشناخته‌اند توضیح مختصری به‌دست داده می‌شود .

I ـ مآخذ مستقیم : اسناد و رونوشت اسناد

الف : مجموعه‌های خطی

۱ـ انشای تیمنی، کتابخانهٔ دیوان هند به‌نشانی: Ms. No. 1047 (اته، نمرهٔ ۲۱۴۱؛ درخارج ازایران ـ شاید درقلمروحکومتی مغول ـ تألیف شده؛ شامل چهارده فرمان ازپادشاهان است، بعضی ازآنها تاریخ نیمهٔ قرن شانزدهم برابر باقرن دهم هجری قمری را دارد واصطلاحات خاص دورهٔ صفوی در آن به‌کاررفته است؛ اغلب از ذکراسامی اشخاص در آن احتراز کرده‌اند).

۲ـ ابن‌عبدالفتاح محمد امین‌الوقاری‌الطبسی‌الیزدی: گلدستهٔ اندیشه، بریتیش‌میوزیوم به‌نشانی: Ms. Or. 3402 (ذیل‌ریو، نمرهٔ ۳۹۹ـ دراین‌مجموعه ازفرمانهای پادشاهان‌هیچ نیست، اما درآن به‌اسناد حقوقی جالب‌توجهی ازقرن شانزدهم برابر باقرن دهم هجری قمری می‌توان برخورد (وصیت‌نامه، عقدنامهٔ ازدواج وغیره).

۳ـ مجموعه‌ای از ترسلات دیـوانی، بدون عنوان ، در: بریتیش میوزیوم به‌نشانی: Ms. Add. 7654 (ریو، صفحهٔ ۸۰۸ـ فقط یك فرمان ازشاه‌طهماسب اول در آن‌است).

۴ـ مکتوبات‌خان احمدخان، در: کتابخانهٔ‌دانشگاهی توبینگن، سپردهٔ کتابخانهٔ‌دولتی پیشین پروس به نشانی: Ms. Petermann 175, fol. 77 b ff. (پرچ، نمرهٔ ۴۵ـ بین سایراسناد دارای سه فرمان ازپادشاهان صفوی ازاواخرقرن شانزدهم برابر باقرن دهم‌هجری

قمری است؛ این اثررا با مجموعه‌ای که درشمارهٔ دوازده ذکرخواهیم کرد نباید اشتباه کرد).

۵ـ مجموعه‌ای از ترسلات دیوانی بدون عنوان، کتابخانهٔ دیوان هند به نشانی: Ms. Nr. 379 (اته، نمرهٔ ۲۰۶۷).

۶ـ ابوالقاسم ایواغلی حیدر: نسخهٔ جامعه مراسلات اولوالالباب، بریتیش میوزیوم به‌نشانی: Ms. Add. 7688 (ریو، صفحهٔ ۳۸۸؛ استوری، صفحهٔ ۳۱۷).

۷ـ میرمحمدحسین الحسینی تفرشی: (مجموعهٔ ترسلات)، کتابخانهٔ ملی اطریش به‌نشانی: Ms. N. F. 50 (فلوگل، جلد اول، نمرهٔ(۲) ۲۸۱ ـ فقط دارای دوفرمان ازشاه‌صفی است. برای کسب اطلاعات دربارهٔ نویسنده رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی، صفحهٔ ۷۵۶).

۸ـ محمدامین بنی‌اسرائیل: مجمع‌الانشاء، کتابخانهٔ دیوان‌هند به‌نشانی: Ms. Nr. 2894 (اته، نمرهٔ ۲۱۲۲ـ فقط دارای یك فرمان ازشاه عباس دوم است).

۹ـ مجموعهٔ ترسلات دیوانی بدون عنوان، کتابخانهٔ ملی پاریس به‌نشانی: Ms, Suppl. Persan 1660 (بلوشه، نمرهٔ ۲۳۳۹ـ دارای همان فرمانی است که در نمرهٔ قبل ذکرکردیم. بسیاری ازمراسلات آنهم همانهاست که دراثر نمرهٔ ۸ گردآمده. آیا این نسخه تحریردیگری ازهمان اثر است؟).

۱۰ـ دفتررونوشت‌های کمپانی هندشرقی، بریتیش‌میوزیوم به‌نشانی: Ms. Sloane 2137 (ریو، صفحهٔ ۳۹۱ ؛ همچنین رجوع شود به صفحهٔ شانزده‌کتاب Busse که ضمن نمرهٔ ۱۶ معرفی خواهد شد).

۱۱ـ مجموعهٔ اسناد وفرمانها، کتابخانهٔ دولتی آلمان به‌نشانی: Ms. or. fol. 617 (پرچ، نمرهٔ ۱۰۷۱ـ دارای مقداری ازاصل فرمانهای شاه‌اسمعیل‌اول‌تا شاه‌سلطان حسین وبعد ازاوست).

ب: مجموعه‌های منتشرشده

۱۲ـ مکاتیب خان احمدگیلانی، به‌کوشش رابینودی برگماله در تعلیقات کتاب تاریخ گیلان ودیلمستان تألیف ظهیرالدین مرعشی، رشت ۱۹۱۲/۱۳۳۰ (استوری، صفحهٔ ۳۶۲؛ دارای دو فرمان‌از شاه‌طهماسب‌اول وابوطالب میرزاست، آنرا باآنچه ذیل‌نمرهٔ ۴ قبلاً معرفی شد اشتباه نبایدکرد).

13_ Chubua, Makar : Persidski firmany i ukazy Muzeya Gruzii I, Tbilisi 1949.

14_ Puturidzc, V. S. : Gruzino — persidskie istoričeskie documenty, Tbilisi 1955.

15_ Papazyan, A. D. : Persidskie documenty Matenadarana, I. ukazy, 2 Bde., Erevan 1956 & 1959.

16— Busse, Heribert: Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen (Abhandlungen des Deutschen Archäologischen Instituts Kairo, Islamische Reihe, Bd. I), Kairo 1959.

II ـ مآخذ توصیفی

الف : نسخ خطی فارسی

۱۷ـ محمود بن خواندامیر: (تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب)، بریتیش میوزیوم به نشانی: Ms. Or. 2939 (ذیل ریو، نمرهٔ ۵۳؛ استوری، صفحهٔ ۳۰۴).

۱۷ الف ـ احمد بن محمد غفاری: نسخ جهان آرا، بریتیش میوزیوم، به نشانی Ms. Or. 141 (ریو، صفحهٔ ۱۱۱؛ استوری، صفحهٔ ۱۱۶).

۱۸ـ حیدر بن علی رازی: (تاریخ حیدری)، کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن، سپردهٔ کتابخانهٔ دولتی پیشین پروس، به نشانی: Ms. or. fol. 17 AB, 2 Bde. (پرچ، نمرهٔ ۴۱۸؛ استوری، صفحهٔ ۱۲۴. دراین کتاب فقط از جلد دوم استفاده شده).

۱۹ـ قاضی احمد ابراهیمی حسینی: خلاصة التواریخ، کتابخانهٔ دولتی آلمان، به نشانی: Ms. or. fol. 2202 (استوری، صفحهٔ ۱۲۷۹) قسمتی از این تاریخ تحت عنوان زیر به کوشش هانس مولر تصحیح و طبع شده :

Müller, Hans , Die Chronik Huläsat at _ twärīh des Qäzī Ahmad Qumī, Wiesbaden 1964.

۲۰ ـ جلال الدین محمد منجم یــزدی : تاریخ عباسی، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Add. 27, 241 (ریو، صفحهٔ ۱۸۴ و بعد از آن؛ استوری، صفحهٔ ۳۰۸).

۲۱ـ جغرافیای بی‌نام ابتدائی ایـران، در: بریتیش میوزیوم، به‌نشانی: Ms. Add 7720, fol. 107-123 (ریو،صفحهٔ ۸۱۳- دردورهٔ شاه‌عباس اول برای یك‌محصل‌تألیف شده).

۲۲ـ فضلی اصفهانی : افضل‌التواریخ ، جلد اول ،کتابخانهٔ‌کالج ایتون، به نشانی: Ms. Margolioth Nr. 172 (استوری، صفحهٔ ۱۲۷۸ و۱۲۸۰ـ در ثلث اول‌کتاب تاریخ سلسله‌های محلی ایران تا اواخر دورهٔ شاه عباس اول شرح داده شده)؛ جلد دوم ، بریتیش میوزیوم ، به‌نشانی: Ms. Or. 4678 (استوری، صفحهٔ۳۰۸).

۲۳ـ خورشاه‌بن قبادالحسینی: تاریخ ایلچی نظام شاه ، بریتیش میوزیوم ، به‌نشانی Ms. Or. 153(استوری،صفحهٔ۱۱۳).

۲۴ـ منشی بوداق قـزوینی: جواهرالاخبـار، نسخهٔ خطی متعلق به‌کتابخانهٔ عمومی پیشین سلطنتی سن پطرزبورگ (درن، نمرهٔ ۲۸۸؛ استوری،صفحهٔ ۱۱۸).

۲۵ـ حسین‌بن‌غیاث‌الدین محمود: احیاءالملوك، بریتیش‌میوزیوم، به‌نشانیMs. Or. 2779 (ذیل‌ریو، نمرهٔ ۹۷؛ استوری، صفحهٔ ۳۶۵).

۲۶ـ میرزا بیگ‌بن حسن‌حسنی جنابدی: روضةالصفویه،استانبول،کتابخانهٔسلیمانیه، به‌نشانی: Ms. Lala Ismail 346 (تاور Tauer، نمرهٔ ۴۴۹؛ استوری،صفحهٔ۳۱۳).

۲۷ـ میرمحمدحسین‌الحسینی تفرشی: (مبادی‌تاریخ زمان نواب [شاه‌صفی]) کتابخانهٔ ملی اطریش به‌نشانی : Ms. N. F. 50 (فلوگل ، جلد اول ، نمرهٔ (۱) ۲۸۱؛ استوری، صفحهٔ ۳۱۳ - برای‌کسب اطلاع در بارهٔ مؤلف رجوع شود به : تاریخ عالم‌آرای عباسی ، صفحهٔ ۷۵۶).

۲۸ـ عبدالحسین‌بن ادهم نصیری طوسی: مکاتیب زمانهٔ سلاطین صفویه،کتابخانهٔ ملی پاریس به‌نشانی: Ms. Suppl. Persan 1838 (بلوشه،نمرهٔ ۲۳۳۸؛استوری،صفحهٔ۱۲۸۳- گذشته ازنامه‌ها دارای فصلی‌استدربارهٔ انواع اسناد ونحوهٔ اعلام وانتشارفرمانهای‌شاهانه).

۲۹ـ محمد معصوم‌بن خواجگی اصفهانی: خلاصةالسیر،کتابخانهٔ دولتی‌ایالت بایردر مونیخ به‌نشانی: Ms. cod. pers. 231 (اومرAumer، نمرهٔ۲۳۱؛ استوری،صفحهٔ۳۱۴).

۳۰ـکمال‌خان‌بن جلال منجم : زبدةالتواریخ ، استانبول ،کتابخانهٔ عاطف افندی به‌نشانی: Ms. 1861 (تاورTauer، نمرهٔ ۴۵۰؛ استوری، صفحهٔ ۱۳۰).

۳۱ـ محمد یوسف: خلد برین، بریتیش میوزیوم، به‌نشانی: Ms. Or. 3481 (ذیل ریو، نمرهٔ ۳۵؛ استوری، صفحهٔ ۱۳۱. آنچه ازاین نسخه مورد استفاده قرارگرفته باشمارهٔ صفحات مشخص گردیده‌است. قسمتی نیز ازچاپ سهیلی خوانساری، طهران ۱۳۱۷/۱۹۳۸ درتعلیقات ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی تألیف اسکندر منشی استفاده شده (استوری ، صفحهٔ ۱۲۴۳). این کتاب ازنظروقایع دورهٔ شاه‌عباس دوم با عباسنامه (که دراین فهرست مآخذ با شمارهٔ ۴۷ مشخص شده) نزدیکی فوق‌العاده دارد).

۳۲ـ محمد مفید : جامع مفیدی، مجلد سوم، دوجلد، بریتیش میوزیوم، به نشانی : Ms. Or. 210 & 211 (ریو، صفحهٔ ۲۰۷؛ استوری، صفحهٔ ۳۵۲).

۳۳ـ محمدمیرك بن مسعودالحسینی: ریاض‌الفردوس. کتابخانهٔ انجمن‌پادشاهی‌آسیائی به‌نشانی: Ms. Nr. 138 (مورلی Murley، نمرهٔ ۱۳۶؛ استوری، ص۲۳۷ـ ریاض‌الفردوس دارای شمارهٔ صفحات است).

۳۴ـ محمدابراهیم‌بن زین‌العابدین نصیری : دستورشهریاران ، بریتیش میوزیوم، به‌نشانی: Ms. Or. 2941 (ذیل ریو، نمرهٔ ۶۲؛ استوری، صفحهٔ ۳۱۹)،

۳۵ـ محمدخلیل‌بن‌داود میرزا: مجمع‌التواریخ، کتابخانهٔ دانشگاهی توبینگن، سپردهٔ کتابخانهٔ دولتی پیشین پروس، به‌نشانی: Ms. or. quart 220 (پرچ، نمرهٔ۴۳۶؛ استوری، صفحهٔ ۳۱۹).

۳۶ـ سید عبدالله «فقیر» بن نورالدین حسینی شوشتری : تذکرهٔ شوشتریه ، بریتیش میوزیوم، به‌نشانی: Ms. Add. 23, 534 (استوری، صفحهٔ ۳۶۵).

۳۷ـ محمدمهدی‌بن محمد هادی شیرازی: (تاریخ طهماسیه) ، کتابخانهٔ دانشگاهی توبینگن، سپردهٔ کتابخانهٔ دولتی پیشین پروس، به‌نشانی: Ms. or. Sprenger 204 (پرچ، نمرهٔ ۴۱۲؛ استوری، صفحهٔ ۳۲۰).

ب ؛ آثار منتشر شده به‌زبان فارسی

۳۸ـ خواندامیر : حبیب‌السیر ، چاپ سنگی، طهران ۱۸۵۵/۱۲۷۱ (استوری ، صفحهٔ ۱۰۴ـ۱۰۶).

۳۹ـ میریحیی بن عبداللطیف القزوینی: لب‌التواریخ. منتخبی از آن تحت عنوان احوال شاه‌اسمعیل به‌کوشش هـ. براون (H. Braun) تصحیح و ترجمه گردیده، رسالهٔ دانشگاهی. گوتینگن ۱۹۴۷ (چاپ نشده) (رجوع شود به‌استوری، صفحهٔ ۱۱۱ـ استوری ازاین‌منتخب ذکری نکرده؛ ما درکار خود همواره ازمتن فارسی استفاده کرده‌ایم).

۴۰ـ شاه طهماسب صفوی (تذکرهٔ شاه‌طهماسب)، به‌کوشش پاول هرن تحت‌عنوان: Die Denkwürdigkeiten des Šah Tahmasp I. von Persien درجلد ۴۴ مجلهٔ ZDMG (۱۸۹۰)، ازصفحهٔ ۵۶۳ تا ۶۴۹ به‌طبع رسیده است (استوری، صفحهٔ ۳۰۵).

۴۱ـ حسن روملو: احسن‌التواریخ، به‌کوشش C. N. Seddon تحت عنوان: A Chronicle of the Early Safawīs به طبع رسیده است، جلد اول، متن فارسی (Gaekwad's Oriental Series, Vol. LVII)، بارودا ۱۹۳۱ (استوری، صفحهٔ ۳۰۷ـ همواره ازمتن‌فارسی آن نقل شده‌است).

۴۲ـ شرف‌خان بتلیسی: شرف‌نامه، به‌کوشش V. Véliaminof ـ Zernof، دوجلد، سن‌پطرزبورگ ۱۸۶۰ و۱۸۶۲ (استوری، صفحهٔ ۳۶۷ وبعد ازآن).

۴۳ـ امین احمد رازی: هفت اقلیم، به‌کوشش جـواد فاضل، سه جلد (طهران) کتابفروشی علی‌اکبر علمی وکتابفروشی ادبیه (استوری، صفحهٔ ۱۱۶۹).

۴۴ـ اسکندر منشی: تاریخ عالم‌آرای عباسی، چاپ سنگی تهران ۱۸۹۶/۱۳۱۴ چاپ جدید ایرج افشار، دوجلد، تهران ۳۶ـ۱۳۳۴/۵۷ـ۱۹۵۵ (استوری، صفحهٔ ۳۱۰ـ این چاپ تازه از طرف استوری ذکر نشده؛ صفحات هر دو جلدکتاب دارای شماره‌های متوالی است).

۴۵ـ اسکندر منشی: ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، چاپ سهیلی خوانساری، طهران ۱۹۳۸/۱۳۱۷ (استوری، صفحهٔ ۳۱۴، ۱۲۸۱).

۴۶ـ عبدالفتاح فومنی: تاریخ گیلان، به‌کوشش درن با خصوصیات:

B. Dorn. Muhammedanische Quellen zur Geschichte der südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres, Teil III, St. Petersburg 1858.

(استوری، صفحهٔ ۳۶۳)

۴۷ـ محمد طاهر وحید قزوینی : عباسنامه، به‌کوشش ابراهیم دهگان ۱۳۲۹/۱۹۵۱ (استوری ، صفحهٔ ۳۱۵ ـ وی این چاپ را ذکر نکرده است) .

۴۸ـ تذکرة الملوك، کتابی در بارهٔ سازمانهای اداری دورهٔ صفوی (حدود ۱۱۳۷/۱۷۲۵)، چاپ و ترجمه و تفسیر توسط و . مینورسکی (E.J .W . Gibb Memorial Series, New Series, XVI) ، لندن ۱۹۴۳ (شمارهٔ صفحات مربوط است به قسمت تفسیر) .

۴۹ ـ میرزا علی‌اکبر منشی وقایع‌نگار: حدیقهٔ ناصری ، ترجمهٔ مختصرشدهٔ فرانسوی از B. Nikitine تحت‌عنوان Les Valis d' Ardalan در جلد ۴۹ (۱۹۲۲) مجلهٔ Revue du Monde Musulman صفحات ۷۰ تا ۱۰۴ (استوری ، صفحهٔ ۱۳۰۰ـ این ترجمه از طرف استوری ذکر نشده است) .

ج : ترجمهٔ مآخذ ارمنی و گرجی

50 - Brosset, Marie-Félicité : Histoire de la Géorgie depuis l'antiquité jusq'au XIX siècle, 4 vols, St. Petersburg 1849 – 1858 .
(این کتاب در دوقسمت و چهار مجلد به چاپ رسیده . در قسمت دوم ازجلد اول، تاریخ چهار مملکت گرجی و آن قسمت از سالنامه‌های گرجی کارتیل که به زمان ما مربوط می‌شود و اثر وخشتی است به طبع رسیده است وما در این کتاب از آنها به‌صورت وخشتی یا سالنامه‌های کارتیل یادکرده‌ایم . در قسمت دوم از جلد دوم وقایع به قلم سخنیا چخیدزه (Sehnia Čheidze) درج گردیده که ما از آن در تحقیق خود به صورت چخیدزه یادکرده‌ایم) .

51 - Brosset, Marie-Félicité : Collection d' historiens arméniens, 2 vols., St. Petersburg 1874 & 1876 .
(در جلد اول (ازصفحهٔ ۵۵۳ به‌بعد) وقایع‌نامهٔ یوهانس دو دزر Iohannès de Dzar ودرجلد دوم (از صفحهٔ ۱۹۳ به‌بعد) وقایع‌نامه‌های حسن جلالیانتس Hasan Dschalaliants و (ازصفحهٔ ۲۲۱ به‌بعد) داویت‌بگ Davith Beg درج گردیده است) .

د : مآخذ به زبانهای اروپائی

52 - A Narrative of Italian Travels in Persia in the 15 . & 16 .

Centuries, translated by Charles Grey (Works Issued by the Hakluyt Society, vol. 49, part II), London 1873.

53 – Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic 1560–1604, translated and edited with an Introduction by G. Le Strange (The Broadway Travellers), London 1926.

54 – Olearius, Adam: Ausführliche Beschreibung der kundbaren Reyse nach Muscow und Persien usw., Schleswig 1663.

55 – Raphael du Mans: Estat de la Perse en 1660, hrsg. von Ch. Schefer, Paris 1890.

56 – Tavernier, Jean Baptiste: Les six voyages etc., 3 parties, Paris 1680 - 1682 (نقل‌قولهای ما منحصراً از جلد اول است).

57 – Chardin: Voyage de Chevalier Chardin en Perse, nouvelle édition par L. Langlès, 10 Bde. nebst Atlas, Paris 1811.

58 – Kaempfer, Engelbert: Am Hofe des persischen Grosskönigs (1684 - 85).

اولین کتاب از Amoenitates exoticae ترجمه به زبان آلمانی توسط W. Hinz، لیپزیك ۱۹۴۰ (در تعلیقات این‌کتاب از صفحهٔ ۲۲۳ به‌بعد فهرستی از لغات واصطلاحات خاص است که در این‌کتاب مورد استفاده قرارگرفته است).

59 – Sanson: Voyage ou relation de l' état présent du royaume de Perse, Paris 1695.

60 – A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries, anonym edited in 2 vols, London 1939.

61 – Krusinski, Father Judas Thaddeus: Tragica vertentis belli Persici historia, Lemberg 1740.

62 – Hanway, Jonas: Revolutions of Persia: Containing the Reign

of Shah Sultan Hussein etc. Thc second edition revised and corrected, vol. 2, London 1754.

An Historical Account of the British Trade : عنوان‌جلد اول چنین است) over the Caspian Sea).

III - تحقیقات جدید

63 - Caskel, W. : Ein Mahdī des 15. Jahrhundert, in : Islamica,Bd. IV (1931), S. 48-93.

64 - Caskel, W. : Die Wali's von Huwēzeh, in : Islamica, Bd. VI (1934), S. 415-34.

65 - Dorn, Bernhard : Beiträge zur Geschichte der Kaukasisehen Länder und Völker aus Morgenländischen Quellen, I. Versuch einer Geschichte der Schirwanschahe (Mémoires de l' Académie Impériale des Sciences de Saint Petersbourg, VIe Série, Vol. IV), St. Petersburg 1841, S. 523—602.

66 - Enzyklopädie des Islam, 1. Aufl., Bd. III, IV und Ergänzungsband, Leiden/Leipzig 1934 - 38.

67 - Hammer, Joseph von : Geschichte des Osmanischen Reiches, 2. Ausgabe, Bd. II, Pesth 1834.

68 - Hinz, Walter : Schah Esma'il II., Ein Beitrag zur Geschichte der Safavīden, in : MSOS, Bd. XXXVI, 2. Abtlg. (1933), S 19—99.

69 - Lambton, A.K.S. : Landlord and Peasant in Persia, A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration, Oxford 1953.

70 - Lambton, A.K.S. : Quis custodiet custodes? Some Reflections on the Persian Theory of Government, in : Studia Islamica vol. V(1956), p. 125—48 & vol. VI (1956), S 125—46.

71 - Lang, David Marshall : The Last Years of the Georgian Monarchy, New York 1957.

72 - Lang, David Marshall : Georgia and the Fall of the Safavī Dynasty, in : BSOAS, vol. XIV (1952), p. 523 - 539.

73 - Lockhart, Laurence : The Fall of the Safavī Dynasty and the Afghan Occupation of Persia, Cambridge 1958.

74 - Lockhart, L. : The Persian Army in the Safavī Period, in : Der Islam, Bd. XXXIV (1959), S. 89-98.

75 - Rabino di Borgomale, H. L. : Mázandarán and Astarábád (E. J. W, Gibb Memorial, New Series, Vol. VII), London 1928.

76 - Rabino di Borgomale, H. L. : Les provinces caspiennes de la Perse, Le Guilân, Paris 1917.

77 - Rabino di Borgomale, H. L. : Coins, Medals, and Seals of the Shâhs of Irân (1500 - 1941), بدون ذکر محل چاپ 1945.

78 - Rabino di Borgomale, H. L. : Les dynasties locales du Gîlân et du Daylam. in : JA, vol. 237 (1949), p. 301 - 350.

79 - Ray, Sukumar : Homayun in Persia (The Royal Asiatic Society of Bengal, Monograph Series, VI), Calcutta 1948.

80 - Roemer, Hans Robert : Der Niedergang Irans nach dem Tode Isma'ils des Grausamen 1577 - 1581, Würzburg 1939.

81 - Sarwar, Ghulam : History of Shah Isma'il Safawi, Aligarh 1939.

82 - Savory, Roger Mervyn : The Development of the Early Safawid State under Isma'il and Tahmasp, as Studied in the 16th Century Persian Sources. Thesis for the Degree of Ph. D., 1958.
(رسالهٔ دکتری طبع نشدهٔ دانشگاه لندن).

83 - Savory, R. M. : The Principal Offices of the Safawid State during the Reign of Isma'il I (907 - 30/1501 - 24), in: BSOAS, vol. XXIII (1960), p. 91-105.

84 - Savory, R. M. : The Principal Offices of the Safawid State during the Reign of Tahmasp I (930 - 84/1524-76), in : BSOAS, vol. XXIV (1961), p. 65-85.

85 - Savory, R. M. : Some Notes on the Provincial Administration of the Early Safawid Empire, in : BSOAS, vol. XXVII (1964), p. 114-128.

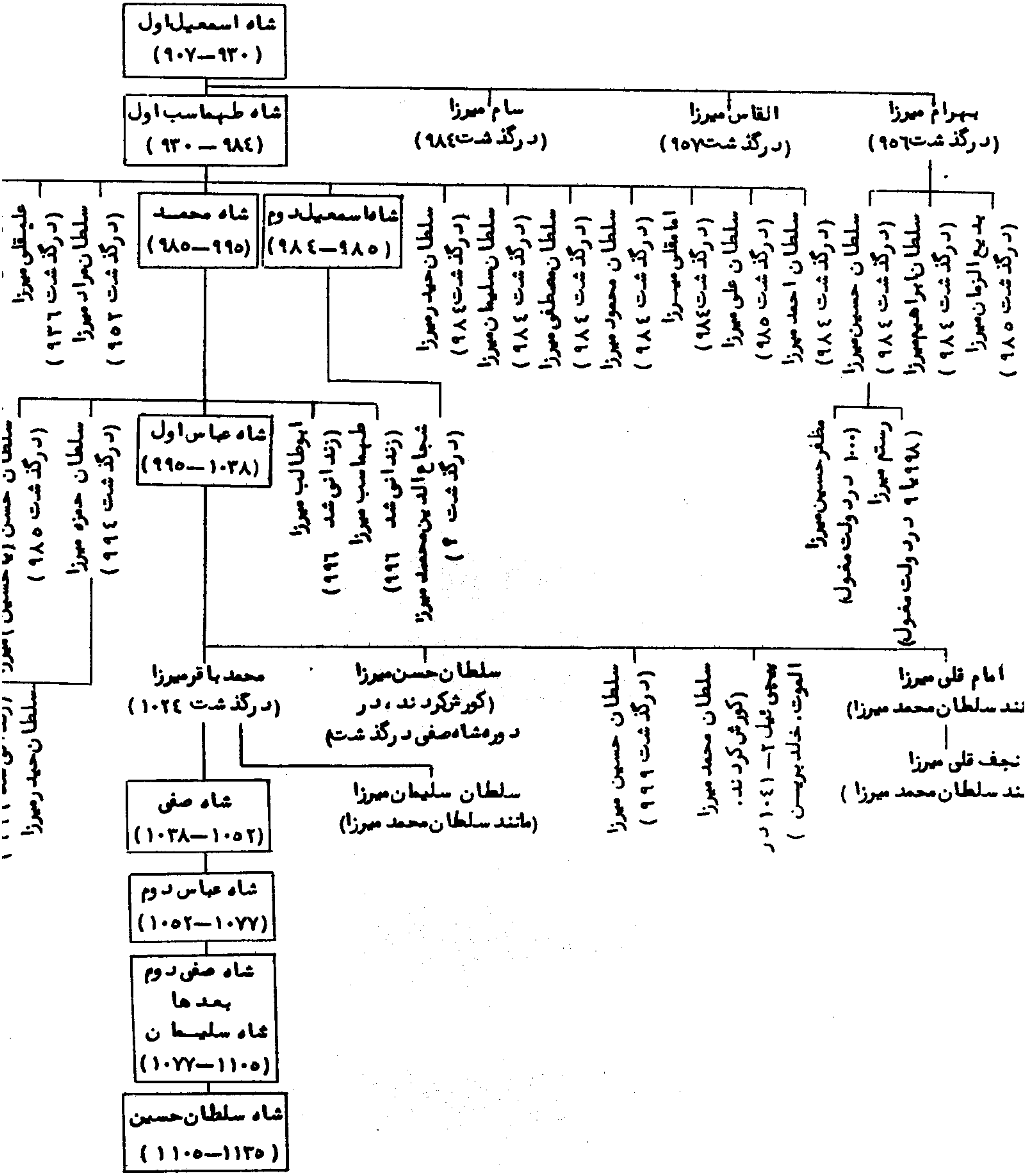
86 - Dickson, Martin B. : Shah Tahmasb and the Usbeks (the Duel of Khurasan with Ubayd Khan: 930-946/1524-1540, Princeton Ph.D. thesis 1958 (چاپ نشده).

فهرست‌ها

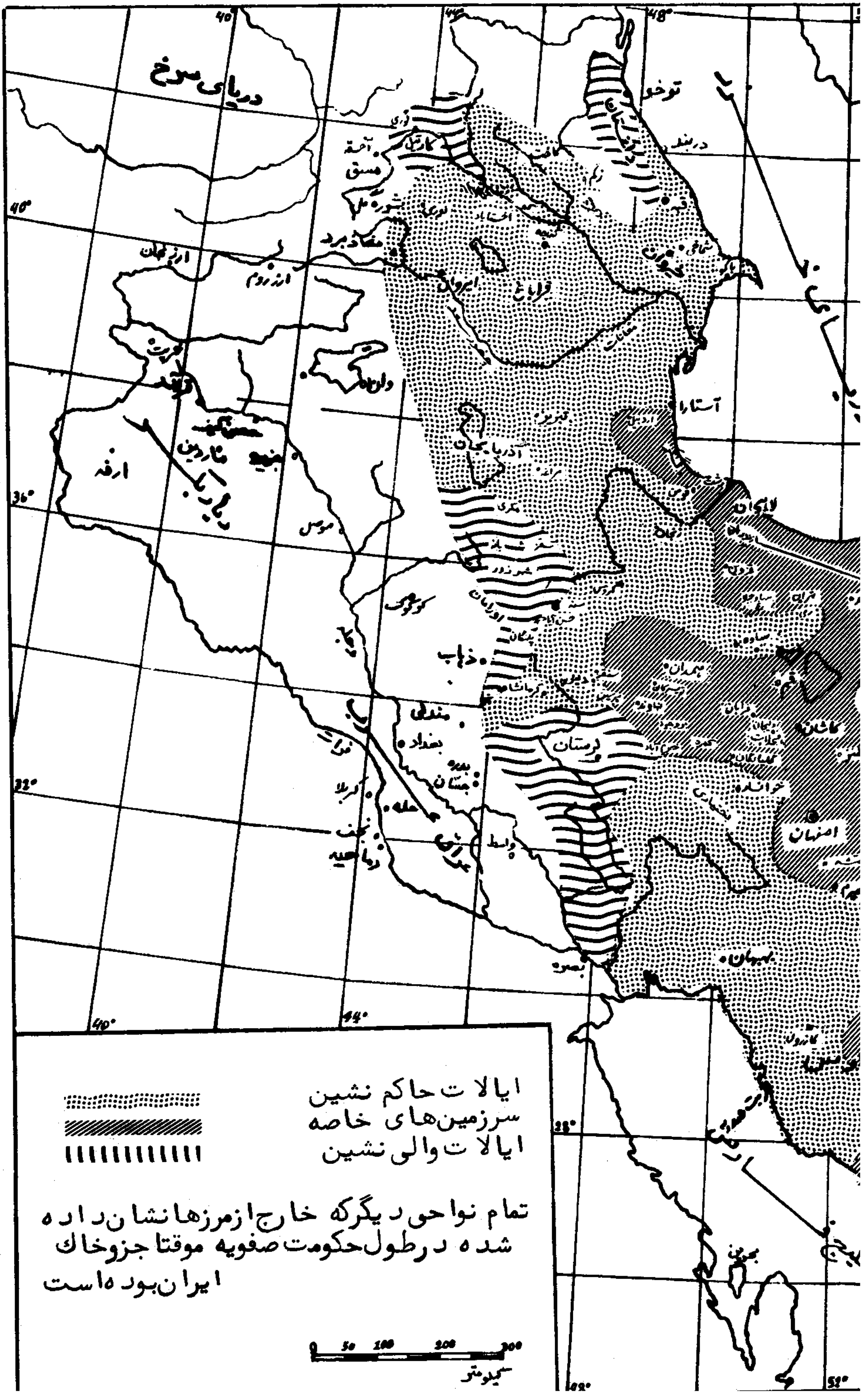
۱ - فهرست اعلام جغرافیائی

۲ - فهرست نام اشخاص ، قبایل وامم

۴ ـ فهرست مشاغل ، عناوین و اصطلاحات خاص


شاه اسمعیل اول (۹۰۷—۹۳۰)
شاه طهماسب اول (۹۳۰ — ۹۸۴)
سام میرزا (درگذشت ۹۸۴)
القاس میرزا (درگذشت ۹۵۷)
بهرام میرزا (درگذشت ۹۵۶)
علیقلی میرزا (درگذشت ۹۳۶)
سلطان مراد میرزا (درگذشت ۹۵۲)
شاه محمد (۹۸۵—۹۹۵)
شاه اسمعیل دوم (۹۸۴—۹۸۵)
سلطان حیدر میرزا (درگذشت ۹۸۴)
سلطان سلیمان میرزا (درگذشت ۹۸۴)
سلطان مصطفی میرزا (درگذشت ۹۸۴)
سلطان محمود میرزا (درگذشت ۹۸۴)
امامقلی میرزا (درگذشت ۹۸۴)
سلطان علی میرزا (درگذشت ۹۸۵)
سلطان احمد میرزا (درگذشت ۹۸۴)
سلطان حسین میرزا (درگذشت ۹۸۴)
سلطان ابراهیم میرزا (درگذشت ۹۸۴)
بدیع الزمان میرزا (درگذشت ۹۸۵)
سلطان حسن میرزا (درگذشت ۹۸۵)
سلطان حمزه میرزا (درگذشت ۹۹۴)
شاه عباس اول (۹۹۵—۱۰۳۸)
ابوطالب میرزا (زندانی شد ۹۹۶)
طهماسب میرزا (زندانی شد ۹۹۶)
شجاع الدین محمد میرزا (درگذشت ۹)
مظفر حسین میرزا (۱۰۰۰ در دربار دولت مغول)
رستم میرزا (۹۹۸ یا ۹ در دربار دولت مغول)
محمد باقر میرزا (درگذشت ۱۰۲٤)
سلطان حسن میرزا (کورش کردند، در دوره شاه صفی درگذشت)
سلطان حسین میرزا (درگذشت ۹۹۹)
سلطان محمد میرزا (کورش کردند.)
امام قلی میرزا (مانند سلطان محمد میرزا)
نجف قلی میرزا (مانند سلطان محمد میرزا)
سلطان سلیمان میرزا (مانند سلطان محمد میرزا)
سلطان حیدر میرزا
شاه صفی (۱۰۳۸—۱۰۵۲)
شاه عباس دوم (۱۰۵۲—۱۰۷۷)
شاه صفی دوم بعدها شاه سلیمان (۱۰۷۷—۱۱۰۵)
شاه سلطان حسین (۱۱۰۵—۱۱۳۵)


قلمرو دولت صفویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری
(= ۱۶۶۰ مسیحی)
آموی
اندخود
بلخ
شبرغان
میمنه
غرجستان
مشهد
ابیورد
سبزوار
هرات
شاه بیات
هزاره جات
قندهار
فراه
سبزوار
قاین
طبس
خواف
کرمان
مکران
کیچ
بن پور
قلات
شال
پشنگ
دشت لوت
جاشک
رودبار
نرماشیر
بم


ایالات حاکم نشین
سرزمین‌های خاصه
ایالات والی نشین
تمام نواحی دیگر که خارج از مرزها نشان داده
شده در طول حکومت صفویه موقتا جزو خاک
ایران بوده است
0 50 100 200 300
کیلومتر
ارزروم
ایروان
قراباغ
شیروان
آستارا
تبریز
آذربایجان
لاهیجان
موصل
کرکوک
لرستان
همدان
قم
کاشان
اصفهان
بغداد
کربلا
نجف
حله
واسط
بصره
بهبهان
بحرین